

# صرف ساده

بضميمة

## صرف مقدمة

مؤسسة انتشارات دارالعلم تلفن : ٧٤٤٢٩٨

٧٤٤٢٩٩

طباطبایی، محمدرضا، ۱۳۷۲ -  
صرف ساده بضمیمه صرف مقدماتی / مولف محمدرضا  
طباطبایی. — قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۳.  
ص. ۳۰۷

۳۰۰ ریال.

فهرستنوييس براساس اطلاعات فيپا .  
این کتاب در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ بهطور مجزا توسط  
همين ناشر منتشر شده است.  
چاپ چهل و پنجم: ۱۳۷۸ .  
۱. زبان عربی -- صرف. الف. عنوان. ب. عنوان:  
صرف مقدماتی.

۴۹۲/۷۵

۴۶۲۰۳/۶۲۳

۱۹/۳۰-۷۳-۱۹۰۰

کتابخانه ملی ایران

۴



موسسه انتشارات دارالعلم

### صرف ساده «به ضمیمه صرف مقدماتی»

مؤلف: سید محمدرضا طباطبایی

تیراژ / ۵۰۰۰ جلد

قیمت / ۱۷۵۰ تومان

نوبت چاپ / شصت و سوم ، ۱۳۸۵

قطع و صفحه / وزیری، ۳۰۸ صفحه

ناشر / موسسه انتشارات دارالعلم

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷

تلفن / ۰۹۱۰۷۷۴۴۲۹۸ فکس / ۰۹۱۰۷۷۴۱۷۹۸

دفتر تهران / خیابان انقلاب، ۱۲ فروردين، ساختمان تجاری ناشران

طبقه همکف شماره ۱۶/۱۸ تلفن: ۰۵-۰۵۵۴۰۵-۰۹۰۶۶۹۷۳۸۰

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۰۳۵۴۱۷۷۳۲۴۴۲ فکس ۰۳۵۴۱۷۷۳۲۴۴۲

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

شابک ۰۴-۱۵-۰۹۷۶-۰۹۶۴ ISBN 964 - 5976 - 15 - 4

«۱۲».....	مقدمه مؤلف
«۱۳».....	مقدمه آیة... جنتی و آیة... خزعلی
«۱۴».....	مقدمه شهید آیة... قدوسی (ره)

### فهرست صرف مقدماتی

«۱۷».....	مقدمه
«۱۷».....	۱- تعریف علم صرف
«۱۷».....	۲- فایده علم صرف
«۱۸».....	۳- تعریف کلمه
«۱۸».....	۴- اقسام کلمه
«۱۹».....	۵- جامد و مشتق
«۱۹».....	۶- حروف اصلی و زائد
«۲۰».....	۷- ابینه کلمه
«۲۱».....	۸- وزن
«۲۲».....	۹- صحیح، معتل مهموز، مضاعف، سالم
«۲۵».....	بخش اول - فعل
«۲۵».....	مقدمه
«۲۵».....	۱- تعریف و تقسیم
«۲۶».....	۲- اصل فعل (مصدر)
«۲۶».....	۳- معلوم و مجھول
«۲۶».....	۴- صیغه‌های فعل
«۲۷».....	۵- مباحث بخش اول
«۲۹».....	بحث اول - ثلائی مجرد
«۲۹».....	فصل ۱ - ماضی معلوم
«۳۱».....	فصل ۲ - مضارع معلوم

«٣٣»	فصل ٣ - أبواب ثلاثي مجرّد
«٣٤»	فصل ٤ - أمر معلوم
«٣٦»	فصل ٥ - ماضي مجهول
«٣٧»	فصل ٦ - مضارع مجهول
«٣٨»	فصل ٧ - أمر مجهول
«٣٨»	فصل ٨ - مضاعف
«٤١»	فصل ٩ - مهموز
«٤١»	فصل ١٠ - قواعد افعال
«٤٤»	فصل ١١ - مثال
«٤٥»	فصل ١٢ - اجوف
«٤٦»	فصل ١٣ - ناقص
«٤٨»	فصل ١٤ - لفيف
«٤٩»	فصل ١٥ - مضارع مجزوم
«٥٢»	فصل ١٦ - مضارع منصوب
«٥٤»	مبحث دَوْمُ ثلاثي مزيد
«٥٤»	مقدّمه
«٥٦»	فصل ١ - أبواب مشهور، باب إفعال
«٥٧»	باب: تفعيل، مفاعله
«٥٨»	باب: افعال، انفعال، تفعّل
«٥٩»	باب: تفاعل، افعال، استفعال
«٦٠»	باب افعيلال
«٦٠»	فصل ٢ - معانى أبواب
«٦٣»	مبحث سَوْمُ - رباعي
«٦٣»	فصل ١ - رباعي مجرّد
«٦٤»	فصل ٢ - رباعي مزيد
«٦٦»	بخش دَوْمُ - اسم
«٦٦»	مقدّمه

«۶۶»	۱- تعریف اسم
«۶۶»	۲- ابنيه اسم
«۶۷»	۳- قواعد اعلال مخصوص به اسم
«۶۸»	۴- تقسیمات اسم
«۷۰»	مبحث اول- مصدر و غير مصدر
«۷۰»	فصل ۱- مصدر اصلی
«۷۱»	فصل ۲- مصدر میمی
«۷۲»	فصل ۳- مصدر صناعی
«۷۲»	فصل ۴- اسم مصدر
«۷۳»	مبحث دوم- جامد و مشتق
«۷۳»	فصل ۱- اسم فاعل
«۷۵»	فصل ۲- اسم مفعول
«۷۶»	فصل ۳- صفت مشبهه
«۷۶»	فصل ۴- اسم تفضیل
«۷۷»	فصل ۵- اسم مبالغه
«۷۸»	فصل ۶- اسم مکان
«۷۸»	فصل ۷- اسم زمان
«۷۸»	فصل ۸- اسم آلت
«۸۰»	مبحث سوم- مذکر و مؤنث
«۸۲»	مبحث چهارم- متصرف و غير متصرف
«۸۲»	فصل ۱- مشتی
«۸۲»	فصل ۲- جمع
«۸۴»	فصل ۳- منسوب
«۸۴»	فصل ۴- مصغر
«۸۶»	مبحث پنجم- معرفه و نکره
«۸۶»	علم، معرف بـ «ال»، ضمیر، اسم اشاره، موصول، مضاف، منادی

## فهرست صرف ساده

	مقدمه
«۹۲».....	تعريف و فائدة علم صرف
«۹۳».....	موضوع علم صرف - تعريف و اقسام کلمه
«۹۴».....	جامد و مشتق
«۹۵».....	حروف اصلی و زائد - ابینی کلمه
«۹۶».....	وزن و قواعد آن
«۱۰۰».....	صحيح و معتل
«۱۰۱».....	مهموز و غیرمهموز - مضاعف و غيرمضاعف
	<b>بخش اول - فعل</b>
«۱۰۶».....	مقدمه
«۱۰۷».....	مصدر (اصل فعل)
«۱۰۸».....	علوم و مجهول - صيغه های فعل
	<b>مبحث اول - ثلاثی مجرد</b>
«۱۱۱».....	فصل ۱ - ماضی معلوم
«۱۱۴».....	فصل ۲ - مضارع معلوم
«۱۱۸».....	فصل ۳ - ابواب ثلاثی مجرد
«۱۱۹».....	فصل ۴ - أمر معلوم
«۱۲۱».....	فصل ۵ - ماضی مجهول
«۱۲۲».....	فصل ۶ - مضارع مجهول
«۱۲۳».....	فصل ۷ - أمر مجهول
«۱۲۴».....	فصل ۸ - مجهول فعل لازم
«۱۲۶».....	فصل ۹ - مجهول بدون معلوم
«۱۲۷».....	تنه
«۱۳۱».....	فصل ۱۰ - مضاعف - قواعد ادغام

«١٣٥».....	فصل ١١ - مهمور
«١٣٨».....	فصل ١٢ - قواعد اعلال
«١٤١».....	فصل ١٣ - مثال
«١٤٣».....	فصل ١٤ - اجوف
«١٤٥».....	فصل ١٥ - ناقص
«١٤٧».....	فصل ١٦ - لفيف
«١٤٩».....	فصل ١٧ - حالات فعل ماضى
«١٥١».....	فصل ١٨ - حالات فعل مضارع
«١٥٢».....	بحث ١ - فعل حال و مستقبل
«١٥٣».....	بحث ٢ - مضارع منفي
«١٥٤».....	بحث ٣ - مضارع مجزوم
«١٥٧».....	بحث ٤ - مضارع منصوب
«١٥٨».....	بحث ٥ - مضارع استفهامى
«١٥٩».....	بحث ٦ - مضارع مؤكّد
	مبحث دوم - ثلاثة مزيد
«١٦٤».....	مقدمة
«١٦٧».....	فصل ١ - باب إفعال
«١٧١».....	فصل ٢ - باب تفعيل
«١٧٣».....	فصل ٣ - باب مفاعل
«١٧٥».....	فصل ٤ - باب افعال
«١٧٨».....	فصل ٥ - باب انفعال
«١٧٨».....	فصل ٦ - باب تفعيل
«١٨٢».....	فصل ٧ - باب تفاعل
«١٨٤».....	فصل ٨ - باب افعال
«١٨٥».....	فصل ٩ - باب استفعال
«١٨٧».....	فصل ١٠ - باب افعال
«١٨٨».....	فصل ١١ - أبواب غير مشهور

مقدمة	بحث سوم - رباعي
«١٩١»	
«١٩٢»	فصل ١ - رباعي مجرد
«١٩٣»	فصل ٢ - رباعي مزید
	بحث چهارم - فعل صناعی و غير متصرف - اسم فعل
«١٩٥»	فصل ١ - فعل صناعی
«١٩٧»	فصل ٢ - فعل غير متصرف
«١٩٩»	فصل ٣ - اسم فعل
	القسم الثاني - الاسم
«٢٠٢»	مقدمة - تعريف الاسم وابنته
«٢٠٤»	تقسيمات الاسم
«٢٠٥»	قواعد الاعلال الخاصة بالاسم
	البحث الاول - المصدر وغير المصدر
«٢٠٨»	الفصل ١ - المصدر الاصلی
«٢١٠»	الفصل ٢ - المصدر اليمینی
«٢١١»	الفصل ٣ - المصدر الصناعی
«٢١٢»	الفصل ٤ - المصدر المجهول
«٢١٢»	الفصل ٥ - اسم المصدر
«٢١٣»	الفصل ٦ - المرة والتوع
	البحث الثاني - الجامد والمشتق
«٢١٤»	الفصل ١ - اسم الفاعل
«٢١٦»	الفصل ٢ - اسم المفعول
«٢١٨»	الفصل ٣ - الصفة الشتبهية
«٢١٩»	الفصل ٤ - اسم التفضيل
«٢٢١»	الفصل ٥ - اسم المبالغة
«٢٢٢»	الفصل ٦ - اسم المكان
«٢٢٣»	الفصل ٧ - اسم الزمان

فهرست كتاب

٩	الفصل ٨ - اسم الآلة ..... «٢٢٣»
	الفصل ٩ - في تقسيم الجامد والمشتق إلى الموصوف والصفة ..... «٢٢٤»
	المبحث الثالث - المذكر والمؤنث ..... «٢٢٦»
	الفصل ١ - في أقسام المذكر والمؤنث ..... «٢٢٩»
	الفصل ٢ - أسناد الفعل إلى المؤنث ..... «٢٣١»
	الفصل ٣ - في علامات التأنيث وآثارها ومواضعها ..... «٢٣٥»
	المبحث الرابع - المتصرف وغير المتصرف ..... «٢٣٨»
	الفصل ١ - المبني ..... «٢٣٨»
	الفصل ٢ - الجمع ..... «٢٤٠»
	البحث ١ - جمع المذكر السالم ..... «٢٤٢»
	البحث ٢ - جمع المؤنث السالم ..... «٢٤٧»
	البحث ٣ - الجمع المكسر ..... «٢٤٧»
	البحث ٤ - القلة والكثرة ..... «٢٤٨»
	البحث ٥ - منتهي الجمع ..... «٢٤٩»
	البحث ٦ - اسم الجمع وأسم الجنس الجمعي ..... «٢٥٢»
	الفصل ٣ - المنسوب ..... «٢٥٥»
	الفصل ٤ - المصقر ..... «٢٥٦»
	تكلمة في شواد التصغير وتصغير الترخيم ..... «٢٥٧»
	تممه في اعلى المصقر ..... «٢٥٨»
	المبحث الخامس - المعرفة والنكرة ..... «٢٥٩»
	مقدمة ..... «٢٥٧»
	الفصل ١ - القلم ..... «٢٥٨»
	الفصل ٢ - المعرف بـ «أُل» ..... «٢٦٠»
	الفصل ٣ - الضمير ..... «٢٦٢»
	الفصل ٤ - اسم الاشارة ..... «٢٦٦»
	الفصل ٥ - الموصول ..... «٢٦٧»
	الفصل ٦ - المضاف ..... «٢٦٩»

الفصل ٧-المنادي ..... «٢٧٠»	المبحث السادس - المعرب والمبني
مقدمة ..... «٢٧١»	
الفصل ١ - في انواع الاعراب و علامته ..... «٢٧١»	
اسباب منع الصرف ..... «٢٧٢»	
الفصل ٢ - الاعراب التقديرى ..... «٢٧٤»	
الفصل ٣ - المبني ..... «٢٧٥»	
أحكام العدد ..... «٢٨١»	
خاتمة - في مباحث شتى	
الفصل ١ - في القراءة والكتابه ..... «٢٨٦»	
البحث ١ - في الكتابه ..... «٢٨٦»	
البحث ٢ - في ما يكتب ولا يقرئ ..... «٢٨٩»	
البحث ٣ - فيما يقرأ ولا يكتب ..... «٢٩٠»	
البحث ٤ - فيما لا يقرأ ولا يكتب ..... «٢٩١»	
الفصل ٢ - في التقاء الساكنين ..... «٢٩٢»	
الفصل ٣ - في الوقف والابتداء بهمزة الوصل ..... «٢٩٤»	
البحث ١ - في الوقف ..... «٢٩٤»	
البحث ٢ - في الابتداء بهمزة الوصل ..... «٢٩٥»	
الفصل ٤ - في الابدال ..... «٢٩٨»	
الفصل ٥ - في الاسم المزيفي ..... «٣٠٠»	
البحث ١ - الاشتقاد ..... «٣٠٠»	
البحث ٢ - في الزوائد ..... «٣٠٢»	
البحث ٣ - الخروج عن الاصول ..... «٣٠٤»	
الفصل ٦ - في الالحاق وأحكامه ..... «٣٠٥»	

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

تقریباً بلافاصله پس از انتشار کتاب «صرف ساده» و روشن شدن این معنی که کتاب مذکور علیرغم نام خود، چندان هم ساده نیست، این پیشنهاد از طرف صاحب نظران مطرح و تکرار می‌گردید که خوب است کتاب مختصراً بعنوان پیش درآمد بر صرف ساده معرفی و یا تهیه گردد تا هم زمینه را برای فراگیری صرف ساده آماده تر نماید و هم تکرار مطالب صرفی ضمن دو کتاب، موجب رسوخ بیشتر آنها در اذهان گردد.

در تابستان ۱۳۶۹ فراغتی حاصل شد و کتاب «صرف مقدماتی» که فشرده‌ای از صرف ساده است تهیه گردید. تجربه چند سال اخیر پس از انتشار آن، حکایت از تأمین دو غرض فوق در حد مطلوبی دارد خصوصاً که صرف مقدماتی + صرف ساده، بیش از «صرف ساده» به تنایی وقت نمی‌گیرد زیرا همان مقدار و قستی که مصروف «صرف مقدماتی» می‌گردد از وقت لازم برای «صرف ساده» بدلیل سرعتی که می‌سرد می‌گردد کسر می‌شود، بنابراین خواندن «صرف مقدماتی» را قبل از پرداختن به «صرف ساده» به همه طلاب ارجمند و دانشجویان عزیز توصیه می‌نماییم.

یادآور می‌شود که شرحی بر صرف ساده توسط بعضی از فضلاه این مدرسه در دست تهیه است که امیدواریم هرچه زودتر تکمیل و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

بسمه تعالى

کتاب صرف ساده پس از سالها تدریس در مدرسه حفانی و  
مراکز دیگر علمی در حوزه علمیه قم و یا حوزه های دیگر و  
اظهار نظرهای گوناگون از ناحیه مدرّسین و فضلا با  
دقّتها فراوان و تجدیدنظر و اصلاحات زیاد در ناحیه عبارات  
و مفاهیم بشكّل موجود آماده نشر گردید. با توجه به تلاشهاي  
وافر و موشکافيهای بسيار، از اعتماد زیادي برخوردار است و  
اطمینان كامل هست که خللها بحداقل رسیده باشد. هرچند هیچ  
محصول فکر انساني خالي از خلل نمي باشد.  
والله ولئ التوفيق وله التکر وعليه التکلان.

ابوالقاسم خزعلی - احمد جتنی  
۱۳۶۱/۳/۲۹

## مقدمه

استاد شهید

آیة‌الله قدّوسی تبریزی

«بسمه تعالیٰ»

موضوع اصلاح کتب درسی در حوزه‌های علمیه در سالهای اخیر بحثی است که مورد استقبال همگان قرار گرفته و تقریباً در همه محافل علمی با شوق و افروز از آن سخن می‌گویند. مدرسه منتظریه قم که مسئولیت اجراء برنامه خاصی<sup>(۱)</sup> را در گوشاهی از این حوزه مقدسه بعده گرفته، بعلت درک نیاز بیشتر به اصلاح کتب موجود از ابتداء تأسیس تاکنون هیچگاه از این فکر غافل نبود و مترصد فرصتی بود که بتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد.

و اینک که با عنایات خاصه حضرت ولی عصر ارواحناfadah موفق شده‌است اولین قدم را بسوی این هدف مقدس از ابتدائی ترین کتب موردنیامحصلین (صرف) بردارد خداوندیزگرگ را برای نعمت شاکر و توفیق ادامه خدمتگزاری را ازو خواهان است.

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که کتب صرفی که از سالیان دراز در حوزه‌های علمیه مورد استفاده است با کمال اتقان و صحبتی که دارد دارای نواقصی از این قبیل است.

۱ - ترتیب مباحث مبتنی بر اصول آموزشی صحیح نیست، بدون مناسب فصلی پس از فصلی و حتی گاهی در یک فصل بحثی که می‌بایست جلوتر باشد عقب‌تر قرار گرفته است.

۲ - دوره‌های ابتدائی (مانند کتابهای شرح امثله، صرف‌میر، تصریف و...) بیشتر و یا فقط در باره‌ فعل بحث‌کرده آنهم بطور ناقص و از اسم که رکن دیگر موضوع علم صرف است یا بحثی بیان نیامده و یا خیلی مبهم و مجمل است آنهم از مطالب غیرمهم!

۳ - دوره‌های ثانوی (از قبیل شرح نظام، شرح رضی و...) او لا از تمام مباحث صرفی بحث نکرده و قسمت زیادی از این مباحث را بكتب نحو و اگذاره‌اند ثانیاً تفصیل زیاد بعضی مباحث و بیان مطالب پراکنده موجب این شده است که این کتب از سطح کتب درسی خارج شده، به متخصصین فن اختصاص یابد.

۴- پیچیدگی عبارت و سنگینی سبک، سبب خستگی و ملالت و بالنتیجه موجب اتلاف وقت بیشتر مراجعه کنندگان و یا همه آنها شده و کیفیت چاپ نیز پیرایه نامطلوبی را بر آن افزوده است. این کتاب که بکوشش مدرسه منتظریه<sup>(۲)</sup> و با نظارت دو تن از اساتید محترم حوزه جناب آقای خرزعلی و جناب آقای جنتی دامت برکات‌همای جمع آوری شده نتیجه بررسی بیش از ۲۰ کتاب صرفی قدیم و جدید است که پس از یک دوره تدریس و سنجش قدرت فرآگیری محصل اینک در دسترس عموم قرار می‌گیرد و دارای امتیازات زیر است:

۱- مباحث این کتاب بشکل مسائل ریاضی و زنجیروار متربّب بر هم است بطوری که جلو یا عقب افتادن فصلی از فصل دیگر شایسته نیست.

۲- از بکاربردن عبارات مغلق و پیچیده خودداری شده و در حفظ روانی عبارات و وضوح و روشنی مطالب حتی الامکان سعی شده است.

۳- با توجه به مقتضیات زمان مطالبدار حذی که برای یک محصل ضروری و لازم است بیان گردیده و از تفصیلات و مطالب بالاتری که فقط بدرد متخصصین این فن می‌خورد خودداری شده است.

۴- برای تمام مباحث و مسائل پرسش و تمرینهای مناسب تهیه شده، بدیهی است حل این تمارین در ورزیدگی و دقّت نظر و جلوگیری از سطحی پرورش یافتن محصل سهم بسزائی دارد.

۵- تمام مطالب از منابع معتبر و کتب متقن گرفته شده و از إعمال نظر و سلیقه خودداری شده است....

من الله التوفيق وعليه التكلان  
علی قدّوسی، ۱۳۵۵ ه. ش.

۲. برنامه درسی - تربیتی سابق مدرسه منتظریه که به ابتکار شهید مظلوم آیة... دکتر بهشتی<sup>هزار</sup> تنظیم شده بود و بدست شهید آیة... قدّوسی رضوانا... تعالیٰ علیه اجراء می‌گردید، در سال ۱۳۶۳ توسط جمعی از اساتید بزرگ حوزه و همکاران دو شهید فوق‌الذکر (حضرات آیات مشکینی، صانعی و جنتی دامت أطلالهم) به مدرسه جدیدی که بنام (مدرسه شهیدین بهشتی و قدّوسی «ره») تأسیس گردید منتقل شد. و خدای را پاس که هم‌اکنون آن سبک و برنامه در حد نسبتاً خوبی در بسیاری از مدارس حوزه علمیة قم و حوزه‌های دیگر باجراء گذاشته شده است. مؤلف»

# صرف مقدماتی

فسرده‌ای از صرف ساده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِيْنَ  
 وَلَعْنَهُ اللّٰهُ عَلٰى اعْدَائِهِمْ اجْمَعِيْنَ إِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ

### مقدمة

۱- تعریف علم صرف : علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهای گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلا کلمه «علم» (معنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهای: علم، یعلم، اعلم و... در می آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید و یا کلمه «رجل» (به معنی مرد) را بصورتهای رجال و زیل در می آوریم تا معانی: مردها و مرد کوچک حاصل شود.

۲- فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می شوند مثلا در فارسی کلمات: گفتم، گفتی، گفت، گفتم، گفتید، گفتند، می گفتم... خواهم گفت... از ماده «گفتن» گرفته شده اند. بنابر این باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم

و نیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنچه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه معنی آن وقدرت بر ساختن کلمه است.

**۳- تعریف کلمه:** کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «**مستعمل**» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «**مهمل**» نام دارد.

**۴- اقسام کلمه:** کلمات عربی - مانند کلمات هر زبان دیگر - به سه دسته تقسیم می‌شوند: فعل، اسم، حرف.  
 فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند و زمان آن را نیز برسان. مانند **حَسْنٌ** (نیکوشد)، **يَذْهَبُ** (میرود)، **إِذْهَبْ** (برو).  
 اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتراض آن معنی به زمان مانند: **عِلْمٌ** (دانستن) مال (ثروت).  
 حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند **فِي** (در) در جمله **(دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةَ)** و **مِنْ** (از) در جمله **«خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ»**.

توجه کنید:

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود و هر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابر این مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می‌گردد.

### پرسش و تمرین

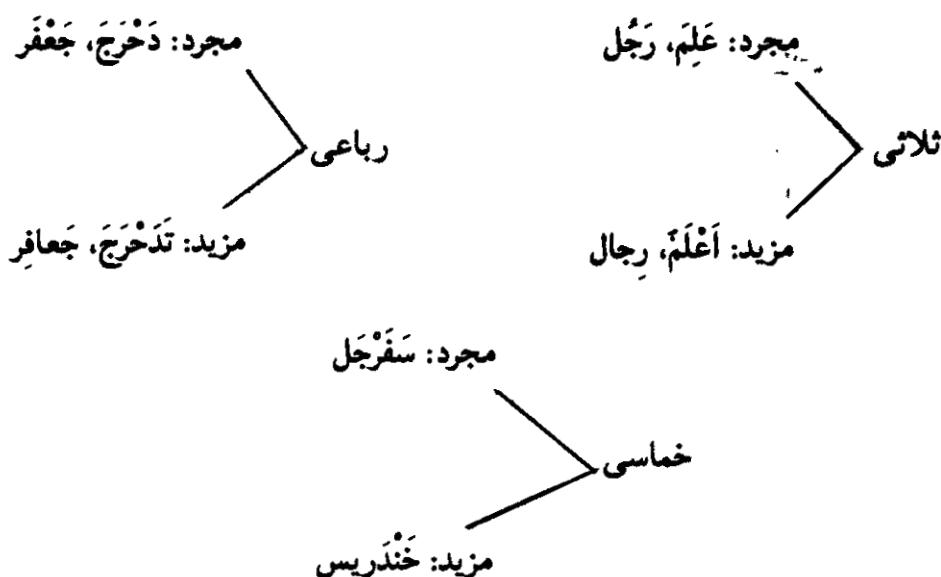
- ۱- علم صرف چه علمی است؟
- ۲- علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟
- ۳- کلمه و لفظ مهم با هم چه فرقی دارند؟
- ۴- اسم و فعل را تعریف کنید؟
- ۵- چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

**۵- جامد و مشتق:** کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه‌ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداء از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن). «مشتق» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: عَالِم (دانان)، عَلَم (دانست). کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد اصل آن کلمه می‌نامند اصل و مشتق آنرا «کلمات همجنس» می‌گویند.

**ع- حروف اصلی و زائد:** از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می‌نامند، مثلاً «در کلمات عِلْم، عَالِم، مَعْلُوم و... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائندند.

\* \* \*

۷- ابنيه کلمه: کلمه در زبان عربی دارای شش بناء است زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثلاثی» می‌گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رباعی» گفته می‌شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خمسی» نامیده‌اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُبْعَد» می‌گویند و یا دارای حرف زائد است که «مُزِيدٌ فِيهِ» نامیده می‌شود به مثال‌های زیر توجه نمایید:



توجه کنید:

خمسی بودن مختص به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی.

\* \* \*

### پرسش و تمرین

- ۱- فرق بین مشتق و جامد را بیان کنید؟
  - ۲- در دستهای زیر حروف اصلی وزائد را معین کنید «خُرُوج، خارِج، إخْرَاج، مَخْرَج، خَرْج، خَرَاج، مَخَارِج»، «صَبَر، إِصْطِبَار، صَبُور، صَابِرِين، يَصْبِرُ، إِصْبِر، صَابِر».
  - ۳- اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از اینها چند مثال جدید بزنید.
- ۸- وزن:** برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف - ع - ل) را بترتیب به جای حروف اصلی بکار می‌برند. مثلاً «می گویند کتب بر وزن فعل و علم بر وزن فعل است و نسبت به کلمه‌ای که بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می‌شود. پس درهم بر وزن فعل و سفرجل بر وزن فعل‌لل است.
- فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع و بناء کلمه را شناخت.

تبصره:

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل، حرفی را که مقابل «ع» است عین الفعل و حرفی را که مقابل «ل» است لام الفعل می‌نامند.

\* \* \*

**۹- صحیح، مُعَتَّل، مَهْمُوز، مُضَاعِف، سَالِم:**  
کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.

**۱- صحیح و مُعَتَّل:** کلمه‌ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن حرف عله نباشد صحیح گویند و کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف عله باشد **مُعَتَّل** مینامند. حروف عله عبارتند از واو، یاء والف. وسایر حروف را صحیح می‌گویند. بنابر این کلمه صحیح مثل: سَلِم، سَالِم و کلمه مُعَتَّل مانند قول (گفتار)، يُسْر (آسانی)، بَاعَ (فر وخت).

معتَّل هفت قسم است:

- ۱- معتَل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: يُسْر و وقت.
- ۲- معتَل العين که آنرا أَجْوَف می‌نامند: خاف و بَيْع.
- ۳- معتَل اللام که آنرا ناقص گویند مانند: دعا، وَرْمَى.
- ۴- معتَل الفاء واللام که آنرا لفيف مفروق گویند مانند: وَفَى و وَحَى.
- ۵- معتَل العين واللام که آنرا لفيف مقرون گویند مانند: لَوْى و حَى.
- ۶- معتَل الفاء والعين که آنرا نیزلفیف مقرون گویند مانند: وَبْل.
- ۷- معتَل الفاء والعين واللام مانند: وا و یاء که در اصل «وَوْ» و «بَيْيَ» بوده است.

**۲- مهموز وغیر مهموز:** کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می‌نامند و مهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أمر، مهموز العین مانند: سَأَل، مهموز اللام، مانند: بَرَا.

۳- مضاعف وغير مضاعف: کلمه‌ای را که عین الفعل ولام الفعل یا فاء الفعل وعین الفعل آن همچنان باشد مضاعف نامند: مَدْ، حَجَّ، بَرَّ.

تتمه: کلمه‌ای را که نه معتَل باشد ونه مهموز ونه مضاعف، سالم می‌نامند مانند: ضَرَبَ وَقَرَ.

تبصره ۱: تقسيمات فوق مخصوص ثلثی است ورباعی وخماسی اين انقسام را ندارند، فقط به مثل زُرْلَ و سَلْسَلَ «مضاعف» گفته شده است.

تبصره ۲: حرف عله را اگر ساکن باشد حرف «لين» نامند مانند: قَوْلُ، دار، حرف لين را اگر حرکت ما قبلش با آن مناسب باشد، حرف «مد» می‌نامند مانند: دار، أمير.

حرکت مناسب با واو، ضمه است ومناسب با ياء، کسره ومناسب با الف ،فتحه. بنابر اين الف همیشه حرف مد است.

تبصره ۳: مضاعف ثلثی در معرض ادغام است وادغام اين است که دو حرف پهلوی هم را از يك مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلفظ بين آنها فاصله نیافتد. در اینصورت حرف اول را «مُذْعَم» وحرف دوم را «مَذْعُمٌ فِيهِ» گويند وغالبا هر دو را بصورت يك حرف وگاهی آنها را جدائی از هم می‌نویسند. مانند مَدَ —> مَدْ، الْرَّجُل —> الْرَّجُل.

تبصره ۴- همزه وحرروف عله در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تحفیف» گویند وآن به دو صورت است: قلب وحذف.

تحفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزه ساکن بعد از همزه متحرّک قرار

گیرد، همزه ساکن را به حرف مَد تبدیل می‌کنند. مانند: اِيمان ← ايمان ولی  
اگر همزه ساکن بعد از حرف متحرکی غير از همزه قرار گیرد تبدیل آن به  
حرف مَد جایز است نه واجب مانند: شُؤم ← شوم.

تخفیف حذفی: قاعده مشخصی ندارد و سُماعی است مانند:  
**أَوْخُذْ** ← خُذ، **أَوْكُلْ** ← كُل.

تغییر حرف عَلَه را «اعْلَال» گویند واعلال حرف عَلَه بر سه قسم  
است: سکون و قلب وحذف. که اعمال هر کدام طبق قواعد خاص و در  
شرایط معینی صورت می‌گیرد.

### پرسش و تمرین

۱- تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟ آدم،  
آداب، مُؤَدِّب، آخَر، آفَمَن، أُوتَى، بارِئ، إِذَان، آءَدَن، تَأسِيس، مُواخَات، مُؤْمِن، يُؤْمِن، مُؤَيَّد،  
فِنه، بَأْس، مِنْزَر، سَائِر جائز، سَسَائِل.

۲- اصطلاحات زیر را معنی کنید، حرف عَلَه، اعلال، حرف صحیح، حرف لین حرف  
مد، کلمه: مضاعف، مهمون صحیح، معتل، مثل، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون،  
سالم.

\* \* \*

## بخش اول

### فعل

#### مقدمه

۱- تعریف و تقسیم: فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ «زد»، يَضْرِبُ «دارد میزند یا خواهد زد»، اِضْرَبَ «برن». و پدیدار شدن حالت مانند حَسْنَ «نیکوشد»، يَحْسُنُ «نیکو می‌شود»، أَحْسُنُ «نیکو شو».

فعل بر سه قسم است: ماضی، مُضارع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسْنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند يَضْرِبُ و يَحْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرَبَ و أَحْسُنُ.

**۲- اصل فعل (مصدر):** فعل از مصدر گرفته میشود و مصدر کلمه‌ای است که تنها بر وقوع کار یا حالت دلالت کند مانند: خروج «خارج شدن» حُسن «نیکو شدن».

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می‌شود فعل ماضی است و آماً مضارع از ماضی گرفته می‌شود و امر از مضارع:

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر.

**۳- معلوم و مجهول:** فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد. مانند: ضَرَبَ زَيْدَ بَكْرًا (زید بکر را زد).

و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است نائب فاعل» می‌گویند مانند: ضُرِبَ بَكْرٌ (بکر زده شد).

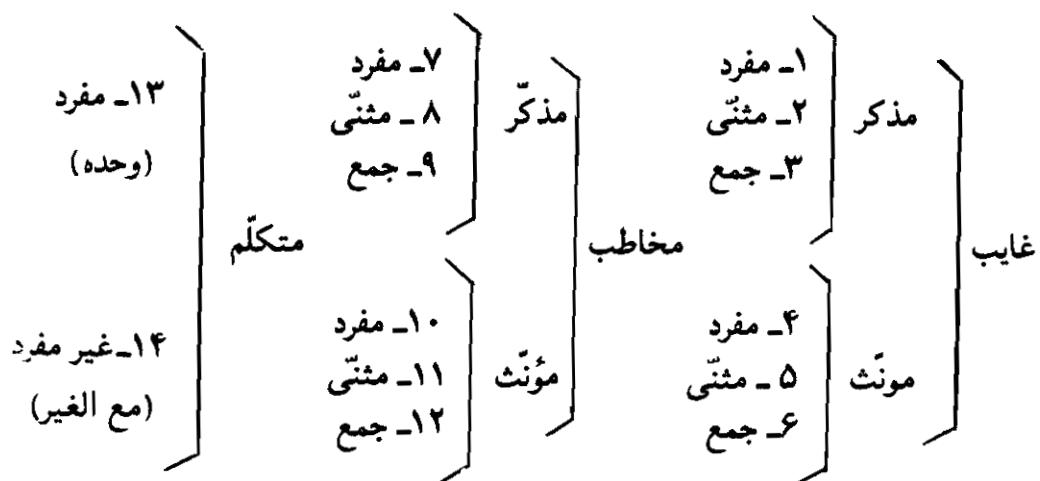
فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی‌گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته میشود: ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول.

**۴- صیغه‌های فعل:** فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب مخاطب و متکلم می‌نامند.

دو فعل غائب و مخاطب با مذکر یا مؤنث بودن فاعل یا نائب فاعل

ونیز با مفرد یا مثنی و یا جمع بودن آن تغییر می‌کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می‌کند و دارای دو صورت است، هر کدام از صور فوق را «صیغه» می‌گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می‌خوانند. مثلاً می‌گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مثنای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلم دارای دو صیغه و درنتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می‌باشد.



۵- مباحث بخش اول: مطالب این بخش در ضمن سه عنوان بحث می‌شود که عبارتند از: ۱- ثالثی مجرد ۲- ثالثی مزید ۳- رباعی.

توضیح:

فعل «مجرد» به فعلی می‌گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف

زائد نباشد و فعل «مزید فیه» به فعلی گفته می‌شود که صیغه اول ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

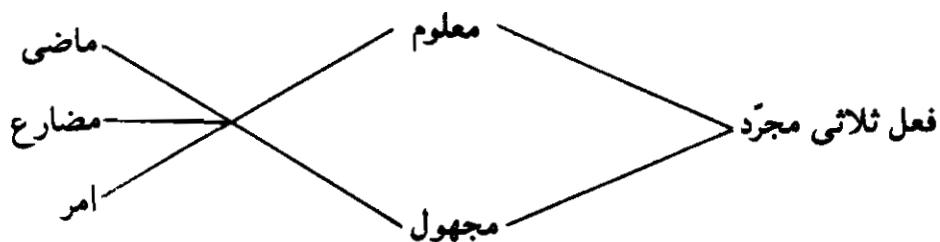
### بررسی و تمرین

- ۱- فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: قرأ زيدُ الْكِتابَ، قرِئَ الْكِتابُ، كَتَبَ الدُّرْسَ، كُتِبَ الدُّرْسُ، أَكَلَتْ فاطِمَةُ الْعُبَيزَ، أُكِلَّ الْخُبْزُ، شَرِيَتْ الْمَاءُ، شُرِبَ الْمَاءُ، عُرِفَ زيدٌ، سَأَلَ التَّلَمِيذُ، نَصَرَ عَلَيْهِ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع).
- ۲- فعل غائب، مخاطب، متکلم را تعریف کرده برای هر کدام بفارسی مثال بزنید.
- ۳- هر کدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می‌شوند؟

\* \* \*

## مبحث اول

### ثلاثی مجرد



### فصل ۱- ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را - اگر دارای حرف زائد است - انداخت فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سماعی است) بنابر این ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فعل، پَ فعل، فَ فعل، مانند: ذَهَاب (رفتن) ← ذَهَبَ (رفت)، عِلْم

(دانستن) ← عَلِمَ (دانست)، حُسْنٌ (نیکو شدن) ← حَسْنَ (نیکوشد).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می‌گیریم بگونه‌ای که مجموع آنها بصورت زیر در آید:

فَعَلَ	فَعَلَا	فَعَلُوا	فَعَلْتَ	فَعَلْتَا	فَعَلْنَ
فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ
			فَعَلْتَ	فَعَلْنَا	

وهمینطور است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فعیل و فاعل<sup>(۱۱)</sup>).

ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه‌های ماضی ثلاشی مجرد معلوم بترتیب عبارتست از: «ا و تْ تَانَ تَ تُمَائِمُ تِ تُمَائِنَ تْ نَا» هر کدام از این علامتها را «ضمیر» می‌نامند بجز «ت» در صیغه‌های ۴ و ۵ که فقط علامت تانیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱ و ۴ به ترتیب هو و هي است که چون مقدر است به آن «ضمیر مستتر» و سایر ضمایر را «ضمیر بارز» می‌گویند.

ضمیر بجای اسم می‌نشیند از این‌رو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر «بارز یا مستتر» خواهد بود می‌گوییم: ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلَانِ، ذَهَبَ الرِّجَالِ، قَالَتْ هِنْدُ، قَالَتْ -

(۱۱) در آوردن کلمه‌ای را بصورت‌های (صیغه‌های) مختلف «صرف کردن» گویند بنابر این صرف کردن فعل عبارت اس از ذکر کردن صیغه‌های همان‌دست گانه آن.

## النساء.

### پرسش و تمرین

- ۱- فعل را تعریف کنید؟
- ۲- چرا ماضی ثلثی مجرد معلوم سه وزن دارد؟
- ۳- در ماضی ثلثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟ و، تا، ن، ت، تما، ت، ت.
- ۴- افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، عَظِمَ، شَهِدَ.

### فصل ۲- مضارع معلوم

مضارع معلوم ثلثی مجرد از ماضی آن گرفته می‌شود بدین طریق:  
ابتدا یک یا مفتوح «ی» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) در آورده سپس  
فاء الفعل را ساکن ولام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل  
مضارع نیز سُماعی است و ممکن است مفتوح یا مكسور یا مضموم  
باشد .

بنابر این مضارع ثلثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: يَفْعُلُ، يَفْعِلُ،  
يَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← يَذْهَبُ (دارد می‌رود یا خواهد رفت) ، ضَرَبَ  
← يَضْرِبُ (دارد می‌زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← يَقْتُلُ (دارد می‌کشد یا  
خواهد کشت).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق «صیغه اول» مضارع است و<sup>۱۳</sup>  
صیغه دیگر را از صیغه اول می‌گیریم بنحو یکه مجموع آنها بصورت زیر

در آید:

يَفْعُلُونَ	يَفْعَلُونَ	يَفْعَلَانِ	يَفْعَلَانَ	يَفْعَلُ
تَفْعَلِينَ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلَانِ	تَفْعَلَانَ	تَفْعَلُ
أَفْعَلُ	نَفْعَلُ			

وهمچنین است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعُلُ و يَفْعَلُ).

توجه کنید:

باء، تاء، همزه و نون (حروف آئین) را که در اول صیغه‌های مضارع قرار دارند «حروف مضارعه» یا «علامت فعل مضارع» می‌نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهار حرفی باشد مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد مفتوح می‌باشند.

ضمان: الف در تثنیه‌ها، واو در جمعهای مذکر، نون در جمعهای - مؤنث، یاء در مفرد مؤنث مخاطب، ضمان بارز فاعل است. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمیر فاعل مستتر است یعنی در صیغه ۱ هو، در صیغه ۴ هي، در صیغه ۷ آنت، در صیغه ۱۳ آنا و در صیغه ۱۴ نحن.

توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مؤنث مبني و بقیه صیغه‌ها معرب است، صیغه‌های معرب بخودی خود مرفوع می‌باشند. علامت رفع در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضممه لام الفعل و در تثنیه‌ها، جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می‌گویند.

در دو صیغه جمع مؤنث (۱۲ و ۱۶) نون مفتوحه ضمیر است نه

### علامت رفع.

گاهی بر سر فعل مضارع عواملی درمی‌آید که آنرا - صیغه‌های معرف آنرا - مجزوم و یا منصوب می‌کند. از مضارع مجزوم و منصوب در فصلهای ۱۵ و ۱۶ بحث خواهد شد.

#### \*پرسش و تمرین\*

- ۱- فعل مضارع را تعریف کنید.
- ۲- مضارع ثلثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳- مضارع ثلثی مجرد معلوم از چه گرفته می‌شود و چگونه؟

### فصل ۳- ابواب ثلثی مجرد:

باید دانست که مضارع «فعل» ممکن است بر یکی از سه وزن «يَفْعُلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ» و مضارع فعل ممکن است بر یکی از دو وزن «يَفْعُلُ، يَفْعِلُ» باید و مضارع «فعل» فقط بر وزن «يَفْعُلُ» می‌آید. بعبارت دیگر در فعل ثلثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

- |                         |                       |
|-------------------------|-----------------------|
| (۱) فعل يَفْعُلُ        | مانند مَنَعَ يَمْنَعُ |
| (۲) فعل يَفْعِلُ        | مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ |
| (۳) فعل يَفْعُلُ        | مانند نَصَرَ يَنْصُرُ |
| (۴) فعل يَفْعُلُ        | مانند سَمِعَ يَسْمَعُ |
| (۵) فعل حَسِبَ يَحْسِبُ | مانند حَسِبَ يَحْسِبُ |

## (۶) فَعَلَ يَفْعُلُ مَانِنْدَ كَرْمَ يَكْرُمُ

هر کدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می‌نامند. بنابر این فعل ثالثی مجرد دارای شش باب است.

## فصل ۴- امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود. البته نه اینچنان که صیغه اول آن از مضارع و بقیه صیغه‌ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه‌های آن از همان صیغه مضارع گرفته می‌شود. شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم با در آوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می‌شود و شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب و متکلم و این شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر مینامند.

صیغه‌ها: برای ساختن صیغه‌های غائب و متکلم امر، لام مكسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه‌های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می‌اندازیم و برای ساختن صیغه‌های مخاطب آن، اولاً از اول هر کدام از صیغه‌های مضارع مخاطب حرف مضارع را می‌اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می‌کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزه متحرکی در اول آن می‌آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم والا همزه را مكسور می‌آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می‌اندازیم.

بنابر این صرف صیغه‌های امر از **يَفْعُلُ** چنین است:

**لِيَفْعُلُ لِيَفْعَلًا لِيَفْعُلُوا لِيَفْعَلُ لِيَفْعَلًا لِيَفْعُلُنَّ**

اَفْعَلْ      اِفْعَلَا      اِفْعَلُوا      اِفْعَلِي      اِفْعَلَا      اِفْعَلْ  
 لِاَفْعَلْ      لِنَفْعَلْ <sup>(۱)</sup>

واز **يَفْعِلُ** چنین است:

**لِيَفْعِلُ لِيَفْعِلَا لِيَفْعِلُوا... اِفْعِلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوا... لَاَفْعِلْ لِنَفْعَلْ**

واز **يَفْعُلُ** چنین است:

**لِيَفْعُلُ لِيَفْعُلَا لِيَفْعُلُوا... اَفْعُلْ اَفْعَلَا اَفْعَلُوا... لَاَفْعُلْ لِنَفْعُلْ**

ضمائر: کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجھولی تمام این افعال، مانند ضمائر ثلثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع وامر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم ضمیر فاعل و در فعل مجھول، ضمیر نائب فاعل می باشد.

#### \* پرسش و تمرین \*

۱- فعل امر را تعریف کنید؟

۲- کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳- قاعده ساختن امر غائب وامر حاضر را بیان کنید.

۴- امر صیغه های زیر چیست؟

**يَذْهَبُ، يَعْلَمُونَ، تَعْلَمُ، أَذْهَبُ، تَدْهِبَ، تَدْهِبَيْنَ، يَدْهِبَانِ، يَعْلَمَنَ، تَعْلَمَنَ، تَدْهَبُ، تَعْلَمُ.**

\* \* \*

---

(۱) نون مفتوحه در دو صیغه ۶ و ۱۲ چون ضمیر است هیشه ثابت میباشد.

## فصل ۵- ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیریم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرك قبل از آن را (که در ثلثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: ضرب (زد) ← ضرب (زده شد)، عالم (دانست) ← عالم (دانسته شد).

بنابر این ماضی مجهول ثلثی مجرد بیش از یک وزن ندارد و آن « فعل» است. صیغه‌های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم می‌سازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه‌ها وضمانه به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه‌ها چنین است:

فعل	فعلا	فُعلوا	فُعلتْ	فُعلتا	فُعلنَ
فُعلتْ	فُعلتمَا	فُعلتْمَ	فُعلتْمَا	فُعلتنَ	
	فُعلتْ	فُعلنَ			

### \*پرسش و تمرین\*

۱- ماضی مجهول را تعریف کنید؟

۲- در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید؟

۳- مجهول آكل، قتل، عالم، را صرف کنید.

## فصل ع- مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته میشود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضامون نباشد مضامون و ما قبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح میکنیم مانند: يَعْلَمُ (می‌داند) ← يَعْلَمُ (دانسته می‌شود)، يَضْرِبُ (می‌زند) ← يَضْرِبُ (زده می‌شود)، يَنْصُرُ (یاری می‌کند) ← يَنْصُرُ (یاری می‌شود).

بنابر این مضارع مجهول ثلثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يَفْعَلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

يَفْعَلْ	يَفْعَلَنَ	يَفْعَلُ	يَفْعَلُونَ	يَفْعَلَنَ	يَفْعَلُ
يَفْعَلَنَ	تَفْعَلَانَ	تَفْعَلُ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلَانَ	تَفْعَلُ
تَفْعَلَنَ	تَفْعَلَانِ	تَفْعَلِينَ	تَفْعَلُونَ	تَفْعَلَانِ	أَفْعَلُ

### بررسی و تمرین

- ۱- مضارع مجهول را تعریف کنید؟
- ۲- مضارع مجهول ثلثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳- مجهول افعال زیر چیست؟ يَأْكُلُ، يَعْلَمُ، يَأْمُرُ، يَكْتُبُ.
- ۴- بین مضارع معلوم و مجهول در استلاق چه فرقی است؟

\* \* \*

## فصل ۷- امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می‌شود و همانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع است. برای تبدیل هر کدام از صیغه‌های مضارع مجهول به امر، لام امر مكسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می‌اندازیم مانند **يَعْلَمُ** (دانسته می‌شود) ← **لِيَعْلَمُ** (باید دانسته شود)، **تُضَرِّبُ** (زده‌می‌شود) ← **لِتُضَرِّبُ** (باید زده شود). بنابر این تمام صیغه‌های امر مجهول بالام امر ساخته می‌شود و صرف آن چنین است:

<b>لِيَفْعَلُ</b>	<b>لِيَفْعَلَا</b>	<b>لِيَفْعُلُوا</b>	<b>لِتَفْعَلُ</b>	<b>لِتَفْعَلَا</b>	<b>لِتَفْعُلَنَّ</b>
<b>لِتَفْعَلُ</b>	<b>لِتَفْعَلَا</b>	<b>لِتَفْعُلُوا</b>	<b>لِتَفْعَلِي</b>	<b>لِتَفْعَلَةً</b>	<b>لِتَفْعَلَنَّ</b>
			<b>لِأَفْعَلُ</b>	<b>لِنَفْعَلُ</b>	

### \*پرسش و تمرین\*

- ۱- بین امر معلوم و مجهول در ساختن صیغه‌ها چه فرقی است؟
- ۲- امر معلوم و مجهول **يَعْلَمُ** و **يَكْتُبُ** را صرف کنید.

## فصل ۸- مضاعف<sup>(۱)</sup>:

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء و عین یا عین و لام آن هم‌جنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء و عین آن هم‌جنس باشد شنیده نشده است بنابر این فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین

---

(۱) متألهانی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینک در ضمن جند فصل مضاعف، مهموز و معتل را ملاحظه خواهید کرد.

الفعل ولام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَّ (کشید) و سَدَّ (بست). فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب و در بعضی جائز و در بعضی ممتنع است بدین شرح:

ماضی: در پنج صیغه اول ماضی ادغام واجب و در بقیه صیغه ها ممتنع می باشد.

صرف آن از مَدَّ (کشید) بر وزن فَعَلْ چنین است:  
معلوم: مَدَّ مَدَا... مَدَدَنَ مَدَدَتَ...  
مجھول: مُدَّ مُدَا... مُدَدَنَ مُدَدَتَ...

مضارع: ادغام در دو صیغه جمع مؤتث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه ها واجب است. صرف آن از يَمْدُّ (می کشد) بر وزن يَفْعُلْ چنین است:  
معلوم: يَمْدُّ يَمْدَانِ يَمْدَونَ تَمْدُّ تَمْدَانِ تَمْدَدَنَ  
مجھول: يَمْدُ... يَمْدَنَ تَمْدُّ... تَمْدَيْنَ تَمْدَانِ تَمْدَدَنَ أَمْدَ نَمْدَ

امر: ادغام در صیغه های ۱۳، ۷، ۴، ۱ و ۱۴ امر جائز و در صیغه های ۶ و ۱۲ ممتنع و در بقیه واجب است. در صیغه هایی که ادغام جائز است اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می تواند فتحه یا کسره و اگر عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمه باشد بنابر این در مضموم العین چهار وجه و در غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرک می‌شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه‌های امر معلوم **بعض** (می‌گزد) بر وزن **يَفْعُل** چنین است:

«**لِيَفْعَضْ لِيَعْضُ لِيَعْضُ**»... «**إِعْضَضْ عَضْ عَضْ**»... «**عَضْ**... «**لَا إِعْضَضْ لَا عَضْ لَا عَضْ**»...

صرف صیغه‌های امر معلوم **يَفِرُ** (فرار می‌کند) بر وزن **يَفْعُل** چنین است:

«**لِيَفِرْ لِيَفِرْ لِيَفِرْ**»... «**إِفِرْ فِرْ فِرْ**»... «**لَا فِرْ لَا فِرْ لَا فِرْ**»....

صرف صیغه‌های امر معلوم **يَمْدُد** (می‌کشد) بر وزن **يَفْعُل** چنین است:

«**لِيَمْدُدْ لِيَمْدُدْ لِيَمْدُدْ لِيَمْدُدْ**»... «**أَمْدُدْ مَدْ مَدْ مَدْ**»... «**لَا مَدْ لَا مَدْ**»... «**لَا مَدْ لَا مَدْ**»...

#### \* برسش و تمرین \*

- ١- ادغام چیست؟
- ٢- عَضْ را که بر وزن فَعْلَ و مَدْ و فَرْ را که بر وزن فَعَلَ هستند صرف کنید.
- ٣- يَمْدُدْ، يَفِرْ و يَعْضُ را صرف کنید.
- ٤- امر يَمْدُدْ، يَفِرْ و يَعْضُ را صرف کنید.
- ٥- ماضی مجهول مَدْ زمضارع مجهول فَرْ و امر مجهول عَضْ را صرف کنید.

\* \* \*

## فصل ۹- مهموز:

مهموز بر سه نوع است:

۱- مهموز الفاء مانند **أمر** (فرمان داد).

۲- مهموز العین مانند **سأل** (پرسید).

۳- مهموز اللام مانند **قرأ** (خواند). نوع دوم وسوم مانند سالم است وامتیازی ندارد واما نوع اول محل جریان قاعده تخفیف همزه می باشد  
<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع وامر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجود با

تخفیف می شود مانند:

معلوم: يَأْمُرُ يَأْمُرَانِ... أَمْرٌ نَّاْمَرٌ لِيَأْمَرُ... أُوْمَرُ... لِأَمْرٌ لَنَّاْمَرٌ

مجھول: يُؤْمَرُ يُؤْمَرَانِ... أُوْمَرُ نُؤْمَرُ لِيُؤْمَرُ... لِنُؤْمَرُ... لَاُوْمَرُ لِنُؤْمَرُ.

ودر بقیه صیغه های مضارع وامر تخفیف آن جائز است مانند يَأْمُرُ...

و يُوْمَرُ...

## فصل ۱۰- قواعد اعلال:

چنانکه قبل اشاره شد حروف عله در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتل تغییراتی را که در حروف عله عارض می شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد.

قاعده اول: «واو» و «باء» متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ما

(۱) قاعده تخفیف همزه در تبصره ۴ قسمت نهم مقدمه گذشت.

قبلشان حرف صحیح وساکن باشد، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند  
 بِقُولُ ← بِقُولُ، بَيْبَعُ ← بَيْبَعُ، بَيْخَوْفُ ← بَيْخَوْفُ ( ← بَيْخَافُ).

قاعده دوم: واو ویاء مضموم یا مكسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند وعین الفعل یا لام الفعل باشند وما قبلشان حرف صحیح ومتحرک باشد پس از سلب حرکت ما قبل، حرکتشان به ما قبل داده می‌شود مانند: قُولَ ← قُولَ، ( ← قیلَ)، بُعَ ← بَعَ، يَدْعُونَ ← يَدْعُونَ ( ← يَدْعُونَ)، رَضِيُوا ← رَضِيُوا (رضوا).

قاعده سوم: واو مضموم ما قبل مضموم ویاء مضموم یا مكسور ما قبل مكسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می‌افتد مانند: يَدْعُو ← يَدْعُو، يَرِمَيْ ← يَرِمَيْ، رَامِيْ ← رامی.

قاعده چهارم: واو ساکن ما قبل مكسور قلب به یاء می‌شود مانند:  
 ( قُولَ ← ) قیلَ، مِوْزان ← میزان.

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مكسور قلب به یاء می‌شود مانند دُعَوَ ← دُعَى، دُعَونَ ← دُعَيْنَ، داعِوْ ← داعِيْ ( ← داعِيْ نَ ← داعِيْ) بخلاف رَخُو و رَجَو ( ← رجا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مفتح قلب به یاء می‌شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند يَدْعُو ←

**يُدْعَى (— يُدْعِى)، يُدْعَونَ — يُدْعَينَ بخلاف دَعَوْ (— دَعَا).**

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است  
یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری  
می شود و سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می شود مشروط بر اینکه  
فاء الفعل باشد مانند **يُيَسِّرُ** — **يُوسِرُ**، **مُيَسِّرٌ** — **مُوسِرٌ**.

قاعده هشتم: «واو» و «باء» متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می شوند<sup>(۱)</sup>.

وهمچنین است اگر واو و باء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت  
جريان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند  
(يَخْوَفُ —) يَخَوْفُ — يَخَافُ، (يَبِيَعُ —) يَبِيَعُ — يَبِاعُ.  
تبصره: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی شود مانند: **يَوْدُ** و **تَيَسَّرَ**.

قاعده نهم: الف ما قبل مضموم قلب به واو والالف ما قبل مكسور قلب به  
یاء می شود مانند **قَابِلَ** — **قُابِلَ** — **قُوبِلَ**، **مِضَبَاح** — **مَضَبِّح** — **مُضَبِّحٌ**.

قاعده دهم: حرف عَلَه در التقاء ساکنین حذف می شود مانند **قُولْ** — **قُلْ**،

(۱) مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد.

بِيْعَ → بِيْعٌ، خَافَ → خَافٌ.

### فصل ۱۱ - مثال:

۱- مثال بر دو نوع است: ۱- واوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲- یائی مانند يَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱- از مصدر آن اگر بر وزن «فِعل» باشد، غالباً وافاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می‌افتد و به جای آن یک تاء در آخر آورده می‌شود مانند: وَعَدَ (وعده دادن) ← عَدَة، وِضْلَ ← صِلَة بخلاف مثل بِذَرْگاهی در مصدر بر وزن «فَعل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می‌شود مانند: وَسْعَ ← سَعَة، وَضْعَ ← ضَعَة، لکن غالباً جاری نمی‌شود مانند: وَقْتَ وَوَزْنَ و....

۲- از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «يَفْعُلُ» (مكسور العین) باشد فاء الفعل حذف می‌شود مانند يَوْعِدُ — يَعْدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می‌شود از قبيل: يَوْسَعُ ← يَسْعُ، يَوْضُعُ ← يَضْعُ، يَوْقَعُ ← يَقْعُ، يَوْدَعُ ← يَدْعُ، يَوْرَعُ ← يَرْعُ، يَوْطَأُ ← يَطْأُ، يَوْدَرُ ← يَدْرُ، يَوْهَبُ ← يَهَبُ (يوسَعُ و يَوْضُعُ نیز شنیده شده است). امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محدود الفاء خواهد

بود مانند: لِيَعْدُ لِيَعْدَا لِيَعْدُوا... عَدْ عَدَا عَدُوا... اما در مضارع وامر مجهول،  
واو حذف نمی شود می گوییم: يُوعَدَ يُوعَدَانِ... لِيُوعَدَ لِيُوعَدَا...

### \* پرسش و تمرین \*

- ۱- معتل را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
- ۲- مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟ هبة، سَعَة، جَدَّة، مَقَة، دِيَة.
- ۳- مضارع معلوم یَعْدُ، مضارع مجهول يَصِلُّ، امر معلوم يَهْبُ وامر مجهول يَضْعُ را صرف کنید؟

## فصل ۱۲- اجوف:

قاعده خصوصی اجوف ثلاثی مجرد عبارت است از اینکه:

مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضامون العین (یَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضامون الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مكسور العین (یَفْعُلُ یا یَفْعِلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مكسور الفاء می گردد.

در ماضی معلوم الْقُوْل (گفتن) که فعل آن از باب فعل یَفْعُل است

می گوییم:

قالَ قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قَلْنَ قُلْتَ...

ودر مجهول آن می گوییم: قَيْلَ قَيْلُوا قَيْلَتْ قَيْلَتَا قَلْنَ قُلْتَ...

در ماضی معلوم الْبَيْع (معامله کردن) که فعل آن از باب فعل یَفْعُل است

می گوییم:

بَاعَ بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا بِعْنَ بِعْتَ...

و در مجهول آن می‌گوییم: بیع بیعا بیعُوا بیعَتْ بیعَتا بِعْنَ بِعْتَ...  
و در ماضی معلوم **الْخَوْف** (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است  
می‌گوییم:

**خافَ خافَا خافُوا خافتَ خافتَا خِفْنَ خِفتَ و همینطور...**

توجه کنید:

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه‌های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود.

#### تمرین

- ۱- معلوم و مجهول ماضی قام يَقُومُ (اجوف واوی) و سارَ يَسِيرُ (اجوف یانی) را صرف کنید.
- ۲- امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین فوق را صرف کنید.

### فصل ۱۳- ناقص :

ناقچ ثلثی مجرد دارای یک قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر - ومضارع مجزوم - آن در صیغه‌های ۱، ۷، ۴، ۱۳ و ۱۴ که علامت رفع ضممه لام الفعل است، خود لام الفعل می‌افتد.

جريان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می‌کند از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می‌کنیم:  
**الدُّعَاء** (**الدُّعَوَة**) (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است:

ماضی معلوم: دَعَا دَعَوَا دَعَتْ دَعَتْ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

مضارع معلوم: يَدْعُو يَدْعُونَ يَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُونَ يَدْعُونَ

تَدْعُو تَدْعُوا نَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعُونَ  
أَدْعُو نَدْعُو

امر معلوم: لِيَدْعَ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوا لِيَدْعُوا لِيَدْعُونَ  
أَدْعَ أَدْعُوا أَدْعُوا أَدْعُوا أَدْعُونَ  
لَاَدْعَ لِيَنْدَعُ

ماضي مجهول: دُعِيَ دُعِيَا دُعِيُوا دُعِيَتْ دُعِيَتَا دُعِيَتْ...  
دُعِيَتْ...

مضارع مجهول: يُدْعَى يُدْعَيَا يُدْعَيُونَ يُدْعَيَانَ يُدْعَيَنَ  
تُدْعَى تُدْعَيَا تُدْعَيُونَ تُدْعَيَانَ تُدْعَيَنَ  
أَدْعَى نَدْعَى

امر مجهول: لِيُدَعَ لِيُدْعَيَا لِيُدَعَ لِيُدْعَيَنَ لِيُدَعَ...  
الَّرْمَى (پرتاپ کردن) ناقص یائی از باب فعل یَفْعَلُ است:  
ماضي معلوم: رَمَى رَمَيَا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتَا رَمَيَنَ رَمَيَتْ...  
مضارع معلوم: يَرْمَى يَرْمَيَا يَرْمَوْنَ تَرْمَى تَرْمَيَا يَرْمَيَنَ  
تَرْمَى تَرْمَيَا تَرْمُونَ تَرْمَيَنَ تَرْمَيَا تَرْمَيَنَ  
أَرْمَى نَرْمَى  
امر معلوم: لَيَرْمَ لَيَرْمَيَا لَيَرْمَوْا لَتَرْمَ لَتَرْمَيَا لَيَرْمَيَنَ  
إِرْمَ إِرْمَيَا إِرْمَوْا إِرْمَى إِرْمَيَا إِرْمَيَنَ لَأَرْمَ لَنَرْمَ  
ماضي مجهول: رَمَى رَمَيَا رَمَوْا رَمَيَتْ رَمَيَتَا رَمَيَتْ...  
رَمَيَتْ...

مضارع مجهول: يُرْمَى يُرْمَيَان يُرْمَوْنَ تُرْمَى تُرْمَيَان يُرْمِيَنَ  
 تُرْمَى تُرْمَيَان تُرْمَوْنَ تُرْمِيَنَ تُرْمَيَان تُرْمِيَنَ  
 أَرْمَى نُرْمَى  
 امر مجهول: لِيُرْمَم لِيُرْمَيَا لِيُرْمَوَا لِتُرْمَم لِتُرْمَيَا لِيُرْمِيَنَ  
 لِتُرْمَم ...

#### \* تمرین \*

- ۱- امر معلوم بیکی و یَعْلُم و امر مجهول یَخْلُو و یَجْری را صرف کنید.
- ۲- ماضی و مضارع های زیر را صرف کنید: بَدَا يَبْدُو، مَشَى يَمْشِى، مَحَا يَمْحُو.

### فصل ۱۴- لفيف:

دانستیم که لفيف بر دو قسم است:

لفيف مفروق مانند وَقِي و لفيف مقرون مانند: لَوْيٍ.

لفيف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی وخصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «الْوَقِي» (نگهداشتن وحفظ کردن) لفيف مفروق از باب فعل یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن می شود: وَقِي ... مضارع معلوم آن: يَقِي ... وامر آن لِيَقِي... قِي<sup>(۱)</sup> ... و مجهول آنها بترتیب وَقِي... يُوْقِي... لِيُوْقَ ...

**لفيف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف واز جهت لام**

(۱) صیغه هفتم امر (صیغه اول امر حاضر) لفيف مفروق اگر از مضارع یَفْعِلُ که فاء الفعل آن واو است باند به جهت جریان فواعد خصوصی مثال ونافض، بکحرفی خواهد سد مانند یَفَنِی (وفا می کند) ← فِ، یَای (وعده می دهد) ← إِ.

الفعل شبهه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص جاری می‌شود و در عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی‌آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی‌شود مثلاً اللوی (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فعل<sup>۱</sup> یَفْعِلُ است ماضی معلوم آن: لَوْی... مضارع معلوم آن: يَلْوِی... وامر معلوم آن: لِيَلْوِی... الْوِی... است ومحظوظ آن بترتیب: لُوی... يُلْوِی... لِيَلْوِی... با توجه به قواعد عمومی وخصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

#### \* تذکار \*

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف عَلَه باشد نداریم لذا در باره معتل الفاء والعين واللام بحثی نخواهیم داشت.

#### \* پرسش وتمرین \*

- ۱- در لفیف مقرون چه قواعده جاری است؟ وعین الفعل آن چه حکمی دارد؟
- ۲- معلوم ومحظوظ ماضی، مضارع وامر افعال زیر را صرف کنید: وَفِی يَفْنِی ، وَأَنِ يَتَّبِعِ .
- ۳- امر لفیف مفروق در چه صورت یک حرفی است؟ وچرا؟
- ۴- در لفیف مفروق چه قواعده جاری است؟

### فصل ۱۵- مضارع مجزوم:

لم، لَمَا، لام امر، لاء نهی واداء شرط چون برسر فعل مضارع در آیند آنرا مجزوم می‌کنند.

مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن

ساقط شود بنابر این در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضممه لام الفعل ودر تثنیه‌ها و جمع‌های مذکور و مفرد مؤنث مخاطب، نون عوض رفعی می‌افتد<sup>(۱۱)</sup>. در ناقص مجزوم از پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می‌افتد و در اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتناء ساکنین حذف می‌شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف، حکم امر مضاعف است - مراجعه نمایید - می‌گوئیم:

لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبَا لَمْ يَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ يَضْرِبِنَ...  
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولَا لَمْ يَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولَا لَمْ يَقُلنَ...  
لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ يَدْعُونَ...  
«لَمْ يَمْدُدْ لَمْ يَمْدَدْ لَمْ يَمْدَدْ لَمْ يَمْدُدْ» لَمْ يَمْدَدْ...  
«لَمْ يَضْلِلْ لَمْ يَضْلِلْ لَمْ يَضْلِلْ» لَمْ يَضْلَلْ...

وهمینطور سایر حروف جزم. ومجھول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می‌گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است: لم ولما معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می‌کنند مثلً لَمْ يَضْرِبْ یعنی نزد ولما يَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است. مضارع منفی به لم ولما را «فعل جَهْد» نیز می‌گویند.

(۱۱) دو صیغه جمع مؤنث مبنی است و تغییر نمی‌کند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انسانی - که در اینجا طلب انجام است - تبدیل می‌کند، لَيَضْرِبْ یعنی بزنند. مضارع مدخل لام امر را «فعل امر» می‌گویند<sup>(۱)</sup>.

لام نهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انسانی - که در اینجا بازداشت از انجام فعل است - تبدیل می‌کند، لَا يَضْرِبْ یعنی نزنند. فعل مضارع مدخل لام نهی را «فعل نهی» می‌گویند.

اداء شرط<sup>(۲)</sup> بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده و بعضی دیگر معنای آنرا ماضی می‌کند نوع اول مانند «إن» و نوع دوم مانند «لَوْ» می‌گوییم: إِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ (اگر بزنی می‌زنم) و لَوْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ (اگر زده بودی می‌زنم).

#### \* تمرین \*

- ۱- دو فعل زیر را با لم صرف کنید: يَأْمُنُ، يَسِيرُ.
- ۲- دو فعل زیر را با لَمَا صرف کنید: يَخْرُجُ، يَهْدِي.
- ۳- جملات زیر را معنی کنید: لَمْ آسَأْ، لَمْ أُوْمَرْ، لَمْ تَكْتُبْنَ، لَمْ تُكْبُوْا، لَيَقْرَءَ، لَمْ تَدْخُلَ، لَمْ نُوكَدْ، لَمْ نَعْدَ، لَمْ يَصِيرَ، لَمَا تَخْرُجَ، لَمَا تَخْرُجَ.

(۱) قبلًا گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر در هشت صیغه آن و اگر مجهول باشد در تمام صیغه‌های آن در می‌آید.

(۲) اداء به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه‌ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به حیز دیگری کند.

۴- معلوم و مجهول دو فعل زیر را با لام امر صرف کنید: يَحْمُدُ، يَسِّرُ.

۵- دو فعل زیر را با لام نهی صرف کنید: يَغْيِبُ، يَدْعُونَ.

## فصل ۱۶- مضارع منصوب:

هر کدام از حروف آن، لَنْ، كَنْ و إِذْنْ چون در اول فعل مضارع در آیند آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود و از تثنیه‌ها و جمعهای مذکور ومفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد<sup>(۱)</sup>.

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی - یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضَى و يَدْعَى - فتحه لام الفعل مقدر است ولی در ناقص واوی و یائی مانند: يَدْعُو و يَرْمَى ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

أَنْ يَضْرِبَ أَنْ يَضْرِبَا أَنْ يَضْرِبُوا أَنْ تَضْرِبَ أَنْ تَضْرِبَا أَنْ يَضْرِبُنَّ ...  
أَنْ يَدْعُوَ أَنْ يَدْعُوَا أَنْ يَدْعُوَ أَنْ تَدْعُوَ أَنْ تَدْعُوَا أَنْ يَدْعُونَ ...  
أَنْ يَرْضَى أَنْ يَرْضِيَا أَنْ يَرْضِيَوَا أَنْ تَرْضَى أَنْ تَرْضِيَا أَنْ يَرْضِيَنَّ ...

و همینطور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است  
مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثر اند: «آن» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن

(۱) دو صیغه جمع مؤنث چون مبنی است در حالت نصی نیز تغییر نمی‌کند.

دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «أَرَدْتُ أَنْ أَعِيَّهَا» یعنی أَرَدْتُ عَيْنَهَا (۷۹ - کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختص به مستقبل کرده آنرا منفی می کند مانند «لَنْ تَرِينِي» یعنی مرا نخواهی دید (۱۴۳ - اعراف). «كُنْ» فعل مضارع را علّت ما قبل قرار می دهد مانند: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَنْ تَقْرَءُ عَيْنَهَا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳ - قصص). «إِذْنُ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد مثلًا در جواب کسی که گفته است «أَزُورُكَ» می گوییم «إِذْنُ أُكْرِمَكَ».

### \* تمرین \*

افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: يَظْلِمُ، يَجُوزُ، يَعْصِي، يَهْدِي.

\* \* \*

## مبحث دوم

### ثلاثی مزید

مقدمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد گرفته می‌شود بدین معنی که صیغه اول ماضی معلوم آن را از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد می‌گیریم و اما بقیه صیغه‌های ماضی معلوم آن از صیغه اول و سائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته می‌شود<sup>(۱)</sup>.

بنابر این:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی ویک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرد اضافه می‌شود حروف مخصوصی است و در جای مخصوصی از آن در می‌آید و حروف کلمه جدید (مزید فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیات را بوسیله اوزان ثلاثی مزید - که خواهد آمد - می‌توان در یافت.

---

(۱) حروف اصلی ثلاثی مجرد ← ماضی معلوم ثلاثی مزید ← مضارع معلوم ← مصدر. ← مضارع مجهول  
امر مجهول

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۱۰ وزن مشهور است مضارع آن نیز ۱۰ وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معین است:

ماضی مضارع مصدر

- |                                      |  |                                    |
|--------------------------------------|--|------------------------------------|
| ۱- آفَعَلَ يُفْعَلُ افعال            | ۶- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفْعُلٌ        | ۷- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلٌ |
| ۲- فَعَلَ يُفْعَلُ تَفْعِيلٌ         | ۳- فَاعَلَ يُفَاعَلُ مُفَاعَلَةٌ         | ۸- افْعَلَ يُفْعَلُ افعال          |
| ۴- افْتَعَلَ يَفْتَعَلُ افتَعَالٌ    | ۹- اسْتَفَعَلَ يَسْتَفَعَلُ اسْتَفَعَالٌ | ۱۰- اِفْعَالٌ يَفْعَالٌ اِفْعِيلٌ  |
| ۵- اِنْفَعَلَ يَنْفَعَلُ اِنْفَعَالٌ |  |                                    |

هر کدام از ماضی مضارعهای فوق را - همانطور که در ثلاثی مجرد گذشت

- «باب» می گویند و آنرا بنام مصدر می خوانند، مثلا می گویند:  
باب افعال، باب تفعیل، باب مُفاعَلَه و.... بنابر این فعل ثلاثی مزید دارای ۱۰ باب مشهور است.

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم - همانطور که اشاره شد - از ماضی گرفته می شود و بطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آنرا در نظر گرفت و بر طبق آن حرف زائد در آوردن حروف را متحرک وساکن نمود. (دققت کنید).

قاعده ساختن مجھول ماضی و مضارع، و معلوم و مجھول امر و صیغه سازی هر کدام از اینها همانست که در ثلاثی مجرد بیان گردید و نیز کیفیت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرد است. قاعده ادغام، تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید

جاری میگردد.

علاوه بر این دو قاعده اعلال نیز در ثلثی مزید جاری میشود:

- ۱- اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب به همراه میشوند مانند: اِرْخاو → اِرْخاء، اِجْرای → اِجراء.
- ۲- یاء ما قبل مضوم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور میکند مانند: تَرَجُّى → تَرَجِّي ( مصدر ناقص باب تفعّل)، تَبَانِي → تَبَانِي ( مصدر ناقص باب تَفَاعُل).

#### بررسی و تمرین

- ۱- اشتاقاق تمام قسمتهای فعل ثلثی مزید را بیان کنید.
- ۲- آیا در ثلثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر میتوان وزن دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟
- ۳- مضارع ماضی‌های زیر چیست؟ آفعال، افعَل، افتَعل، إسْتَقْعَل، فاعَل.

## فصل ۱- ابواب مشهور ثلثی مزید

### باب افعال

مانند: کرم → اَكْرَمَ يُكْرِمُ اِكْرَام

ماضی معلوم: اَكْرَمَ اَكْرَمَا اَكْرَمُوا...

مضارع معلوم: يُكْرِمُ يُكْرِمَانِ يُكْرِمُونَ...

ماضی مجهول: اُكْرِمَ اُكْرِمَا اُكْرِمُوا...

مضارع مجهول: يُكْرِمُ يُكْرِمَانِ يُكْرِمُونَ...

امر معلوم: لِيُكْرِمُوا... اَكْرِمُوا... اَكْرِمَ ما لِيُكْرِمُ ما  
 امر مجهول: لِيُكْرِمَ... لِيُكْرِمُوا... لِيُكْرِمَ... لِيُكْرِمَ  
 مثال: اَوْعَدَ يُؤْعَدُ اِيَادُ اِيَادٍ اَوْعَدَ...  
 اجوف: اَقَامَ يُقْيِيمُ اِقامَة اِقْيَامٍ...  
 مهموز الفاء وناقص: آتَى لِيُؤْتِ آتٍ... لِيُؤْتِ آتٍ

### باب تفعيل:

مانند صَرَفَ ← صَرَفَ يُصَرِّفُ تَضْرِيف  
 ماضٍ معلوم: صَرَفَ صَرَفَا... صَرَفُوا...  
 مضارع معلوم: يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ...  
 امر معلوم: لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفُوا... صَرَفَ صَرَفَا صَرَفُوا...  
 ماضٍ مجهول: صَرَفَ صَرَفَا صَرَفُوا...  
 مضارع مجهول: يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ...  
 امر مجهول: لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَا لِيُصَرِّفُوا...  
 مضاعف: مَدَدٌ يُمَدَّ تَمَدِيدٌ لِيُمَدَّ... مَدَدٌ...  
 اجوف: حَوْلٌ يُحَوِّلُ تَحْوِيلٌ حَوْلٌ... حَوْلٌ...  
 لفيف: وَصْنٌ يُوَصِّي تَوْصِيةٌ لِيُوَصِّي... وَصْنٌ...

### باب مُفَاعَلَة:

مانند: ضَرَبَ — ضَارَبَ يُضَارِبُ مَضَارِبَه وَضَرَابَه  
 ماضٍ معلوم: ضَارَبَ ضَارَبَا ضَارَبُوا...  
 مضارع معلوم: يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ...

امر معلوم: لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبْ  
 ماضى مجهول: ضُورَبَ ضُورَبَ ضُورَبَ...  
 مضارع مجهول: يُضَارِبْ يُضَارِبْ يُضَارِبْونَ...  
 امر مجهول: لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبْ...  
 مضاعف: ضَارَ يُضَارُ مُضَارَةً وِضَرَارَ «لِيُضَارِزْ لِيُضَارِ لِيُضَارَ»...  
 «ضَارِزْ ضَارَ ضَارَ»...  
 مهموز: آمَرَ يُؤَامِرْ مُؤَامَةً لِيُؤَامِرْ آمِرْ...  
 اجوف: قَاوَمَ يُقاوِمْ مُقاوَمَةً لِيُقاوِمْ قَاوِمْ...  
 لفيف: سَاوِي يُسَاوِي مُسَاواةً لِيُسَاوِي سَاوِي ...

### باب افتعال:

مانند: كَسَبَ — اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتَسَاب  
 مضاعف: إِمْتَدَ يَمْتَدَ إِمْتَادَ «لِيَمْتَدَدْ لِيَمْتَدَدْ»... «إِمْتَدِدْ إِمْتَدَدْ»...  
 اجوف: إِعْتَادَ يَعْتَادُ اِعْتِيادَ لِيَعْتَدَدَ اِعْتَدَ...  
 ناقص: إِرْتَضَى يَرْتَضِى إِرْتَضَاءَ لِيَرْتَضِ لِيَرْتَضِ...  
 ...

### باب انفعال:

مانند: صَرَفَ ← إِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ إِنْصَرَاف

### باب تَفْعُل:

مانند صَرَفَ ← تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّف  
 مضاعف: تَخَلَّلَ يَتَخَلَّلُ تَخَلُّلَ لِيَتَخَلَّلُ تَخَلَّلَ...  
 ...

مثال: توَهَمَ	يَتَوَهَّمُ	توَهَمَ	لِيَتَوَهَّمُ	توَهَمَ ...
ناقص: تَعَدَّى	يَتَعَدَّى	تعَدَّى	لِيَتَعَدَّى	تعَدَّى ...
لفيف: تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	تَوَلَّ ...

### باب تَفَاعُل:

مانند ضَرَبَ ← تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارُب

مثال: تَوَاعَدَ	يَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدَ	لِيَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدَ ...
اجوف: تَعَاوَنَ	يَتَعَاوَنُ	تعَاوَنَ	لِيَتَعَاوَنُ	تعَاوَنَ ...
ناقص: تَرَاضَى	يَتَرَاضَى	تَرَاضَى	لِيَتَرَاضَى	تَرَاضَ ...
لفيف: تَسَاوَى	يَتَسَاوَى	تَسَاوَى	لِيَتَسَاوَى	تَسَاوَ ...
محظوظ: تَعْوِذَ	يَتَعْوِذُ	تَعْوِذَ	لِيَتَعْوِذُ	تَعْوِذَ ...

### باب إِفْعَال:

مانند حُمَرَة ← اِحْمَرَ يَحْمَرَ اِحْمَرَار

ماضي معلوم: اِحْمَرَ اِحْمَرَا اِحْمَرَوا اِحْمَرَتْ اِحْمَرَتْ اِحْمَرَتْ اِحْمَرَتْ ...

مضارع معلوم: يَحْمَرَ يَحْمَرَانَ يَحْمَرُونَ تَحْمَرَ تَحْمَرَانَ يَحْمَرَنَ ...

امر معلوم: «لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ» لِيَحْمَرَا لِيَحْمَرُوا... «اِحْمَرْ اِحْمَرْ اِحْمَرْ» اِحْمَرَا...

### باب اِسْتَفْعال:

مانند خَرَجَ ← اِسْتَخَرَجَ يَسْتَخَرَجَ اِسْتَخَرَاج

ماضي معلوم: اِسْتَخَرَجَ اِسْتَخَرَجاً اِسْتَخَرَجُوا ...

مضارع معلوم: يَسْتَخَرَجَ يَسْتَخَرَجاً يَسْتَخَرَجُونَ ...

امر معلوم: لِيَسْتَخْرُجْ لِيَسْتَخْرُجْ لِيَسْتَخْرُجْ جُوا...  
 اِسْتَخْرُجْ اِسْتَخْرُجْ اِسْتَخْرُجْ جُوا...  
 ماضی مجهول: اِسْتَخْرُجْ اِسْتَخْرُجْ اِسْتَخْرُجْ جُوا...  
 مضارع مجهول: يُسْتَخْرُجْ يُسْتَخْرُجْ جان يُسْتَخْرُجُونَ...  
 مضاعف: اِسْتَمَدْ يَسْتَمِدْ اِسْتَمَاد (لِيَسْتَمِدْ لِيَسْتَمِدْ لِيَسْتَمِدْ)  
 لِيَسْتَمِدَا لِيَسْتَمِدُوا... «اِسْتَمَدْ اِسْتَمَدْ اِسْتَمَدْ»...  
 مثل: اِسْتَوْضَحْ يَسْتَوْضَحْ اِسْتِيَاضَحْ لِيَسْتَوْضِخْ  
 اِسْتَوْضَخْ...  
 اجوف: اِسْتَقَامَ يَسْتَقِيمْ اِسْتَقَامَةْ لِيَسْتَقِيمْ اِسْتَقِيمْ ...

### باب افعیال:

مانند حُمَرَة → اِحْمَارَ يَحْمَارُ اَحْمِيرَار  
 ماضی معلوم: اِحْمَارْ... اِحْمَارِينَ...  
 مضارع معلوم: يَحْمَارْ... يَحْمَارِينَ...  
 امر معلوم: «لِيَحْمَارْ لِيَحْمَارْ لِيَحْمَارْ»...

### فصل ٢- معانی ابواب

فعل مجرد را برای فائدہ ای مزید فیه میکنند مثلاً:

باب افعال غالباً برای متعدد کردن فعل لازم بکار بردہ میشود مثل  
 ذَهَبَ بَكْرٌ (بکر رفت) ← اَذَهَبَ زَيْدَ بَكْرًا (زید بکر را روانه کرد).

باب تفعیل نیز غالباً مفید تعبیه است مثل فَرَحَ سَعِيدُ (سعید خوشحال شد) ← فَرَحَ مُحَمَّدٌ سَعِيدًا (محمد، سعید را خوشحال کرد).

باب مفاعله غالباً مفید مشارکتِ متقابل دو شخص یا دو چیز در یک فعل است مثل ضاربَ زَيْدَ بَكْرَا (زید و بکر یکدیگر را زدند).

باب افعال غالباً مفید مطاوعه یعنی اثر پذیری است مثل جَمَعَتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند).

باب انفعال فقط مفید مطاوعه است مثل كَسَرَتُ الْخَسَبَ فَانْكَسَرَ (چوب را شکستم، پس شکست، شکسته شد).

باب تَفْعَلَ غالباً مفید مطاوعه است مثل أَدْبَتُهُ فَتَأَدَّبَ (او را ادب کردم، پس ادب را پذیرفت).

باب تفاعل غالباً مفید مشارکت است مثل تعاونَ زَيْدَ وَبَكْرًا (زید و بکر به یکدیگر کمک کردند).

باب اِفْعَالَ غالباً مفید داخل شدن فاعل در معنای فعل است مثل إِسْوَدَ اللَّيلَ (شب وارد سیاهی شد).

باب استفعال غالباً مفید طلب است مثل أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ (از خداوند طلب غفران میکنم).

باب افعیال مفید تدریج و مبالغه است مثل إِحْمَارُ الْحَدِيدِ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).

**\* تمرین \***

۱- برای هر کدام از ابواب دهگانه ثالثی مزید یک مثال جدید (غیر از آنچه که در کتاب آمده است) ذکر کنید. (ذکر مثال برای هر باب باینست که صیغه اول ماضی و مضارع و نیز مصدر آن باب ذکر شود).

۲- از هر کدام از ابواب، یکی از انواع فعل را از مثالهای جدیدی که ذکر کرده اید، صرف کنید مثلا «مضارع معلوم باب افعال، ماضی مجھول باب تفعیل، امر معلوم باب مقاوله و همینطور...».

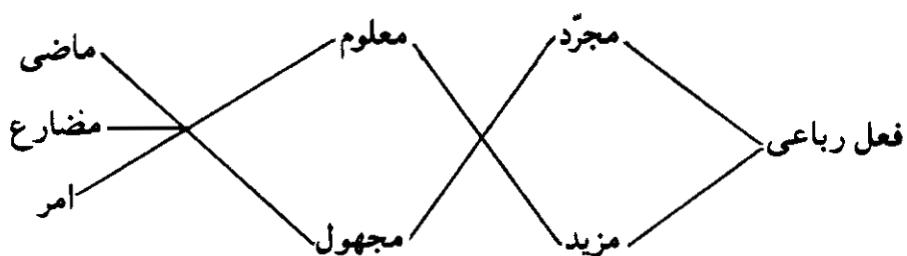
۳- برای معانی هر کدام از ابواب دو مثال جدید ذکر کنید.

\* \* \*

## مبحث سوم

### رباعی

مقدمه: تقسیمات فعل ربعی همانند ثلثی است:



قاعده ساختن هر قسمت وصیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدمه کتاب و اوائل مبحث ثلثی مجرّد و مقدمه مبحث ثلثی مزید مراجعه نمایید). ربعی مجرّد دارای یک باب و ربعی مزید دارای سه باب است:

#### فصل ۱- ربعی مجرّد:

ماضی ربعی مجرّد بر وزن فَعَلَ، مضارع آن بر وزن يُفْعِلُ ومصدر آن بر وزن فَعَلَة است وگاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلَال نیز می‌آید مانند دَخْرَج يُدَخِّرَج دَخْرَجَة و دِخْرَاج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دَخْرَج ...  
مضارع مجهول: يُدَخِّرَج ...

امر معلوم: لِيُدْخِرْجُ... دَخْرَجْ...  
امر مجهول: لِيُدْخِرْجَ... دَخْرَجْ...

### \* تعریف \*

- ۱- اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.
- ۲- کلمات زیر یک قسمت از باب رباعی مجرّدند و قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید: زَمْنَةَ  
بِزْخَرْفُ، يُشَقِّيقُ، شَرْشَرَةَ، زَحْلَفَةَ، دَأْدَأَ.
- ۳- باب زَلْزَلَ را ذکر نموده معلوم ماضی مضارع وامر آنرا صرف کنید.

## فصل ۲- رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

- ۱- باب تَفْعُلُ: تَفْعَلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعْلُ مانند دَخْرَجَ ← تَدَخْرَجَ  
يَتَدَخْرَجَ تَدَخْرَجَ لِيَتَدَخْرَجَ تَدَخْرَجَ ...
- ۲- باب اِفْعَلَال: اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلَلُ اِفْعَنْلَلَ مانند حَرْجَمَ ←  
اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجَمَ اِحْرَنْجَمَ لِيَحْرَنْجَمَ اِحْرَنْجَمَ ...
- ۳- باب اِفْعَلَال: إِفْعَلَالَ يَفْعَلَالُ إِفْعَلَالَ مانند قُشَعَرَةَ ← إِقْشَعَرَةَ  
يَقْشَعَرَةَ اِقْشَعَرَةَ

امر معلوم: «لِيَقْشَعَرَةَ لِيَقْشَعَرَةَ لِيَقْشَعَرَةَ» لِيَقْشَعَرَةَ... «اِقْشَعَرَةَ اِقْشَعَرَةَ  
اِقْشَعَرَةَ» اِقْشَعَرَةَ...

معانی ابوب: باب تَفْعُلَ و اِفْعَلَال مفید مطاوعه و باب اِفْعَلَال مفید  
تأکید و مبالغه است.

\* \* \*

**\* تمرین \***

معلوم ماضی، مضارع وامر تَزَلَّلَ، اخْرَجْتُمْ واقْشَعَرْ را صرف کنید.

\* \* \*

## بخش دوم

### اسم

#### مقدمه

۱- تعریف اسم: اسم - چنانکه در مقدمه کتاب گذشت - کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان، که اگر معنای آن بگونه‌ای باشد که خود ش میتواند تحقق خارجی داشته باشد بآن «اسم ذات» یا «اسم عین» می‌گویند مانند زید، کتاب، ضارب، واگر بگونه ایست که در تحقق خارجی باید به چیز دیگری متکی باشد بآن «اسم معنی» می‌گویند مانند: ضرب، عشره، بیاض .

۲- ابنيه اسم: و نیز همانجا گذشت که اسم سه بناء دارد: ثلثی و رباعی و خماسی و هر کدام از این سه یا مجرد است یا مزید فيه. ثلثی مجرد ده وزن دارد بدینترتیب: فَعْل، فَعَل، فَعِل، فِعَل، فِعِل، فِعِل،

فُعل، فُعل، فُعل مانند: فَلْس ، فَرَس ، كَتِف ، عَضْد ، حِبْر ، عَنْب ، إِيل ، قُفل ،  
صُرَد ، عُنق .

رباعی مجرد شش وزن دارد که عبارتند از: فَعَلَل ، فُعَلَل ، فِعَلَل ،  
فِعَلَل ، فِعَلَل ، فُعَلَل مانند: جَعْفَر ، بُرْثَن ، زِيرِج ، دِرْهَم ، قَمَطْر ، جُخْدَب .  
خاماسی مجرد چهار وزن دارد از اینقرار: فَعَلَلَل ، فُعَلَلَل ، فَعَلَلَل ، فِعَلَلَل .  
فِعَلَلَل مانند: سَفَرْجَل ، قُذْعِيل ، جَحْمَرِش ، قِرْطَعَب .

ثلاثی مزید فيه مثل: رجال.

رباعی مزید فيه مثل: عَصْفُور .

خاماسی مزید فيه مثل: سَلْسَبِيل .

### ۳- قواعد اعلال مخصوص به اسم:

قاعده اول: واو و ياء در سه مورد به همزه تبدیل می شوند:

۱- در مورديکه آخر اسم وبعد از الف زائد قرار گیرند مثل: رضاو  
→ رضاء، اجرای → اجراء .

۲- در صورتيکه بعداز الفوزن «فاعل» قرار گيرند مثل: قاول →  
قابل، بایع → باعع .

۳- در صورتيکه بعد از الف صيغه جمع بر وزن «فاعل» وامثال آن  
(مَفَاعِل وغیره) قرار گيرد مثل: عَجَاؤز (جمع عَجُون) → عَجَائِز، أَوَّل  
(جمع أَوَّل) → أَوَّلَي، فَرَأَيْد → فَرَانِد .

قاعده دوم: واو در چهار مورد قلب به ياء می شود:

۱- در صورتيکه در اسمی کنار ياء قرار گيرد وائلی از آندو ساكن  
باشد مثل سَيُود → سَيَّد، مَرْمُوی → مَرْمَی ( → مَرْمَی) .

۲- در صورتیکه در اسمی بعد از کسره و قبل از الف قرار گیرد مثل:

قوام ← قیام، رواض (جمع روضة) ← رياض.

۳- در صورتیکه در آخر اسم قرار گیرد و قبل از آن (قبل از واو)

ضمه باشد مثل: تَرْجُو (مصدر باب تَفْعُل) ← تَرْجِي ( ← تَرْجِي)،  
تَدَاعُو (مصدر باب تَفَاعُل) ← تَدَاعِي ( ← تَدَاعِي).

۴- در صورتیکه لام الفعل اسمیکه بر وزن «فُعلی» است و جنبه

وصفتی دارد قرار گیرد مثل: دُنْوی ← دُنْیی ( ← دُنْیا)، عُلوی ← عُلْیی  
( ← عُلْیا).

قاعده سوم: یاء در یک مورد به واو تبدیل می‌شود و آن اینکه: لام الفعل  
اسمیکه بر وزن «فُعلی» است و جنبه موصوفی دارد قرار گیرد مثل: فَتیّي  
← فَتُوی، تَقْبِي ← تَقْوِي.

قاعده چهارم: هرگاه در اسمی یاء، غیر فاء الفعل کلمه باشد و قبل از آن ضمه  
باشد، ضمه به کسره تبدیل می‌گردد مثل: مَبْيِع ← مَبِيع، مَرْمِي ← مَرِمي،  
تَرْجُي ← تَرْجِي.

۴- تقسیمات اسم: اسم تقسیماتی دارد که از آنجمله است به:

(۱) مصدر وغير مصدر (۲) جامد و مشتق (۳) مذكر و مومن (۴) متصرف

وغير متصرف (۵) معرفه و نکره. بحث پیرامون هر کدام از این تقسیمات  
در یک مبحث مطرح خواهد شد. بنابر این بخش اسم در این کتاب پنج  
مبحث خواهد داشت.

\* \* \*

**\* پرسش و تمرین \***

- ۱- اسم را تعریف و فرق بین اسم و فعل و حرف را بیان کنید.
- ۲- فرق اقسام و تقسیمات چیست برای هر کدام یک مثال جدید بزنید.

\* \* \*

## مبحث اول

### مصدر وغیر مصدر

مصدر اسمیست که بر کاری یا حالتی دلالت کند مثل «قتل» و «حسن». و آن بر سه قسم است: مصدر اصلی، مصدر میمی، مصدر صناعی.

#### فصل ۱- مصدر اصلی

مصدر اصلی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: الف) مصدر فعل ثلثی مجرد (ب) مصدر سایر افعال.

اوزان مصادر افعال ثلثی مجرد تحت ضابطه دقیقی در نمیآید بنابر این وزن مصدر هر فعل را باید بخاطر سپرد. از باب نمونه مصادر پاره‌ای از افعال را ذیلاً ذکر می‌کنیم: جلس ← جلوس ، فرح ← فرح ، کرم ← کرم ، فصح ← فصاحه ، سهل ← سهولة ، زکم ← زکام ، نفر ← نفار ، أمر ← إمارة ، حمر ← حمرة ، جال ← جولان ، غلني ← غلیان و....

واما مصادر سایر افعال یعنی هر کدام از ابواب ثلثی مزید، رباعی

مجرّد و رباعي مزيد اوزان ثابت و مشخصى دارند که در بخش اول بتفصيل ذكر گردید.

#### \* پرسش و تمرین \*

- ۱- فرق بين فعل ومصدر چيست؟
- ۲- ده مصدر فعل ثلاثي مجرّد غير از آنچه که در كتاب آمد ذكر کيده.
- ۳- مصادر افعال زير را ذکر کنيد: أَرْفَقَ، سَوَّى، عَادَى، إِغْرَى، إِنْفَكَ، تَسْلَى، تَوَالَى، إِسْتَكَنَ، إِضْفَرَ، إِبْيَاضَ، تَسَوَّرَ، تَزَلَّلَ، إِقْشَعَرَ.

## فصل ۲ - مصدر ميمى

تمام افعال - ثلاثي، رباعي، مجرّد، مزيد فيه - غير از مصدر اصلی مصدر ديگري دارند که بدليل وجود ميم زائده در اول آن، باآن مصدر ميمى مي گويند.

مصدر ميمى فعل ثلاثي مجرّد غالبا بر وزن «مفعول» است و گاهي بر وزن «مفِعل» مثل: ضَرَبَ ← مَضَرَبٌ، مَرَ → مَمَرٌ، أَخَذَ ← مَأْخَذٌ، قَالَ ← مَقَالٌ، وَعَدَ ← مَوْعِدٌ، جَاءَ ← مَجِيءٌ، حَاضَ ← مَحِيسٌ .

ومصدر ميمى غير ثلاثي مجرّد بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن ميم زائده بجای حرف مضارعه مثل: أَكْرَمَ ← مُكْرَمٌ، صَرَفَ ← مُصْرَفٌ، دَحْرَجَ ← مُدَحْرَجٌ و... أمير المؤمنين (عليه السلام) در وصيت خود به امام مجتبى (عليه السلام) ميفرماید: لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ ولا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ. (نهج البلاغة نامه ۳۱).

### فصل ۳ - مصدر صناعی

مصدر صناعی مصدر است که با اضافه کردن یا مشدّد و تاءٰ پایه مصدر صناعی می‌شود مثل: جاھل ← جاھلیّة، حیوان ← حیوانیّة، انسان ← انسانیّة و... بنابر این ایرانیّة مثلاً یعنی ایرانی بودن و این همان معنای مصدر است.

### فصل ۴ - اسم مصدر

اسم مصدر کلمه ایست که بر حاصل مصدر ونتیجه آن دلالت می‌کند مثل: حُبَّ که حاصل مَحَبَّت است وْفُض که حاصل بَغَاثَة وْغُسل که حاصل غَسْل است. اسم مصدر داشتنِ افعال ونیز وزن اسم مصدر هر دو سماعی است یعنی چنین نیست که هر فعلی علاوه بر مصدر اسم مصدر نیز داشته باشد، وهر فعلیکه اسم مصدر داشته باشد وزن اسم مصدر آنرا باید بدست آورد و بخاطر سیرد.

#### \* تمرین \*

- ۱- مصدر میمی ده فعل ثلاتی مجرد وهر کدام از ابواب ثلاتی مزید فیه را ذکر کنید.
- ۲- از ده اسم، مصدر صناعی بسازید.
- ۳- ده اسم مصدر فارسی یا عربی ذکر کنید.

\* \* \*

## مبحث دوم

### جامد و مشتق

اسم جامد اسمی است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد مثل «رَجُل» و «دِرْهَم» واسم مشتق اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مثل «عَالِم»، «عَلَيْم» و «عَلَيْمَة» که همگی از کلمه «عِلْم» گرفته شده‌اند.

اسم جامد بحث خاصی ندارد، در نتیجه مطالب این مبحث پیرامون اسم مشتق دور خواهد زد. واژ آنجا که هشت نوع اسم مشتق داریم که عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مُشبّهة، اسم تفضیل، اسم مبالغة، اسم مکان، اسم زمان واسم آلت از هر کدام در فصل جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد.

متذکر می‌گردد که همه این مشتقات از فعل مضارع گرفته می‌شوند.

#### فصل ۱- اسم فاعل

اسم فاعل، اسمی است که به کُننده کار، دلالت نماینده از ماضا، =

علوم گرفته می‌شود. اسم فاعل فعل ثالثی مجرد بر وزن «فاعِل» است مثل: ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضارِب، عَلِمَ يَعْلَمُ ← عالِم. واسم فاعل سایر افعال (ثالثی مزید فیه، رباعی مجرد ورباعی مزید فیه) بر وزن مضارع معلوم آنست با قرار دادن میم زائده مضمومه بجای حرف مضارعه ومكسور کردن ما قبل آخر اگر مكسور نباشد مثل: أَكْرَمَ يَكْرِمُ ← مُكْرِم، دَحْرَجَ يُدْحِرُ ← مُدْحَرِج و...

اسم فاعل شش صیغه دارد. آنچه که ذکر شد صیغه اول بود که اختصاص دارد به مفرد مذکور.

صیغه دوم مربوط است به مثنای مذکر وصیغه سوم به جمع مذکر، صیغه چهارم مربوط است به مفرد مونث وصیغه پنجم به مثنای مونث وصیغه ششم به جمع مونث.

صورت صیغه های مزبور از این قرار است:

از ثالثی مجرد: فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلُونَ فاعِلَةٌ فاعِلتَانِ فاعِلاتُ

از باب افعال: مُفْعَلٌ مُفْعَلَانِ مُفْعَلُونَ مُفْعَلَةٌ مُفْعَلَتَانِ مُفْعَلَاتُ

از باب تفعیل: مُفَعَّلٌ مُفَعَّلَانِ مُفَعَّلُونَ مُفَعَّلَةٌ مُفَعَّلَتَانِ مُفَعَّلَاتُ

وهمینطور...

#### \* پرسش و تمرین \*

۱- جامد و مشتق را تعریف کنید.

۲- اسماء مشتق از چه گرفته می‌شود؟

- ۳- اسم فاعل افعال زیر را ذکر کنید: **يَدْهُبُ**, **يُوجِّرُ**, **يَصْدِقُ**, **يُعَانِدُ**, **يَخْتَرِعُ**, **يَتَصَرَّفُ**,  
**يَتَصَاعِدُ**, **يَسْتَخْرِجُ**, **يَخْضُرُ**, **يَدْخُرُ**, **يَتَزَلَّزُ**, **يَخْرَجُ**.
- ۴- اسم فاعل **يَذْهَبُ**, **يُعَانِدُ**, **يَتَصَرَّفُ**, **يَسْتَخْرِجُ** و **يَتَزَلَّزُ** را صرف کنید.

## فصل ۲ - اسم مفعول

اسم مفعول بر کسی یا چیزی که کاری بر او واقع شده است ذلالت می‌کند و از مضارع مجهول گرفته می‌شود مثل «مَضْرُوب» یعنی زده شده و «مَأْكُول» یعنی خورده شده.

اسم مفعول فعل ثلاثی مجرد بر وزن «مَفْعُول» است مثل: **يَنْصُرُ** ← **مَنْصُور** و **يَقْتُلُ** ← **مَقْتُول**. و اسم مفعول سایر افعال بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم مضمومه ای بجای حرف مضارع آن مثل: **يُنْكَرُ** ← **مُنْكَرَم**, **يُسْتَخْرِجُ** ← **مُسْتَخْرِجَ**, **يُدْخُرُ** ← **مُدْخَرَجَ** و ...

اسم مفعول نیز شش صیغه دارد و موضوع هر کدام از صیغه‌ها همانست که در اسم فاعل گفته شد. بنابر این صیغه‌های اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد از اینقرار است:

**مَفْعُولُ** **مَفْعُولَانِ** **مَفْعُولُونَ** **مَفْعُولَةً** **مَفْعُولَاتٍ**  
واز باب افعال از اینقرار: **مُفْعَلُ** **مُفَعَّلَانِ** **مُفَعَّلُونَ** **مُفَعَّلَةً**  
**مُفَعَّلَاتٍ**

واز باب تفعیل از اینقرار:

**مُفَعَّلُ** **مُفَعَّلَانِ** **مُفَعَّلُونَ** **مُفَعَّلَةً** **مُفَعَّلَاتٍ** **مُفَعَّلَاتٌ**

\* \* \*

### فصل ۳ - صفت مشبهه

صفت مشبهه دلالت دارد بر کسی یا چیزی که دارای صفتی است و آن صفت برای او ثابت است مثل: کریم و شجاع و علیل.

فعل ثالثی مجرد اگر دارای معنای رنگ یا عیب یا زینت باشد صفت مشبهه آن بر وزن «أفعُل» است مثل: حَمْرَ ← أحْمَر، عَرَجَ ← أَعْرَج، بَلَجَ ← أَبْلَج. ودر غیر اینصورت وزن مشخصی برای صفت مشبهه آن نیست مانند: شَرْفَ ← شَرِيف، شَجَعَ ← شَجَاع، جَبَنَ ← جَبَان، سَادَ ← سَيِّد و ..

واماً صفت مشبهه سایر افعال (ثالثی مزید، رباعی مجرد، رباعی مزید) بر وزن اسم فاعل آن است در صورتیکه دوام وثبوت معنی اراده شود مثل: إِنْقَطَعَ ← مُنْقَطِع، إِعْتَدَلَ ← مُعْتَدِل، إِسْتَقَامَ ← مُسْتَقِيم و ...

#### \* تمرین \*

- ۱- از مجهول افعال زیر اسم مفعول بسازید: يَظْلِم، يَخْتَار، يَنْقِلِب.
- ۲- اسم مفعولهای افعال فوق را صرف کنید.
- ۳- صفت مشبهه افعال زیر را ذکر کنید: باض ، عور، بهج، انبسط، اعتل، استدار، آشرق.

### فصل ۴ - اسم تفضیل

اسم تفضیل دلالت دارد بر اینکه کسی یا چیزی صفتی را زیادتر از غیر خود دارد مثل: «زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ أَخِيه».

از فعل ثلائی مجرّدی که دلالت بر رنگ یا عیب و یا زینت داشته باشد اسم تفضیل ساخته نمی‌شود و از غیر ثلائی مجرّد نیز ساخته نمی‌شود.

اسم تفضیل بر وزن «أَفْعُل» است و این وزن را می‌توان در مفرد و مثنی و جمع و نیز مذکر و مومنث بکار برد و گفت: زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ...، الْزَيْدَانُ - أَفْضَلُ مِنْ... الْزَيْدُونَ أَفْضَلُ مِنْ... فاطِمَةٌ أَفْضَلُ مِنْ... وهمینطور مگر اینکه آنرا (یعنی اسم تفضیل را) با الف ولام (ال) بکاربریم که در این صورت مطابقت لازم است و باید بگوئیم: الْزَيْدَانُ الْأَفْضَلَانُ، فاطِمَةُ الْفَضْلِيٰ، الْفَوَاطِمُ الْفَضْلَيَاتُ و ...

## فصل ۵ - اسم مبالغه

اسم مبالغه که بآن صیغه مبالغه نیز می‌گویند دلالت دارد بر کسیکه بمقدار زیاد فاعل فعلی است یا صاحب صفتی مثل: عَلَامٌ و حَمَالٌ.

اسم مبالغه از بسیاری از افعال ثلائی مجرّد ساخته می‌شود لکن ساخته شدن آن از غیر ثلائی مجرّد کم است و در هر صورت ضابطه خاصی برای وزن آن نیست یعنی وزن آن مطلقاً سماعی است مثل: كَذَبَ ← كَذُوبٌ، رَحْمَ ← رَحِيمٌ، قَامَ ← قَيْوَمٌ، جَلَدَ ← جَلَادٌ، أَعْطَى ← مِعْطَاءٌ، أَنْذَرَ ← نَذِيرٌ، أَدْرَكَ ← دَرَاكٌ و ...

### تعربین

- ۱- اسم تفضیل افعال زیر را ذکر کنید: يَغْفُلُ، يَكْتُرُ، يَقُلُ، يَدْرُوُ.
- ۲- هر کدام از اسم تفضیلهایی که از افعال فوق ساخته اید را یکبار بدون آل و یکبار با آل در

جمله‌ای بکار برید.

۳- اسم مبالغه افعال زیر را ذکر کنید: عَطَر، جَلْد، كَذَب، جَزَع، صَدَق، فَهَمَ، وَدَ، عَاد.

## فصل ۶ - اسم مکان

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد و از فعل ثلاثی مجرد غالباً بر وزن «مفعُل» می‌آید و در مواردی بر وزن «مفعِل» مثل يَطْبَخ ← مَطْبَخ، جَرَى ← مَجْرَى، رَعَى ← مَرْعَى، يَضْرِب ← مَضْرِب، يَعْدُ ← مَوْعِد.

واز غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنست که بنابر این بوسیله قرائن باید فهمید که مراد از صیغه، اسم مفعول است یا اسم مکان مثل: يَجْتَمَع ← مَجْتَمَع، يَسْتَقِر ← مَسْتَقِر و ...

## فصل ۷ - اسم زمان

اسم زمان بر زمان وقوع فعل دلالت دارد مثل «مَغْرِبُ الشَّمْسِ ساعَةٌ كذا». و وزن آن از ثلاثی مجرد وغیر ثلاثی مجرد دقیقاً مثل اسم مکان است و در نتیجه فارق بین آندو اسم مفعول ومصدر میمی (که همه اینها چنانکه گذشت غالباً در وزن مشترکند) قرینه است. یعنی باید بوسیله قرائن مقصود را فهماند و یا مقصود طرف را از کار برد این وزن فهمید.

## فصل ۸ - اسم آلت

اسم آلت بر ابزار انجام فعل دلالت می‌کند واز فعل ثلاثی مجرد بر

سه وزن «مُفْعَل»، «مُفْعَلَة» و «مُفْعَلَةً» ميآيد مثل نَشَرَ الْخَشَبَ—هـ منشر، مِنْشَرَة، مِنْشَار و فَتَحَ الْبَاب—هـ مفتاح، مِفْتَحَه، مِفْتَاح. اسم آلت از غیر ثلائی مجرد ساخته نمیشود.

### تمرين

- ١- اسم مكان واسم زمان افعال زیر چیست؟ ولد، ذهب، شرب، سعی، قتل، اوی، حلی، اغتصب، غسل، استشفي، فر، قر، انقلب، کسب.
- ٢- اسم آلت افعال زیر چیست؟ کسح، طرق، لعنة.

\* \* \*

## مبحث سوم

### مذکر و مؤنث

هر کدام از مذکر و مؤنث دو قسم‌اند حقیقی و مجازی. اسم مذکر حقیقی اسمیست که در مورد مردان و یا حیوانات نر بکار برده می‌شود مثل: رَجُل و جَمِيل واسم مؤنث حقیقی اسمیست که در مورد زنان و یا حیوانات ماده بکار برده می‌شود، مثل: اِمْرَأة و ناقَة و اِمَامًا مذکر و مؤنث مجازی آنست که مجازاً و اعتباراً مذکر یا مؤنث دانسته می‌شود بدون اینکه ذکوریت و انوثیت واقعی در کار باشد. مذکر مجازی مثل: قَلْمَن و جَدَار و مونَث مجازی مثل: دار و غُرْفَة.

از جهت دیگر اسم مذکر بر دو قسم است:

- ۱- آنکه نمیتوان آنرا با اضافه کردن یکی از علامات تأییث - که عبارتند از تاء مربوطه<sup>(۱)</sup> و الْف مقصوره و الْف ممدوده - مؤنث کرد مثل:  
عالِم ← عالِمَة، غَضِيبَان ← غَضِيبَيْنِي، أحْمَر ← حَمْراء.
- ۲- آنکه نمیتوان علامت تأییث بآن افزود و این قسم خود بر سه قسم است:

(۱) تاء مربوطه همان تاء گرد است و در مقابل آن تاء مرسوطة است یعنی تاء کشیده (ت).

الف - آنکه اصلاً مؤنث ندارد مثل: کتاب و قلم.

ب - آنکه مؤنثش لفظ مخصوص دارد مثل: آب و آم، آخ و آخت،  
دیک و دجاج، ثور و بقرَّه.

ج - آنکه هم در مذکر وهم در مؤنث بکار برده میشود مثل بسیاری  
از اوزان مبالغه مانند رَجُلْ مِنْطِيق و امرأة مِنْطِيق.

واسم مؤنث نیز از جهتی بر دو قسم است لفظی و معنوی.

مؤنث لفظی آنست که در آخرش یکی از علامات تانیت یعنی تاء مر بوطه  
الف مقصوره والف ممدوده باشد مثل: تَمَرَّة، حُبْلَى، صَحْرَاء، ومؤنث معنوی  
آنست که خالی از علامت تانیت باشد مثل: مَرِيمَ و بَثْرَ.

### تمرین

۱- در بین اسمهای مذکر زیر حقیقی و مجازی را مشخص کنید: شجر، دیک زید، این، لیل،  
شهر.

۲- در بین اسمهای مؤنث زیر حقیقی و مجازی را مشخص کنید: ارض، زینب، عین، نار، دار،  
هند، شاة.

۳- در بین اسمهای مؤنث زیر لفظی و معنوی را مشخص کنید: کلثوم، رقیة، رباب، آم، عَمَّة،  
اخت، قوس، صحراء، سَلْمَى، دواة، نمل، نحل، حمراة، نخلة، رُجْعَى، سُوهَى.

\* \* \*

## مبحث چهارم

### متصرف وغیر متصرف

اسم متصرف اسمیست که بتوان آنرا بصورتهای مثنی، جمع، مصقر، ومنسوب درآورد وغیر متصرف آنست که چنین نباشد از اینرو در این مبحث از حالات چهار گانه مزبور بحث خواهیم کرد.

#### فصل ۱- مثنی

مثنی بر دو فرد از افراد جنس خودش دلالت دارد. برای تثنیه کردن اسم مفرد لازم است علامت مثنی را که الف ونون مكسورة (ان) یا یاء ما قبل مفتوح ونون مكسورة (ین) است باخر آن ملحق کنیم مثل: زَجْل — زَجْلَانِ یا زَجْلَيْنِ.

#### فصل ۲ - جمع

جمع بر بیش از دو فرد از افراد جنس خود دلالت دارد وبر سه قسم است: جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم، جمع مُكَسَّر. علامت جمع مذکر سالم واو ما قبل مضوم ونون مفتوح، یا یاء ما قبل مكسور ونون مفتوحه است که در آخر اسم مفرد در میآید واسمی باین طریق جمع بسته میشود که مذکر باشد، خالی از تاء باشد، اسم ذوی العقل

باشد، اگر جنبه موصوفی دارد عَلَم باشد و اگر جنبه وصفی دارد از آن قبیل باشد که با تاء مؤنث میشود مثل: زید —> الْزَيْدُونَ یا الْزَيْدِينَ، مُسْلِم —> مُسْلِمُونَ یا مُسْلِمِينَ . پس مثل هند و ضاربة بخاطر مؤنث بودن، طلحة بخاطر تاء داشتن، غَنَم بخاطر اسم غیر ذوی العقل بودن، رَجُل بخاطر عَلَم نبودن أَحْمَر بخاطر مؤنث شدن بغیر تاء - هیچکدام از اینها - از این طریق جمع بسته نمی‌شود.

علامت جمع مؤنث سالم الف و تاء مبسوتة است که در آخر اسم مفرد در میاید و اسمی از این طریق جمع بسته میشود که عَلَم مؤنث باشد مثل: هند —> هندات، یا در آخر آن یکی از علامات تأییث باشد مثل: ضاربة —> ضاربات، حُبْلی —> حُبْلیات، صَحْراء —> صَحْراوات، یا مذکر غیر ذی العقل باشد مثل: مَطْبُوع —> مَطْبُوعات یا مصدر بیش از سه حرفی باشد مثل: سُؤال —> سُؤالات.

تذکر: این دونوع جمع را از این جهت سالم می‌گویند که بناء مفرد در آنها به هم نمی‌خورد بخلاف قسم بعدی یعنی جمع مکسر.

جمع مکسر علامت خاصی ندارد و راه پی بردن به آن شناخت و حفظ اوزان آنست. اوزان جمع مکسر بسیار است که برخی از آنها از اینقرار میباشد:

- «أَفْعَال» مثل: قُفل —> أَقْفَال، «أَفْئِل» مثل: شَهْر —> أَشْهُر،
- «أَفْعِلَة» مثل: زَمَان —> أَزْمِنَة، «فِعْلَة» مثل: غَلَام —> غِلَمَة،
- «فَعَال» مثل: قَصْعَة —> قِصَاع، «فِعَل» مثل: قِطْعَة —> قِطْعَ،
- «فَعَل» مثل: جُمْلَة —> جُمَل، «فَعَائِل» مثل: رِسَالَة —> رِسَائِل،
- «فَوَاعِل» مثل: شَاهِد —> شَوَاهِد، «مَفَاعِل» مثل: مَشْرِق —> مَشَارِق.

### \* پرسش و تمرین \*

- ۱- فرق بین علامت مثنی و علامت جمع مذکر سالم چیست؟
- ۲- کلمات زیر را مثنی کنید: سُوال، کتاب، قَلْم، يَوْم، عام.
- ۳- از کلمات زیر کدامرا میشود جمع مذکر سالم بست و کدام را نمیشود: سعید، سائل، عالم، علی، معاویة، مریم، مرء، مرآة، محمد، زید، زینب، اخضر.
- ۴- کلمات زیررا در صورتیکه میتوان جمع مؤنث سالم بست بیندید: معلوم، امتحان، عالمة، کبری، خضراء، زینب، سعاد، خصومة، جلسه، منصوب، مرفوع، مجرور، مقتول، مأکول.
- ۵- برای هر کدام از اوزان جمع مکسر که در متن آمده است سه مثال جدید ذکر کنید.

### فصل ۳ - منسوب

اسم منسوب بر انتساب صاحب اسم به چیزی یا کسی یا جائی دلالت دارد و علامت آن یا مشدّد ما قبل مکسور است که با آخر اسم ملحق می‌گردد و بآن «یاء نسبت» می‌گویند مثل: ایرانی، اسلامی، علوی.

### فصل ۴ - مصغر

مصغر کلمه ایست که بر نوعی کمی و کاستی در معنای خود دلالت می‌کند مثل: «جُبِيلٌ» یعنی کوه کوچک، «عُبَيْدٌ» یعنی عبد ذلیل، «قُبَيْلٌ الظَّهَرُ» یعنی کمی قبل از ظهر، حُسَيْنٌ یعنی حسن کوچک (کم سن و سال). علامت تصغیر یا ساکنه ایست که بعد از حرف دوم اسم اضافه می‌شود و با اضافه شدن آن حرف اول مصغر مضامون، حرف دوم آن مفتوح

واگر کلمه از اول بیش از سه حرف داشته است حرف بعد از حرف تصغیر در اکثر موارد مكسور می شود مثل: رَجُل ← رُجَيْل، حَسَن ← حُسَيْن، دِرْهَم ← دُرْيَهْم، مَرِيم ← مُرِيْم.

\* تمرین \*

- ۱- کلمات زیر را بصورت منسوب درآورید: روح، عِلْم، حُسَيْن، احمد، نجف، محمد، صادق، صلوات.
- ۲- کلمات زیر را مصغر کنید: آوس، سَهْل، جَبْر، قَرْش، بَر، أَسَد، ثَعَلْب، زَهْر، مَسْجِد، بَعْنَى.

\* \* \*

## مبحث پنجم

### معرفه و نکره

معرفه اسمی است که معنی ومصداق آن مشخص و معلوم باشد مثل محمد و مَكَه و نکره اسمی است که معنی ومصداق آن نامشخص باشد مثل رَجُل و قَرْيَة. اسم نکره از جهت نکره بودن اقسام ندارد لکن معرفه بر هفت قسم است:

علم، مُعَرَّف بـ «ال»، ضمیر، اسم اشاره، موصول، مضاف، منادی.  
علم اسم معرفه ایست که وضع شده باشد برای دلالت کردن بر یک فرد معین مثل: علی و مَكَه.

معرف بـ «ال» اسم معرفه ایست که بمقتضای الف ولام تعریف بر فرد معینی دلالت نماید مثل: ضَرَبَنِي الرَّجُلُ یعنی فلان مرد مرا زد.  
ضمیر معرفه ایست که وضع شده است برای دلالت کردن بر فرد یا افراد غائب یا مخاطب یا متکلم.

ضمیر چهارده صیغه دارد شش صیغه مربوط به غائب است، شش صیغه مربوط به مخاطب و دو صیغه مربوط به متکلم. از هر کدام از شش صیغه غائب و مخاطب سه صیغه مربوط است به مذکور (مفرد و مثنی و جمع) و سه صیغه مربوط است به مؤنث (مفرد و مثنی و جمع). واژ دو صیغه متکلم

یک صیغه مربوط است به مفرد (متکلم وحده) و یک صیغه مربوط است به جمع (متکلم مع الغیر). صرف صیغه‌های ضمیر از اینقرار است:

<b>هُوَ</b>	<b>هَمَا</b>	<b>هُمْ</b>	<b>هِيَ</b>	<b>هُمَا</b>	<b>هُنَّ</b>
<b>أَنَّتْ</b>	<b>أَنَّتِمَا</b>	<b>أَنَّتْمَ</b>	<b>أَنَّتْ</b>	<b>أَنَّتِمَا</b>	<b>أَنَّتِنَّ</b>
			<b>أَنَا</b>	<b>نَحْنُ</b>	

اسم اشاره معرفه ایست که از طریق اشاره بر فرد یا افراد معینی از معنی دلالت می‌کند و شش صیغه دارد: «ذا» برای مفرد مذکور است و «ذان» یا «ذین» برای مثنای مذکور و «أولی» و «أولاً» برای جمع مذکور، «ذه» برای مفرد مؤنث، «تان» یا «تین» برای مثنای مؤنث و «أولی» و «أولاً» برای جمع مؤنث. غالباً بر سر اسم اشاره «هـ» که «هاء تنبیه» نامیده می‌شود در می‌آید مثل: هذا الرَّجُل، هذان الرَّجُلان، هؤلاء الرَّجَال، هذه الْمَرْأَة، هاتان الْمَرْأَتَان، هؤلَاء النِّسَاء.

برای اشاره به مکان نزدیک «هـنا» و به مکان متوسط «هـنـاك» و به مکان بعید «هـنـالـك» بکار برده می‌شود.

موصول اسم معرفه ایست که بوسیله جمله‌ای که بعد از آن ذکر می‌شود و بآن «صلة» گفته می‌شود بر فرد یا افراد معینی دلالت می‌کند. مثل: «الَّذِي» در آیه شریفه **(تَبَارَكَ الَّذِي بَيَّنَ الْمُلْك)**.

اسم موصول نظیر اسم اشاره شش صیغه دارد: «الَّذِي» برای مفرد مذکور است و «اللَّذانِ» یا «اللَّذِينَ» برای مثنای مذکور و «اللَّذِينَ» برای جمع مذکور و «الَّتِي» برای مفرد مؤنث و «اللَّتَانِ» یا «اللَّاتِينَ» برای مثنای مؤنث و «اللَّاتِي» برای جمع مؤنث.

موصولاتی هم داریم که بلفظ واحد در همه موارد مذکور - مذکور، مؤنث، مفرد مثنی، وجمع - بکار می‌رond و با آنها «موصول مشترک» می‌گویند که از آنجمله است «من» در مورد ذوی العقول و «ما» در مورد غیر ذوی العقول مثل: **﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾** و **﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**.

مضاف اسمی است که از مضاف الیه خود کسب تعریف می‌کند، بعبارت دیگر هرگاه اسم نکره‌ای به اسم معرفه اضافه شود، نکره مضاف معرفه می‌شود چرا که معنای آن مشخص و معلوم می‌گردد مثل: «غلام زید» و «كتاب سعید».

و منادی اسمی است که بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء و مورد نداء قرار گرفتن معرفه است و حروف نداء چند حرف اندکه از آنجمله است «یا» و «ایا» مثل: یا شرطی و ایا سائقی.

#### \* پرسش و تمرین \*

- ۱- معرفه و نکره را تعریف کنید.
- ۲- کدامیک از اسماء زیر علم است: کتاب، قرآن، انجیل، موسی، عیسی، سلطان، نمرود، اتاتورک، پاستور، عالم، مخترع، ائیشتنین، کسری، قیصر، قریش، قم، ایران.
- ۳- پنج مثال جدید برای معرفه بآذکر کنید.
- ۴- هر کدام از صیغه‌های چهارده گانه ضمیر را در جمله‌ای ذکر کنید.
- ۵- هر کدام از صیغه‌های اسم اشاره را بکار ببرید.
- ۶- ده آیه از قرآن مجید که مشتمل بر اسم موصول باشد ذکر کنید.

- ۷- پنج مثال برای اضافه ایکه در آن مضاف بر اثر اضافه معرفه شده است ذکر کنید.
- ۸- پنج مثال برای منادی که در آن اسم نکره بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء معرفه شده است ذکر کنید.

\* والحمد لله أولاً وآخرا \*

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآله القيمين  
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

## مقدمة

۱- تعریف علم صرف: علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورتهاي گوناگون درآوريم تا معانی مختلف بدمست آيد مثلاً کلمه «علم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورتهاي: غلیم، یغلم، اغلمن و... درمی آوريم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدمست آيد و يا کلمه «رجل» (به معنی مرد) را بصورتهاي رجال و زجیل درمی آوريم تا معانی: مردها و مرد کوچک حاصل شود.

۲- فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می شوند مثلاً در فارسی کلمات: گفت، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می گفتم... خواهم گفت... از ماده «گفتن» گرفته شده‌اند. بنابراین باید علم صرف را یاموزیم تا کلمات را بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم و نیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنجه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه و معنی آن وقدرت بر ساختن کلمه است.

**۳—موضوع علم صرف:** وضمناً معلوم شد که موضوع علم صرف «کلمه» است یعنی این علم فقط درباره ساختمان و خصوصیات کلمه صحبت می‌کند.

**۴—تعریف کلمه:** کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «مستعمل» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مهمل» نام دارد.

**۵—اقسام کلمه:** کلمات عربی — مانند کلمات هرزبان دیگر — به سه دسته تقسیم می‌شود: فعل، اسم، حرف.  
 فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند مانند حُسْنَ (نیکوشد)، يَدْهُبُ (می‌رود)، يَدْهُبُ (برو).  
 اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْمٌ (دانستن) مَالٌ (ثروت).  
 حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند فی (در) در جمله: «ذَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ» و مِنْ (از) در جمله «خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ».

---

• نویجه کنید: •

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود و هر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابراین مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می‌گردد. و یک سری مطالب متفرقه در خاتمه مطرح خواهد شد.

**\*بررسی و تمرین \***

- ۱— علم صرف چه علمی است؟
- ۲— علم صرف درباره چه چیز بحث میکند؟
- ۳— منظور شما از خواندن صرف چیست؟
- ۴— لفظ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هر کدام چند مثال بزنید.
- ۵— کلمه و لفظ مهمل باهم چه فرقی دارند؟
- ۶— اسم و فعل را تعریف کنید.
- ۷— در کلمات زیر هر کدام از افعال، اسماء و حروف را درستون مخصوصی بنویسید:  
ضُحَى (چاشت) شَغَر (مو)، مِن (آن)، يَأْتِي (می آید)، أَسْد (شیر)، كَبِير (بزرگ)،  
مَسْجِد، صُبْح، لَا تَشَرِّب (نیاشام)، زَبْل (مرد)، حَشْ (تا)، إِعْلَم (بدان)، نَصْرَتُم  
(یاری کردید)، عِشَاء (اول شب)، حَسَن، أَخْمَد، ذَخْرَة (غلطانید)، عِلْم (دانستن)،  
يَقْتُلُ (می کشد)، لِ (برای)، شَارِع (خیابان)، زُقَاق (کوچه)، تَمَّا (رشد کرد)، تَامَ  
(خوابید)، سَمَاء (آسمان)، لَيل (شب)، ذَهَاب (رفتن)، نَهَار (روز)، بَقَر (گاو)،  
طَائِر (پرنده)، إِلَى (تا)، جِن، مَلَك.
- ۸— بر کلمات هرستون چند کلمه دیگر اضافه کنید.
- ۹— بین فعل و اسم از جهت معنی چه فرقی است؟
- ۱۰— چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

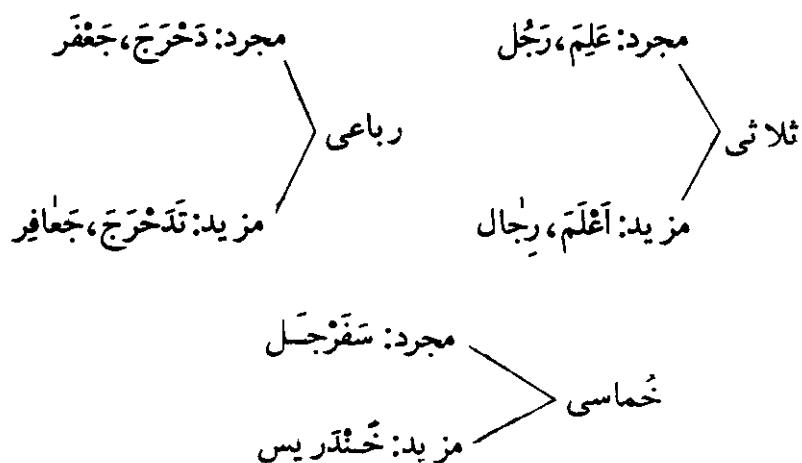
**۶— جامد و مشتق:** کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه‌ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداء از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن)، عَسَى (امید است). «مشتق» کلمه‌ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: معلوم (دانسته شده)، عَالِم (دانان)، عَلِيم (دانست).

کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد— جامد باشد یا مشتق— اصل آن کلمه می نامند.

از یک اصل کلمات چندی گرفته می شود . اصل و مشتقات آنرا «کلمات همجنس» می گویند.

۷- حروف اصلی و زائد: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات هم جنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می‌نامند، مثلاً در کلمات عِلم، عَالِم، مَعْلُوم، عَلِيم، آَغْلَم و... حروف «عِلْم» اصلی و بقیه زائندند.

۸- ابنیه کلمه: کلمه در زبان عربی دارای شش بناء است زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثلاثی» می‌گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رباعی» گفته می‌شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خمساً» نامیده‌اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مُجَزَّد» می‌گویند و یا دارای حرف زائد است که «مَزِيدٌ فِيهِ» نامیده می‌شود، به مثالهای زیر توجه نمایید:



• توجه کنید: • خمساًی بودن مختص به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱— فرق بین مشتق و جامد، اصل و مشتق، اصل و جامد را بیان کنید.
- ۲— سه دسته کلمات همجنس ذکر کنید.
- ۳— در دسته های زیر حروف اصلی و زائد را معین کنید «خُرُوج، خَارِج، إخْرَاج، متخرّج، خَرْج، خَرَاج، خَرَاج، مَخْسَارِج»، «صَبَر، إضطِيَابَان، صَبُور، صَابِرَين، يَصْبِرُ، إِصْبَرَ، صَابِر»، «سُؤَال، مَسْأَلَة، سَائِل، مَسْأَلَ، مَسْأَلَوُول، مُسْأَلَات»
- ۴— بناء کلمات زیر را معین کنید: حَسَن، حُسَيْن، صَابِر، صَبَر، دَرْقَم، دَرَاهِم، دُرَيْبِم، خَرْج، خُرُوج، خَارِج، قَفْظَقَر، قَفْظَقَر، بُشَّر، صَدَقَ، صَدِيقَ.
- ۵— اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از اینها چند مثال جدید بزنید.

**۹— وزن و قواعد آن:** برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف—ع—ل) را بترتیب به جای حروف اصلی بکار می بردند. مثلاً می گویند کتّب بروزن فَعَلَ و عَلِيم بروزن فَعِيلَ است و همینطور.... در ساختن وزن کلمات قواعد زیر باید رعایت شود:

- ۱— در مقابل حروف اصلی بترتیب فعل قرار می گیرد و اگر کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می شود بنابراین وزن ثلثی دارای یک لام و وزن رباعی دارای دو لام، وزن خماسی دارای سه لام خواهد بود. مثلاً سَأَلَ بروزن فَعَلَ، دَرْقَم بروزن فَعَلَ، سَفَرْجَل بروزن فَعَلَل است.
- ۲— اگر در کلمه ای حرف زائد بود چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد مثل سَلَمَ و جَلْبَت دروزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می گیرد تکرار می شود مانند: سَلَمَ = فَعَلَ و جَلْبَت = فَعَلَل و اگرچنین نبود خود زائد را در وزن می آورند مانند عَالِيم = فَاعِيل و مَغْلُوم = مَفْعُول.
- ۳— حرکت هر کدام از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد که در مقابل آن قرار می گیرد. بنابراین عَلِيم بروزن فَعَلَ و عَلِيم بروزن فَعِيل و عُلُوم بروزن فُعُول خواهد بود. مگر اینکه حرکت بر اثر قواعد اعلال وغیره که خواهد آمد

تغییر کرده باشد که در این صورت حرکت اصلی مرااعات می‌شود.

مثلاً می‌گوییم **قالَ بِرُوزْ فَعَلَ** است زیرا در اصل **قَوْلَ** بوده است. و نیز می‌گوییم **يَمْدُّ بِرُوزْ يَفْعُلُ** است زیرا در اصل **يَمْدُّ** بوده است و همینطور....

۴ – اگر در کلمه‌ای «**حَرْفٌ مَشْتَدٌ**» که نمودار دو حرف همجنس است باشد با مراجعه به کلمات همجنس باید ببینیم آن دو حرف هردو اصلیند یا هردو زائد یا یکی اصلی و دیگری زائد. در صورت اول وزن را بدون حرف مشدد می‌آوریم. مانند **مَرَّ** (مرور کرد) که می‌گوییم **بِرُوزْ فَعَلَ** است و در صورت دوم همان زائد مشدد را در وزن می‌آوریم مانند **إِجْلَوَاز** (بهم چسبیدن) که می‌گوییم **بِرُوزْ إِفْعَالٌ** است. و در صورت سوم هرگاه نتوان تشخیص داد که حرف اول از دو حرف همجنس زائد است یا دوم، هر کدام از فعل وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد مشدد می‌کنیم مثلاً می‌گوییم: **سَلَمَ بِرُوزْ فَعَلَ وَإِخْمَرْ بِرُوزْ إِفْعَالٌ** است و هرگاه بدانیم کدامیک از آن دو زائد است و کدام اصلی، وزن را بدون حرف مشدد می‌آوریم مثلاً می‌گوییم: **سَيَّدَ بِرُوزْ فَيْعَلَ** است و **عَلَيَّ بِرُوزْ فَعِيلٌ**!

۵ – اگر بعضی از حروف اصلی کلمه طبق قواعد اعلال وغیره که خواهد آمد حذف شود، از وزن نیز حرفی که مقابل آن است حذف می‌شود مثلاً می‌گوییم **قُلْنَ** (بگو، از قالَ يَقُولُ) بروزن **فُلْنَ** و **هَبْ** (بیخش، ازوَّهَبْ یَهَبْ) بر وزن **غَلْنَ** و **فِيْنَ** (وفا کن، ازوَّفَنَ یَقَنَ) بروزن **غَلْنَ** است.

۶ – اگر در کلمه‌ای «**قَلْبٌ**» (قلب مکانی) واقع شده بود، یعنی ترتیب اصلی فاء و عین و لام بهم خورده بود دروزن نیز ترتیب **فَعَلَ**، **لَ** بهم خواهد خورد

مثلاً می‌گوییم جاه بروزن عَفَل است زیرا با مراجعه به کلمات همجنس آن از قبیل وجہ، وجیه، وجاهت وغیره معلوم می‌شود «ج» عین الفعل و «ا» که منقلب از واو است فاء الفعل می‌باشد.

فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع و بناء کلمه را شناخت.<sup>۱</sup>

#### • تبصره:

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل ، حرفی را که مقابل «ع» است عین الفعل و حرفی را که مقابل «ل» است لام الفعل می‌نامند. لام الفعلهای رباعی را لام الفعل اول و دوم و لام الفعلهای خماسی را لام الفعل اول، دوم و سوم نامیده اند.

#### \* برش و تمرین \*

۱ - وزن چیست؟

۲ - با رعایت قواعد ۱ و ۳ وزن کلمات دسته اول و با رعایت سه قاعدة اول، وزن کلمات دسته دوم و با رعایت چهار قاعدة اول، وزن کلمات دسته سوم و با رعایت تمام قواعد، وزن کلمات دسته چهارم از کلمات زیر را معین کنید:

۱- وزن در دو مقام مورد استفاده فرار می‌گیرد:

۱) در مقام تعلیم که هرگاه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه را به دانش آموز تعلیم دهد بجای اینکه یک یک حروف اصلی و زائد را معرفی کند، وزن کلمه را به او می‌گوید و او با توجه به وزن، حروف اصلی و زائد را تشخیص میدهد.

۲) در مقام فراگیری، در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیله تشخیص حروف اصلی از زائد است که علماء صرف ابینه کلمه را همانطور که گذشته به چند دسته تقسیم کرده و اوزان هر بناء را بدست آورده اند. محصل با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان هنگام برخورد به کلمه‌ای بدون مراجعه به کلمات همجنس، وزن آنرا از میان اوزان مضبوطه پیدا می‌کند و حروف اصلی و زائد آنرا با توجه به وزن بدست می‌آورد.

(شرح زضی الدین استرابادی رحیمه الله برشافیه این حاجب چاپ بیروت ج ۱ ص ۱۲)

دسته اول: گُرُم، گَتَب، فَرَس، قُفْل، گَتِف، عَضْد، صَعْب، عَنْب، ضِرْس.

دسته دوم: عَالِم، عَلَمَاء، عَلَامَة، مَخَارِج، خُرُوج، إِشْلَام، مُشَلِّم، دَرَاهِم، دُرَيْهَم، دِخْرَاج، تَدَخْرَاج.

دسته سوم: غَفَار، جَحْفَرَى، تَقْلُم، خَرَاج، سَلَم، قَرَار، مَقْرَر، مَدَاد، مَدَّ، إِسْتَمَّة، مَذَن، تَمَذَن، جَيْدَى، لَيْن، غَلَوَى، نَيْى، وَقَى، خُدَام، جَبَان، قَوَى.

دسته چهارم: قَوْ (باتوجه به وَقَى)، وَقَائِمَة)، سَلَنْ (باتوجه به سَأَلْ وَسُؤَال)، حَادِى (باتوجه به وَاحِدَ، وَحَدَّة، تَوْحِيدَ)، أَيْسَ (باتوجه به يَأْسَ، يَوْسَ، يَايَسَةَ)، ظَامِنَ (باتوجه به ظَمَانَ، إِظْمَانَ، إِظْمِيَّانَ).

۳— باتوجه به تمام قواعد وزن، وزن کلمات زیر را معین کنید: إِشْتِغَلام، مُعَلَّم، مُسْتَعِلَم، إِخْسَان، إِشْتِخَسان، تَخْسِين، تَكَامُل، إِشْتِكَامَل، كَمَال، كُمَيْل، مُكَمِّل، كُمَلِين.

۴— فاء، عین ولام الفعل کلمات زیر را معین کنید: كَلَام، تَكَلُّم، إِشْتِشَلام، إِشْتِفَار، غَفَار، صَبُورُونْ سُؤَال، تَقْفُلْ، فَقَالْ، سَفَرْجَلْ، رُجَيْلْ، دِرْهَمْ، زِبْرَجْ، صَدَرْ، كَرِيمْ.

۵— اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است: فَعَلَلْ، فِعَلَلْ، فَعَلْلَ، فَعَلَلْ، فَعَلَلْ، فُعَلَلْ واسم خماسی مجرد دارای چهار وزن: قَعَلَلْ، قُعَلَلْ، قَعَلَلْ، قِعَلَلْ با توجه به اوزان فوق بناء کلمات زیر را معین کنید: جَعَافِرَ، قَدَعِيلَ، دَرَاهِمَ، زِبْرَجْ، قَرْزَمْ، جَحْمَرِشْ، تَلَابْ.

۶— حروف اصلی و زائد کلمات موزون زیر را معین کنید: إِخْمَارَ=إِفَعَاءَ، تَسْوَكْلَ=تَفْلُلْ، إِشْتِحَاشَ=إِشْتِفَاعَ، إِجَارَةَ=إِفَالَةَ وَفَعَالَةَ، صَبُورَ=فَئُولْ، مِيشَاقَ=مِفَعَالْ، تَوْكِيلَ=تَقْعِيلَ، تَقْاعِدَ=تَفَاعِلَ، تِجَارَةَ=فِعَالَةَ، جَوَلَانَ=فَعَلَانَ، كَراهِيَةَ=فَعَالِيَةَ، ضَرُورَةَ=فَعُولَةَ، جَهْوَرَ=فَعُولَهَ حَوَّلَ=فَوْعَلْ، شَيْظَةَ=فَيْعَلَةَ، تَمَشْكُنَ=تَمَفْعُلْ، إِشْتَحِىَ=إِشْتَقَلْ، مَقْضَىَ=مَفْعُولْ، مَهْدَىَ=مَفْعُولْ، يَخْشُونَ=يَفْعُونَ، مَلَىَ=فَعِيلْ، مَبِيعَ=مَفْعِلْ.

## ۱۰ - صحیح، مُعتل، مهموز، مُضاعف، سالم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.<sup>۱</sup>

**۱- صحیح و معتل:** کلمه‌ای را که هیچ‌کدام از حروف اصلی آن حرف عله نباشد صحیح گویند و کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف عله باشد معتل مینامند. حروف عله عبارتند از واو، یاء و الف.<sup>۲</sup> و سایر حروف را صحیح می‌گویند. بنابراین کلمه صحیح مثل: سَلِيم، سَالِيم و کلمه معتل مانند يَسَرَ (آسان شد)، بَاعَ (فروخت)، زَمَيْ (پرتاب کرد).

معتل هفت قسم است:

- ۱ - معتل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: يَسَرَ و وَقْتٍ.
- ۲ - معتل العین که آنرا اجوف می‌نامند: خَافَ و بَيْعٍ.
- ۳ - معتل اللام که آنرا ناقص گویند مانند: دَعَا و رَقَمٍ.
- ۴ - معتل الفاء واللام که آنرا لفیف مفروق گویند مانند: وَفِي و وَخِي.
- ۵ - معتل العین واللام که آنرا لفیف مقرون گویند مانند: لَوْيٌ و حَتَّى.
- ۶ - معتل الفاء والعين که آنرا نیز لفیف مقرون گویند مانند: وَقْلٌ.
- ۷ - معتل الفاء والعين واللام مانند: وَأَوْ وَيَاء که در اصل «وَوَوْ» و «يَيَيِّ» بوده است.

۱- شرح رضی ج ۱ ص ۳۳.

۲- این سه حرف دانیاً حرف عله‌اند. واو و یاء و الف در حروف معانی مثل: لَوْ، فَيْ، مَا و در اسم مبني مثل هُنَّ، آئَيْ، إِذَا نوعاً اصلی (غیرمنقلب از حرف دیگر)‌اند. اما در فعل مطلقاً و در اسم معرف الف اصالت ندارد. مثل ذَعَـا که در اصل ذَعَـو بوده است و فَتَـی که در اصل فَتَـی بوده است. لکن واو و یاء گاهی اصلیند مثل قَوْل و بَيْع و گاهی غیراصلی مانند: يُوقَنْ (علم می‌آورد) که در اصل يُقْبِلْ بوده و میزان (ترازی) که در اصل مِيزَان بوده است. (شرح رضی ج ۲: ۶۶).

**۲ - مهموز و غیر مهموز:** کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می‌نامند: آمرَ، سَأَلَ، بَرِيٌّ و مهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أَمْرَ و آمِرٌ؛ مهموز العین مانند: سَأَلَ و سَأَلَيْلٌ؛ مهموز اللام مانند: بَرَأَ و بَارِيٌّ.

**۳ - مضاعف و غير مضاعف:** کلمه‌ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاء الفعل و عین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند: مَدَ، حَجَّ، بَرَرَ، دَدَن (لهو و لعب).<sup>۱</sup>

**تَيْئَه:** کلمه‌ای را که نه معتعل باشد و نه مهموز و نه مضاعف، سالم می‌نامند مانند: ضَرَبَ و بَقَرَ.

تبصره ۱: تقسيمات فوق مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی اين انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلَزلَ و سَلْسلَ «مضاعف» گفته شده است.<sup>۲</sup>

تبصره ۲: باید توجه داشت که یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد هم مهموز مانند: آمرَ، سَأَلَ. یا هم صحیح باشد و هم مضاعف مانند مَدَ، دَدَن. همچنین کلمه می‌تواند هم معتعل باشد و هم مهموز مانند: يَئِسَ و أَبِي. یا هم معتعل

۱- بنابراین کلمه‌ای را که فاء و لام آن همجنس باشد مثل قَلْق (اضطراب)، مَلِس (روان) مضاعف نمی‌گویند.

۲- در زبان عربی کلمه رباعی و خماسی که در آن دو حرف اصلی متماثل و متقلل به هم باشند نداریم و کلماتی نظیر قَرَدَ (نوعی زمین) = قَفْلَل، جَلْبَت (لباس فراخ پوشید) = قَفْلَلْشَفَلَل (تند رفت) = قَفْلَل، ثلاثی مزید هستند نه رباعی و کلماتی نظیر: إِعْتَسَرَ (امتناع کرد) = إِفْتَلَل، تَحْيَى (شترمغ نز) = قَعْيَلَل، آتَجَعَ (خوب، چوبی خوشبو) = أَفْتَلَلْ نیز ثلاثی مزید هستند نه خماسی، دلیل و توجیه این امر در خاتمه خواهد آمد. (شرح رضی ج ۱ ص ۶۰ و لسان العرب ج ۳ ص ۲۳۸).

باشد و هم مضاعف مانند حَيَّ و وَدَ و نیز کلمه می تواند هم مهموز باشد و هم مضاعف مانند آن (فاله کرد)، آزَ (جوشید) و اما کلمه سالم همیشه صحیح است.

تبصره ۳: حرف عَلَه را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، بَيْع، دَار، أمير و حرف لین را اگر حرکت ماقبلش با آن مناسب باشد، حرف «قَدَ» نیز می نامند مانند دَار، أمير.<sup>۱</sup>

حرکت مناسب با واو، ضمه است و مناسب با ياء، کسره و مناسب با الف، فتحه. بنابراین الف همیشه حرف مد است زیرا خود ساکن است و تا ماقبلش مفتوح نباشد قابل تلفظ نیست.

تبصره ۴: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از یک مخرج ادا کنیم بطور یکه در تلفظ بین آنها فاصله نیافتد. دراینصورت حرف اول را «فُذْعَم» و حرف دوم را «فُذْعَمْ فِيهِ» گویند و غالباً هردو را بصورت یک حرف و گاهی آنها را جدای از هم می نویسند. مانند مَذَدَ —→ مَذَدَ، الْرَّجُل —→ الْرَّجُل. بحث تفصیلی درباره ادغام، در فعل مضاعف ثلاثی مجرد خواهد آمد.

تبصره ۵: همزه و حروف عَلَه در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تحفیف» گویند و آن به دو صورت است: قلب و حذف.

<sup>۱</sup>- شرح رضی ج ۱ ص ۲۵، التعلواني ج ۴ ص ۶۹۹.

**تحفیف قلبی:** هرگاه در کلمه‌ای همزة ساکن بعد از همزة متحرک قرار گیرد، همزة ساکن را به حرف مذکوب تبدیل می‌کنند. مانند **أَعْمَنَ** → آمن، **أُؤْمِنَ** → **أُؤْمِنَ**، **إِيمَان** → ایمان. ولی اگر همزة ساکن بعد از حرف متحرکی غیر از همزة قرار گیرد، تبدیل آن به حرف مذکوب جایز است نه واجب مانند: **رَأْسَ** → رأس، **شُوْمَ** → شوم، **ذِئْبَ** → ذیب و در بعضی کلمات دیگر نیز که وضعیت فوق را ندارد، تبدیل همزة شنیده شده است مانند: **أَيْمَةَ** → **أَيْمَةَ**، **نَبَّىَ** → **نَبَّىَ**، **بَرَىَ** → **بَرَىَ**، **نُبُوْةَ** → **نُبُوْةَ**، **مَقْرُوْءَ** → **مَقْرُوْءَ**.

**تحفیف حذفی:** قاعدة مشخصی ندارد و سمعایی است مانند: **أُؤْخُذْ** → **خُذْ**، **أُوكُلْ** → **كُلْ**.

تغییر حرف عله را «اعلال» گویند و اعلال حرف عله بر سه قسم است: سکون و قلب و حذف. که اعمال هر کدام طبق قواعد خاص و در شرایط معینی صورت می‌گیرد. تفصیل آن در فصل ۱۲ بخش اول و مقدمه بخش دوم خواهد آمد.

---

\* پرسش و تمرین \*

---

- ۱ - نوع و بناء کلمات موزون زیر را معین کنید: **مَرْءَةٌ** = فَقْل، **ثَغْلَبٌ** = فَقْلَل، **سَلْسَلَةٌ** = فَسْلَلَة، **سَيْمٌ** = فَعِيل، **قَذَارَةٌ** = فَعَالَة، **إِجَارَةٌ** = فَعَالَة، **بَرَاءَةٌ** = فَعَالَة، **فَرَارٌ** = فَعَالَ، **بِرَّ** = فَعَلَل، **رَأَىٰ** = فَقْل، **قَوْىٰ** = فَعِيل، **مَائِلٌ** = فَاعِل، **جَزْيَانٌ** = فَعْلَان، **جَارِىٰ** = فَاعِل، **قَسَاؤَةٌ** = فَعَالَة، **قَيْضٌ** = فَقْل، **قَيْصَانٌ** = فَعْلَان، **قَيَاضٌ** = فَقْلَل، **مَدَادٌ** = فَعَال، **ذَرَّ** = فَغَل، **سَلَامٌ** = فَعَال، **سَالِمٌ** = فَاعِل (راهنمایی: در حل این تمرین و همچنین تمرین بعدی می‌گوییم: **مَرْءَةٌ**: ثلاثی مجرّد مهموز، **ثَغْلَبٌ**: رباعی مجرّد و همبنطور...).
- ۲ - معتل، مهموز، مضاعف و سالم را در کلمات موزون زیر معین کنید: **حَسَّىٰ** = فَقْل،

ولی = قَعِيل، ياء = قَعْل، مُوتَّر = مُفْتَل، أَنْي = فَلَّه، مَرَّة = فَلَّة، مَرْتَّي = مَفْلَل،  
حَرَير = قَعِيل، تَوْدِيع = قَعِيل، حُكَّام = فَعَال، ظَلِير = فَعَل، ظَبَّارَه = فَعَالَه، يَاقُوت =  
فَاعُول، وَخَشَّه = فَعَلَه، وَصُول = فُعَول، صَابِر = فَاعِل، سَدَ = فَعَل، صُدُود = فُعَول،  
سَتَاك = فَعَال، أَيْم = قَيْيل، دَيَان = فَعَال، عَلَّي = قَعِيل، عَلَوي = قَعِيلَي، أَخْمَر = أَقْلَل.

۳ - حروف اصلی و زائد کلمات زیر را معین کنید: آنلند (دشمن سرسخت) =  
آفَتَل، عَفَتْجَج (کلفت نادان) = فَعَنَّل، مَهَدَد (اسم زنی است) = فَعَلَل، دَرْهَم =  
فَغَلَل، جَعْفَر = قَطَل، شَرَشَرَه (قطعه قطمه کردن) = فَعَلَله، يَلَانَد (دشمن سرسخت) =  
يَفَتَل، زَمَرَّة = فَعَلَه، إِخْرَجَم = إِفَعَلَل، تَزَلَّل = تَفَعَلَل، خَدَبَت (پیر) = فَعَلَل، بُرْمَن  
(بنجه شیر) = فُعَلَل.

۴ - برای هر یک از اقسام کلمه که در تبصره شماره ۲ به آنها اشاره شده است سه  
مثال بزنید.

۵ - چرا الف همیشه حرف مَ است؟

۶ - حروف عَلَه، مَدَوْلَين را در تمرین شماره ۲ مشخص کنید.

۷ - ادغام، مدغم و مدغم فیه را تعریف کنید.

۸ - لام «أَل» در حروف شمسی که عبارتند از ۴ حرف: «ت، ث، د، ذ، ر، ز،  
س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن» ادغام می شود مانند: الْقَوْي، الْتَّوَاب و... آن  
نام بقیه حروف چیست؟<sup>۲</sup> - برای ادغام لام (أَل) در هر یک از حروف شمسی دو  
مثال بزنید و آنها را تلفظ کنید.

۹ - برای لزوم تبدیل شدن همزه به حرف مَ چند شرط وجود دارد؟ نام ببرید.

۱۰ - موارد قیاسی و سماعی تخفیف همزه را با ذکر مثال بیان کنید.

۱۱ - تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟  
أَعْدَم، أَعْدَاب، مُتَوَّذَّب، أَغْخَر، أَفْقَنَ، أَوْتَى، بَارِئَ، إِعْذَانَ، أَعْذَرَ، تَأسِيسَ،  
مُؤْاخِذَاتَ، مُؤْمِنَ، يُؤْمِنَ، مُؤْبَدَ، مُؤْنَ، فَتَهَ، بَأْسَ، مِيزَرَه، سَائِرَه، مَسَائِلَه.

۱۲ - اصطلاحات زیر را معنی کنید: حرف عَلَه، اعلال، حرف صحیح، حرف  
لیَن، حرف مَدَ، کلمه: مضاعف، مهمون، صحیح، معتَل، مثال، اجوف، ناقص،  
لَفَيف مفروق، لَفَيف مقرون، سالم.

۱۳ - هر کدام از حروف عَلَه اصلی اند یا منقلب؟

# بخش اول

## بخش اول

# فعل

## مقدمه

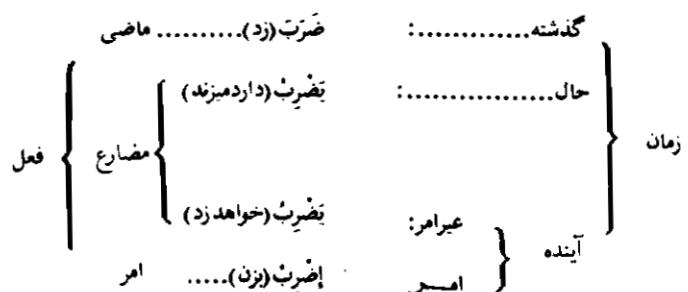
۱ - **تعریف و تقسیم:** فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کاریا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضرب (زد)، یَضْرِبُ (دارد میزند یا خواهد زد)، اِضْرِبَ (بنز). و پدیدار شدن حالت مانند حَسْنَ (نیکوشد)، یَخْسُنُ (نیکومی شود)، أَخْسُنُ (نیکوشو).

فعل بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر، فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کاریا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضرب و حَسْنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کاریا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند یَضْرِبُ و یَخْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کاریا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرِبَ و أَخْسُنُ<sup>۱</sup>.

۱ - کیفیت انتقام فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر چنین است: زمان که جزوی از معنای فعل است بر سه قسم است: ماضی، حال، مستقبل (گذشته، حال، آینده). فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم میگردد: فعل ماضی بردو قسم است: امر و غیر امر. مستقبل غیر امر با فعل حال لفظاً مشترکند لذا آن دو را «مضارع» نامیده اند در سچه فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم شده است. نمودار زیر این کیفیت را مشخص می کند:

۲- اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته می شود و مصدر کلمه ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خروج (خارج شدن)، حُسن (نیکوشنده). علامت مصدر این است که در آخر ترجمه فارسی آن «تن» یا «دن» آورده شود مشروط براینکه اگر «ن» را برداشتیم تبدیل به فعل ماضی شود بنابراین کلماتی مانند عنق (گردن) و خاضع (فروتن) مصدر نیستند<sup>۱</sup>.

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود تنها فعل ماضی است و اما مضارع و امر چنین نیستند بلکه مضارع از ماضی گرفته می شود و امر از مضارع: مصدر → ماضی → مضارع → امر<sup>۲</sup>.



۱- کلمه ای که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خروج و حُسن یا تنها معنی زمان داشته باشد مانند: آنس (دیروز)، آنیوم (امروز)، آند (فردا) اسم است و فقط کلمه ای فعل است که هم بر کار یا حالت دلالت کند و هم بر زمان آن.

۲- از آنچه گذشت روشن شد که فعل مشتق است و اصل آن مصدر می باشد علاوه بر فعل بعضی از اقسام اسم نیز از مصدر گرفته می شود که در بخش دوم خواهد آمد و نیز افعال محدودی است که از مصدر گرفته نمی شود و در مبحث چهارم همین بخش بیان خواهد شد.

**\* پرسش و تمرین \***

- ۱ - اقسام فعل و چگونگی انقسام آنرا ذکر کنید.
- ۲ - بین فعل و مصدرچه فرقی است.
- ۳ - از کلمات زیر کدام فعل و کدام مصدر است؟: **إحسان** (نیکی کردن)، **مسخین** (نیکوکار)، **غَدَن** (نام مکانی است)، **نَوْم** (خوابیدن)، **جَاءَ** (آمد)، **يَتَصَرُّ** (یاری می کند)، **نَسْجَ** (بافتن)، **خُشَنَ** (نام مکانی است).

**۳ - معلوم و مجهول:** فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد مانند **ضَرَبَ زَيْدَ بَكْرًا** (زید بکر را زد) و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است «نائب فاعل» می گویند مانند: **ضَرِبَ بَكْرًا** (بکر زده شد). بنابراین هر فعلی یا معلوم است یا مجهول یعنی یا دارای فاعل است یا نائب فاعل.

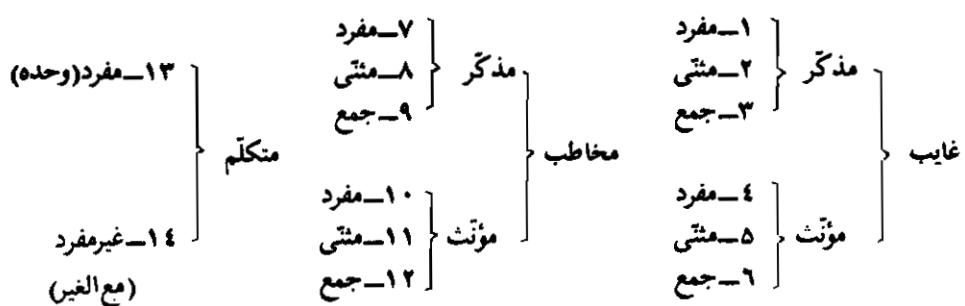
باید توجه داشت که فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته می شود:

ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع  
ماضی مجهول ← امر مجهول  
توضیح و چگونگی این اشتراق خواهد آمد.

**۴ - صیغه‌های فعل:** فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب، مخاطب و متکلم می نامند.

دوفعل غائب ومخاطب با مذکر یا مؤتّ بودن فاعل یا نائب فاعل و نیزبا مفرد یا مُشتی و یا جمع بودن آن تغییرمی کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییرمی کند و دارای دو صورت است؛ هر کدام از صور فوق را «صیغه» می گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می خوانند. مثلاً می گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مُشتی مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور....

از آنچه گذشت روش شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلم دارای دو صیغه و درنتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می باشد.



۵—مباحث بخش اول: مطالب این بخش در ضمن چهار عنوان بحث می شود که عبارتند از: ۱—ثلاثی مجرد ۲—ثلاثی مزید ۳—رباعی ۴—فعل صناعی، غیر متصرف و اسم فعل.

---

• توضیح: •

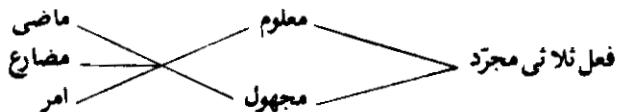
فعل « مجرّد » به فعلی می گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف زائد نباشد و فعل « مزید فیه » به فعلی گفته می شود که صیغه اول ماضی آن ، دارای حرف زائد باشد.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱— فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: فَرَأَزَيْدُ الْكِتَابَ، قُرِئَ الْكِتَابُ، كَتَبَتُ الدَّرْسَ، كُتِبَ الدَّرْسُ، أَكَلَتْ فَاطِمَةُ الْخُبْرَ، أَكَلَنَ الْخُبْرُ. شَرِقَتْ النَّمَاءُ، شُرِقَ النَّمَاءُ، عَرِفَ زَيْدٌ، سَأَلَ التَّلْمِيذُ، نَصَرَ عَلَىٰ، قُتِلَ الْمُحْسِنُونُ (ع).
- ۲— فعل غائب، مخاطب، متکلم را تعریف کرده برای هر کدام فارسی مثال بزنید.
- ۳— چرا هر کدام از دو قسم غائب و مخاطب شش صیغه و متکلم دو صیغه دارد؟ آیا در فارسی هم همینطور است؟ توضیح دهید.
- ۴— شماره صیغه های زیر چیست؟ متکلم وحده، متکلم مع الغیر، مفرد مؤتث مخاطب، مفرد مؤتث غائب، جمع مؤتث غائب، جمع مؤتث مخاطب، جمع مذکر مخاطب، تشیه مذکر غائب، تشیه مؤتث مخاطب.
- ۵— نام صیغه های زیر را ذکر کنید: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.
- ۶— هر کدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می شوند؟

## مبحث اول

# ثلا ثی مجرّد



## فصل ۱ — ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلا ثی مجرّد از مصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را — اگر دارای حرف زائد است — انداخت فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سمعی است) بنابراین ماضی ثلا ثی مجرّد معلوم بریکی از این سه وزن است:

فعل، فَعْل، مانند ذَهَاب (رفتن) —→ ذَهَب (رفت)، عِلْم (دانستن)  
 —← عِلْم (دانست)، حُسْن (نیکوشدن) —← حَسْن (نیکوشد).

صیغه ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می گیریم بدین ترتیب:

صیغه دوم: با اضافه کردن الف به آخر صیغه اول: ( فعل → فعل).

صیغه سوم: با اضافه کردن واویه آخر صیغه اول و مضوم کردن لام الفعل: ( فعل ← فعلوا).<sup>۱</sup>

صیغه چهارم: با اضافه کردن تاء ساکنه «ت» به آخر صیغه اول: ( فعل → فعلت).

صیغه پنجم: با اضافه کردن «قا» به آخر صیغه اول: ( فعل → فعلتا).

صیغه ششم: با اضافه کردن نون مفتوحه «ن» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلن).

صیغه هفتم: با اضافه کردن تاء مفتوحه «ت» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلت).

صیغه هشتم: با اضافه کردن «تما» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلتما).

صیغه نهم: با اضافه کردن «ثُم» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلثُم).

صیغه دهم: با اضافه کردن تاء مكسوره «تِ» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلتِ).

صیغه یازدهم: با اضافه کردن «ثُمَا» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلثُمَا).

صیغه دوازدهم: با اضافه کردن «ثُنَّ» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلثُنَّ).

صیغه سیزدهم: با اضافه کردن تاء مضومه «تُ» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلتُ).

صیغه چهاردهم: با اضافه کردن «نَا» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: ( فعل → فعلنا).

۱— «واو» علامت جمع مذکور چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الفی نوشته می شود که خوانده نمی شود.

بنابراین صیغه‌های ماضی ثلثی مجرد معلوم چنین صرف می‌شود:<sup>۱</sup>

فَعَلَ	فَعَلَّا	فَعَلُوا
فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ
فَعَلْنَا		فَعَلْتُ

وهمینطور است صرف صیغه‌های دوزن دیگر (فَيَلَ و فَعْلَ)

**ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه‌های ماضی ثلثی**

مجرد معلوم به ترتیب عبارتست از:

«اوْتَ نَانَتْ ثُمَائِمْ يَ ثُمَائِنَتْ نَا» هر کدام از این علامتها را «ضمیر» می‌نامند بجز «ت» در صیغه‌های ۴ و ۵ که فقط علامت تأییث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱ و ۴ به ترتیب هُوَ و هِيَ است که چون مُقدَّر است به آن «ضمیر مُسْتَهِر» و سایر ضمائر را «ضمیر بارِز» می‌گویند.

ضمیر بجای اسم می‌نشیند از اینروا اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر (بارزیا مستتر) خواهد بود می‌گوییم: ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلُانِ، ذَهَبَ الرِّجَالُ، قَالَتْ هِئَنِ، قَالَتِ النِّسَاءُ.<sup>۲</sup>

۱— درآوردن کلمه‌ای را بصورت «صرف کردن» گویند بنابراین صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه‌های چهارده گانه آن.

۲— اگر دیده شد که با بودن ضمیر بارز همراه فعلی اسم ظاهر نیز آورده شده است باید گفت که علامت در این صیغه فقط علامت فاعل است نه ضمیر مانند «أَكْلُونَتِ الْبَرَاغِيْثُ»: بُرْغُوث ها مرا خوردند (بُرْغُوث: کیک). باید توجه داشت که فاعل فقط در ۶ صیغه غائب می‌تواند بصورت اسم ظاهر آورده شود و در بقیه صیغه‌ها واجب است بصورت ضمیر باشد.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱— مطلق فعل و فعل ماضی را تعریف کنید.
- ۲— چرا ماضی ثلثی مجرّد معلوم سه وزن دارد؟
- ۳— در ماضی ثلثی مجرّد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟ ف، نا، ن، ؑ، تُما، تُ، تُ.
- ۴— صیغه‌های زیر چگونه ساخته می‌شوند؟ ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴.
- ۵— معنای صیغه‌های فوق را از فعل ذهنی بیان کنید.
- ۶— بجای جملات زیر معنی مناسب ذکر کنید: دوزن رفتند، من دانستم، تورفتی، شما دو مرد رفتید، زنان نیکوشندند، ما دانستیم، شما گروه زنان رفتید، مرد ها دانستند.
- ۷— افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، قَتَلَ، عَظَمَ، شَهَدَ، كَبُرَ، رَحِمَ، صَدَقَ، رَوْفَ.
- ۸— چگونگی ضمائر فعل ماضی را توضیح دهید.
- ۹— در فعل ماضی ضمیر صیغه‌های زیر چیست؟ ۱، ۲، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۵، ۸، ۱۰.
- ۱۰— اغلاط زیر را تصحیح کنید: رَجُلٌ جَاءَتْ، إِمْرَأَةٌ جَاءَ، نَصَرُوا الرَّجُلَ، إِمْرَأَاتٍ أَكَلَ، نِسَاءٌ شَرَبُوا، حَسْنَتَا الرَّجُلُانِ، عَلِمْتَا إِمْرَأَاتَانِ، عَلِمْتُ الْمُسَاءَ، نَخْنُ ضَرَبْنَ، آتَسْمَا ضَرَبْنُّمْ، زَيْنَدْ ضَرَبْتَ، هِنْدَ وَسَعِيدَةُ قَرَّةَ، ضَرَبَا الرَّجُلَانِ.

## فصل ۲ — مضارع معلوم:

**مضارع معلوم ثلثی مجرّد از ماضی آن گرفته می‌شود بدین طریق:**

ابتدا یک یا مفتوحه «یـ» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) درآورده سپس فاء الفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سمعی است و ممکن است مفتوح یا مکسور و یا مضموم باشد.

- ۱— آنچه گفته شد در موردی است که فعل ماضی مفتوح العین باشد و بخواهیم مضارع آنرا بنا کنیم اما اگر مکسور العین بود، عین الفعل مضارع آن یا مفتوح است یا مکسور و اگر مضموم العین باشد عین الفعل آن فقط مضموم خواهد بود.

بنابراین مضارع ثلاثة مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: **یَفْعُلُ**، **یَفْعِلُ**، **یَفْعُلُ** مانند **ذَهَبَ** → **یَذْهَبُ** (دارد می‌رود یا خواهد رفت)، **ضَرَبَ** → **یَضْرِبُ** (دارد می‌زند یا خواهد زد)، **قَتَلَ** → **یَقْتَلُ** (دارد می‌کشد یا خواهد کشت).

**صيغه‌ها:** هر کدام از سه وزن فوق «صيغه اول» مضارع است و ۱۳ صيغه دیگر را از صيغه اول می‌گيريم بدین طريق:

صيغه دوم: با اضافه کردن الف و نون مكسوره «ان» به آخر صيغه اول و مفتح کردن لام الفعل: (**یَفْعُلُ** → **یَفْعَلَانِ**).

صيغه سوم: با اضافه کردن واو و نون مفتحه «ون» به آخر صيغه اول: (**یَفْعُلُ** → **یَفْعَلُونَ**).

صيغه چهارم: با تبديل ياء حرف مضارع به تاء: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعُلُ**).

صيغه پنجم: با تبديل ياء به تاء و مفتح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مكسوره «ان» به آخر آن: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعَلَانِ**).

صيغه ششم: با ساكن کردن لام الفعل و اضافه کردن يك نون مفتحه «ن» به آخر آن: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعَلنِ**).

صيغه هفتم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعُلُ**).

صيغه هشتم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء و مفتح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مكسوره «ان» به آخر آن: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعَلَانِ**).

صيغه نهم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء و اضافه کردن واو و نون مفتحه «ون» به آخر آن: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعَلَونِ**).

صيغه دهم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء و مكسور کردن لام الفعل و اضافه کردن ياء و نون مفتحه «ين» به آخر آن: (**یَفْعُلُ** → **تَفْعَلَيْنِ**).

صيغه يازدهم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء و مفتح کردن لام الفعل و

اضافه کردن الف و نون مكسوره «ان» به آخر آن: (يَقْعُلُ → تَقْعِلَانِ).

صيغه دوازدهم: با تبديل ياء صيغه اول به تاء و ساكن کردن لام الفعل و

اضافه کردن يك نون مفتح «ن» به آخر آن: (يَتَسْعَلُ → تَسْعَلَنِ).

صيغه سیزدهم: با تبديل ياء صيغه اول به همزه: (يَفْعُلُ → أَفْعُلُ).

صيغه چهاردهم: با تبديل ياء صيغه اول به نون: (يَشْعَلُ → نَفْعَلُ).

#### • توجه کنید: •

ياء، تاء، همزه و نون (حروف آتین) را که در اول صيغه های مضارع قرار دارند «حروف مضارعه» یا «علامت فعل مضارع» می نامند، اين حروف در مضارعي که ماضی آن چهارحروفی باشد مضموم و در مضارعي که ماضی آن کمتر از چهارحروفی یا بيشتر از آن باشد مفتح می باشند. بنابرآنچه گذشت صرف مضارع ثلاثي مجرد معلوم چنین است:

يَقْعُلُ	يَقْعَلَانِ	يَقْعَلُونَ	يَقْعَلَنَّ
تَقْعَلُ	تَقْعَلَانِ	تَقْعَلُونَ	تَقْعَلَنَّ
تَقْعِلَنِ	تَقْعِلَانِ	تَقْعِلُونَ	تَقْعِلَنَّ

أَفْعُلُ

و همچنین است صرف صيغه های دو وزن دیگر (يَقْعُلُ و يَفْعُلُ).

ضماير: الف در تشنيه ها، واو در جمعهاي مذکور، نون در جمعهاي مؤثث، ياء در مفرد مؤثث مخاطب، ضماير بارز فاعل است. در صيغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ ضمير فاعل مستتر است. در صيغه ۱ هُو، در صيغه ۴ هِي، در صيغه ۷ أُنث، در صيغه ۱۳ أَنَا و در صيغه ۱۴ نَحْنُ.

## • توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مؤتث و مثبت است، صیغه های مُعَرَّب بخودی خود مرفوع می باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضممه لام الفعل و در تثنیه ها، جمعهای مذکور و مفرد مؤتث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می گویند.

در دو صیغه جمع مؤتث (۶ و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه علامت رفع.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱ - فعل مضارع را تعریف کنید.
- ۲ - مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳ - مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می شود و چگونه؟
- ۴ - صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶، ۱۲، ۸، ۱۱.
- ۵ - نام صیغه های تمرین فوق چیست؟
- ۶ - مضارعهای زیر را صرف کنید، یَعْمَلُ، یَخْسُدُ، یَقْذِفُ، یَشْرُفُ، یَكْتُبُ، یَقْرَأُ، یَضْبِرُ.
- ۷ - صیغه های زیر را از یَعْلَمُ معنی کنید: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶، ۱۲، ۸، ۵، ۲، ۱۱، ۳.
- ۸ - کیفیت ضمائر فعل مضارع را توضیح دهید.
- ۹ - حروف مضارعه و حرکت آنها در مضارع ثلاثی مجرد معلوم و کیفیت وقوع آنها را بیان کنید.
- ۱۰ - اعراب و علامت رفع در صیغه های مضارع به چه کیفیت است؟
- ۱۱ - در چه صیغه هایی از مضارع، لام الفعل ساکن است؟ و جامع بین این صیغه ها چیست؟

### فصل ۳ – ابواب ثلاثی مجرّد:

باید دانست که مضارع « فعل » ممکن است بر یکی از سه وزن « یَفْعُلُ ، یَقْعُلُ ، یَفْعُلُ » و مضارع فعل ممکن است بر یکی از دو وزن « یَفْعُلُ ، یَفْعُلُ » باید و مضارع « فعل » فقط بر وزن « یَفْعُلُ » می‌آید . بعبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرّد معلوم به این چندگونه « ماضی مضارع » برخورد خواهیم کرد:

- (۱) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند مَنَعَ يَمْنَعُ (۴) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند سَمِعَ يَسْمَعُ
- (۲) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ (۵) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند حَسِبَ يَحْسِبُ
- (۳) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند نَصَرَ يَنْصُرُ (۶) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند كَرِمَ يَكْرُمُ

هر کدام از این اقسام « ماضی مضارع » را « باب » می‌نامند. بنابراین فعل ثلاثی مجرّد دارای شش باب است.

#### \* پرسش و تمرین \*

- ۱ – اینکه می‌گویند فعل ثلاثی مجرّد معلوم شش باب دارد یعنی چه؟
- ۲ – ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید: **أَكْل** (خوردن) از باب ۳، **قُوْد** (نشستن) از باب ۳، **شَهَادَة** (حاضر بودن) از باب ۴، **ضَرْب** (زن) از باب ۲، **رُكْبَع** (خم شدن) از باب ۱، **سَآتَة** (ناراحت شدن) از باب ۴، **قَتْل** (کشتن) از باب ۳.
- ۳ – صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ ماضی و مضارعهای فوق را معنی کنید.
- ۴ – شماره ابواب زیر را معین کنید: **جَاءَيْجِيُّمْ**، **فَهَمَ يَفْهَمُ**، **سَأَلَ يَسْأَلُ**، **عَمِلَ يَعْمَلُ**، **حَلْمَ يَخْلُمُ**، **ذَهَبَ يَذْهَبُ**، **قَتَلَ يَقْتَلُ**، **عَلِمَ يَعْلَمُ**، **حَسْنَ يَخْسُنُ**.

## فصل ۴ – امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود. البته نه اینچنین که صیغه اول آن از مضارع و بقیه صیغه‌ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه‌های آن از همان صیغه مضارع گرفته می‌شود. شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم با درآوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می‌شود و شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب و متکلم و این شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر می‌نامند.

**صیغه‌ها:** برای ساختن صیغه‌های غائب و متکلم امر لام مكسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه‌های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می‌اندازیم و برای ساختن صیغه‌های مخاطب آن اولاً از اول هر کدام از صیغه‌های مضارع مخاطب حرف مضارع را می‌اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می‌کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزة متحرکی در اول آن می‌آوریم (ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزة را مضموم والا همزة را مكسور می‌آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می‌اندازیم.

بنابراین صرف صیغه‌های امر از **يَفْعُلُ** چنین است:

لِيَفْعَلْ	لِيَفْعُلَا	لِيَفْعُلُوا	لِيَفْعَلْنَ
إِفْعَلْ	إِفْعُلَا	إِفْعُلُوا	إِفْعَلْنَ
	لِيَنْفَعْلَنَّ <sup>۱</sup>	إِنْفَعْلَنَّ	لَا فَعَلْ

و از یقُّلْ چنین است:

لِيَفْعُلَ لِيَقْعِلاً لِيَقْعِلُوا... إِفْعِلَ إِفْعِلاً إِفْعِلُوا... لَا فَعْلَ لِيَقْعِلَ

و از یقُّلْ چنین است:

لِيَفْعُلَ لِيَقْعِلاً لِيَقْعِلُوا... أَفْعِلَ أَفْعِلاً أَفْعِلُوا... لَا فَعْلَ لِيَقْعِلَ

• دونکه:

۱ — لام امر را چون بعد ازو او بی فاء یا شُم قرار گیرد می توانیم ساکن کنیم مانند: «وَلَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِعَدِي» «فَلَيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» «ثُمَّ لَيَقْضُوا نَفَّثَتْهُمْ وَلَيُوْفُوا نُدُورَهُمْ وَلَيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (قرآن مجید).

۲ — همزه امر، همزه وصل است یعنی چون صیغه امر در اثناء کلام واقع شود همزه در تلفظ ساقط می شود و ماقبل آن به ما بعد وصل می گردد مانند: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّيْنِ» (۴ - الملک)

**ضمائر:** کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم، ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می باشد.

\* پرسش و تمرین \*

۱ — فعل امر را تعریف کنید.

۲ — کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳ — قاعدة ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.

- ۴— امر صیغه‌های زیر چیست؟ **يَذْهَبُ**، **يَقْلُمُونَ**، **تَقْلُمُ**، **أَذْهَبُ**، **تَذْهِيبَانِ**، **يَذْهِيبَانِ**، **يَعْلَمَنَ**، **تَعْلَمَنَ**، **تَذْهَبُ**، **تَعْلَمُ**.
- ۵— امر **يَقْرَأُونَ**، **يَكْتُبُ**، **يَصْبِرُ** را صرف نموده، صیغه‌های ۱، ۶، ۵، ۲، ۱۴، ۱۳، ۷، ۴، ۱.
- ۶— آنها (امرها) رامعنی کنید.
- ۷— در شور آخر قرآن مجید ده فعل امر حاضر را که همزة آن ساقط شده باشد پیدا کنید.
- ۸— ضمائر زیر درجه صیغه‌هایی از مضارع و امر بکار می‌برند؟: آ، ن، ئی، هُو، آتا، نَحْنُ.
- ۹— در صیغه‌های زیر از مضارع و امر پهضمی بکار می‌رود و بارز است یا مستتر: ۲، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۵، ۴، ۳.

## فصل ۵—ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیریم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ماقبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرّک قبل از آن را (که در شلاشی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: **ضَرَبَ** (زد) → **ضُرِبَ** (زده شد)، **عَلِمَ** (دانست) → **عُلِمَ** (دانسته شد).

بنابراین ماضی مجهول ثلاشی مجرد بیش از یک وزن ندارد و آن «فُعَال» است. صیغه‌های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم می‌سازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه‌ها و ضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (و در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه‌ها چنین است:

<b>فُعَلَ</b>	<b>فُعِلَا</b>	<b>فُعُلُوا</b>	<b>فُعِلْتُ</b>	<b>فُعِلَتًا</b>	<b>فُعِلْنَ</b>
<b>فُعِلَتْ</b>	<b>فُعِلْتُمَا</b>	<b>فُعِلْتُمْ</b>	<b>فُعِلْتُمَا</b>	<b>فُعِلْتُمْنَ</b>	<b>فُعِلْتُمْنَ</b>
	<b>فُعِلْنَا</b>		<b>فُعِلْتُ</b>		<b>فُعِلْنَا</b>

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱- ماضی مجهول را تعریف کنید.
- ۲- در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها با خاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید.
- ۳- کیفیت ضمائر ماضی مجهول را بیان کنید.
- ۴- صیغه‌های ۱ تا ۶ مجهول علیم و ۷ تا ۱۲ مجهول ضربت و متکلم مجهول نصیر را بسازید.
- ۵- مجهول آكل، قتل، علیم و أمر را صرف کنید.

**فصل ۶ - مضارع مجهول:**

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم و ما قبل آخر را اگر مفتح نباشد مفتح می‌کنیم مانند: يَعْلَمُ (می‌داند) — يَعْلَمُ (دانسته می‌شود)، يَضْرِبُ (می‌زند) — يَضْرِبُ (زده می‌شود)، يَنْصُرُ (یاری می‌کند) — يَنْصُرُ (یاری می‌شود).

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يُفعّل» است. صیغه‌سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

يُفعّل	يُفعّلان	يُفعّلُونَ
تُفعّل	تُفعّلان	تُفعّلُونَ
تُفعّلَان	تُفعّلَان	تُفعّلَة

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱ — مضارع مجهول را تعریف کنید.
- ۲ — مضارع مجهول ثلاشی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳ — مجهول افعال زیر چیست؟: تأکل، یَقْتُلُ، یَقْلَمُ، تأمُرُ، یَكْتُبُ.
- ۴ — صیغه‌های زیر را از مجهولهای تمرین سابق بسازید: ۱۴، ۷، ۴، ۱، ۱۳.
- ۵ — اختلاف ضمائر در مضارع مجهول به چه مناسب است که کیفیت آنها را بیان کنید.
- ۶ — بین مضارع معلوم و مجهول در اشتاقاق چه فرقی است؟

## فصل ۷ — امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می‌شود و همانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه‌های مضارع مجهول به امر، لام امر مكسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می‌اندازیم مانند **يُسْعَلِمُ** (دانسته می‌شود) — **يُعْلَم** (باید دانسته شود)، **تُضَرِّبُ** (زده می‌شوی) — **تُضَرِّب** (باید زده شوی). بنابراین تمام صیغه‌های امر مجهول با لام امر ساخته می‌شود و صرف آن چنین است:

<b>لِيُفْعَلُنَ</b>	<b>لِيُفْعَلَةُ</b>	<b>لِيُفْعَلُوا</b>	<b>لِيُفْعَلُنَّ</b>
<b>لِيُفْعَلُنَّ</b>	<b>لِيُفْعَلَةُ</b>	<b>لِيُفْعَلُوا</b>	<b>لِيُفْعَلُنَّ</b>
<b>لِيُفْعَلَنَّ</b>	<b>لِيُفْعَلَةُ</b>	<b>لِيُفْعَلُنَّ</b>	<b>لِيُفْعَلَنَّ</b>

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱ - بین امر معلوم و مجھول در ساختن صیغه‌ها چه فرقی است؟
- ۲ - امر معلوم و مجھول یقیناً، یکتُبُ، یشائُ را صرف کنید.
- ۳ - صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۳، ۶، ۹، ۱۲ چند امر مجھول تمرین فوق را معنی کنید.
- ۴ - چه صیغه‌هایی از امر مجھول ضمیر مستتر دارد و آن ضمیر یا ضمائر چیست؟
- ۵ - ضمائر باز امر مجھول و محل هر یک را ذکر کنید.

**فصل ۸ - مجھول فعل لازم:**

دانستیم که در فعل مجھول باید مفعول را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل قرار داد. از این رو فعلی را که بخواهیم مجھول کنیم باید «متعدی» یعنی دارای مفعول باشد مانند ضربَ که فعل علاوه بر فاعل به مفعول بِه نیز احتیاج دارد می‌گوییم: «ضربَ زَيْدَ بَكْرًا» و در مجھول آن می‌گوییم «ضربَ بَكْرًا».<sup>۱</sup> و اما فعل لازم مانند ذَهَبَ را که مفعول ندارد نمی‌توان مجھول کرد. مگر اینکه آنرا بوسیله حرف جرّ متعدی نماییم.

متعدی کردن فعل لازم با حرف جرّ چنین است که حرف جرّی بر سر اسم درآورده بعد از فعل قرار دهیم: ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت) — ذَهَبَ زَيْدٌ بَكْرٌ (زید بکر را برد) — ذَهَبَ بَكْرٍ (بکر برد شد).<sup>۲</sup>

۱ - مفعول که منصوب است چون نائب فاعل قرار گیرد مرفوع می‌شود.

۲ - فعلی را که خود به خود متعدی باشد «متعدی بنفسه» و مفعول آنرا «مفعول بی واسطه» و فعلی را که بوسیله حرف جرّ متعدی شود «متعدی بحروف جرّ» و مفعول آنرا «مفعول با واسطه» می‌گویند.

صرف ماضی مجھول متعدی به حرف جرّ این قرار است:

فُعَلَ بِهِ	فُعَلَ بِهِمَا	فُعَلَ بِهِنَّ
فُعَلَ بِكَ	فُعَلَ بِكُمَا	فُعَلَ بِكُنَّ
فُعَلَ بِنَا		فُعَلَ بِي

و صرف مضارع آن از این قرار است:

يُفْعَلُ بِهِ، يُفْعَلُ بِهِمَا، يُفْعَلُ بِهِنَّ... يُفْعَلُ بِكَ، يُفْعَلُ بِكُمَا، يُفْعَلُ بِكُنَّ... يُفْعَلُ

بِي... .

و صرف امر آن از این قرار است:

لِيُفْعَلَ بِهِ، لِيُفْعَلَ بِهِمَا، لِيُفْعَلَ بِهِنَّ... لِيُفْعَلَ بِكَ، لِيُفْعَلَ بِكُمَا، لِيُفْعَلَ  
بِكُنَّ... لِيُفْعَلَ بِي... .<sup>۱</sup>

ضمائر: همانطور که ملاحظه شد ضمائر مجھول متعدی به حرف جرّ غیر از  
ضمائر اقسام گذشته است این ضمائر عبارتند از: هُمْا هُنْ كَ كُمَا كُنَّ  
كِ كُمَا كُنَّ إِنَا، که بوسیله حرف جرّ به ترتیب، نائب فاعل صیغه های  
چهارده گانه فعل قرار می گیرند. بجای شش ضمیر اول می توان اسم ظاهر آورد  
مانند ذہب بِهِ یا ذہب بِرَجُلٍ... ذہب بِهِنَّ یا ذہب بِنِسَاءٍ ولی در هشت صیغه بعد  
 فقط باید ضمیر آورده شود.

۱- چون اختلاف صیغه های فعل مجھول با خاطر اختلاف نائب فاعل است و در مجھول متعدی بحرف جرّ نائب  
فاعل متصل به فعل نیست، لذا اختلاف نائب فاعل موجب تغییر صیغه فعل نمی شود می گوییم: ذہب بِرَجُلٍ  
(مردی برده شد)، ذہب بِرَجَائِنِ (دو مرد برده شدند)، ذہب بِرَجَالٍ (مرد هایی برده شدند)، ذہب بِهِنِ (هند برده  
شد) و همینطور...

## فصل ۹—مجهول بدون معلوم:

در زبان عرب چند فعل مجهول وجود دارد که یا معلوم آن استعمال نشده است مثل **أُلْعِنَّ** (بیهود شد) و یا اصل معنای معلوم در آن حفظ نشده است مثل: **أُلْعِنَّ يَه** (به او علاقه زیاد پیدا کرد یا به آن چیزیا کار حریص شد یا حریص بود)، **حُمَّ** (تبدار شد)، **غُشَّيَّ** (غش کرد)، **جُنَّ** (دیوانه شد)، **أَتُرِّ** (آیا گمان می کنی) گنی به (با اهتمام ورزید) و...

### \* پرسش و تمرین \*

- ۱—اصطلاحات زیر را معنی کنید: فعل لازم، فعل متعدی، متعدی بنفسه، متعدی بحرف جر، جار و مجرور، مفعول با واسطه، مفعول بی واسطه.
- ۲—از سوره های نصر و ایشراح برای اصطلاحات فوق مثال بیاورید.
- ۳—فعل لازم را چگونه مجهول می کنند؟ و چرا؟
- ۴—ماضی و مضارع مجهول افعال زیر را صرف کنید: خرج میله، دخل فیه، سائل عنه، نظر آنیه.
- ۵—صیغه های زیر را از ماضی و مضارعهای مجهول فوق معنی کنید: ۱۳، ۷، ۴، ۱، ۱۴.
- ۶—امر مجهول مضارعهای تمرین سابق (۴) را صرف کنید و صیغه های ۹، ۶، ۳، ۲، ۱۲ از امر مجهولها را معنی کنید.
- ۷—ضمائر مجهول فعل لازم و کیفیت تخلف (جانشین شدن) اسم ظاهر از آنها را بیان کنید.
- ۸—بنظر شما علت آوردن فعل مجهول بجای معلوم یعنی ذکر نکردن فاعل چه چیزها می تواند باشد؟
- ۹—آیا قواعدی که برای ساختن مجهول گفته شد عمومی است یا مختص به ثلاثی مجرد؟ به چه دلیل؟
- ۱۰—کیفیت ضمائر معلوم و مجهول عمومی است با خصوصی؟ چرا؟

### نتمه

چنانکه در خلال فصلهای اخیر روشن شد فعل مجهول (چه مجهول متعدی بنفسه و چه مجهول متعدی بحرف جز) فقط به یک صورت صرف می‌شود و ۱۴ صیغه دارد و همین طور است فعل معلوم لازم، لکن فعل معلوم متعدی (چه متعدی بنفسه و چه متعدی به حرف جز) برای هر صیغه آن در رابطه با مفعول ۱۴ صیغه متصور است که از ضرب  $14 \times 14$  صورت بدست می‌آید، هر چند تمام این صور مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. دو جدول زیر صور آنرا در حالتی که مفعول ضمیر متصل باشد نشان می‌دهد:

بعدون شماره (۱) صرف متعذر یعنی به نفسه با خسارت معمولی:

میرزا

جندول شماره (۲۱) صرف متعدي بعرف جرما ضمائر مفعولي:

و برهمنین قیاس است صرف مضارع و امر.

در مجهول کردن هر کدام از صیغه‌های جدول شماره (۲) فعل رامجهول کرده، ضمیر فاعلی را حذف نموده و جاز و مجرور را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل می‌آوریم مانند: **ذَهَبُوا بِنَيْدٍ** — **ذَهَبَ بِنَيْدٍ**.

اما در مجهول کردن هر کدام از صیغه‌های جدول شماره (۱) فعل رامجهول کرده ضمیر فاعلی را حذف می‌کنیم و ضمیر مفعولی را به ضمیر فاعلی معادل خود تبدیل کرده و بعنوان نائب فاعل به فعل مجهول ملحق می‌کنیم. (روشن است که در برخی از صیغه‌ها ضمیر نائب فاعل مستتر خواهد بود) مثلاً مجهول نصر و هن — **نُصْرَنَّ** و مجهول نصرت‌هُم — **نُصْرُوا** و ...

در جدول زیر معادله بین ضمائر فاعلی و مفعولی مشخص شده است:

ضمائر فاعلی مضارع و امر	ضمائر مفعولی	ضمائر فاعلی ماضی
هو (مستتر)	هـ	هو (مستتر)
ا	هـما	ا
وـ	هـم	وـ
هيـ (مستتر)	هـا	هيـ (مستتر)
ا	هـما	ا
نـ	هـنـ	نـ
آنـ (مستتر)	كـ	ثـ
ا	كـما	ئـما
وـ	كـمـ	ئـمـ
نـ	كـ	تـ

ا	گما	نما
ن	گن	نن
آنا(مستر)	نی	ث
نَحْنُ(مستر)	نَا	نَا

## فصل ۱۰ - مضاعف<sup>۱</sup>:

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء و عین یا عین و لام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء و عین آن همجنس باشد شنیده نشده است بنابراین فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) و سَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه‌های فعل مضاعف واجب و در بعضی جائز و در بعضی ممتنع است.<sup>۲</sup>

۱- مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع مالم کلمه بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهم‌تر معمول و کیفیت اجراء قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلاال را در آنها ملاحظه خواهید کرد.

۲- ادغام در دو مورد است: ۱) در دو حرف متماثل مانند مَدَدَ - مَدَدَ ۲) در دو حرف متقارب مانند مَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ - مَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ (دو حرف را در صورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت باهم متعدد باشند). موارد وجوب ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در دو صورت:

۱) در صورتیکه اولی ساکن و دومنی متحرک باشد. خواه در یک کلمه باشد مثل الْمُعْلَم - الْمُتَّلَمُ و خواه در دو کلمه مانند: الْكُنْمُ مُحَمَّداً.

(از مورد اول استثناء می شود جایی که حرف اول از دو حرف متماثل، حرف مه باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم، وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شود مانند قُوُول و قُوُول بخلاف مثل مَغْرُوفٌ و عَلَيْهِ و مَغْرُوفٌ و عَلَيْهِ که ادغام در اینها نیز واجب است. و از مورد دوم نیز استثناء می شود جایی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مه باشد مانند: فِي يَوْمٍ، قَالُوا وَمَا).

## ماضی: در پنج صیغه اول ماضی ادغام واجب است زیرا حرف دوم متحرک و حرف اول جائزالتسکین است و در بقیه صیغه‌ها ممتنع می‌باشد زیرا

۲) در صورتیکه هردو متحرک و در یک کلمه ولی اولی جائزالتسکین باشد مانند: مَذَدَّهُمْ، يَمْذَدُهُمْ. حرف اول در صورتی جائزالتسکین است که خود مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد. بنابراین «dal» مَذَدَّ و «میم» مُجَدَّ جائزالتسکین نمی‌باشد. برای ساکن کردن حرف اول متحرک، در دو مورد حرکت آنرا به مقابل می‌دهیم:

(۱) حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد مثل إِشْفَعَرَ—إِشْفَعَرَ، يَمْذَدُهُمْ.

(۲) حرف مقابل، فاءالفعل و ساکن باشد مانند يَمْذَدُهُمْ—يَمْذَدُهُمْ، يُمْذَدُهُمْ. و در غیر این دو صورت حرکت آنرا می‌اندازیم مانند: مَذَدَّهُمْ، مَادَّهُمْ—مَادَّهُمْ، حُوَّيْفِيْصَةً (مُصْفَرْ خاصَّةً) —خُوَّيْصَةً. نذکر: قاعدة اول از دو قاعدة فوق بر قاعده دوم مقتم است یعنی اگر در کلمه‌ای زمینه هردو قاعده وجود داشت، قاعدة اول جاری می‌شود نه دوم مانند: مَذَدَّهُمْ—مَذَدَّهُمْ.

ب: ادغام دو حرف متقارب در دو صورت:

(۱) ادغام لام (آل) در حروف شمسی مانند الرَّجُل و أَشْفَعَ.

(۲) ادغام نون ساکن (ن) در حروف پر تلون (ی، ب، ل، و، ن) مشروط به اینکه در دو کلمه باشد مانند: مَنْ يَجِئِيَ اللَّهُ وَمُحَمَّلٌ (ص) رَسُولُ اللَّهِ وَمَمْحُقٌ. نذکر: ادغام لام (آل) در لام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف پر تلون ادغام متماثلین است که از مصادیق مورد الف می‌باشد.

موارد جواز ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۶ مضارع مجزوم و امر مشروط براینکه حرف اول، مدغم فیه نباشد. مانند لَمْ يَمْذَدُهُمْ—لَمْ يَمْذَدُهُمْ (فتح و کسر و ضم دال) و لَمْ يَمْذَدُهُمْ—مُذَدَّهُمْ (فتح و کسر و ضم دال) و أَمْذَدَهُمْ بخلاف لم يَمْذَدُهُمْ و أمثل آن.

ب: ادغام دو حرف متقارب در صورتیکه در اثر ادغام با کلمه دیگری مشتبه نگردد مانند: يَصْنَدَهُمْ—يَصْنَدَهُمْ بخلاف وَجَبَتْ که (ج) و (ب) با اینکه متقارن بند ادغام نمی‌شوند زیرا در صورت ادغام با کلمه دیگری (وَبْ) مشتبه خواهد شد.

موارد امتناع ادغام عبارتند از:

(۱) مورديکه حرف اول متحرک و حرکت آن لازم باشد مانند مَذَدَّهُ وَدَّهُن (له و لعب).

(۲) مورديکه حرف دوم ساکن و سکون آن بخاطر اتصال به ضمیرفع متحرک باشد مانند مَذَدَّهُ وَشَدَّهُمْ.

(۳) اسم ثلاثی مجرد متحرک العین مانند قَلْلُ (قله‌ها)، قَلَّلُ (بلندی)، سُرُّ (نخت‌ها).

(۴) أَقْلَلُ تتعجب مثل أَغْزِيزِ بَرَّهُمْ.

(۵) استثناهای قواعد قبلي مانند قُرُولَ، قَالُوا وَمَا، وَجَبَتْ.

(۶) کلمات سماعی مانند قَلْظَ شَعْرَهُ (مویش مجدهش)، ذَبَّتِ الرَّجُلُ (در پیشانی آن مردمور و نید)، ضَبَّتِ الْأَرْضَ (ضباب - نوعی حیوان - در آن زمین زیاد شد). (به شرح رضی ج ۳ ص ۲۲۳ مراجعه شود).

(۷) مُلْحَق - که بحث آن در فصل ۶ خاتمه خواهد آمد. مانند: فَرَّزَدَ (زمین هموار) و أَكْنَدَ (شید و سخت).

حرف دوم ساکن و سکون آن به جهت اتصال به ضمیر رفع متحرک است.  
صرف آن از مَدَ (کشید) بروزن فَعْلَ چنین است:  
معلوم: مَدَ مَدَا... مَدِدَنَ مَدِدَت....  
مجهول: مُدَ مُدَا... مُدِدَنَ مُدِدَت...

**مضارع:** ادغام دردو صیغه جمع مؤنث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه‌ها  
واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که در ماضی گفته شد. صرف  
آن از يَمْدُدُ (می گشد) بروزن يَفْعُلُ چنین است:

معلوم: يَمْدُد يَمْدَانِ يَمْدُدونَ  
يَمْدُد تَمْدَانِ تَمْدُدونَ  
تمَدِّيَنَ تَمْدَانِ تَمْدُدونَ أَمْدَنَمْدُدُ  
مجهول: يُمَدُّ... يُمَدَّنَ أَمْدَنَمْدُدُ.

امر: ادغام در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ و ۱۶ امر جائز و در صیغه‌های ۶  
و ۱۲ ممتنع و در بقیه واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که  
گذشت و دلیل جواز—در آن پنج صیغه—اینست که حرف دوم بخاطر عامل  
جزم یا بناء ساکن است.<sup>۱</sup> روشن است که در این پنج صیغه اگر بخواهیم ادغام  
کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می‌تواند فتحه یا کسره و اگر  
عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمه باشد بنابراین در مضموم العین  
چهار وجه و در غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا

۱. امر بلام مجاز است به لام امر و امر بصیغه مبني است. فعل ماضی نيز مبني است و فعل مضارع باستثنای دو صیغه ۶ و ۱۲ معرب است.

فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرک می شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم یَعْضُ (می گزد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِيَعْضُ لِيَعْضُ لِيَعْضُ»... «إِعْضُ عَضْ عَضْ»...  
«لِأَعْضُ لِأَعْضُ لِأَعْضُ»...

صرف صیغه های امر معلوم یَفِرُ (فرار میکند) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِيَفِرِ لِيَفِرِ لِيَفِرِ»... «إِفِرِ إِفِرِ إِفِرِ»...

صرف صیغه های امر معلوم یَمْدُ (می کشد) بروزن یَفْعُلُ چنین است:

«لِيَمْدُ لِيَمْدُ لِيَمْدُ»... «أَمْدُ مَدْ مُدْ مُدْ»... «لِأَمْدُ لِأَمْدُ لِأَمْدُ»...

تبصره: ماده های «الْحَيَاة» (زنه شدن) و «الْقَعْ» (عاجز شدن) و امثال آن هم مضاعف اند وهم لفيف، بنابراین حکم هردو را می توان در آنها جاری کرد و گفت: حَيَّ حَيَّا حَيُّوا... (حَيُّوانیز سماعاً جائز است) یَخِيَّ یَخِيَّانِ یَخِيَّونَ... لَيَخِيَّ لَيَخِيَّا لَيَخِيَّوَ... إِخْيَ إِخِيَّا إِخِيَّوَ... وَيَا حَيَّ حَيَا حَيُّوا... يَحَّيُّ يَحِيَّانِ يَحِيَّوَ... «لِيَخِيَّ لَيَخِيَّ لَيَخِيَّ» لَيَخِيَّا لَيَخِيَّوَ... وهمینطور ماده های دیگر از این قبیل. در بعضی از صیغه های چنین افعالی تغییراتی عارض می شود که جهت آن در فصلهای آینده خواهد آمد.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱ - ادغام چیست؟
- ۲ - حکم ادغام کلمات زیر چیست؟ چرا؟: وقتل، اکن هنرمه لئزه، یخزه، ترزه،
- ساره، عووه، مُخمره، دُزه، خُزه، مفشوخ، ثوین، محلل، تزهه، اشنده،
- یَشْدُّدَه، تُعووَه، مُضاره، تَحَزَّرَه، بَهَر، لَهْمَ يَعْصَضُ، إِفَرَه، إِخْلَلَه، قَرَّهُمْ، مُسْتَهْرَه،
- سَهْدُّهُمَا، مِثْوَال، يَوْبُه.
- ۳ - دو حرف متقارب را تعریف کنید.
- ۴ - آیا قاعده ادغام به فعل یا اسم اختصاص دارد؟
- ۵ - آیا انقسام به صحیح، معتل، مهموز، مضاعف، سالم مخصوص کلمه ثالثی است؟
- ۶ - ضمائر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گویند چرا؟
- ۷ - عضَ را که بروزن قَعْل و مَدَوْ فَرَرَا که بروزن قَعْل هستند صرف کنید.
- ۸ - ادغام در چه مواردی واجب، در چه مواردی جائز و در چه مواردی ممتنع است؟ (اجمالاً ذکر کنید).
- ۹ - يَمْدُه، يَقْرُه و يَعْصُه را صرف کنید.
- ۱۰ - خصوصیت امر از جهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟
- ۱۱ - علت هر کدام از وجوده صیفه های چند وجهی امر را منی دانید؟ آن علت چیست؟
- ۱۲ - امر يَمْدُه، يَقْرُه و يَعْصُه را صرف کنید.
- ۱۳ - ماضی مجهول تَهْ و مضارع مجهول فَهْ و امر مجهول عضَ را صرف کنید.

**فصل ۱۱ - مهموز:**

مهموز بر سه نوع است:

- ۱ - مهموز الفاء مانند أَمَرَ (فرمان داد).
- ۲ - مهموز العین مانند سَأَلَ (پرسید).
- ۳ - مهموز اللام مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوم و سوم مانند سالم است و

امتیازی ندارد و اما نوع اول محل جریان قاعدة تخفیف همze<sup>۱</sup> می باشد  
بدین ترتیب که:  
همze در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم وجوباً تخفیف  
می شود مانند:

معلوم: یَا مُرْ یَأْمُرَانِ... آمُرْنَا مُرْ یَأْمُرَ... اُمُرْ... اُمُرْ لَآمُرْ  
معهول: یُوْمُرْ یُوْمَرَانِ... اُوْمُرْ نُوْمُرْ یُوْمُرْ... لَتُوْمَزْ... اُوْمُرْ لَتُوْمَزْ

و در بقیة صیغه های مضارع و امر تخفیف آن جائز است مانند یَا مُرْ...  
و یُوْمُرْ...

چند مورد استثنای: ۱ و ۲ و ۳: اخْذ (گرفتن)، اکْل (خوردن)، اُمْر (فرمان  
دادن):

امر حاضر معلوم این سه ماده از قواعد عمومی استثناء شده چنین صرف  
می شود:

خُذْ خُذَا خُذُوا... كُلْ كُلَا كُلُوا... مُزْ مُرَا مُرُوا...  
يعنى نه تنها همze امر نمی گیرد بلکه همze فاء الفعل نیز می افتد. البته  
این عمل در دو مادة اول واجب و در مادة سوم جائز است یعنی امر آنرا اینچنین  
نیز می توان صرف کرد: اُمُرْ اُمُرَا اُمُرُوا...

۱ - قاعدة تخفیف همze در بصره ۵ قسمت دهم مقتنه گذشت، یادآور میشود که مهموز الفاء مضاعف مثل آن  
یا از در معرض این قاعدة نیست.

۴ - مشوّال (پرسیدن):

در ماضی، مضارع و امر معلوم این ماده جایز است همزة عین الفعل را به الف تبدیل کنیم پس می‌گوییم:

(در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ و نیز ۶ و ۱۲ امر، الف به التقاء ساکنین می افتد) در صیغه های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ سلا، سلوا و سلی نیز شنیده شده است. و در صورتیکه واو یا فاء بر سر صیغه امر درآید مانند و آشأ و فَاسْأَلُوا تبدیل همزة آن بالف شنیده نشده است.

۵- رُؤْسَه [رویه] (دیدن): از معلوم و مجهول مضارع و امر این مصدر همراه عین الفعل پس از نقل حرکت آن به مقابل حذف می شود می گوییم:  
 بَرَىءَ يَانِي، بَرَوْنَ... لَبَرَءَ، لَبَرَأَ يَا، لَبَرَوْا... رَأَيَا، رَفَا... يُرَى، يُرَأَ يَا،  
 بَرَوْنَ... لَبَرَءَ، لَبَرَأَ يَا، لَبَرَوْا...

در بعضی از صیغه‌های این فعل تغییراتی عارض می‌شود که جهت آن در بحث «ناقص» خواهد آمد.

پرسش و پاسخ

- ۱ - سالم، صحیح، مضارع و مجهول را تعریف کنید.
  - ۲ - تبدیل همزه به حرف مذ در کجا واجب و در کجا جائز است؟
  - ۳ - مضارع معلوم و مجهول این‌یاًمُّ و امْرَيَاًمُّ و امر معلوم آندورا صرف کنید.
  - ۴ - امر معلوم و مجهول یاًخُدُّ، یاًكُلُّ و یاًمُّ را صرف کنید.
  - ۵ - ماضی معلوم، مضارع معلوم و مجهول و امر معلوم و مجهول زایی یزی را صرف کنید.
  - ۶ - معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر سؤال را به وجوده ممکن صرف کنید.

## فصل ۱۲ – قواعد اعلال:

چنانکه قبلًا اشاره شد حروف عله در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتل تغییراتی را که در حروف عله عارض می شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد. قواعد اعلال بعضی مخصوص نوع خاصی از انواع کلمه اند مثلاً مخصوص فعل مضارع مثل واوی یا ماضی اجوف یا امرناقص می باشند. و بعضی دیگر چنین نبوده و نسبتاً عمومی اند. از قواعد عمومی نسبی اعلال بعضی بیشتر در فعل مورد دارند و بعضی فقط در اسم. دسته اول از قواعد عمومی اعلال در اینجا و دسته دوم در مقدمه بخش اسم بیان می شود. و هر کدام از قواعد خصوصی در موضع مخصوص به خود خواهد آمد.

**قاعدة اول:** «واو» و «باء» متاخر ک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند **يَقُولُ — يَقُولُ، يَبِيَعُ — يَبِيَعُ، يَخْوَفُ — يَخْوَفُ (— يَخَافُ)**<sup>۱</sup> ، بخلاف «**فيَّة**» مثلاً.

**قاعدة دوم:** واو و باء مضموم یا مكسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند و عین الفعل یالام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متاخر باشد پس از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می شود مانند: **قُولَ — قُولَ (— قِيلَ)، بُيَعَ — بِيَعَ، يَدْعُونَ — يَدْعُونَ (— يَدْعُونَ)، رَضِيُوا — رَضِيُوا (— رَضُوا).**

۱. چند مورد از قاعدة فوق مستثنی است که در «**بصراه بر قواعد اعلال**» خواهد آمد.

**قاعدہ سوم:** واو مضموم مقابل مضموم وباء مضموم یا مكسور مقابل مكسور اگر در آخر کلمہ قرار گیرند حرکتشان می افتد مانند: یَدْعُونَ — یَدْعُونَ، یَزْمِنُ — یَزْمِنَ، رَامِيٌّ — رَامِيٌّ، ثَانِيٌّ — ثَانِيٌّ.

**قاعدہ چہارم:** واو ساکن مقابل مكسور قلب به یاء می شود مانند قُولَ — قَيْلَ، مِيزَانَ — مِيزَانَ.

**قاعدہ پنجم:** واو در صورتیکه لام الفعل باشد و مقابل آن مكسور قلب به یاء می شود مانند دُعَوَ — دُعَىَ، دُعَوْنَ — دُعَيْنَ، دُاعَوَ — دُاعَىَ (— دَاعِيَنْ — دَاعِ) بخلاف رَحُو و رَجَو (— رَجَا).

**قاعدہ ششم:** واو در صورتیکه لام الفعل باشد و مقابل آن مفتح قلب به یاء می شود مشروط براینکه حرف چہارم به بعد کلمہ باشد مانند يُدْعُونَ — يُدْعَىُ (— يُدْعِيَ)، يُدْعَوْنَ — يُدْعَيْنَ بخلاف دَعَوَ (— دَعَا). باید توجه داشت که این قاعدہ بر قاعدہ هشتم اعلال مقدم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هردو قاعدہ باشد اول این قاعدہ جاری می شود و سپس قاعدہ هشتم.

**قاعدہ هفتم:** یاء ساکن مقابل مضموم قلب به واو می شود مشروط براینکه فاء الفعل باشد مانند يُبَيِّسُ — يُبُيِّسُ، مُبَيِّسٌ — مُبُيِّسٌ.

**قاعدہ هشتم:** «واو» و «باء» متحرّک مقابل مفتح قلب به الف می شوند مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد و حرکتی را که قبل از

الف یا یاء نسبت یا علامت تثنیه یا نون تأکید و یا بجهت دفع التقاء ساکنین باشد عارضی گویند . مانند **دَعَوْ— دَعَا**، (**يُدْعُ— يُدْعِي**) **يُذَعِّفُ— يُذَعِّي** . بخلاف **دَعَوْا و رَضَوْيٌ و فَتَيَانٌ و فَتَيَّانٌ و إِخْشَوْنٌ** (صیغه نهم امر معلوم مؤکد به نون تأکید نقیله) **و إِخْشَوْاللَهُ وَامْثَالُ أَيْنَهَا** .

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (**يَخُوفُ— يَخُوفُ— يَخَافُ**، **يَبْيَعُ— يَبْيَعُ— يَبْيَاعُ**) .

تصویر: این قاعده در فاعل فعل جاری نمی شود مانند: **يَوْدُ وَتَيَسِّرَ**.<sup>۱</sup>

**قاعده نهم:** الف ماقبل مضوم قلب به واو والف ماقبل مكسور قلب به یاء می شود مانند **قَابَلَ— قَابِلَ— قُوبَلَ**، **مِضَابَح— مُضَبِّحَ— مُضَبِّبَح**.

**قاعده دهم:** حرف عله در التقاء ساکنین حذف می شود مانند **قُوْنَ** **— قُلْن، بَيْع— بَيْع، خَاف— خَفٌ**.<sup>۲</sup> تفصیل این قاعده در فصل دوم خاتمه خواهد آمد.

#### • نذکار:

- ۱) از قواعد دهگانه فوق سه قاعده اول مربوط به اعلال سکونی است و شش قاعده بعد مربوط به اعلال قلبی و قاعده دهم مربوط به اعلال حذفی .
- ۲) در تراحم بین قواعد قلبی و سکونی قاعده قلبی بر سکونی مقدم است. مثلاً **خَوْف** می شود **خَاف** نه **خَف** (که بشود خیفت).

۱- چند مورد دیگر نیز از قاعده فوق استثناء می شود که در «تیصره بر قواعد اعلال» خواهد آمد.

۲- در التقاء ساکنین حرف اول حذف می شود، مگر در مثل: **مَبْيَع— مَبْيَع— مَبْيَع— مَبْيَع** (اسم مفعول اجوف یائی). مكسور شدن ماقبل یاء در «مَبْيَع» بر طبق قاعده ایست که در مقدمه بخش دوم (اسم) خواهد آمد (قاعده ۴).

### تبصره بر قواعد اعلال

حرف عله در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمیشود:

۱) عین الفعل لفیف مقرن مانند: قوی و یخنی.

۲) عین الفعل کلماتیکه بمعنی عیب یا رنج باشد مانند: غور، حول، قوید، آشود.

۳) عین الفعل اسم آلت مانند: مقدود و مخفیط.

۴) عین الفعل جمع قلة مانند: اذور (جمع دان)، أغین (جمع عین)، آیاب (جمع ناب)، أشورة (جمع سوان)، أحوال وأحواله (جمع حول و حال).

۵) عین الفعل مصدر مشهور باب تفعیل مانند: تقویم و تغیین.

۶) عین الفعل أفعال تفضیل وأفعال وصفی (صفت مشبهه) مانند: أهون وأبیض.

۷) عین الفعل صیغه تعجب مانند: ما أقوم زیداً و أقوم بزید.

۸) عین الفعل وزن «فقلان» مانند: جولان، حیوان، فوران، هیجان.

۹) عین الفعل کلمه ایکه بعد از عین الفعل آن حرف متد است مانند: جواد، طولیل، بیان، غیور. گرچه در بعضی موارد اعلال میشود مانند صوام — صیام، مبیوع — مبیع و تفصیل آن در بحث اجوف و مقدمه بخش اسم خواهد آمد.

۱۰) غیر آخر کلمه ملحق - بحث ملحق در فصل ۶ خاتمه خواهد آمد. مانند: جهوز و خوش بخلاف مثل اسلقی.

۱۱) حرف عله مشدد مانند: صیر و مصوب.

### فصل ۱۳ — مثال:

۱ — مثال بر دونوع است: ۱— واوی مانند وَعَدَ ( وعده داد ) ۲— بائی مانند يَسَرَ ( آسان شد ).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱ - از مصدر آن اگر بروزن « فعل » باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک تاء در آخر آورده می شود مانند: وعد ( وعده دادن ) — عِدَة، وَضْل — صِلَة بخلاف مثل وزر ( سنگینی ). گاهی در مصدر بروزن « فعل » مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود مانند وشع — سَعَة، وَضَع — ضَعَة، لکن غالباً جاری نمیشود مانند: وَقْت وَزْن و... .

۲ - از مضارع معلوم آن اگر بروزن « يَفْعِلُ » ( مكسور العين ) باشد فاء الفعل حذف می شود مانند يَوْعِد — يَعِدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود از قبیل: يَوْسُع — يَسْعُ، يَوْضُع — يَضْعُ، يَوْقَع — يَقْعُ، يَوْدُع — يَدْعُ، يَوْرُغ — يَرْغُ، يَوْظَأ — يَظْأُ، يَوْدُر — يَدْرُ، يَوْهَب — يَهَبُ ( يَوْسُع و يَوْضُع نیز شنیده شده است ) . امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محدود فاء خواهد بود مانند: لَيَعِد لَيَعِدُوا لَيَعِدُوا... عِدَ عِدَا عِدُوا... اما در مضارع و امر مجهول، واو حذف نمی شود می گوییم: يُوعَدُ يُوعَدُان... لَيُوعَد لَيُوعَدَا... .

---

\* پرسش و تمرین \*

---

- ۱ - معتل را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
- ۲ - مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟ هیئت، سَعَة، حَدَّة، مِيقَة، مِيدَة.
- ۳ - مضارع معلوم يَعِد و يَرْث، مضارع مجهول يَجْد و يَصِيل، امر معلوم يَكِيل و يَهَب، امر مجهول يَضْع و يَظَأ را صرف کنید.
- ۴ - قواعد خصوصی ر عمومی مثال را باذکردو نمونه برای هر یک ذکر نمایید.
- ۵ - امر حاضر معلوم يَدْع، تَرِدْيَدْر و يَقْتَش را صرف کنید.

## فصل ۱۴ – اجوف:

اجوف ثلاثی مجرد دارای دو قاعدة خصوصی می باشد که عبارتند از:

قاعدة ۱- مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتح العین یا مكسور العین (يَفْعُلُ یا يَفْعِلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مكسور الفاء می گردد.

در ماضی معلوم الْقَوْل (گفتن) که فعل آن از باب فَعَل يَفْعُل است می گوییم:

قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ فَالَّتَّا قُلْنَ قُلْنَ ...

و در مجهول آن می گوییم: قَيْلَ قَيْلَا قَيْلُوا قَيْلَتْ قَيْلَتَا قُلْنَ قُلْنَ ...

در ماضی معلوم الْبَيْن (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَل يَفْعِل است می گوییم:

بَاعَ بَاعَا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا بِعَنَ بِعَنَ ...

و در مجهول آن می گوییم: بَيَعَ بَيَعَا بَيَعُوا بَيَعَتْ بَيَعَتَا بِعَنَ بِعَنَ ...

و در ماضی معلوم الْخَوْف (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَل يَفْعَل است می گوییم:

خَافَ خَافَا خَافُوا خَافَتْ خَافَتَا خِفْنَ خِفْنَ ...

و در مجهول آن می گوییم: خِيفَ مِثْهُ، خِيفَ مِنْهُما، خِيفَ مِنْهُم ...

تصوّره: در فعل ماضی لَيْسَ (نیست) قاعدة مَزْبُورَ جاری نمی‌شود و  
فاء الفعل در تمام صیغه‌ها مفتوح است، می‌گوییم: لَيْسَ لَيْسَا لَيْسُوا لَيْسَتْ  
لَيْسَتَا لَسْنَ لَسْتَ...

قاعدة ۲ - اجوف واوی - مجرد باشد یا مزید - اگر در مصدر آن واو  
ماقبل مكسور قبل از الف قرار گیرد قلب به یاء می‌شود مشروط به اینکه واو در  
ماضی آن اعمال شده باشد مانند: قِوَام — قِيَام، إِنْقِوَاد — إِنْقِيَاد بخلاف  
لِوَادُو إِجْتِوار.

#### • نوجده کنید:

با درنظر گرفتن قواعد عمومی اعمال، تغییراتی که در صیغه‌های مختلف  
اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود:  
 الف) در پنج صیغه اول ماضی معلوم اجوف قاعدة هشتم جاری می‌شود و  
در بقیه صیغه‌ها بعده از این قاعدة، قاعدة دهم جاری می‌گردد.  
 ب) در تمام صیغه‌های مضارع معلوم قاعدة اول و در دو صیغه ۶ و ۱۲ قاعدة  
دهم نیز جاری می‌شود.  
 ج) به جهت اجراء همین قواعد (قاعدة ۱۰ و ۱۱) است که امری قبول را چنین  
صرف می‌کنیم.

لِيَقُولُ لِيَقُولُوا... فُلْ قُولًا قُولُوا  
و امری بیع را چنین: لِيَبْعَ لِيَبْعِا لِيَبْعُوا... بْعَ بِعَابِعُوا...  
ونیز اصل قیل (مجھول قسال) قُولَ بود که به جهت اجراء قواعد ۲ و ۴  
بدین صورت درآمد و اصل بیع (مجھول باع) بُیع بود که بواسطه اجرای قاعدة ۲  
چنین شد و همین‌طور...

**\* پرسش و تمرین \***

- ۱— در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلام جاری می شود؟: **بَرْبَرٌ، بَرْبَرَةٌ، أُولَمْ،**  
**فُؤَمْ بِهِ، صَيْرَ، بَخْيَ، جَوَلَة، جَوَلَانِ، عِزَّدِ، أَلْقَوْلِ، مُبَيْقَظِ، مُخْتَبِرِ، مُبَقْتَدِ، مُبَقْنِ،**  
**مُسْرَّتَوْضِ، أَجْوَدِ، قَوَّةِ، يُمْقَوْلِ، مُعْكَوْلِ، رَوَى، مُوْتَاقِ، إِخْلَوَانِ، عَيْبَتِ، قَوْلَتِ، سَيْرَتِ،**  
**سَيْرَرِ، قَوْنَ، يَقْيَّنِ.**
- ۲— معلوم و مجهول ماضی قامٍ **يَقْوُمُ و خَافَ يَخَافُ** (اجوف واوى) و سارٍ **يَسِيرُ و هَابَتْ**  
**يَهَابُ** (اجوف یائى) را صرف کنيد.
- ۳— معلوم مضارعهای تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید در صیغه های ۱۰، ۶، ۱
- ۴— **يَقُولُ** چه قاعده یا قواعدي جاري می شود؟
- ۵— در پنج صیغه اول ماضی مجهول قال و باع چه قاعده یا قواعدي جاري می شود و در  
بقيه صیغه های آن چه قواعدي؟
- ۶— امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین دوم را صرف کنيد.
- ۷— مجهول ماضی، مضارع و امر: **خَافَ مِنْهُ، سَازَ إِلَيْهِ، قَامَ فِيهِ** را صرف کنيد.
- ۸— با توجه به قواعد وزن — که در مقامه گذشت — وزن صیغه های ماضی معلوم الْخَوْفِ و  
مضارع مجهول الْبَيْعِ و امر معلوم الْقَوْلِ را ذکر کنيد.
- ۹— قواعد خصوصی اجوف را بیان نموده برای هر کدام مثال بزنید و «آئیس» را صرف  
کنید.
- ۱۰— ده کلمه معتل از قرآن مجید بیاورید و اعلام آنها را بیان کنید.

**فصل ۱۵ — ناقص:**

ناقص ثلاثی مجرد دارای یک قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر —  
ومضارع مجزوم — آن در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ که علامت رفع ضمة  
لام الفعل است، خود لام الفعل می افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می کند  
از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می کنیم:

**الدّعاء [الدّغوة]** (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

است:

ماضی معلوم: دَعَا دَعَوْا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتْ دَعَوْتْ دَعَوْتُمَا ...

مضارع معلوم: يَدْعُونَ يَدْعُوْا يَدْعُوْا يَدْعُوْا يَدْعُوْا يَدْعُوْا

تَدْعُونَ تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا تَدْعُوْا

امر معلوم: لَيَدْعُ لَيَدْعُوا لَيَدْعُوا لَيَدْعُوا لَيَدْعُوا لَيَدْعُوا

أَذْعُونَ أَذْعُوا أَذْعُوا أَذْعُوا أَذْعُوا أَذْعُوا

لَيَنْدُعُ لَيَنْدُعُوا لَيَنْدُعُوا لَيَنْدُعُوا لَيَنْدُعُوا لَيَنْدُعُوا

ماضی مجهول: دُعِيَ دُعِيَا دُعِيَا دُعِيَتْ دُعِيَتْ ...

مضارع مجهول: يُدْعَى يُدْعِيَا يُدْعِيَا يُدْعِيَا يُدْعِيَا يُدْعِيَا

تُدْعَى تُدْعِيَا تُدْعِيَا تُدْعِيَا تُدْعِيَا تُدْعِيَا

امر مجهول: لَيُدْعَ لَيُدْعِيَا لَيُدْعِيَا لَيُدْعِيَا لَيُدْعِيَا لَيُدْعِيَا

**الرَّقْبَى** (پرتاپ کردن) ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است:

۱— می گویند چون ناء در مثل «دَعَتْ» ساکن الاصل است حرکت آن به حساب نمی آید و لام الفعل براثر القاء ساکنین می افتد پس ساکن حساب شدن آن به این جهت است نه به جهت عارضی بودن حرکت؛ زیرا در مثل «حَافَ» (ص. ۸ امر معلوم) عین الفعل ساکن حلف نمی شود چون حرف بعد از آن متحرک است هرچند حرکت آن عارضی است.

ماضی معلوم: رَمِيٌّ	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا
مضارع معلوم: يَرْمِيٌّ	يَرْمِيَانِ	يَرْمُونَ	يَرْمِيَانِ	يَرْمِيَانِ	يَرْمِيَانِ	يَرْمِيَانِ
ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی
ماضی مجهول: رُمِيٌّ	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا
مضارع مجهول: يُرْمِيٌّ	يُرْمِيَانِ	يُرْمُونَ	يُرْمِيَانِ	يُرْمِيَانِ	يُرْمِيَانِ	يُرْمِيَانِ
ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی
امر معلوم: لَيْرِمٌ	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمُوا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا
ماضی مجهول: لَيْرِمٌ	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمُوا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا
امروز: لَيْرِمٌ	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمُوا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا
ماضی مجهول: رُمِيٌّ	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا
مضارع مجهول: رُمِيٌّ	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا	رمیا
ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی	ترمی
ماضی مجهول: لَيْرِمٌ	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمُوا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا
امروز: لَيْرِمٌ	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمُوا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا	لَيْرِمِيَا

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱— دُعا و رَمِيٌّ را صرف کرده اعلال تمام صیغه ها را بیان نمایید.
- ۲— ذُعیَ و رُثُقَ را صرف کرده چگونگی اعلال هر صیغه را بیان کنید.
- ۳— يَلْغُو و يَرْمِي را صرف کرده کیفیت اعلال تمام صیغه ها را بیان کنید.
- ۴— در يَدُعُ چه قواعدی جاری است و در يَرْمِي چه قاعده ای؟
- ۵— امر معلوم يَتَكَبَّرُ و يَقْلُو و امر مجهول يَخْلُو و يَخْرُی را صرف کنید.
- ۶— يَهْدِی، يَتَشَبَّهُ، يَغْرُو و يَرْجُو را صرف کنید.
- ۷— ماضی های زیر را صرف کنید: بَدَأَ يَمْدُو، مَشَى يَمْشِي، مَحَا يَمْحُو.
- ۸— با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه های ماضی معلوم الرَّمِي و مضارع معلوم الدُّعاء و مضارع مجهول الرَّمِي را ذکر کنید.

## فصل ۱۶— لفیف:

دانستیم که لفیف برد و قسم است:

- ۱— لفیف مَسْفُوقَ مَانَدَ وَقَيٌّ ۲— لفیف مَقْرُونَ مَانَدَ: آلوٰ. لفیف مَقْرُونَ خود برد و قسم است که معتل الفاء والعين آن مختص اسم میباشد.

**لفيف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال واز جهت لام الفعل مانند**  
**ناقص است لذا قواعد عمومی وخصوصی هردو قسم در آن جاری می شود مثلاً**  
**«آلوقی» (نگهداشتن و حفظ کردن) لفيف مفروق از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است ماضی**  
**معلوم آن می شود: وَقَىٰ ... مضارع معلوم آن: يَقَىٰ ... وامر معلوم آن: لَيَقِىٰ ...**  
**قَوْقَىٰ ...<sup>۱</sup> و مجهول آنها بترتیب وَقَىٰ ... يَوْقَىٰ ... لَيُوقَىٰ ...**

**لفيف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام الفعل**  
**شبیه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص جاری می شود و در عین الفعل آن نه**  
**تنها قاعدة خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری**  
**نمی شود<sup>۲</sup> مثلاً آللوی (پیچاندن) لفيف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است ماضی**  
**معلوم آن: لَوْيٰ ... مضارع معلوم آن: يَلْوَوْيٰ ... وامر معلوم آن: لَيَلْوَوْيٰ ... اَلْوَوْيٰ ... است و**  
**مجهول آن بترتیب: لُوْيٰ ... يَلْوَوْيٰ ... لَيَلْوَوْيٰ ...**  
**با توجه به قواعد عمومی وخصوصی اعلال صرف افعال لفيف روشن**  
**خواهد بود.**

---

• نذکار:

فعلى که هرسه حرف اصلیش حرف علّه باشد نداریم لذا در باره  
**معتل الفاء والعين واللام** بحثی نخواهیم داشت.<sup>۳</sup>

۱ - صیغه هفتم امر (صیغه اول امر حاضر) لفيف مفروق اگر از مضارع يَفْعُلُ که فاء الفعل آن واو است باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص، یکحرفي خواهد شد مانند يَقَىٰ (وفا می کند) —هـ، يَأْيٰ (وعد) —هـ ای.

۲ - زیرا عین الفعل آن در حکم حرف صحیح است چنانکه در تبصره ۱ قواعد عمومی اعلال گذشت.

۳ - هر کدام از افعال معتل از چند باب معین از ابواب ثالثی مجرد آمده اند، مرحوم شیخ بهائی (۱۰۳۱-۹۵۳) تفصیل این مطلب را در ضمن یک بیت بصورت رمز بیان کرده است و آن بیت این است:

وَضَمَّنَكُحْ يَضْكَسْ نُوْمَ سَيْفِشْ      نَسْكُوْهْ مَنْسِيْ سَضْنَوْ وَضْجِنِسْ  
 برای شرح این بیت به حاشیه کتاب «صرف میر» (جامع المقتنات ص ۳۷) مراجعه نمایید.

## # پرسش و تمرین \*

- ۱— وجه تسمیه لفیف چیست؟ (لفیف یعنی پیچیده شده)
- ۲— در لفیف مقرنون چه قواعدی جاری است؟ و عین الفعل آن چه حکمی دارد؟
- ۳— معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر افعال زیرا صرف کنید: وقیٰ یقی، وائیٰ یائی، وجیٰ یوجی، شویٰ یشوی، عییٰ یعیی (عَیٰ یَعَی)، حَسِّیٰ یَحْسِّی (حَسِّیٰ یَحْسِّی).
- ۴— در مضارع معتل اللام چه صیغه هایی لفظاً مشابهند و وزن هر کدام چیست؟
- ۵— امر لفیف مفروق درجه صورت یکحرفی است؟ و چرا؟
- ۶— با توجه به قواعد وزن ، وزن صیغه های مضارع معلوم آلتغی و امر مجهول آلتغی را ذکر کنید.
- ۷— در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

**فصل ۱۷— حالات فعل ماضی:**

فعل ماضی در زبان عربی از جهت معنی چهارگونه است:

- ۱) **ماضی مطلق:** که همان ماضی ساده است و تابحال در مثالها از آن استفاده می کردیم مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت).
- منفی ماضی مطلق را به دو نحوی توان ساخت:
  - الف) با درآوردن «ما» یا «لا» ی نافیه برس فعل ماضی.
  - ب) با درآوردن «لم» که حرف نفی و جزم است برس فعل مضارع. (از این ترکیب در فصل بعد بحث خواهد شد) می گوییم: «**مَا ذَهَبَ زَيْدٌ**» یا «**لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ**» (زید نرفت).
- ۲) **ماضی نقلی:** که بر وقوع کاری در زمان گذشته و در موردی که اثر

آن تا زمان حال باقی باشد، دلالت می کند. ماضی نقلی از ترکیب «قد» با ماضی مطلق ساخته می شود می گوییم: «قد ذهبَ زَيْدٌ» (زید رفته است). و منفی آن از ترکیب «لَمَّا» که حرف نفی و جزم است با فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «لَمَّا يَذْهَبَ زَيْدٌ» زید تابحال نرفته است.

### (۳) ماضی بعيد: که بتحقیق کاری درگذشته بطوری که اثر آن نیز

رائل شده است دلالت می کند. این فعل از ترکیب فعل «کان» با فعل ماضی ساخته می شود؛ می گوییم: «زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ» (زید رفته بود) «زَيْدٌ وَبَكْرٌ كَانَا ذَهَبَا» (زید و بکر رفته بودند) و...، گاهی قبل یا بعد از فعل «کان» حرف «قد» نیز آورده می شود مانند: «زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ» یا «زَيْدٌ كَانَ قد ذَهَبَ». و گاهی اسم را بین کان و فعل ماضی می آورند و می گویند: «کَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ»، «كَانَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ ذَهَبَا» و... .

منفی این فعل با درآوردن «ما»ی نافیه برسر کان ساخته می شود مانند: «زَيْدٌ مَا كَانَ ذَهَبَ» (زید نرفته بود)، «زَيْدٌ وَبَكْرٌ مَا كَانَا ذَهَبَا» (زید و بکر نرفته بودند).

### (۴) ماضی استمراری: که بر وقوع مستمر کاری درگذشته دلالت

می کند این فعل با درآوردن فعل «کان» برسر فعل مضارع ساخته می شود، می گوییم: «زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ» (زید می رفت)، «زَيْدٌ وَبَكْرٌ كَانَا يَذْهَبَا» (زید و بکر می رفند) و... گاهی بین کان و فعل مضارع یک یا چند کلمه فاصله می شود مانند «كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ» و «كَانَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ يَذْهَبَا» و «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (۱۷—الذار یات).

منفی ماضی استمراری با درآوردن «ما»ی نافیه برسر کان یا «لا»ی

نافیه برسر فعل مضارع ساخته می شود می گوییم: «**مَا كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ**» زید نمی رفت، «**زَيْدٌ وَبَكْرٌ مَا كَانَا يَذْهَبَانِ**» (زید و بکر نمی رفتد)، «**كَانُوا لَا يَتَنَاهُونَ عَنْ مُشْكِرِ قَلْوَةٍ**» (۷۹—ماشه) و ...

### \* پرسش و تمرین \*

۱— جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:

حسن خوابیده بوده علی می جنگید، شما درس نخوانده اید، بچه ها بازی می کردند، مادرم مرا دوست می داشته پدرم به ججهه رفته بود، شاگردان درس نخوانده اند، هر روز به مدرسه می رفتم.

۲— جملات زیر را به فارسی برگردانید:

آتُمْ تُشَرَّحَ لَكَ صَلَّاكَ، كَانَتْ تَقْعُلُ الْخَلَائِثَ، كَانُوا أَنفَسُهُمْ يَظْلِمُونَ، لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا، عَصَى إِيلِيُّسْ رَبِّهُ وَلَمَا يَتَدَمَّ، قَدْ سَعَ اللَّهُ، كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ، قَدْ شَفَقَ الْعَلِيلُ، كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَقْمَ الدِّينِ.

۳— جملات مثبت تمرین شماره ۱ را منفي و جملات منفي را مثبت کنید.

۴— چگونگی ساختن انواع ماضی در عربی را بیان کنید.

## فصل ۱۸— حالات فعل مضارع:

فعل مضارع دارای پنج جهت و خاصیت است که عبارتند از:

۱— می تواند در زمان حال یا آینده استعمال شود.

۲— مثبت است یعنی دلالت بر واقع شدن می کند، نه واقع نشدن.

۳— مرفوع است.

۴— معنای آن خبری است و از تحقیق چیزی خبر می دهد.

۱— جمله بردوقسم است: ۱) خبری و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صدق و کذب متصف شود مثل: **ذَهَبَ زَيْدٌ**. ۲) اثنانی و آن جمله ای است که معنای آن قابل اتصاف به صدق و کذب نمی باشد مثل: **إِلْغَبَ، لَا تَلْهَبَ وَهُنَّ تَلْهَبُ** و ... .

۵— معنی را بطور ساده و بدون تأکید بیان می کند.<sup>۱</sup>

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی اضافه می شود که موجب از بین رفتن بعضی از خواص فوق می گردد. این چیزها به ترتیب تأثیر در جهات مذکور، عبارتند از:

۱— حروف تعیین ۲— حروف نفی ۳— حروف جزم و حروف نصب  
 ۴— حروف استفهام ۵— حروف تأکید. بنابراین هر دسته از این حروف حالت خاصی به فعل مضارع می دهد که آن را در معیت با حروف تعیین «فعل حال یا مستقبل» و با حروف نفی «مضارع منفی» و با حروف جزم «مضارع مجزوم» و با حروف نصب «مضارع منصوب» و با حروف استفهام «مضارع استفهامی» و با حروف تأکید «مضارع مؤکد» مینامند. اینکه هر کدام را دده بخشی توضیح می دهیم:

## بحث ۱— فعل حال و مستقبل:

هرگاه در اول فعل مضارع لام مفتوحه درآید مختص به زمان حال می شود مانند: **لَيَذْهُبُ** (دارد می رود) و اگر اول آن سین مفتوحه یا سوف درآید به زمان مستقبل اختصاص می یابد مانند: **سَيَذْهُبُ** یا **سَوْفَ يَذْهُبُ** (خواهد رفت).

سین در آینده نزدیک و سوف در آینده دور به کار می رود.  
 به این حروف از این جهت که زمان مضارع را معین می کنند «حروف تعیین» می توان گفت. به سین و سوف «حروف تنفیس» نیز گفته می شود

---

۱— جهات فوق یا توجه به تعریف فعل مضارع و اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود معرف است بدست می آید.

(تنفیس به معنی وسعت دادن است).

لام مفتوحه اقسام دیگری نیز دارد که در نحو از آن بحث می‌شود.

## بحث ۲— مضارع منفی:

حروف نفی عبارتند از «ما» و «لا» که بر سر مضارع درآمده معنی آن را منفی می‌کنند: **يَضْرِبُ** یعنی می‌زند، **مَا يَضْرِبُ** یا **لَا يَضْرِبُ** یعنی نمی‌زند. حروف نفی به مضارع اختصاص ندارند و بر سر فعل ماضی نیز درآمده معنی آن را منفی می‌کنند<sup>۱</sup>.

### \* پرسش و تمرین \*

- ۱— جهات پنجگانه فعل مضارع از چه و چگونه استفاده می‌شود؟
- ۲— ده فعل مضارع را با حروف تعیین بکاربرد معنی نمایید.
- ۳— **يَغْلَمُ**، **يَعْدُ**، **يَقُولُ**، **يَهْدِي**، **يَقِي**، **يَرْوِي** را با ما و لا صرف نموده، صیغه‌های اول هر کدام را معنی نمایید.
- ۴— شش صیغه اول افعال زیر را با ما و لا صرف نموده صیغه اول هر کدام را معنی نماییسید (در منفی کردن به لا به تکرار لا و انضمام فعل دیگر توجه داشته باشید): **أَكَلَ**، **جَاءَ**، **رَأَى**، **وَقَى**، **حَوَى**.
- ۵— هر کدام از حروف تعیین و حروف نفی کدام جهت را از فعل مضارع می‌گیرند؟

---

۱— در آئینه «ما» بر سر فعل ماضی بدون شرط است— **مَا ضَرَبَ** یعنی نزد و «لا» در صورتی بر سر آن درمی‌آید که دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ماهر دوراً بخواهیم منفی کنیم مانند «فَلَا حَلَقَ وَلَا صَلَّى» یعنی تصدیق نکرد و نمازنخواند.

### بحث ۳— مضارع مجزوم:

حروف جزء فعل مضارع عبارتند از: لم ، لقا ، لام امر ، لاعنهی و اداهه شرط.  
که برسر فعل مضارع درآمده آنرا مجزوم می کنند.

مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شود بنابراین در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضممه لام الفعل و در تشیهها و جمع های مذکور و مفرد مؤثث مخاطب، نون عوض رفعی می افتد.<sup>۱</sup> در ناقص مجزوم از پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می افتد و در اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف حکم امر مضاعف است— مراجعه نمایید— می گوییم:

لم تضرِبَ لَمْ يَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبَ لَمْ يَضْرِبِنَ...  
لم يُقْلِنَ لَمْ يَقُولَا لَمْ يَقُولَ لَمْ يَقُلَّنَ  
لم يَدْعُ لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُونَ...  
«لم يَمْدُدْ لَمْ يَمْدَدْ لَمْ يَمْدُدْ» لَمْ يَمْدَدَ...  
«لم يَضْلِلَنَ لَمْ يَضْلِلَ لَمْ يَضْلِلَ...»

و همینطور سایر حروف جزء. و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.  
حروف فوق علاوه بر جزء که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز  
اثر می گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است:

۱— دو صیغه جمع مؤثث مبني است و تغییر نمی کند.

لم ولتا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می‌کنند مثلاً لَمْ يَضْرِبْ یعنی نزد و لَمَا يَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است<sup>۱</sup>، مضارع منفی به لم و لَمَا را « فعل جُحْدٌ » نیز می‌گویند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی – که در اینجا طلب انجام است – تبدیل می‌کند، لَيَضْرِبْ یعنی بزنند. مضارع مدخل لام امر را « فعل امر » می‌گویند<sup>۲</sup>.

لاءـنـهـیـ بـیـزـمـعـنـیـ خـبـرـیـ فعلـمـضـارـعـ رـاـ بـهـ اـنـشـائـیـ – کـهـ درـاـيـنـجـاـ باـزـداـشـتـنـ اـزـ اـنـجـامـ فعلـمـضـارـعـ استـ – تـبـدـیـلـ مـیـ کـنـدـ،ـ لـاـيـضـرـبـ یـعـنـیـ نـزـنـدـ.ـ فعلـمـضـارـعـ مـدـخـولـ لـاءـنـهـیـ رـاـ «ـ فعلـنـهـیـ »ـ مـیـ گـوـيـنـدـ.

اداـةـ شـرـطـ<sup>۳</sup>ـ بـرـ دـوـ قـسـمـ اـسـتـ،ـ بـعـضـیـ فعلـمـضـارـعـ رـاـ مـخـتـصـ بـهـ آـيـنـدـهـ وـ بـعـضـیـ دـیـگـرـ معـنـایـ آـنـرـاـ مـاضـیـ مـیـ کـنـدـ نوعـ اـوـلـ مـانـنـدـ «ـ إـنـ »ـ وـ نـوـعـ دـوـمـ مـانـنـدـ «ـ لـوـ »ـ مـیـ گـوـيـسـ:ـ إـنـ تـضـرـبـ أـضـرـبـ (ـ اـگـرـ بـزـنـیـ مـیـ زـنـمـ)ـ وـ لـوـ تـضـرـبـ أـضـرـبـ (ـ اـگـرـ زـدـهـ بـوـدـیـ مـیـ زـدـمـ)<sup>۴</sup>.

**حروف جزم مختص به فعل مضارع اند، باستثناء ادات شرط که بر ماضی**

۱ – بین لم و لَمَا سه فرق است: ۱ – لَمَا منفی بودن فعل را تازمان تکمیم می‌فهماند بخلاف لم ۲ – در لَمَا غالباً توقع و انتظار وقوع هست بخلاف لم ۳ – منفی به لَمَا با وجود فریبه جایز الحذف است می‌گوییم: « دَخَلَ زَيْدَ فِي الدَّارِ وَلَمَا » یعنی لَمَا يَخْرُجَ. بخلاف لم. (جامع المقدمات ص ۳۲۱).

۲ – قبله گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر در هشت صیغه آن و اگر مجہول باشد در تمام صیغه های آن درمی آید.

۳ – اداه به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴ – بعد از ادات شرط دو فعل واقع می شود اولی را شرط و دومی را جزاء گویند، هر کدام از این دو، مضارع باشد مجزوم می شود و همچین است اگر هر دو مضارع باشند. البته بین نکته باید توجه داشت که جزم دادن « لَوْ » محل اختلاف است و غالباً آنرا جازم نمی دانند.

نیز داخل می شود و آنرا محلًا مجزوم می کند.

تبیه: ادوات شرط منحصر به حروف نیستند بلکه اسماء چندی بنام اسماء شرط داریم که آنها نیز برس فعل درآمده آنرا مجزوم می‌کنند. مجموع حروف جزم و ادوات شرط را «عوامل جزم» نیز نامیده‌اند.

---

\* پرسش و تمرین \*

---

- ۱ - حروف جزم چند اثر بر فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
- ۲ - تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.
- ۳ - افعال زیر را با لم صرف کنید: یَاْمُنْ، يَسِيرُ، يَذْهُو، يَقُولُ.
- ۴ - افعال زیر را با لاما صرف کنید: يَخْرُجُ، يَجْوَرُ، يَغْصُ، يَغْفُلُ.
- ۵ - جملات زیر را معنی کنید: لَمْ أَشَأْنَ، لَمْ أُمَرَّ، لَمْ تَكُنْنَ، لَمْ تَكُنْوا، لَمْ يَقْرَأْ، لَمْ تَدْخُلِي، لَمْ تُوْخَدْ، لَمْ تَعْدَ، لَمْ تُوقَدَ، لَمْ يَقْسِنَ، لَمَّا تَخْرَجَ، لَمَّا تَأْخَرَ.
- ۶ - در آیه ۱ سوره حجرات تأقل نماید و آنچه فهمیدید بنویسد.
- ۷ - آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.
- ۸ - معلوم و مجھول افعال زیر را با لام امر صرف کنید: يَعْتَدُ، يَسْرُ، يَعْدُ، يَدْلُ، يَعْوَدُ إِلَيْهِ، يَدْعُونَ.
- ۹ - آیا بین امر به لام و امر به صیغه در معنای امری فرقی هست؟
- ۱۰ - فرق بین اثر لام امر و لاء‌نهی در فعل مضارع را بیان کنید.
- ۱۱ - افعال زیر را با لاء‌نهی صرف کنید: يَكْنِيْبُ، يَقْبِلُ، يَهْيَ، يَقْلُ، يَغْبِيْبُ، يَدْلُو غَلَيْهِ.
- ۱۲ - برای جملات زیر صیغه مناسب قرار دهید: شما مردها نزنید، آن دوزن نیایند، آن مردها نروند، ما نخواهیم، من نباید بخورم، تو مرد نباید گوش کنی، تو زن نگو، من نباید حرف بزنم، شما زنها نباید راه بروید.
- ۱۳ - اثر ادات شرط را در فعل مضارع بیان کنید.
- ۱۴ - پنج جمله با «إن» و پنج جمله با «لو» آورده معنی کنید.
- ۱۵ - فرق ادات شرط با سایر حروف جزم چیست؟

## بحث ۴— مضارع منصوب:

حروف نصب عبارتنداز آن، آن، کنی، إذن که در اول فعل مضارع درآمده آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود و از تثنیه‌ها و جمعهای مذکرو مفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد.<sup>۱</sup>

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی — یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضِي و يُدْعِي — فتحه لام الفعل مقدار است ولی در ناقص واوی و یائی مانند يَدْعُو و يَرْمِي ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

أَنْ يَضْرِبَ أَنْ يَضْرِبَا	أَنْ يَضْرِبُوا
أَنْ يَدْعُوَ أَنْ يَدْعُوَا	أَنْ يَدْعُوُا
أَنْ تَرْضِيَ أَنْ تَرْضِيَا	أَنْ تَرْضِيُوا

وهمینطور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز موتراند: «آن» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «أَرَدْتُ أَنْ أَعِيَّبَهَا» یعنی أَرَدْتُ عینهای (۷۹—کهف). «آن» معنی مضارع را مختص به مستقبل کرده آنرا منفی

۱— دو صیغه جمع مؤنث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی‌کند و نون آن ضمیر است نه علامت رفع لذا در تمام حالات ثابت می‌باشد.

می کند مانند «آن ترینی» یعنی مرانخواهی دید (۴۳—اعراف). «گن» فعل مضارع را علّت ماقبل قرار می دهد مانند: «فَرَدَنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَنْ تَقْرَأُ عَيْنَهَا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳—قصص). «إذن» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أُزُورُك» می گوییم «إذن أُكْرِمَك».

حروف ناصبه مختص به مضارع اند و بر ماضی و امر داخل نمی شوند.

## \* پرسش و تمرین \*

۱— تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.

۲— افعال زیر را با «آن» صرف کنید: يَظْلِمُ، يَهْبُ، يَجْنُونُ، يَعْصِي، يَوْقِي يَه، يَشْهُو، يَرْمِي.

۳— برای هر کدام از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال آورده معنی نماید.

۴— حروف جزم و نصب کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

## بحث ۵— مضارع استفهامی:

حروف استفهام عبارتند از همه و هل که بر سر فعل مضارع درآمده معنای خبری آنرا به انشائی — که در اینجا سؤال است — تبدیل می کنند، «هل» علاوه بر اثر مذکور مضارع را مختص به استقبال نیز می کند. حروف استفهام اثر لفظی در فعل مضارع ندارند می گوییم: أَتَذَهَبُ (آیا می روی؟) هلْ تَذَهَبُ (آیا خواهی رفت؟) قال الله تعالى: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...؟» (۴—بقره) «هَلْ يَنْظَرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ...؟» (۲۱۰—بقره)

## \* برش و تمرین \*

- ۱ - معلوم افعال زیر را با هل و مجهول آنها را با همزة استفهام صرف کنید: **يَقْبَلُ، يَجْرُّ، يَعْبُّ، يَهْدِي.**  
 ۲ - اثر حروف استفهام در فعل مضارع چیست؟

**بحث ۶ - مضارع مؤکد:**

حروف تأکید عبارتند از نون تأکید ثقیله (که مشدد و متحرک است) و نون تأکید خفیفه (که یک نون ساکنه است). نون تأکید در آخر فعل مضارع معلوم و مجهول درآمده آنرا مؤکد و مختص به مستقبل می‌کند<sup>۱</sup>. تأکید در ثقیله بیش از خفیفه است.

نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود ولی خفیفه در آخر تشیه و جمع مؤثث در نمی‌آید بنابراین فقط به هشت صیغه می‌تواند ملحق شود. نون ثقیله در تشیه و جمع مؤثث، مكسورو در بقیه صیغه‌ها مفتوح است.  
 اثر لفظی نون تأکید در فعل مضارع چنین است:

الف - نون تأکید در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ماقبل خود (لام الفعل) را مفتوح می‌کند و اگر لام الفعل الف مقلوب باشد به یاء برمی‌گردد: **يَصْرِيبُ — يَصْرِيَّبَنْ** (البته البته خواهد زد) و **يَصْرِيَّبَنْ** (البته خواهد زد)، **يَدْعُو — يَدْعُونَ** (البته البته خواهد خواند) و **يَدْعُونْ** (البته خواهد خواند)،

۱ - باید توجه داشت که فعل مضارع در صورتی مؤکد می‌شود که دارای معنای طلب یعنی: استفهام، امر، نهی، تمنی، عرض و... باشد و یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا در حالیکه مثبت است بعد از قسم واقع شده باشد که تفصیل این امور در کتب نحو آمده است. بنابراین در این فصل که مضارع ساده با حروف تأکید صرف شده است، بمنظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

یَرْضِيٌّ — يَرْضَيْنَ (البته البته راضی خواهد شد) و یَرْضَيْنَ (البته راضی خواهد شد).<sup>۱</sup>

ب - در صیغه هایی که نون عوض رفعی وجود دارد آن را می اندازد:  
يَضِيرُ بَانٍ — يَضِيرُ بَانَ.

ج - در جمع مذکرو مفرد مؤتث مخاطب «واو» و «باء» ضمیر را نیز می اندازد مگر اینکه ما قبل ضمیر، مفتوح باشد که در این صورت ضمیر ثابت مانده به حرکت مناسب متحرک می شود - واو مضموم و باء مكسور می شود - بنابراین يَضِيرُ بُونَ — يَضِيرُ بُنَ و يَضِيرُ بُونَ، تَضِيرُ بُونَ — تَضِيرُ بُنَ و تَضِيرُ بُونَ، تَضِيرِيْنَ — تَضِيرِيْنَ و تَضِيرِيْنَ، يَخْشُونَ — يَخْشُونَ و يَخْشُونَ، تَخْشُونَ — تَخْشُونَ و تَخْشُونَ، تَخْشِيْنَ — تَخْشِيْنَ و تَخْشِيْنَ.

د - در جمع مؤتث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می شود:  
يَضِيرِيْنَ و تَضِيرِيْنَ — يَضِيرِيْنَانَ و تَضِيرِيْنَانَ.

بنابرآنچه گذشت صرف صیغه های يَضِيرُ بَانَ تأکید ثقیله چنین

است:

يَضِيرِيْنَ	يَضِيرِيْنَ	يَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	يَضِيرِيْنَ	يَضِيرِيْنَانَ
تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَانَ
أَضِيرِيْنَ						

و با نون خفیفه چنین:

يَضِيرِيْنَ	يَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ	أَضِيرِيْنَ	تَضِيرِيْنَ
۱	۳	۴	۷	۹	۱۰

۱ - علت قلب به الف نشدن واو و باء در مثل يَرْضَيْنَ و يَخْشُونَ، عارضی بودن حرکت آنها است چنانکه در قاعدة هشتم از قواعد عمومی اعلال گشت.

و صرف يَدْعُوبَا ثقليه چنین است:

يَدْعُونَ	يَدْعُونَ	يَدْعُونَ	يَدْعُونَ
تَدْعُونَ	تَدْعُونَ	تَدْعُونَ	تَدْعُونَ
تَدْعِينَ	تَدْعِينَ	تَدْعِينَ	تَدْعِينَ
نَدْعُونَ		أَذْعُونَ	

و با خفيفه چنین:

يَدْعُونَ	يَدْعُونَ	تَدْعُونَ	تَدْعُونَ	تَدْعِينَ	أَذْعُونَ	نَدْعُونَ
١	٣	٤	٧	٩	١٠	١٣

و صرف يَخْشِي با نون ثقليه چنین است:

يَخْشَيْنَ	يَخْشَيَانَ	يَخْشُونَ	يَخْشِيَانِ
تَخْشَيْنَ	تَخْشَيَانَ	تَخْشُونَ	تَخْشِيَانِ
تَخْشَيْنَ	تَخْشَيَانَ	تَخْشُونَ	تَخْشِيَانِ
تَخْشَيْنَ		أَخْشَيْنَ	

و با خفيفه چنین:

يَخْشَيْنَ	يَخْشُونَ	تَخْشَيْنَ	تَخْشُونَ	تَخْشِينَ	أَخْشَيْنَ	نَخْشِينَ
١	٣	٤	٧	٩	١٠	١٣

## • توجه کنید:

نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق شده معنای آنرا تأکید می کند. اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت به اضافه اینکه عین الفعل صیغه های ۱، ۴، ۷ و ۱۴ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه ها از امر ناقص هنگام تأکید بر می گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط یک وجه جایز است می گوییم:

لِيَضْرِبَنَ لِيَضْرِبَ إِضْرَابَنَ لِيَضْرِبُنَ...      إِضْرَابَنَ لِيَضْرِبِنَ...  
 لِيَقُولَنَ لِيَقُولَانَ لِيَقُولُنَ...      لِيَقُولَنَ لِيَقُولَ إِضْرَابَنَ...      قُولَنَ  
 قُولَانَ قُولُنَ...      لِيَقُولَنَ لِيَقُولَنَ...      قُولَنَ قُولُنَ...      لِيَخْشِيَنَ لِيَخْشِيَانَ لِيَخْشُونَ...  
 إِخْشَيَنَ إِخْشِيَانَ إِخْشُونَ...      لِيَخْشِيَنَ لِيَخْشُونَ...      إِخْشَيَنَ إِخْشُونَ...      لِيَمْدَنَ...  
 مُدَنَ...      لِيَمْدَنَ...      مُدَنَ...

در آخر فعل نهی (مضارع مقرن به لاء ناهیه) نیز نون تأکید در می آید و اثر آن مانند اثر در امر است. و همچنین در چند مورد دیگر که توضیح و تفصیل آن در جای خود بیان شده است.

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱ - فرق حرف تأکید با سایر حروفی که در مضارع داخل می شوند چیست؟
- ۲ - حروف تأکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
- ۳ - فرق اثر لفظی حروف تأکید با حروف نصب چیست؟
- ۴ - فرق نون تأکید ثقلیه با نون تأکید خفیفه چیست؟
- ۵ - می دانید چرا بین نون ثقلیه و نون جمع مؤنث الف فاصله می شود؟

- ۶ - **يَضْرِبُ، يَمْدُّ، يَسْقُوُ،** يَهْدِي وَيَفْعِلُ بِهِ رَا بَا نُونٌ ثقيله صرف کنید و صيغه اول مؤکد هر کدام را معنی نمایید.
- ۷ - مجھوں افعال تمرین سابق را با نون خفیفه صرف نمایید و صيغه اول هر کدام را معنی گنید.
- ۸ - معلوم و مجھوں امر افعال تمرین ۶ را با نون ثقيله و خفیفه صرف نمایید و صيغه اول هر کدام را معنی نمایید.
- ۹ - حروف تأکید چه جهاتی از جهات فعل مضارع را زائل می کنند؟
- ۱۰ - نهی مؤکد افعال تمرین ۶ را صرف کنید.
- ۱۱ - فعل جحد چرا مؤکد بنون تأکید نمی شود؟

## بحث دوم

### ثلاثی مزید

**مقدمه:** فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد گرفته می‌شود بدین معنی که صیغه اول ماضی معلوم آنرا از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد می‌گیریم و اما باقیه صیغه‌های ماضی معلوم آن از صیغه اول و سائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین: فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرد اضافه می‌شود حروف مخصوصی است و درجای مخصوصی از آن درمی‌آید و حروف کلمه جدید (مزیدفیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیات را بوسیله اوزان ثلاثی مزید — که خواهد آمد — می‌توان دریافت.

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۲۵ وزن است مضارع آن نیز ۲۵ وزن دارد زیرا در غیرثلاثی مجرد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معین است.

---

- ۱ -  
حروف اصلی ثلاثی مجرد — ماضی معلوم ثلاثی مزید — مضارع معلوم  
امروزه ماضی مجهول — مصدر ماضی مجهول — امر مجهول

از این ۲۵ وزن، ده وزن مشهور است یعنی افعال زیادی طبق هر کدام از آنها مزید فیه می شود و پانزده وزن غیر مشهور. اوزان مشهور عبارتند از:

مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
تَقْعُلٌ	يَتَقْعَلُ	۶—تَفَعَّلَ	إِفْعَالٌ	أَفْعَلَ	۱—أَفْعَلَ يُفْعَلُ
تَفَاعُلٌ	يَتَفَاعَلُ	۷—تَفَاعَلَ	تَفْعِيلٌ	يُفْعَلُ	۲—فَعَلَ
فَاعُلٌ	يَفْعُلُ	۸—إِفْعَلَ	مُفَاعَلَةٌ	يُفَاعَالُ	۳—فَاعَلَ يُفَاعَالُ
إِسْتَفْعَلٌ	يَسْتَفَعَلُ	۹—إِسْتَفَعَلَ	إِفْتِعالٌ	يُفْتَعِلُ	۴—إِفْتَعَلَ يُفْتَعِلُ
إِفْعَلَال١	يَفْعَال٢	۱۰—إِفْعَال٢	إِنْفِعَال٢	يَنْفَعَل٢	۵—إِنْفَعَلَ يَنْفَعَل٢

هر کدام از ماضی مضارعهای فوق را — همانطور که در ثلاشی مجرد گذشت — «باب» می گویند و آنرا بنام مصدر می خوانند، مثلاً می گویند: باب إفعال ، باب تفعیل ، باب مفاعله و... بنابراین فعل ثلاشی مزید دارای ۲۵ باب است.<sup>۴</sup>

در ثلاشی مزید، مصدرهم مانند مضارع معلوم — همانطور که اشاره شد — از ماضی گرفته می شود و بطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آن را در نظر گرفت و بر طبق آن، حرف زائد درآورد و حروف را متحرک و ساکن نمود. (دققت کنید).

قاعدۀ ساختن مجھول ماضی و مضارع، ومعلوم و مجھول امر و صیغه سازی هر کدام از اینها همانست که در ثلاشی مجرد بیان گردید و نیز کیفیّت ضمائر در ثلاشی مزید همانند ثلاشی مجرد است. قاعدة ادغام،

۱ — توجه کنید: ۱) در سه وزن اول یک حرف، در پنج وزن بعد دو حرف، و در دو وزن اخیر سه حرف زیاد شده است. ۲) حرف مضارع در مضارع معلوم ابواهی که ماضی آن چهار حرفی است مضموم و در غیر آن مفتوح است.

۲ — اوزان ماضی، مضارع و مصدر ابواه خصوصاً ده باب مشهور را باید به خاطر سپرد.

تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب  
ثلاثی مزید جاری می‌گردد و نیز ماضی و مضارع آن دارای حالات مختلف  
سابق است.<sup>۱</sup>

علاوه براین، دو قاعده اعلال نیز در ثلاثی مزید جاری می‌شود:

- (۱) اگر «واو» و «باء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب  
به همزه می‌شوند مانند: **إِرْخَاو—إِرْخَاء، إِجْرَائِي—إِجْرَاء.**
- (۲) یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می‌کند  
مانند: **تَرْجُحٌ—تَرْجِحٌ** (مصدر ناقص باب تفعّل)، **تَبَانُي—تَبَانِي** (مصدر  
ناقص باب تفاعل).<sup>۲</sup>

بدین نکته باید توجه کامل داشت که هر ثلاثی مجرّدی را نمی‌توان  
بطور دلخواه به تمام یا بعضی از ابواب ثلاثی مزید برد، زیرا بعضی اصلاً مزید  
فیه ندارند و بعضی فقط به یک یا چند باب مخصوص برده می‌شوند.  
بنابراین مزید فیه شدن ثلاثی مجرّد و کیفیت آن — یعنی بابی که  
بدان بردہ می‌شود — سماعی است نه قیاسی. اینک به خصوصیات ابواب توجه  
نمائید:

---

\* پرسش و تمرین \*

---

- ۱ — اشتاقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.
- ۲ — آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع با مصدری توان وزن  
دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟
- ۳ — مضارع ماضی‌های زیر چیست؟ **أَفْعَل، إِفْعَل، إِفْتَقَل، إِسْتَفَعَل، فَاعَل.**

---

۱ — در مورد جر یان بعضی از قواعد مزبور در ثلاثی مزید استشاہایی وجود دارد که در جای خود خواهد آمد.  
۲ — صورت کامل این دو قاعده در اول باب اسم خواهد آمد.

- ۴ — ماضی مضارع های زیر چیست؟ **يَقْعُلُ، يَتَفَاعَلُ، يَتَقْعُلُ، يَتَفَعَّلُ.**
- ۵ — مضارع مصادر زیر چیست؟ **إِفْعَالٌ، إِفْعِيلٌ، إِفْعِيلَالٌ، إِفْتَعَالٌ، تَفَاعَلٌ.**
- ۶ — چرا به مضارع ثلاثی مجرد با اینکه دارای حرف زائد است مزید فیه گفته نمی شود؟
- ۷ — مشهور تر در ابواب ثلاثی مزید به چه معنی است؟
- ۸ — ابواب مشهور را نام ببرید.
- ۹ — اوزان زیر را بسازید: **إِفْتَقَلٌ، إِفْتَعَلٌ، فَاعِلٌ، يُفَاعِلُ، مُفَاعَلَةٌ، تَفَعَّلٌ، إِفْعَالٌ، إِفْعِيلٌ، يَتَفَعَّلُ، إِنْفَعَالٌ، إِفْيَالٌ.**
- ۱۰ — اوزان زیر را صرف کنید: **أَفْعَلٌ، فَاعِلٌ، إِنْفَعَلٌ، تَفَاعَلٌ، يَتَفَعَّلُ، يَفْعَلٌ، يَتَفَعَّلُ، يَفْعَالٌ.**
- ۱۱ — مجھول افعال فوق را صرف کنید.
- ۱۲ — مضارع های تمرین ۱۰ را با لاء نهی و نون تأکید ثقیله صرف نماید.
- ۱۳ — سماعی بودن ابواب مزید فیه را توضیح دهید.
- ۱۴ — کیفیت ضمائر ماضی، مضارع و امر را ذکر کنید.

## فصل ۱ — باب افعال:

مانند: **كَرْم — أَكْرَم — يُكْرِمُ إِكْرَام.**

باب افعال دارای خصوصیتی است و آن اینکه همزة آن — در ماضی، مصدر و امر — همزة قطع است یعنی چون در أثناء کلام واقع شود تلفظ می شود و مابعد خود را از ماقبل قطع می کند.<sup>۱</sup>

همزة امر آن همان همزای است که در ماضی بوده زیرا آنرا از مضارع اصلی می گیریم و مضارع اصلی باب افعال **يُأْفَعِلُ** است — **أَفْعَلٌ — يُأْفَعِلُ** — که چون در صیغه ۱۳ مضارع دو همزة جمع می شد آنرا از مضارع انداخته اند.

---

۱ — در مقابل همزة قطع، همزة وصل است که دربحث امر ثلاثی مجرد معلوم گذشت و در فصل ۳ خاتمه بحث منقلی از همزة وصل و قطع و موضع هر کدام خواهد آمد.

## صرف بعضی از قسمتهای باب افعال چنین است:

ماضی معلوم:	اَكْرِمَا...	اَكْرَمَ	اَكْرَمَ
مضارع معلوم:	يُكْرِمُونَ...	يُكْرَمُ	يُكْرَمُ
ماضی معجول:	اَكْرِمُوا...	اَكْرَمَ	اَكْرَمَ
مضارع معجول:	يُكْرِمُونَ...	يُكْرَمُ	يُكْرَمُ
امر معلوم:	لَيُكْرِمَا... اَكْرِم اَكْرِمَا اَكْرِمَا...	لَيُكْرَمَ	لَيُكْرَمَ
امر معجول:	لَيُكْرِمُوا...	لَيُكْرَمَ	لَيُكْرَمَ
مثال:	اِيَّاد	يُوَعِدُ	أَوْعَدَ
اجوف:	إِقَامَة	يُقِيمُ	أَقَامَ
مهماز الفاء ونافص:	إِيَّاتَاء	يُؤْتَى	آتَى

## • توضیح:

در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل بجهت قواعد اعلام حذف شد بجای آن یک تاء در آخر آورده می شود: إِقْوَام —> إِقَامَة و إِغْوَان —> إِغَانَة و ...

## • یک مورد استثنائی •

«رأی» چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش بما قبل حذف می شود و در مصدر بجای عین الفعل مذکور یک تاء در آخر می آورند می گوییم: أَرْأَى يُرِي إِرَاءَة (إِرْءَاءٍ —> إِرَاءَة) .

## • تصریه:

مادة هایی مانند: «الحياة» و «العنی» چون بباب افعال روند فقط حکم معتل در مورد آنها جاری میشود و نه حکم مضاعف.

**معانی باب افعال:** باب افعال در ده معنای زیر بکار برده می‌شود:

۱- **تَعْدِيهٍ** یعنی متعددی کردن فعل لازم مانند **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت)

— **أَذَهَبَ زَيْدٌ بَكْرًا** (زید بکر را روانه کرد). **ضَحِّكَ زَيْدٌ** (زید خنده‌ید)

— **أَضْحَحَكَنِي زَيْدٌ** (زید مرا خنداند). تعدیه معنای غالبي باب افعال است.

۲- دخول فاعل در وقت: و این در افعالی است که ماده آنها وقتی از اوقات باشد مانند: **أَصْبَحَ زَيْدٌ** (زید داخل صبح شد) و **أَفْسَى بَكْرًا** (بکر داخل عصر شد)، **قَسْبُحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُظْهِرُونَ** ..... وَ **حِينَ تُظْهِرُونَ** (روم).

۳- وصول وقت: یعنی وصول وقت ماده فعل برای فاعل مانند: **أَخْصَدَ الْزَّرْعَ** (وقت حصاد زرع رسید) حصاد: درو، **أَفْطَفَ الْتَّمَرُ** (وقت چیدن میوه رسید).

۴- مفعول را دارای صفتی یافتن: مانند: **أَغَظَنْتُ اللَّهَ** (خدا را با عظمت یافتم)، **أَبْخَلْتُ فُلَانًا** (فلانی را بخیل یافتم).

۵- واجدیت: یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل یا دارای مبدأ فعل کردن مفعول مانند: **أَغَدَ الْبَعِيرُ** (شتر دارای غده شد)، **أَفَغَرَ الْبَلَدُ** (شهر دارای قفار یعنی ویرانی شد)، **أَرْكَبْتُ أَبِي** (پدرم را دارای مرکب کردم)، **أَمَّةٌ فَأَقْبَرَةٌ** (سپس او را میراند و برایش قبر قرار داد) (۲۱- عبس).

۶- سلب: یعنی سلب مبدأ فعل از فاعل یا مفعول مانند: **أَشْفَى الْمَرِيضُ** (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد) **أَغْجَمْتُ الْكِتَابَ** (عجمه وابهم کتاب را برطرف نمودم).<sup>۱</sup>

۷- تعریض: یعنی در معرض قرار دادن مثل **أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ** (زید

۱- اعجم یعنی نقطه دار کردن نوشтар.

کتابش را در معرض بیع قرار داد).

۸—**مطاوعه**: یعنی اثربرداری و این عکس معنای تعدیه است مانند: گبَّ زَيْدَ الْإِنْاءَ (زید کاسه را واژگون کرد) —→ أَكَبَّ الْإِنْاءُ (کاسه واژگون شد).

۹—ضد معنای ثلاثی مجرد: مانند نَشَطَتُ الْحَبْلَ (ریسمان را گره زدم) —→ أَنْشَطَتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم).<sup>۱</sup>

۱۰—معنای ثلاثی مجرد: مانند قَالَ آفَاقَانَ زَيْدَ الْبَيْعَ (زید معامله را بهم زد).

توجه کنید: از باب افعال و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدد بکار گرفته می‌شوند ممکن است در یک استعمال بیش از یک معنی استفاده شود مانند «أَعْظَمْتُ اللَّهَ» که هم مفید تعدیه است و هم مفعول را دارای صفتی یافتن.

---

\* پرسش و تمرین \*

---

۱—امر حاضر معلوم باب افعال برچه وزنی است؟ همزه آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟

۲—همزه برچند قسم است و خاصیت هر کدام چیست؟ برای هر کدام پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.

۳—افعال زیر را به باب افعال ببرید. (هر وقت گفته می‌شود فلاں فعل را به فلاں باب ببرید باید صیغه اول ماضی و صیغه اول مضارع و بعد مصدر آنرا ذکر کنید): خَرَجَ، تَمَّ، وَقَدَ، مَاتَ، رَأَى، حَيَّ.

۴—از باب افعالی آفعال فوق، ماضی معلوم سه فعل اول، مضارع معلوم سه فعل دوم، مضارع مجهول سه فعل اول، ماضی مجهول سه فعل ذوم، امر معلوم سه فعل دوم و امر مجهول سه فعل اول را صرف کنید.

۵—در آفعال زیر کدامیک از معانی باب افعال مراد است؟ أَخْسَنَ (نیکو کرد)، أَخْوَصَ الْتَّخْلُ (درخت خرمای خوشیدار شد)، أَضْحَى زَيْدَ (زید چاشت کرد)،

---

۱—بعضی گفته اند «اتفاق» نیز در همین معنی بکار رفته است.

أَجْمَعَ الْقَوْمُ (مردم جمع شدند)، أَذْفَ (پشت سرهم درآورد)، أَخْتَبَتْ زَيْدًا (زید را سخنی یافتم)، أَكْتَلَ (کامل کرد)، أَفْطَرَ الْقَسَائِمُ (روزه دار افطار کرد)، أَشْرَعَ (تنند رفت)، أَثْمَرَ الشَّجَرَةَ (درخت میوه دار شد)، أَتَبَحَتَ الْفَرَسَةُ (ماده اسب زانید)، أَشْفَأَكَ اللَّهُ عَسْلَاً (خداؤند عسل را برای توشا قرار دهد)، أَفْغَثَتْ زَيْدًا (بیم زید را بر طرف کرد)، أَفْتَشَنَ (مرا در معرض قتل قراردادی)، أَخْفَيَتْ أَفْرِيَ (کارم را بنهان کرد) با توجه به تحقیقت افری)، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ (۲۱- یوسف)، أَقْمُوا الصَّلَاةَ وَ أَتَوَالِزُكَّاةَ (۴۳- بقره)، أَتَوْتَى زُبَرَ التَّحْدِيدِ... أَفْرَغَ عَلَيْهِ قَطْرَأً (۹۶- کهف)، فَسُبْحَانَ اللَّهِ حَسْنَ تَنْسُوكَ وَ حَسْنَ تُفْبِحُوكَ... وَ حَسْنَ تُظْهِرُوكَ (۱۷- اوروم)، ثُمَّ أَمَانَةَ فَاقْبَرَةَ (۲۱- عبس).

۶ — اعلال ای راهه، اسامهه، احاظه را بیان کنید.

## فصل ۲ — باب تفعیل:

مانند صَرَفٌ — صَرَفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيف.

مصدر سالم این باب علاوه بر وزن تفعیل گاهی بر وزن فعال و گاهی بر وزن فعاله می آید مانند سَلَمٌ يُسَلِّمُ تسلیم و سلام، كَذَبٌ يُكَذِّبُ تکذیب و کذاب و کذاب، كَرَّهٌ يُكَرِّهُ تکریر و تکرار، كَرْمٌ يُكَرِّمُ تکریم و تکریمه.

مصدر مهموز اللام و ناقص این باب غالباً فقط بر وزن تفعیله می آید  
مانند هَنَّا يَهْنَى تهنیه، رَبَّى يُرَبِّی تربیه.

صرف بعضی قسمتهای باب تفعیل چنین است:

ماضی معلوم:

صَرَفٌ صَرَفًا صَرَفُوا...

مضارع معلوم:

يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ...

أمر معلوم:

يُصَرِّفُ يُصَرِّفًا يُصَرِّفُوا...

صرف صَرَفًا صَرَفُوا...

ماضی مجهول:	<b>صُرَفَ</b>	<b>صُرَفَا</b>	<b>صُرَفُوا...</b>
مضارع مجهول:	<b>يُصْرَفُ</b>	<b>يُصْرَفَانِ</b>	<b>يُصْرَفُونَ...</b>
امر مجهول:	<b>لِيُصْرَفَ</b>	<b>لِيُصْرَفَا</b>	<b>لِيُصْرَفُوا...</b>
مضاعف:	<b>مَدَّا</b>	<b>يُمَدَّ</b>	<b>تَمْدِيد</b>
اجوف:	<b>حَوَّلَ</b>	<b>يُحَوِّلُ</b>	<b>تَحْوِيل</b>
لفيف:	<b>وَصَّى</b>	<b>يُوَصِّى</b>	<b>تَوْصِية</b>

**معانی باب تفعیل:** باب تفعیل در هفت معنی بکاربرده می شود:

- ۱ - تعديه مانند: فَرَحَ زَيْدٌ (زید خوشحال شد) ← فَرَحَ بَكْرٌ زَيْدًا (بکر زید را خوشحال کرد). تعديه معنی غالبي باب تفعیل است.
- ۲ - تکثیر يعني دلالت بر کثرت و زیادی یا در خود فعل مانند: طَوْفَ زَيْدٌ (زید بسیار طواف کرد) یا در فاعل مانند مَوْتُ الْمَالِ (چار پایان زیاده مردند) و یا در مفعول مانند غَلَقَتُ الْأَبْوَابَ (همه درها را بستم).
- ۳ - سلب يعني سلب مبدأ فعل از مفعول مانند: قَسَرَتُ الْبَيْضَةَ (تخم مرغ را پوست کردم)، جَلَّدَتُ الْجَزُورَ (پوست شتر یا گوسفند را کندم).
- ۴ - نسبت يعني نسبت دادن مبدأ اشتراق فعل به مفعول مانند: وَحَدَ اللَّهَ (خدا را یگانه دانست) عَدَّلَتْ زَيْدًا (به زید نسبت عدالت دادم) كَفَرَتْ بَكْرًا (بکر را کافر شمردم، به او نسبت کفر دادم).
- ۵ - تدریج : مانند: نَزَلَ (بتدریج فرو فرستاد).
- ۶ - ضد معنای باب افعال مانند: فَرَظَ (کوتاهی کرد)، که ضد أَفْرَطَ (زیاده روی کرد) می باشد.
- ۷ - معنای ثلثی مجرد مانند: زَالَ زَيْدٌ بَيْنَ الْقَوْمِ يَا زَيْلَ بَيْنَهُمْ (زید میان جمیعت تفرقه انداخت).

## \* پرسش و تمرین \*

- ۱—ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید: تَقْيِيمَة، تَجْيِيه، تَهْيَة، كَلَام، تَمْثِيل.
- ۲—افعال زیر را به باب تفعیل ببرید: صَفْرَة، وَسِعَة، جَانَ حَدًّا، يَسَرَ، سَمَا، وَقْيَة، حَوْيَة، آدُبٌ.
- ۳—ماضی معلوم فعل اول، ماضی مجهول فعل دوم، مضارع معلوم فعل سوم، مضارع مجهول فعل چهارم، امر معلوم فعل پنجم، امر مجهول فعل ششم، نهی معلوم فعل هفتم، مضارع معلوم مقرون به «آن» فعل هشتم و مضارع مجهول مؤکد به نون نقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
- ۴—در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفعیل منظور است؟ عَدَلَ (تعدیل کرد)، عَرَفَ (شناساند)، تَجَلَّ الشَّاءَةَ (پوست گوسفند را کند)، صَدَقَ (تصدیق کرد)، بُسْوَى (برابر می کند)، قَسَمَ ( تقسیم کرد)، قَلَمَ (جلوانداخت)، قَلَّمَ (جلوقاتاد)، كَثَرَ (زیاد کرد)، تَنَظَّمَ (دسته کرد)، آدَبَ (ادب کرد)، قَرَأَ الْتَّعِيرَ (قراد — که را از شتر جدا کرد)، يَذَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ (۱۰—بقره)، فَطَعَنَ أَبْنَيَهُنَّ (۳۱—یوسف).
- ۵—سه فعل لازم را بباب تفعیل متعددی کنید.

## فصل ۳—باب مفاعله:

مانند: ضَرَبَ — ضَارَبَ يُضَارِبُ مُضَارَّة وَضِرَاب.  
 مصدر مثال یائی این باب فقط بروزن **مُفَاعَلَة** می آید مانند **يَا سَرَّيْيَا سُرُّ**  
**مُبَاسَرَة** ولی مصدر سایر اقسام غالباً علاوه بر **مُفَاعَلَة** بروزن **فِعَال** نیز می آید،  
 اینک صرف بعضی از قسمتهای آن:

ماضی معلوم: ضَارَبَ ضَارَبًا ضَارَبُوا...  
 مضارع معلوم: يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ ...

امروزه:	لِيُضَارَ بِا لِيُضَارَ بِا .. ضَارَ بِضَارِ بِا ضَارِ بُوا ..
ماضی مجهول:	ضُورَ بِضُورَ بِا .. ضُورُ بُوا ..
مضاری مجهول:	يُضَارَ بِيُضَارَ بِان يُضَارَ بُونَ ..
امروزه:	لِيُضَارَ بِا لِيُضَارَ بِا لِيُضَارَ بِا ..
مضاعف:	ضَارَ يُضَارُ مُضَارَةً وَضَرَارَ «لِيُضَارِ زِلِيُضَارَ لِيُضَارِ» ..
	«ضَارِ زِضَارَ ضَارِ» ....
مهمنز:	آمَرَ يُوَامِرُ مُوَامَرَةً ...
اجوف:	قَادَمَ يُقَادِمُ مُقَادِمَةً ...
لَبِيف:	سَاوِي يُسَاوِي مُسَاوَةً ...

معانی باب مفاهیله: معانی معروف این باب چهار معنی است:

۱—**مشارکت**: یعنی بیان شرکت دو شخص یا دو چیز در فعل— یعنی هردو هم فاعلند و هم مفعول— مانند **ضَارَبَ زَيْدَ بَكْرًا** (زید با بکر زد و خورد کردند)، **شَاغَرَتْ زَيْدًا** (با زید مشاعره کرد). مشارکت معنی غالبي این باب است.

۲—**تعدیه**: مانند **بَعْدَ** (دور شد) — **بِأَعْدَنَة** (او را دور کرد).

۳—**تکثیر**: مانند **أَعْمَمُ اللَّهُ** (خدا زیادبه او نعمت داد).

۴—**معنای ثلاشی مجرد**: مانند **سَفَرَ زَيْدٌ يَا سَافِرَ**: زید مسافت کرد.

غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند:  
**قَاتَلُهُمُ اللَّهُ، عَفَّاَكَ اللَّهُ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ يُخَادِعُهُمْ**.

۱— در ماضی مجهول اجوف باب مفاهیله مانند **قُوَّومَة** قاعده ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

## \* برش و تمرین \*

- ۱ — افعال زیر را به باب مقاعله ببرید: غیل، وضت، عاد، عان، عدا، سوی.
- ۲ — معلوم و مجھول ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید و نیز مضارع معلوم عدا را با لاء ناهیه و مضارع مجھول سوی را با نون تأکید ثقیله صرف کنید (در تمام این افعال صرف باب مقاعله آنها منظور است).
- ۳ — در افعال زیر کدامیک از معانی باب مقاعله منظور است: بارگ الله (خدا زیاد کند)، صافح زید بتگرا (زید با بکر مصافحه کرد)، شاهدُ الحَرْث (درجنگ حاضر شدم)، عائِن زید (زید دید)، صافح سعید زیدا (سعید با زید مصالحه کرد)، فاسیشروا بیسکم الذی بایتم به (الوبة - ۱۱۱)، «إِنَّمَا يُبَيِّنُونَ اللَّهَ (الفتح - ۱۰)، سارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ (آل عمران - ۱۳۳).

## فصل ۴ — باب افعال:

مانند: گَسَب — إِكْسَبَ يَكْسِبُ إِكْسَاب.

باب افعال دارای هفت قاعدة خصوصی است:

- ۱ — هرگاه فاء الفعل این باب صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء باب به طاء تبدیل می گردد مانند صَبَر — إِصْطَبَر، ضَرَبَ — إِضْطَرَبَ، طَرَدَ — إِطْرَدَ، ظَلَمَ — إِظْلَمَ. در مورد اخیر اظلَم نیز طبق قاعدة ادغام جایز است.
- ۲ — هرگاه فاء الفعل دال یا ذال یا زاء باشد تاء باب به دال تبدیل می شود مانند: دَرَّگ — إِدَرَّگ، ذَكَر — إِذَكَرَ، زَجَر — إِزَجَر. در دو مورد اخیر نیز ادغام جایز است یعنی می توان گفت: إِذَكَر و إِذَجَر (إِذَجَر استعمال نشده است).
- ۳ — هرگاه فاء الفعل حرف عله باشد به تاء تبدیل شده مپس در تاء باب

ادغام می شود مانند وَحَدَ — إِتَّحَدَ، يَسَرَ — إِتَّسَرَ (در مورد اخیر ایشَرَ نیز جائز است).

۴— قاعدة تخفیف همزة غالباً در مهموز الفاء این باب جاری نمی شود مانند إِسْمَنَ، إِسْمَ... بخلاف أَخَذَ — إِتَّخَذَ — إِتَّسَخَ — إِتَّخَدَ.

۵— چنانچه فاء الفعل ثاء باشد ثاء باب به ثاء تبدیل سپس قاعدة ادغام جاری می شود مانند ثَارَ — إِثَارَ (انتقام خون کشته را گرفت).

۶— هرگاه عین الفعل این باب یکی از ۱۲ حرف «ت، ث، ج، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد جائز است ثاء باب را از جنس عین الفعل نموده و در آن ادغام نماییم سپس فاء الفعل را مفتوح یا مكسور کنیم (مفتوح، بنابر قاعدة ادغام و مكسور، بنابر قاعدة التقاء ساکنین)، و چون از همزة باب مستغنی می شویم آنرا بیاندازیم مانند: إِخْتَصَمَ — إِخْصَصَمَ — إِخْصَمَ (فتح خاء و کسر آن) — خَصَمَ (فتح خاء و کسر آن)، یهتی دی — يَهْتَدِیٰ<sup>۱</sup>.

۷— در اجوف باب افعال اگر به معنی مشارکت باشد قاعده هشتم اعلال جاری نمیشود مانند «إِزْدَوْجَ عَلَىٰ وَفَاطِمَةُ وَأَعْتَوْنَا» بخلاف إِعْتَاد و اخْتَار و امثال آن.

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

مضاعف: إِمْتَدَأْ يَمْتَدُّ إِمْتَدَادْ «لِيَمْتَدِدُ لِيَمْتَدَ لِيَمْتَدَ» ... «إِمْتَدِدْ إِمْتَدَأْ إِمْتَدَ» ...

اجوف: إِعْتَادَ إِعْتَادَ إِعْتِيادَ<sup>۲</sup> لِيَعْتَدَ إِعْتَدَ ...

۱— گفته اند همزة ای که در اول بابهای مزیده فيه — باستثنای باب افعال — وجود دارد برای دفع ابتداء به ساکن است. ولذا همزة وصل است و در درج کلام ساقط می شود.

۲— اعلال، اعتیاد و امثال آن بر طبق قاعدة ۲ خصوصی اجوف می باشد.

نافع: إِرْتَضَى يَرْتَضِي إِرْتَضَاءٌ لَيْرَضَّى إِرْتَضِى.

معانی باب افعال: این باب به شش معنی می‌آید:

- ۱— مطاوّعه: یعنی اثرپذیری مانند جَمَعَتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند). البته چنانکه از مثال معلوم است فاعل این باب در این معنی — مفعول ثالثی مجرد است. مطاوّعه معنی غالبي این باب می‌باشد.
- ۲— مشارّکت: مانند إِخْتَصَّ زَيْدٌ وَبَكْرٌ (زید و بکر باهم دشمنی کردند).
- ۳— اتخاّذ: یعنی فراهم آوردن و تهیّه کردن مبدأ فعل مانند: إِحْتَظَ زَيْدًا اخْتَبَرَ وَ اشْتَوَى (زید هیزم تهیّه کرد و نان پخت و کباب درست کرد).
- ۴— طلب: یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول مانند إِكْتَدَرَ زَيْدًا بَكْرًا (زید از بکر خواست که کوشش کند).
- ۵— کوشش: مانند إِكْتَسَبَتُ الْمَالَ (با کوشش، مال بدهست آوردم).
- ۶— معنای ثالثی مجرد: مانند جَدَبَتُ يَا إِجْتَدَبَتُ رِدَاءَ زَيْدَ (عبای زید را کشیدم).

---

\* پرسش و تمرین \*

---

- ۱— افعال زیر را به باب افعال بپرید: كَسَبَ، حَوْيَ، قَبْعَةٌ، غَابَةٌ، حَادَّ، رَفِيقٌ، وَقَىٌ، ذَرَّةٌ، رَوْجٌ، ذَلْقَنٌ، مَدَّ، عَدَّ، رَحْمٌ، صَنَّكَ، ضَبْعَةٌ، صَادَّ، صَفَا، ظَلَّبَ، ظَانَّ ذَخَرَ، دَعَّا، أَفِيكَ، أَلِقَ، أَسْكَلَ، أَوْيَ، أَلَىٌ، أَمَّ، وَقْتَ، وَصْلَنَ.
- ۲— در افعال زیر کدامیک از معانی باب افعال منظور است: إِجْتَمَعَ الْقَوْمُ (مردم

---

۱— اعلال إِرْتَضَاءٌ و امثال آن بر طبق قاعدهای است که در مقدمهٔ ثالثی مزید گذشت.

جمع شدند، **إِنْتَخَصَّ الْجُنُدُ** (لشکر باهم نزاع کردند)، **إِنْتَحَلَّتِ الْفَتَاهُ** (دخت سرمه کشید)، **إِضْطَاهَ زَيْدٌ** (زید شکار کرد)، **إِقْسَمَ** ( تقسیم شد)، **إِقْتَدَى** (طلب قرب کرد)، **إِجْسَوَرَ الْأَخْوَانَ** (برادرها کنار هم جمع شدند)، **إِنْتَهَاطَ** (احتیاط نمود)، **إِكْسَرَى** (درخواست کرایه کرد)، **وَ اشْظَفَتُكَ لِتَفْسِي** («...ه»، **فَلَا اتَّخَمَ الْعَقَبَةَ** **إِنْ-بَدِ**). **إِنْ تَتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** (۱۹-ا تعال)، **إِنْ يَتَخِذُونَكَ إِلَّا هُرُوا** (۲۶-ابیاء).

## فصل ۵—باب انفعال:

مانند صَرَفَ —> إِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ إِنْصَرَافٌ.

خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند علیم و ظَنَّ و امثال آن، این باب همیشه لازم است و متعدد ندارد.

معنای باب انفعال فقط مطاوعه است مانند صَرَفُهُ فَانْصَرَفَ، قَسْمُهُ فَانْقَسَمَ، كَسْرُهُ فَانْكَسَرَ و ...

---

\* تمرین \*

---

افعال زیر را به باب انفعال برده معنی نمائید: غَلَقَ (بست)، عَظَلَ (تعطیل کرد)، غَيَمَ (ناپود کرد)، هَدَمَ (خراب کرد)، صَرَفَ (گردانید)، ظَلَقَ (آزاد کرد)، عَرَفَ (دانست)، فَكَرَ (فکر کرد)، يَقِنَ (یقین کرد)، قَسَمَ ( تقسیم کرد)، شَقَ (شکافت)، سَيِعَ (شنید)، سَدَ (بست).

## فصل ۶—باب تفععل:

مانند صَرَفَ —> تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفٌ.

در باب تفعل چهار قاعدة خصوصی جاری می‌شود.

۱- در مضارع معلوم از صیغه‌های ۴ و ۵ غائب و شش صیغه مخاطب که دو تاء در اول صیغه جمع می‌شود جائز است تاء دوم<sup>۱</sup> را که تاء باب است بیان‌دازیم مثلاً **تَصَرَّفُ** → **تَصَرَّفَ**، **تَصَرَّفَانِ** → **تَصَرَّفَانِ** و همین‌طور...

۲- هرگاه فاء الفعل این باب یکی ازدوازده حرف «ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ» باشد جائز است که تاء باب را هم‌جنس فاء الفعل نموده در آن ادغام نماییم، و در مواردی که لازمه این عمل سکون اول کلمه است چون ابتداء به ساکن مُحال یا مشکل است، همزة وصل مكسوری در اول کلمه درمی‌آوریم بنابراین **تَثَبَّتْ**... → **إِثَّبَتْ يَثَبَّتْ إِثَّبَتْ لَيَثَبَّتْ إِثَّبَتْ**، **تَسْبَعْ**... → **إِتَّبَعْ يَتَسْبَعْ إِتَّبَعْ يَتَسْبَعْ تَدَثَّرْ**... → **إِدَثَّرَ يَدَثَّرُ إِدَثَّرْ لَيَدَثَّرُ إِدَثَّرْ**.

واز این قبيل است: **أَفَلَمْ يَدَبُّرُوا، مَا يَذَّكُرُ، وَأَرَيْتُ، لَا يَسْمَعُونَ، يَشْقَقُ، فَاصْدَاقَ، يَضْرَعُونَ، فَاطَّهَرُوا** (قرآن مجید).

۳- در بعضی موارد چون فعل مضاعف به باب تفعل رود لام الفعل آن به یاء تبدیل می‌شود مانند: **ظَلَّ** → **تَظَلَّ** → **تَظَنَّ** (تظنی) و از همین قبیل است **تَسَرَّى** و **تَصَدَّى**.

۴- در مصدر ناقص واوی باب **تَفْعُل**، واولاد الفعل قلب به یاء می‌شود و یاء ماقبل خود را مكسور می‌کند همچنانکه در مصدر ناقص یائی آن نیز یاء ماقبل خود را مكسور می‌نماید مانند: **تَرَجُّو** → **تَرَجُّى** → **تَرَجَّحَى** و **تَوَلُّى** → **تَوَلَّى**.

۱- اینکه محفوظ، تاء دوم است قول سیبویه می‌باشد (شرح رضی بر شافعیه ج ۳ ص ۲۹۰).

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مضاف:	تَخْلِلٌ	يَتَخَلَّلُ	لِتَخَلَّلَن्	تَخَلَّلَنْ ...
مثال:	تَوْهَمٌ	يَتَوَهَّمُ	لِتَوَهَّمَن्	تَوَهَّمْ ! ...
ناقص:	تَعَدِّي	يَتَعَدِّي	لِتَعَدِّيَن्	تَعَدِّ ...
لفیف:	تَوَلٌ	يَتَوَلٌ	لِتَوَلَّنَ	تَوَلَّ ...

معانی باب تفعّل: باب تفعّل در نه معنی زیربکاربرده می‌شود:

۱- مطاوعه: مانند **أَذْبَثُهُ فَتَأْذَبَ**. همانطور که از مثال معلوم است فاعل این باب در این معنی مفعول باب تفعیل است از این رو گفته می‌شود: «باب تفعّل برای مطاوعه باب تفعیل می‌باشد». مطاوعه معنای غالبي باب تفعّل است.

۲- تکلف: یعنی بزحمت و مشقت کاری را برخود تحمیل کردن  
مانند: **تَشَجَّع** (بزحمت از خود شجاعت نشان داد)، **تَحَلَّم** (بزحمت حلم را بر خود تحمیل کرد).

۳- اتخاذ: به همان معنی که در باب افعال گذشت مانند **تَوَسَّد** (متکا تهیه کرد)، **تَوَسَّدَ الْحَجَرَ** (سنگ را برای خود بالش قرار داد)، **تَبَتَّى زَيْدًا** (زید را بفرزندی گرفت).

۴- طلب: یعنی خواستن معنای فعل مانند **تَعْجَلْتُ الْأَمْرَ** (خواستم کار زود انجام گیرد)، **تَسْجَرْتُ الْوَعْدَ** (وفای به وعده را خواستار شدم).

۵- تدریج: مانند **تَجَرَّعَ الْمَاءَ** (آبرا جر عه جر عه نوشید)، **تَفَهَّمَ الْمَسَأَةَ** (مسأله را اندک اندک فهمید).

۱- در «مثال» این باب چنانکه در تبصره قاعدة عشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء الفعل قلب به الف نمی‌شود.

- ۶- تجتّب: يعني اجتناب کردن فاعل از معنای فعل مانند **تَأْتَمَ** (از گناه دوری کرد)، **تَذَمَّمَ** (از مذمت کناره گرفت).
- ۷- صبرورت: يعني به حالتی درآمدن مانند: **تَأْيَمَتِ الْمَرْأَةُ** (زن آئیم بی شوهر شد).
- ۸- شکایت: مانند **تَظَلَّمَ** (از ظلم شکایت کرد).
- ۹- معنای ثالثی مجرد: مانند: **بَسَمَ** یا **تَبَسَّمَ** (لبخند زد).

### \* پرسش و تمرین \*

- ۱- افعال زیر را به باب تفعّل بپرسید: **ذَرَّجَ**، **سَطَحَ**، **شَرْفَ**، **صَدَنَ**، **ضَرَّ**، **ذَلَّ**، **لَعَّ**، **ثَبَطَ**، **تَرَحَّ**.
- ۲- افعال زیر را نیز به باب تفعّل بپرسید: **يَسَرَّ**، **طَاعَ**، **حَالَ**، **صَبَا**، **وَقَىٰ**، **رَوَىٰ**، **جَزَّأَ**، **قَلَّىٰ**.
- ۳- ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوم و سوم، امر معلوم فعل چهارم و پنجم، ماضی مجهول فعل ششم و هفتم و مضارع وامر مجهول فعل هشتم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
- ۴- کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند از چه فعلی: **إِلْرَجُ**، **يَصَدُّرُ**، **إِطْلَعَ**، **إِرْسَكَىٰ**، **لَيْزَعَىٰ**، **تَصَدَّرَانِ**، **تَصَرَّفَينِ**، **إِصْرَرَتَا**، **إِرْتَخَنَ**، **فَانَّتَ لَهُ تَصَدَّىٰ**، **تَنَزَّلَ الْمُلَانِكَةُ**، **أَفْلَانَذَكَرُونَ**.
- ۵- صرف و نظر را به باب تفعّل برده و مضارع آنها را به دووجه ممکن صرف کنید.
- ۶- معنی باب تفعّل را در افعال زیر بیان کنید: **تَصَدَّقَ** (صدقه داد)، **تَعْلَمَ** (یاد گرفت)، طلب علم کرد)، **تَكَسَّرَ** (شکست)، **تَصَرَّفَ** (گردید)، **تَلَحَّفَ** (لحاف بسر کشید)، **تَجَسَّمَ** (مجسم شد)، **تَغَيَّرَ** (تفیر یافت)، **تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ** (حدیث)، **تَجَهَّزُوا رَجِمَكُمُ اللَّهُ** (نهج البلاعه)، **تَسْحَرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً** (نهج الفصاحة) **الْسَّذَّلُ لِلْحَقِّ أَقْرَبُ إِلَى الْغَيْرِ مِنَ الشَّعْرَرِ بِالْبَاطِلِ** (نهج الفصاحة)، **فَانَّتَ لَهُ تَصَدَّىٰ تَنَزَّلَنِ الْمُلَانِكَةُ** (۱-قدر). **فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَشَكَّرَ فِيهَا** (۱۲-اعراف)، **إِنْ جَاءَكُمْ فُسَاسِقٌ يَتَبَأَّلُو فَتَبَيَّنُوا** (۶-حجرات)، **الَّذِي يُوْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّى** (۱۸-آل)، **أَفْلَانَذَكَرُونَ** (۲-يونس).

## فصل ۷—باب تفاعل:

مانند ضرب  $\rightarrow$  تضارب  $\rightarrow$  تضارب  $\rightarrow$  تضارب.

قواعد ۱ و ۴ و ۶ باب تفعال عیناً در باب تفاعل نیز جاری می‌شود. بنابراین:

(الف) تضارب  $\rightarrow$  تضارب، تضارب  $\rightarrow$  تضارب  $\rightarrow$ ...

(ب) تتابع...  $\rightarrow$  إتّابع  $\rightarrow$  إتّابع  $\rightarrow$  إتّابع، تَابَقَ...  $\rightarrow$  إثاقَ

يَشَاقِلُ إِشَاقِلٌ لِيَشَاقِلْ إِشَاقِلْ و همینطور تدارگ، تذابح، تزاور، تَسَارَعْ، تَشَاعَرْ، تَصَاعَدْ، تَضَارَعْ، تَطَابَقْ، تَظَاهَرْ.

(ج) تَدَاعُو  $\rightarrow$  تَدَاعِي  $\rightarrow$  تَدَاعِي  $\rightarrow$  تَوَالِي.

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مثال:	تواءد	يتَوَاعِدْ	تواءد	يتَوَاعِدْ	تواءد
اجوف:	تعاون	يتَعَاوَنْ	تعاون	يتَعَاوَنْ	تعاون
ناقص:	تراضى	يتَرَاضِى	تراضى	يتَرَاضِى	تراضى
لفيف:	تساوى	يتَسَاوِى	تساوى	يتَسَاوِى	تساوى
مجهول:	تعون	يتَعَوَنْ <sup>۲</sup>	تعون	يتَعَوَنْ <sup>۲</sup>	تعون

معانی باب تفاعل: این باب درینچ معنی بکاربرده می‌شود:

۱—مشارکت که معنای غالبی این باب است مانند: تضارب زید و عمرُو.

۱—در «مثال» این باب چنانکه در تبصره قاعدة هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء الفعل قلب به الف نمی‌شود.

۲—در ماضی مجہول اجوف باب تفاعل قاعدة ادغام جاری نمی‌شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

تبصره: سه باب مفاعله، افعال و تفاعل همانطور که گذشت می توانند در بیان مشارکت بکار روند با این فرق که بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی بصورت فاعل (مرفوع) و دیگری بصورت مفعول (منصوب). ولی در دو باب دیگر می توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم مثلاً بگوییم «اِخْتَصَمَ الْقَوْمُ» و «تَضَارَبَ الرَّجُلَانِ» و یا دو اسم که در این صورت هردو بصورت فاعل خواهند بود مانند «اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرُ»، «تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرُ».

۲— مطاوعه: مانند **بِاعْدَتُهُ قَبْيَاَعَدَ** (او را دور کردم پس دور شد). باب تفاعل برای مطاوعه باب مفاعله است.

۳— ظاهر و تشبیه: یعنی خود را به حالتی زدن مانند **تَمَارَضَ** (خود را به مریضی زد)، **تَجَاهَلَ** (خود را به نادانی زد).

۴— تدریج: مانند **تَوَارَدَ الْقَوْمُ** (جمعیت بتدریج وارد شدند).

۵— معنای ثلثی مجرد: مانند **تَعَالَى اللَّهُ** که به معنی **عَلَّا** است یعنی خدا بلند مرتبه است.

#### \* پرسش و تمرین \*

۱— در باب تفاعل چه قواعدی جاری است بیان کنید.

۲— افعال زیر را به باب تفاعل برده مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید: عهده، قولی، عان.

۳— افعال تمرین سابق را به باب تفاعل ببرید، از فعل اول مجهول ماضی و مضارع، از فعل دوم معلوم و مجهول امرو از فعل سوم مضارع معلوم را مؤکد به نون خفیفه صرف کنید.

۴— افعال زیر را به باب تفاعل ببرید: **تَرَكَ**، **تَقْتَلَ**، **ذَرَسَ**، **ذَكَرَ**، **سَأَلَ**، **شَرَطَ**، **صَدَفَ**، **ضَحِيجَ**، **طَالَ**، **ظَرُوفَ**، **زَاجَ**، **يَسَرَ**، **قَلَّى**، **سَوَى**، **عَلَّا**.

۵— در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفاعل مراد است: **تَعَاصَلَنَا**

(همدستی کردیم)، **تَبَاكِي** (خود را به گریه زد)، **تَسَاوِيَا** (آندو باهم برابر شدند)، **تَجَاهِرَ** (اظهار کرد)، **تَهَاجِمُوا** (هجوم کردند)، **تَعَاهِدُوا** (باهم عهد بستند)، **تَسَاقَطَ** (بتدیر پیغ ساقط شد)، **تَفَالَّلَ** (خود را به غفلت زد)، **تَغَيِّرَ** (تفییر کرد)، **لَا تَسْبِرُوا** **بِالْأَقْلَابِ** («—خبرات)، **تَعَاوَذُوا عَلَى الْبَرِّ وَالْقَوْيِ** (۲—مانند)، **تَوَاصَنَ لِلْمُشْكِنِ إِلَيْكِ** (نهج الفصاحة)، **عَمَّ يَتَسَائِلُونَ** (۱—نباء).

## فصل ۸ — باب افعال:

مانند: **حُمَرَة** → **إِخْمَرٌ يَخْمَرُ أَخْمِرٌ** خصوصیت این باب اینست که غالباً در الوان و عیوب بکار می‌رود و همیشه لازم است. در بیان دو منظور از باب افعال استفاده می‌شود:

۱—**دخول فاعل در مبدأ فعل** کمعنای غالی آن است مانند **إِشَادَةُ اللَّيلِ** (شب، وارد سیاهی شد)، **إِخْمَرُ الْبُشْرُ** (خرمای نارس وارد قرمزی شد).

۲—**مبالغه مانند إِخْمَرُ الْحَدِيدُ** (آهن بسیار سرخ شد).

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

ماضی معلوم: **إِخْمَرَ إِخْمَرًا إِخْمَرُوا إِخْمَرَتْ إِخْمَرَتْ إِخْمَرَنَ إِخْمَرَنَتْ...**

مضارع معلوم: **يَخْمَرُ يَخْمَرَانِ يَخْمَرُونَ تَخْمَرُ تَخْمَرَانِ يَخْمَرُنَ...**

امر معلوم: «**لَيَخْمَرِ لَيَخْمَرَ لَيَخْمَرَ**» **لَيَخْمَرَا لَيَخْمَرُوا...** «**إِخْمَرِ إِخْمَرَ** **إِخْمَرَ**» **إِخْمَرَا...**

ماضی مجهول: **أَخْمَرَ بِهِ أَخْمَرَ بِهِمَا أَخْمَرَ بِهِمْ...**

مضارع مجهول: **يُخْمَرُ بِهِ يُخْمَرَ بِهِمَا يُخْمَرُ بِهِمْ...**

## \* تعریف \*

۱ - خُمْرَة، بِيَاض وَسُوَاد را به باب افعال برده معلوم و مجهول ماضی فعل اول و مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید.

۲ - معنای باب افعال را در افعال زیر معین نمائید: إقْتَلَ الْبَتْ (گیاه شروع به خشکیدن کرد)، إِنْهَوْ (یک چشمی شد)، تَحْضُرُ الْحَقْلَةُ فِي الرَّبِيعِ (در بهار باخجه سبز می شود)، إِخْرَقَ (لوچ شد)، يَصْفَرُونَ زَيْدَ (زنگ زید دارد زرد می شود)، يَوْمَ تَبَيَّضُ وَجْهُهُ وَتَسْوَدُ وَجْهُهُ (۱۰۰- آن مردن)، ما قَاتَ لِلَّذِينَ عَمِّلُوا وَلَا أَخْضَرَ لِلَّذِينَ غَوَّدُ.

(تابع البلاغة ۵۶).

## فصل ۹ - باب استفعال:

مانند خَرَجَ — إِشْتَخْرَجَ إِشْتَخْرَاجٌ باب استفعال قاعدة  
خصوصی ندارد و صرف اجمالی آن چنین است:

ماض معلوم: إِشْتَخْرَجَ إِشْتَخْرَجاً إِشْتَخْرَجُوا...

مضارع معلوم: يَشْتَخْرُجُ يَشْتَخْرَجَانَ يَشْتَخْرَجُونَ...

امر معلوم: لِيَشْتَخْرُجَ لِيَشْتَخْرَجاً لِيَشْتَخْرُجُوا... إِشْتَخْرَجَ إِشْتَخْرَجاً إِشْتَخْرَجَ

ماض مجهول: أَشْتَخْرَجَ أَشْتَخْرَجاً أَشْتَخْرُجُوا...

مضارع مجهول: يُشْتَخْرُجُ يُشْتَخْرَجَانَ يُشْتَخْرَجُونَ...

مضاف: إِشْتَمَدَ إِشْتَمَدَاد «لِيَشْتَمِدَ لِيَشْتَمِدَ لِيَشْتَمِدَ»  
لِيَشْتَمِدَا لِيَشْتَمِدُوا... «إِشْتَمِدَ إِشْتَمِدَ إِشْتَمِدَ»...

مثال: إِشْتَوْضَعَ يَشْتَوْضَعُ إِشْتَيْضَاحَ لِيَشْتَوْضَعَ إِشْتَوْضَعَ...

اجوف: إِشْتَقَامَ يَشْتَقِيمُ إِشْتَقَامَةَ لِيَشْتَقِيمَ إِشْتَقِيمَ...

ناقص: إِشْتَقَشَ يَشْتَقَشَيَ إِشْتَقَشَاءَ...

## • توضیح:

در مصدر اجوف باب استفعال — مانند باب افعال — پس از اینکه عین الفعل بهجهت اجراء قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک «تا» در آخر آورده میشود مانند: **إِشْتَقَوْا** — استيقامة. واز همین قبیل است: استعاذه، استفادة، استحالة و...)

## • بک مرد استثنای:

مادة حَيَّ (حیا کرد) چون به باب استفعال رود می توان عین الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به مقابل انداحت و چنین صرف کرد: **إِشْتَحَى** **إِشْتَحَاء**.

## معانی باب استفعال: باب استفعال دارای هفت معنی است:

۱— طلب: که معنای غالباً این باب است مانند: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** (از خدا طلب غفران می کنم)، **إِشْتَصَرَ** (طلب یاری کرد). باب استفعال در بیان این معنی متعدد است اگرچه از ثالثی لازم باشد مانند **إِشْتَخَرْجَتُ الْمَعْدِنَ** (معدن را استخراج کردم).

۲— نحوی: مانند **إِشْتَخَبَرَ الظَّلَمُ** (گیل، سنج شد).

۳— مفعول را بر صفتی یافتن: مانند **إِسْتَعْظَمْتُ الْأَمْرَ** (مطلوب را بزرگ یافتم).

۴— مفعول را به صفتی متصف کردن: مانند **إِسْتَخَلَفْتُ زَيْدًا** (زید را جانشین خود قرار دادم).

۵— تکلف: مانند **إِشْتَجَرَأَ** (جرأت را بر خود تحمیل کرد، بزمت جرأت نشان داد).

۶— مطاوعه: مانند **أَرَخْتُ زَيْدًا فَاسْتَرَاحَ** (زید را راحت کردم پس او

راحت شد).

۷—معنای ثلاثی مجرد: مانند قرّاً یا استقرّ (آرام گرفت).

\* پرسش و تمرین \*

- ۱ - افعال زیر را به باب استفعال بپرید: خَرَجَ، مَدَ، أَمِنَ، وَضَعَ، خَارَ، فَتَأَ، وَفَى، حَبَّى، غَاثَ، لَجَانَ، حَالَ.

۲ - افعال تمرین سابق را به باب استفعال ببرده بدستور زیر صرف کنید: معلوم ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم، امر فعل سوم مجهول ماضی فعل چهارم، مضارع فعل پنجم، نهی فعل ششم و مضارع معلوم مؤکد به نون ثقله فعل هفتم.

۳ - معنای باب استفعال را در افعال زیر معین کنید: إِشْتَمَرْ (عبور کرد)، إِشْتَقَوْ (الجَمْلُ) (شترن، ماده شد)، إِشْتَجَازْ (اجازه خواست)، أَشْتَشَّتَ لِلْمُؤْتَ (آیا تسلیم مرگ شده ای؟)، إِشْتَوْحَشْ (وحشت کرد)، إِشْتَقَى (طلب سقايت کرد)، إِشْتَخَسَ زید خالیداً (زید خالد را نیکویافت)، وَاسْتَقْتَشَوْ يَابِهِمْ (۷-نبی)، وَاسْتَغْرَكَمْ فِيهَا ۶۱-هود)، آن راهه اشتفتني (۷-علق)، فَمَا اشْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ (۷-منون). إِنَّ الْقَوْمَ اشْتَهَفُونِي (۱۵-اعراف)، أَبِي وَاسْتَكْبَرَ (۴-بقره).

## فصل ۱۰ - باب افعیال:

مانند خنکه اخمار تخمار اخمار ار.

خصوصیت این باب این است که غالباً در الوان و عیوب بکار می‌رود و همیشه لازم است. معنای این باب بیان تدریج و مبالغه است مانند **اخمار** و **الحدید** (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)، صرف اجمالي آن:

ماضي معلوم: إِحْمَارٌ... إِحْمَارَزْنٌ...  
مضارع معلوم: يَهُمَارٌ... يَهُمَارَزْنٌ...

- ماضی مجهول: **أَخْمُرَ بِهِ** ...  
 مضارع مجهول: **يُخْمَرِ بِهِ** ...  
 امر معلوم: **(لَيَخْمَرُ لَيَخْمَرُ لَيَخْمَرُ)** ...  
 نهی: **(لَا يَخْمَرُ لَا يَخْمَرُ لَا يَخْمَرُ)** ...

---

\* تعریف \*

---

شہب، ذہم، صفر، سود را به باب افعیال برده ماضی معلوم و مجهول فعل اول، مضارع معلوم و مجهول فعل دوم و امر معلوم و مجهول فعل سوم و چهارم را صرف کنید.

## فصل ۱۱ – ابواب غیرمشهور:

ابواب غیرمشهور که ۱۵ باب اند قاعدة خصوصی ندارند و غالباً با تأکید و مبالغه معنای خود را بیان می کنند و همانطور که گذشت کمتر مورد استفاده قرار می گیرند لذا به ذکر اجمالی آنها اکتفا می شود:

- ۱ – باب فوغله (فَوْعَلَ يُفَوِّعِلُ فَوْعَلَة) مانند حقل —> حوقل يحوقل حوقلة (پیر شدن).
- ۲ – باب فینته (فَيَقْعِلَ يُفَيِّعِلُ فَيَقْعِلَة) مانند شطن —> شیطان يشیطئ شیطنة (شیطنت کردن).
- ۳ – باب فغنه (فَغَنَلَ يُفَغِّنِلُ فَغَنَلَة) مانند قلس —> قلنس يقلنس قلنسته (کلاه پوشاندن).
- ۴ – باب فغوله (فَغَوْلَة) مانند جهر —> جهور يجهور جهوره (صدا بلند کردن).

- ٥ - باب فَعْلَة (فَعَلَ يُفَعِّلُ فَعْلَة) مانند شمل —> شَمَلَ يُشَمِّلُ شَمَلَة (تند رفتن).
- ٦ - باب فَعْلَة (فَعَلَ يُفَعِّلُ فَعْلَة) مانند قلس —> قَلْسَى يُقْلِسِي قَلْسَة (کلاه پوشاندن).
- ٧ - باب تَمْفَعْل (تَمَفْعَلَ يَتَمْفَعِلُ تَمْفَعْل) مانند رکز —> تَمَرْكَز يَتَمَرْكِز تَمَرْكَز (ثابت شدن).
- ٨ - باب تَفْوَعْل (تَفَوْعَلَ يَتَفَوَعِلُ تَفْوَعْل) مانند جرب —> تَجَوَّب يَتَجَوَّب تَجَوَّب (جوراب پوشیدن).
- ٩ - باب تَفْيَعْل (تَفَيْعَلَ يَتَفَيَعِلُ تَفْيَعْل) شيطن —> تَشَيْطَن يَتَشَيَطُ تَشَيْطَن (بدجنسی کردن).
- ١٠ - باب تَفَغْلَل (تَفَغَّلَ يَتَفَغَّلُ تَفَغْلَل) جلب —> تَجْلِبَ يَتَجَلَّب تَجْلِبَ (لباس گشاد پوشیدن یا پوشاندن).
- ١١ - باب تَفَغْوَل (تَفَغَّوَلَ يَتَفَغَّوَلُ تَفَغْوَل) مانند رهک —> تَرَهَوَّج يَتَرَهَوَّج تَرَهَوَّج (لرزان راه رفتن).
- ١٢ - باب إِفْعَنْلَال (إِفْعَنَلَ يَفْعَنِلُ إِفْعَنْلَال) مانند قعس —> إِفْعَنَسَ يَفْعَنِسُ إِفْعَنَسَ (امتناع کردن و به عقب برگشتن).
- ١٣ - باب إِفْعَنْلَاء (إِفْعَنَلَى يَفْعَنِلُ إِفْعَنْلَاء) مانند سلق —> إِشْلَقَى يَشْلَقَى إِشْلَقَاء (به پشت خواباندن).
- ١٤ - باب إِفْعَوَال (إِفْعَوَلَ يَفْعَوِلُ إِفْعَوَال) مانند جلز —> إِجْلَوَّر يَجْلَوَّر إِجْلَوَّر (بهم چسباندن).
- ١٥ - باب إِفْعَيَال (إِفْعَوَلَ يَفْعَوِلُ إِفْعَيَال) مانند حلا —> إِخْلَوَّلَى يَخْلَوَّلَى إِخْلَيَالَاء (شیرین شدن).

تبصره: در پنج باب: ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قاعدة اول باب ت فعل جاری می شود (مراجعه نمایید).

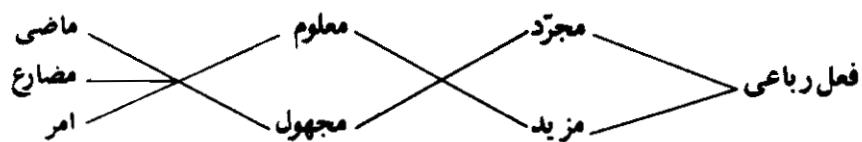
----- \* پرسش \*

- ۱ - از ابواب مشهور چه ابوابی برای تعدیه و چه ابوابی برای طلب و چه ابوابی برای تدریج بکار می روند؟
- ۲ - حرف مضارع (حروف مضارعه) در چه ابوابی از مشهور و غیر مشهور مضموم است؟ چرا؟ و در کدام مفتوح است؟ چرا؟

### مبحث سوم

## رباعی

**مقدمه:** تقسیمات فعل ربعی همانند ثلاثی است:



قاعدۀ ساختن هر قسمت و صیغه‌های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدمۀ کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرد و مقدمۀ مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید) و نیز ماضی و مضارع رباعی مانند ماضی و مضارع ثلاثی است در حالات مختلف. رباعی مجرد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب است:

## فصل ۱ – رباعی مجرّد:

ماضی رباعی مجرّد بروزن فَعَلَ، مضارع آن بروزن يُفَعِّلُ و مصدر آن بروزن فَعْلَة است و گاهی (در بعضی افعال) بروزن فِعْلَل نیز می‌آید مانند دَخْرَجَ يُدَخِّرِجُ دَخْرَجَة و دَخْرَاجَ (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُخْرَجٌ ...

مضارع مجهول: يُدَخِّرُ ...

امر معلوم: لَيُدَخِّرَجُ ... دَخْرَجٌ ...

امر مجهول: لَيُدَخِّرَجُ ...

نهی: لَا يُدَخِّرَجُ ...

نفي: لَا يُدَخِّرَجُ ...

ناکید: يُدَخِّرَجَنْ يُدَخِّرَجَانْ يُدَخِّرَجُونْ ... يُدَخِّرَجَنْ يُدَخِّرَجُونْ ...

----- \* -----

۱ – اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.

۲ – کلمات زیریک قسمت از باب رباعی مجرّدند وو قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید: زَفَرَة، يُزَخْرُفُ، صَنْصَحَ، يُشَقِّيقُ، شَرْشَرَة، زَخْلَقَة، دَأَذَأَ.

۳ – باب زَلْزَلَ وَزَخْرَجَ را ذکر نموده معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

## فصل ۲ — رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ — باب تَفْعِلٌ: تَفْعِلَ يَتَفْعِلُ تَفْعِل مانند دَخْرَج — تَدَخْرَج  
يَتَدَخْرَج تَدَخْرُج لَيَتَدَخْرَج تَدَخْرَج. دراین باب نیز قاعدة اول باب تفعّل جاری  
می شود و نمونه قسمتهای مختلف آن از اینقرار است:

ماضی مجهول:	تُدَخِّرَج يَه...
مضارع مجهول:	يَتَدَخِّرَج يَه...
امر مجهول:	لَيَتَدَخِّرَج يَه...
نهی:	لَا يَتَدَخِّرَج...
استفهام:	هَلْ يَتَدَخِّرَج...
تَأكيد:	يَتَدَخِّرَجْ... يَتَدَخِّرَجْ...

معنی این باب مطابعه فَعَلَ (رباعی مجرد) است.

۲ — باب إِفْعَنْلَال: إِفْعَنْلَال يَفْعَنْلِلُ إِفْعَنْلَال مانند حَرْبَجَم — إِخْرَجَم  
يَخْرَجُم إِخْرِبَام لَيَخْرَجُم إِخْرَجَم.

ماضی مجهول:	اُخْرَجَم يَه...
مضارع مجهول:	يَخْرَجُم يَه...
امر مجهول:	لَيَخْرَجُم يَه...

معنی این باب نیز مطابعه است، حَرْجَم (جمع کرد) — اخْرَجَم  
(جمع شد).

۳— باب اِفْعَالٌ: إِفْعَالٌ يَفْتَلِلُ إِفْعَالٌ مَانِدٌ قُشْغَرِيَّةٌ — إِقْشَرَةٌ  
يَقْشَعِرُ إِقْشَغَرَارٌ.  
امر معلوم: «لِيَقْشَعِرُ زَ لِيَقْشَعِرُ لِيَقْشَعِرُ» لِيَقْشَعِرَا... «إِقْشَعِرُ زَ إِقْشَعِرُ إِقْشَعِرُ»  
إِقْشَعِرَا...  
ماضي مجهول: أَقْشَعِرَ بِهِ...  
مضارع مجهول: يَقْشَعِرُ بِهِ...  
امر مجهول: «لِيَقْشَعِرَ زَ يَهِ لِيَقْشَعِرَ بِهِ لِيَقْشَعِرَ بِهِ»...  
این باب مفید تأکید و مبالغه است.

#### \* تمرین \*

معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر تزالن، اخْرَجَم و إِقْشَعَر را صرف کنید.

## بحث چهارم

# فعل صناعی - فعل غیر متصرف اسم فعل

### فصل ۱ - فعل صناعی:

فعل صناعی یا منحوت فعلی است که از اسم جامد غیر مصدر و یا از جمله اسمیه یا فعلیه بروزن یکی از افعال ساخته می شود.

در قسم اول که از اسم جامد غیر مصدر ساخته می شود شرط است که حاوی جمیع حروف اصلی اسم باشد و غالباً بروزن یکی از ابواب مزید فیه (ثلاثی یا رباعی) می آید مانند: **أَضَبَّعَ** (صبح کرد)، **أَنْسَى** (داخل شب شد)، **قَشَّرَ** (پوستش را کند)، **تَبَيَّنَ زَيْدًا** (زید را به فرزندی گرفت)، **أَغَدَ الْبَعِيرُ** (شتر غده درآورد)، **أَفْقَرَ الْبَلَدُ** (شهر ویران شد)، **ذَرَعَة** (به او زیر پوشانید)، **أَذْرَعَ وَإَذْرَعَ** (زره پوشید)، **ذَرَعَ الْفَرَسُ** (اسب سرش سیاه و سایر

اعضايش سفید شد)<sup>۱</sup>، سَاقَهُ وَتَسْيِقَهُ (او را با شمشیر زد)، سَأَيْقُوا وَتَسَأَيْقُوا (با شمشیر زد خورد کردند)، إخْتَبَرَ الْخُبْزَ (نان پخت)، إخْتَطَبَ (هیزم فراهم کرد)، يَئِيَّا الْبَيَاءَ (باء را نوشت)، اخْمَرَ (سرخ شد) و همینطور است: يَيْضَ و إِشْوَدَ و إِصْفَرَ، إِحْمَارَ (بتدریج سرخی اش شدید شد)، إِسْتَثْوَقَ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، قَلْفَلَ الظَّعَامَ (در غذا فلفل ریخت)، عَصْفَرَ الثَّوْبَ (لباس را به عَصْفَرَ رنگ آمیزی کرد)، إِقْسَعَرَ (او را لرزه گرفت) و... و از همین قبیل است آیه شریفه «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُضْبِحُونَ...»<sup>۲</sup> (روم: ۱۷) و حدیث شریف: «كُلُّ مَوْلَودٍ يُؤْلَدُ عَلَى الْفِتْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبُوهُهُ يُهُودًا يَهُودًا وَ يُنَصَّارًا وَ يُمَجَّسَّا يَهُودًا»<sup>۳</sup> (بخاری: ۲/۸۸ ص).

و در قسم دوم که از جمله اسمیه یا فعلیه ساخته می شود شرط است که یک یا چند حرف از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته شود و حروف جمع آوری شده بصورت فعلی درآورده شود تا مضمون جمله را بیان نماید و غالباً بر وزن باب رباعی مجرد آورده می شود مانند: بَشَّلَ وَ حَنَّدَلَ وَ حَوْقَلَ وَ حَسْبَلَ و سَبَّحَلَ (گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ)، جَعْفَلَ (گفت: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ)، طَلْبَقَ (گفت: آطَالَ اللَّهُ بِقَاءَكَ)، مَسَاهَ (باو گفت مَسَاكَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ) یعنی دعا کرد شبشب به خیر باشد و...<sup>۴</sup>

۱. این فعل از «ذرعاء» بمعنی تبی که ما هش تزدیک صبح طلوع می کند. شهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ هر ماه.

گرفته شده است.

۲. بسیاری از افعال ثالثی مزید می شهور و غیر مشهور از این قبیل است.

۳. زمخشی کلمه «بنیارت» در آیه شریفه «وَإِذَا الْقُبُوْرُ يُنَبَّرُ» (۴— انفطار) را منحوت از «بُيَّتٌ وَأَبْيَرٌ مُّرَابِّهَا» دانسته است.

## فصل ۲ – فعل غیر متصرف:

آنچه تاکنون گذشت درباره فعل متصرف بود و فعل متصرف فعلی است که ماضی، مضارع و امر و تمام چهارده صیغه هر کدام از اینها را داشته باشد و فعلی را که چنین نباشد غیر متصرف گویند.

افعال غیر متصرف چهار دسته‌اند:

- ۱ – آنهایی که امر ندارند.
- ۲ – آنهایی که مضارع و امر ندارند.
- ۳ – آنهایی که مضارع ندارند.
- ۴ – آنهایی که ماضی و مضارع ندارند.

افعال دسته اول عبارتند از: زان بِرَأْل، بِرَجْ بَسْرَخ، قَتَّى بَقْتَوْ، إِنْفَكْ بَنْفَكْ، كَادْ بَكَادْ، أَوْشَكْ بُوشَكْ، طَفِيقْ بَطْفَقْ.

چهار فعل اول بمعنی «قطع شد» می‌باشند و دائمًا با اداهه نفی بکار برده می‌شوند و در نتیجه دوام و اتصال را می‌رسانند و دو فعل بعد، بمعنی «نزدیک شد» است و فعل اخیر بمعنی «شروع کرد» می‌باشد.

افعال دسته دوم عبارتند از: تَبَارَكْ (مقتس و منزه است و این فعل فقط به خداوند متعال نسبت داده می‌شود)<sup>۱</sup>، خَلَا عَدَا، حَاشَا (این سه فعل دراستثناء بکار برده می‌شوند)، شَدْ (سخت است)، طَالَ (دیر زمانی است)، كَثُرْ (زیاد است)، قَلَ (نیست، کم است)<sup>۲</sup>، لَبَسَ (نیست)، دَامَ (دوام یافت،

۱. از این فعل صیغه اول و هفتم ماضی بکار برده می‌شود.

۲. از هفت فعل اخیر فقط صیغه اول ماضی بکار برده می‌شود، و بعد از چهار فعل اخیر «ما» زائدة بکار می‌برند.

این فعل همیشه بعداز «ما»<sup>۱</sup> وقتیه مصدر ته قرار می‌گیرد)، غسی، بحری، إخْلَقَ (این سه فعل بمعنی «امید است» می‌باشد)، آشأ، جعل، أَخَذَ، علیق (این چهار فعل بمعنی «شروع کرد» می‌باشد)، گرت (نزدیک شد)<sup>۲</sup>، بشت، شاه (این دو فعل بمعنی «ناپسند است» می‌باشد و به آنها « فعل ذم» می‌گویند)، یغتم، حب (این دو فعل بمعنی «پسندیده است» می‌باشد و به آنها « فعل مدح» می‌گویند)<sup>۳</sup> و صیغه‌های عقود مانند: بفت و إشتريت و ...

**افعال دسته سوم:** افعال دسته سوم عبارتند از: «أَفْعَلَ» و «أَفْعِلَ» بعنوان دو وزن تعجب. وزن اول همیشه بعد از «مای استفهمایه» و قبل از اسم منصوب قرار می‌گیرد و دومی قبل از باء جاره و اسم مجرور به آن. دو وزن فوق را در ترکیبی که گذشت، دو صیغه تعجب می‌گویند مثلاً: «ما أَخْسَنَ زَيْدًا» یا «أَخْسِنَ بِزَيْدٍ» یعنی چقدر زید نیکو است! (از حسن زید تعجب می‌کنم)<sup>۴</sup>.

تذکر: عین الفعل صیغه اول تعجب، اعلال و عین الفعل صیغه دوم ، اعلال و ادغام نمی‌شود می‌گوییم: ما أَفْوَمَ زَيْدًا، أَفْوِمَ بِزَيْدٍ و أَغْزِزُ بِه.

**افعال دسته چهارم** عبارتند از: تغان (بیا)، هات (بیاور) هاء (بیاور)، هاء (بگیر)<sup>۵</sup>، هئی (بشتاب)<sup>۶</sup>، هب (فرض کن)<sup>۷</sup>.

- 
۱. از ده فعل اخیر تمام صیغه‌های ماضی بکار برده می‌شود.
  ۲. از سه فعل اخیر دو صیغه ۱ و ۴ ماضی بکار برده می‌شود.
  ۳. از این فعل همین یک صیغه استعمال می‌شود و همیشه با کلمه «ذا» که بعد از آن می‌آید ترکیب می‌شود: «جَهْدًا»: (چه خوب است).
  ۴. از این دو وزن فقط صیغه ای که ذکر شد بکار برده می‌شود.
  ۵. از این چهار فعل فقط شش صیغه امر مخاطب بکار برده می‌شود. صرف هاء چنین است: هاء هائیا هاؤوا—هائی هائیا هائین. و صرف هاء چنین: هاء هاؤما هاؤم—هاء هاؤما هاؤن.
  ۶. از «هئی» سه صیغه امر مخاطب مذکور بکاررفته است.
  ۷. از «هبت» همین یک صیغه بکار برده شده است.

نصره: فعل غیر متصرف مبدأ اشتقاق (مصدر) ندارد.

### فصل ۳ – اسم فعل:

اسم فعل کلمه‌ای است که دارای اثر و معنی فعل باشد ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشد و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم (مثلاً تنوین) را می‌پذیرد مانند هئیهات و صهی.

اسماء افعال بر سه دسته‌اند:

دسته اول: آنهایی که بمعنی فعل ماضی هستند مانند: هئیهات (دور شد).

دسته دوم: آنهایی که بمعنی فعل مضارع اند مانند: افت (بیزارم).

دسته سوم: آنهایی که بمعنی فعل امراند مانند: صهی (ساخت شو).

اسم فعل با مبالغه معنای فعل مرادف خود را می‌فهماند. توضیح بیشتر اسم فعل در بخش اسم خواهد آمد.

#### \* پرسش و تمرین \*

۱ – فعل صناعی یا منحوت چه فعلی است؟

۲ – برای قسم اول از دو قسم فعل صناعی بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.

۳ – برای قسم دوم فعل صناعی پنج مثال ذکر کنید و بیان نمایید از چه و چگونه گرفته شده است.

۴ - چه فعلی را متصرف و چه فعلی را غیر متصرف گویند و اقسام فعل غیر متصرف چیست؟

۵ - اسم فعل چیست و بر چند قسم است؟ برای هر کدام از اقسام آن سه مثال ذکر نموده معنی کنید.

۶ - می گویند «در فعل، تصرف بیش از اسم است» این جمله را توضیح دهید.

۷ - برای مباحث بخش اول نمودار گویایی رسم کنید.

## القسم الثاني

## القسم الثاني

# الاسم

## مقدمة

١ - تعریف الاسم: الاسم - كَما مَرَ - مَا دَلَّ عَلَى مَعْنَى مُسْتَقِلٍ<sup>١</sup> غير مقترب وضعاً بزمان. فإن دلّ على ذات آني معنى قائم بذاته سمى «اسم ذات» أو «اسم عيني» كزينة وكتاب وضارب وإن دلّ على حدث آني معنى قائم بغيره سمى «اسم معنى» كضرب وعشرة وبياض.

٢ - أبنية الاسم: قد مر أن إلاديم أبنية ثلاثة: الثلاثي وال رباعي والخمسي وكل منها مجرد أو متراكب فيه فالأنواع ستة:

١. قد يشتهر معنى الاسم بزمان ولا يكون الاسم موضوعاً له و ذلك نحو انتي الفاعل والمفعول. (راجع شرح سيد على خان الكبير على القسمية ص ٢٣).

١) **الثانية المجرد ولها عشرة أوزان:**

فَعْل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فَعَل، فَعِل، فَعُل، فَعَل، نحو: فَلْس، فَرَس، كَيْف، عَضْد، جَبْر، عَنْب، إِبْل، فَعْل، صُرَد، عَنْق. وأما فَعِل نحو دليل قليل.

٢) **الرابع المجرد ولها ستة أوزان:**

فَعَلَل، فُعَلَل، فِعَلَل، فِعَلَل، فُعَلَل نحو: جَغْفَر، بُرْثَن، زِبْرِج، دِرْهَم، قِيمَطْر، بُخْدَب (الْجَعْلُ الصَّحْمُ).

٣) **الخامس المجرد ولها أربعة أوزان:**

فَعَلَلَل، فُعَلَلَل، فِعَلَلَل نحو: سَفَرَجَل، قَدَغِيل، جَحْمَرِش، قِرْظَب.

٤) **الثالثة التزيد فيه نحو: رجَال.**

٥) **الرابع التزيد فيه نحو: عَضْفُور.**

٦) **الخامس التزيد فيه نحو: سُلَسِيل.**

**تنبيه:** أوزان الاسم المزید فيه كثيرة جداً ولتمييز الحرف الزائد عن الأصلية ظرف تأتي في الخاتمة إنشاء الله تعالى.

**تنبيه:** قد يُحذف من الثلاثي بعض أحرفه الأصلية وحينئذ قد يعوض فيه عن المخدوف شيء وقد لا يعوض.

الأول نحو: وِعْد—عِدَة، سَمَو—إِسْم، بَنْو—إِنْ، لُغَو—لَغَة، شَفَة—شَفَة، سَنَو—سَنَة، كُرَو—كُرَة، أَمَو—أَمَة، (فَوَه—فَوَه) قَم—قَم. والثاني نحو: أَبُو—أَب، أَخُو—أَخ، حَمَو—حَم، هَنَو—هَن، دَمَو—دَم، غَدَو—غَد، يَدَى—يَد، فَوَه (—فَو) قَم، شَوْهَة—شَاهَة.

وما وُضِعَ في الأصل على حرف أو حرفين كالثاء والكاف في «نصرتِك» وكـ«مَن» وـ«ما» قليل.

### ٣— تقسيمات الاسم: للاسم ستة تقسيمات إذ هو إما:

(١) مَصْدَرٌ أَوْ غَيْرُ مَصْدَرٍ

(٢) جَامِدٌ أَوْ مُشَكّلٌ

(٣) مُذَكَّرٌ أَوْ مُؤنَثٌ

(٤) مُتَصَرِّفٌ أَوْ غَيْرُ مُتَصَرِّفٍ

(٥) مَعْرَفَةٌ أَوْ نَكْرَةٌ

(٦) مُغْرَبٌ أَوْ مَبْنَىٰ. والبحث عن كلٍّ في مباحث فمباحث الاسم ستة.

وله— بل لخصوص الاسم المعرّب— تقسيم آخرٌ ياعتبار حرفه

الأخير إلى المقصور والممدود والمنقوص والصحيح وشبه الصحيح تورده هنا

لقلة البحث فيه:

فالمقصور ما ختم بالفي ثابتة<sup>١</sup> سواء كانت مُنْقَلِبَةً كـ«عصا» وـ«فتى» أو مزيدة لـلثانية كـ«عظشى» أو لـاللحاق كـ«أرضى»<sup>٢</sup> أو لغيرهما كـ«موسى».

والممدود ما ختم بـهمزة قبّلها ألف زائدة<sup>٣</sup> سواء كانت الهمزة أصلية كـ«قراء» أو مُنْقَلِبَةً كـ«سماء» وـ«بناء» أو مزيدة لـلثانية كـ«حمراء» أو لـاللحاق كـ«جزباء» (اسم ذاتي) أو لغيرهما كـ«ذكر ياء».

والمنقوص ما ختم بـساعي ثابتة مكسورة قبلها<sup>٤</sup> كـ«القاضي» وـ«المنادي».

١. يبحث عن بعض الأقسام كالمغرب والمبني قدراً ما يرتبط بالصرف إذ لا يتبعني ترك التعرض لهذا اليدار كما سيظهر وموقعه انتيفاء البحث عن مثيلهما، علم التّهو.

٢. لا غير الثابتة كـ«رأيت زيداً» في الوقت.

٣. لـاللحاق يبحث يأتي في الخاتمة إنشاء الله تعالى.

٤. يختلف ما ختم بـهمزة قبّلها ألف أصلية كـالماء والذاء.

٥. يختلف غير الثابتة نحو «قلت لأبي عبد الله» مثلاً وبخلاف ما لم يكتنز ما قبلها نحو ظنى وستي.

**والصحيح ما خُتِّمَ بـحَرَفِ صَحِيحٍ غَيْرِ الْهَمْزَةِ الَّتِي قَبْلَهَا الْفُلْفُلُ زَائِدَةً نَخْوُ «رَجُلٌ»، «مَرْءَةٌ» و «مَرْأَةٌ».**

**وَشِبَّهَ الصَّحِيحَ مَا خُتِّمَ بـوَالْوَاءِ وَالْيَاءِ سَائِكٍ مَا قَبْلَهَا نَخْوُ «ذَلْوٌ» و «ظَنْبَىٰ».**  
**ثُمَّ «الصَّحِيحُ» و «الْمَنْقُوشُ» هِيَهُنَا إِضْطِلَاطٌ خَاصٌّ غَيْرُ مَا سَبَقَ فِي الْمُفْتَدِمَةِ مِنْ تَقْسِيمِ الْكَلِمَةِ إِلَى الصَّحِيحِ وَالْمَنْقُوشِ و...»**

#### \_\_\_\_\_ \*السؤال والتمرين\*

- ١ - بيّن معنى الاسم والفرق بينه وبين قسيمه: الفعل والعرف.
- ٢ - أعطِ لـكُلِّ مِنْ أَفْسَامِ الاسم خمسةً أمثلةً.
- ٣ - بيّن آنِيَةَ الاسم والفعل.
- ٤ - أعطِ ثلَاثَةً أمثلةً على كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ الاسم الثُلَاثَةِ وَمِنَالِيْنِ عَلَى كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ الرُّبَاعِيِّ وَمِنَالِاً عَلَى كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ الْخَمْسَاتِ.
- ٥ - لم يُذَكَّرْ أَوْزَانُ الاسم التَّرْيِدِ فِيهِ؟
- ٦ - بيّن أنواع الاسم الثُلَاثَةِ التَّعْدُوفِ بـغَضْبِ أَصْوَلِهِ وَأَذْكُرْ مِنَالِيْنِ لـكُلِّ مِنْهَا.
- ٧ - مَا مَعْنَى تَقْسِيمَاتِ الاسم التَّيْسِيَّةِ؟ هَلْ يَتَأَتَّى جَمِيعُهَا فِي اسْمٍ وَاحِدٍ أَوْ يَخْتَصُ كُلُّ اسْمٍ بِقِسْمٍ؟ تَبَيَّنْ ذَلِكَ.
- ٨ - عَرِفْ عِلْمَ الصَّرْفِ وَمَوْضُوعَهِ كَمْ يَتَضَعَّ لَكَ إِجْمَالًا وَجَهَ ارْتِبَاطِ بـغَضْبِ التَّقْسِيماتِ بالصَّرْفِ لـالنَّخْوِ.
- ٩ - لم أُخِيرَ قِسْمَ الاسم عَنِ الْفِعْلِ وَلَمْ لَا يَتَحَبَّ فِي الصَّرْفِ عَنِ الْحَرْفِ؟
- ١٠ - عَرِفْ كُلَّا مِنْ الصَّحِيحِ وَشِبَّهِ الصَّحِيحِ وَالتَّقْصُورِ وَالْمَنْدُودِ وَالْمَنْقُوشِ وَاضْرِبْ لـكُلِّ خَمْسَةً أمثلةً.

#### ٤ - قواعد الإعراب الخاصة بالاسم:

هُنَاكَ قواعد لِإِعْلَالِ تَبَرِّى في الاسم خاصَّةً، منها:

١) تُقلِّبُ الْوَاءُ وَالْيَاءُ هَمْزَةً فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعِ:

الْأَوَّلُ: فِيمَا إِذَا تَنَظَّرَقْتَ بَعْدَ الْفُلْفُلِ زَائِدَةً نَخْوُ رِضا وَرِضَاءً،

اُخْرَاءٍ — اُخْرَاءٍ.

الثاني: فيما إذا وقعتا بعده أليف «فاعل» وفروعه نحو  
قاول—قائل، بابع—باتائع.

الثالث: في كُلِّ جمْعٍ عَلَى «فَعَالِيَّ» وَشِبَهِهِ<sup>١</sup> بِأَحَدِ شَرْطَيْنِ: ١) فيما إِذَا كَانَ الثَّالِثُ مِنْ حُرُوفِ مُفَرِّدِهِ مَذَارًا ثَانِيًّا نَحْوَ عَجَّاوزُ (جَمْعُ عَجَّوزٍ)  
— عَجَّائزُ، قَرَائِيدُ (جَمْعُ فَرِيَّةٍ) —، قَرَائِيدٌ<sup>٢</sup> بِخِلَافِ «جَدَّاولُ» (جَمْعُ  
جَدَّايلُ). يَتَحَرِّيَ الْأَوَّلُ فِي الْمُفَرِّدِ وَ«مَعَايِشُ» (جَمْعُ مَعِيشَةٍ) لِغَدْمِ زِيَادَةِ  
الْمَدِ فِي الْمُفَرِّدِ. ٢) فيما إِذَا وَقَعَ الْفَهْنُ (أَيْ الْفُ الْبَعْنُ) بَيْنَ حَرْفَيِّ عِلَّةٍ  
نَحْوَ أَوَّلِ (جَمْعُ أَوَّلٍ) — أَوَّلِيَّ، نَيَّابِيفُ (جَمْعُ نَيَّيفٍ) — نَيَّابِيفُ.  
وَكَذَلِكَ تُقلِّبُ أَوَّلَيِ الْأَوَّلَيْنِ هَمْزَةً إِذَا اجْتَمَعْتَنَا فِي أَوَّلِ الْجَمْعِ  
نَحْوُ وَوَاصِلُ (جَمْعُ وَاصِلَةٍ) — أَوَّلَيِّ، وَوَاقِيٌّ (جَمْعُ وَاقِيَةٍ) — أَوَّلَيِّ:

٤) تُقلِّبُ الواوُيَاءُ فِي آرْبَعَةِ مَوَاضِعٍ:

الأَوْلُ: فِيمَا إِذَا اتَّصلَتْ بِيَاءُ فِي كَلِمَةٍ أَوْ مَا يُشِّهِ الْكَلِمَةَ وَكَانَ السَّابِقُ مِنْهُمَا كَيْنَانِيَّةً مُنْقَلِبٍ نَحْوَ الظَّرْفِيِّ الْطَّيِّبِ سَيِّدٌ، مَرْمُومٌ مَرْمُومٌ (— مَرْمُومٌ)، ضَارِبُونَ — ضَارِبُونَ (— ضَارِبَونَ) بِخَلَافِ نَحْوِ «زَيْنُون» لِعَدَمِ الاتِّصَالِ وَنَحْوِ «أَبُو يَاسِر» لِكُونِهِمَا فِي كَلِمَتَيْنِ وَنَحْوِ «طَوْبِيل» وَ«غَيْور» لِكُونِ السَّابِقِ مِنْهُمَا مُسْتَحْرِكًا وَنَحْوِ «دِيوَان» لِكُونِ السَّابِقِ مُنْقَلِبًا.

١. ولا يُغشى بالف الشنيع تهُوكاء ان ورداء ان ولا يلقاء — تأوه التأييث . فيما إذا كانت للتأييث الحقيقية تهُوكاء وغزارة بخلاف تهُوكاء ونهاية ولا يباء التهُوكاء تهُوكاء ونهاية .
  ٢. الفراز بشيء فسائل كل جمجم بعد الف جمجمة حرفان متصرّف كان تهُوكايد (وزنة مقاصل) .
  ٣. وهذا يمكّن مع ألف تهُوك رسالة — رسائل .
  ٤. ديوان أسله ديوان قلبيت الواو الأولى ياء على غير القياس .

الثاني: ما إذا وقعت بعْدَ كُسْرَةً وَقَبْلَ أَلْفِي فِي مَوْضِعَيْنِ:  
أ : فِي مَضْدُرِ الْأَجْوَفِ يُشَرِّطُ أَنْ يَكُونَ الْوَأْوُ مُعَلَّمًا فِي الْمَاضِي  
نَحْوِ قَوْمٍ — قِيَامٌ بِخَلْفِ لِوَادٍ.<sup>١</sup>

ب : فِي جَمْعِ الْأَسْمَاءِ مِنَ الْأَجْوَفِ يُشَرِّطُ أَنْ يَكُونَ الْوَأْوُ  
سَاكِنًا فِي الْمُفْرَدِ نَحْوِ دَوَارٍ (جَمْعُ دَارٍ) — دِيَارٌ، ثَوَابٌ (جَمْعُ ثَوَبٍ)  
— ثِيَابٌ، رِوَاضٌ (جَمْعُ رَوْضَةٍ) — رِيَاضٌ بِخَلْفِ نَحْوِ طَوَالِ جَمْعٍ  
طَوَيْلٍ.

وَالثَالِثُ مَا إِذَا تَنَطَّرَتْ فِي الْإِسْمِ الْمُعْرِبِ وَسَبَقَهَا ضَمْمَةٌ نَحْوُ  
تَرَجُّو — تَرَجْجٍ (— تَرَجِحٍ)، تَدَاعُو — تَدَاعِي (— تَدَاعِي)، أَذْلُو (جَمْعُ  
ذَلْوٍ) — أَذْلَى (— أَذْلِي) بِخَلْفِ غَيْرِ الْمُتَطَرَّفِ نَحْوَ عَيْرٍ أَوْ الْمُتَطَرَّفِ فِي  
الْفِعْلِ نَحْوَ يَدْعُوْا فِي الْإِسْمِ الْمَبْنَى نَحْوُ هُوَ أَوْ الْمَسْبُوقِ بِغَيْرِ الضَّمَّةِ نَحْوُ الْفَقَوْ  
(— الْفَقَاءِ).

وَالرَّابِعُ مَا إِذَا وَقَعَتْ لَامًا لِصِفَةٍ عَلَى وَزْنِ فَعْلٍ نَحْوُ ذَنْبٍ —  
ذَنْبٌ (— ذَنْبًا)، عَلْوٌ — عَلَيْهِ (— عَلَيْهِ) وَشَدَّ نَحْوُ فَضْوٍ.

٣) تُقلِّبُ الْيَاءُ وَأَوْ إِذَا وَقَعَتْ لَامًا لِمَوْضُوفٍ عَلَى وَزْنِ فَعْلٍ نَحْوَ فَئِي  
— فَئِي، تَقِيِّي — تَقْوَى وَشَدَّ نَحْوَ رَبَّاتٍ (الرَّائِحَةِ).

٤) تُبَدِّلُ الضَّمَّةُ قَبْلَ الْيَاءِ كُسْرَةً فِيمَا كَانَتِ الْيَاءُ غَيْرَ فَاءً (أَنْ فَاءُ  
الْفِعْلِ) نَحْوُ مَيْتَيْعٍ — مَيْعَ، مَرْمَى — مَرْمَيٍ، تَرَجُّى — تَرَجْجٍ.

١. ومن ذلك قوام مصدر قامة . وأما « قيام » فهو مصدر قامة وقد سبق ذكر هذا القسم في القسم الأول .

المبحث الأول

## المَصْدَرُ وَغَيْرُ الْمَصْدَر

**مقدمة:** المصدر إسم يدل على حدث—أى فعل—أو حالة نحو: «قتل» و «خشن» وغير المصادر بخلافه نحو «قلم» و «ربجل»، ثم المصدر على ثلاثة أقسام: أصلية وميمي وصناعي هاك البحث عنها في الفصول الآتية.

### الفصل ١ – المصدر الأصلى:

وهو على نوعين: مصدر الفعل الثلاثي المجرد ومصدر غيره من الأفعال.

**ألف) مصدر الثلاثي المجرد:** لاقياس فى وزن هذا المصدر بل هو موقوف على السماع نعم هناك ضوابط غالبية أهمها:  
١— فعل إذا كان لازماً فمصدره على فعل نحو جلس — مجلوس.  
٢— فعل إذا كان لازماً فمصدره على فعل نحو فرح — فرح.

- ٣- فَعْلٌ وَيُكْوَنُ لِازْمًا دَائِيًّا مَفْسَدَةً عَلَى فُؤُلَةِ أَوْ فِعَالَةِ أَوْ فَعْلَ نَحْوُهُ  
سَهْلٌ — سَهْلَة، فَصُحَّ — فَصَاحَة، كَرْمٌ — كَرْم.
- ٤- فَعْلٌ وَفَعْلٌ إِذَا كَانَا مُتَعَدِّيَّيْنِ فَمَفْسَدَرُهُمَا عَلَى فَعْلَ نَحْوُهُ كَسَبَ  
— كَسَب، فَهَمَ — فَهَمٌ.<sup>١</sup>
- ٥- الْثَّلَاثَيُّ الْمُجَرَّدُ مُطْلَقًا إِذَا دَلَّ عَلَى دَاءٍ أَوْ مَرَضٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى  
فَعَالَ نَحْوُهُ زَكْمٌ — زَكْمَ، سَعَلَ — سَعَل.
- ٦- وَإِذَا دَلَّ عَلَى صَوْتٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى فَعَالَ أَوْ فَعْلٍ نَحْوُهُ صَرَخَ — صُرَاخَ،  
صَهْلَ — صَهْيل.
- ٧- وَإِذَا دَلَّ عَلَى امْتِنَاعٍ وَمُخَالَفَةٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى فِعَالَ نَحْوُهُ أَبَنِي —  
إِبَاء، نَفَرَ — نَفَار.
- ٨- وَإِذَا دَلَّ عَلَى جِرَقَةٍ وَصَنْعَةٍ أَوْ إِمَارَةٍ وَحُكْمَوَّقِيمَفَمَفْسَدَةً عَلَى فِعَالَةَ  
نَحْوُهُ تَجَرَّ — تِجَارَة، حَاجَ — حِيَاكَة، أَمْرٌ — إِمَارَة، وَلَيَّ — وَلَيَّة.
- ٩- وَإِذَا دَلَّ عَلَى لَوْنٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى فُنْكَةَ نَحْوَهُ حَمْرَ — حُمْرَة.
- ١٠- وَإِذَا دَلَّ عَلَى سَيْرٍ وَأَنْتِقَالٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى فَعْلِ نَحْوُهُ رَحَلَ — رَحِيل.
- ١١- وَإِذَا دَلَّ عَلَى اضْطِرَابٍ وَأَنْقِلَابٍ فَمَفْسَدَةً عَلَى فَعْلَانِ نَحْوُهُ جَانَ —  
جَوْلَان، غَلَى — غَلَيَان.
- وله آوازَانٌ لا ضَابِطٌ لَهَا وَدُونَكَ بعْضَهَا: شُرْب، حِفْظ، كَذِب، صِغَرَ،  
هُدَى، رَحْمَة، نِشَة، ثُدَرَة، غَلَبة، سَرَقة، ذَهَاب، صِرَاف، سُؤَال، قَبُول، سُودَد،  
زَهَادَة، دِرَاءَة، بُعَيَاة، كَرَاهِيَّة، بَيْتُونَة، حِرْمَان، غُفْرَان، تِلْفَاء، جُبُورٍ وَ...

**ب)** مَصْدُرُ غَيْرِ الْثَّلَاثَيِّ الْمُجَرَّدِ: هُوَ قِيَاسِيٌّ كَمَا مَرَّ فِي بَابِ الْفِعْلِ،  
فَقَدْ سَبَقَ أَنَّ لَهُ مِنَ الْثَّلَاثَيِّ الْمُزِيدِ فِيهِ خَمْسَةٌ وَعِشْرِينَ وَزَنًا هِيَ:  
إِفْعَال، تَفْعِيل، مُفَاعَلَةٌ إِلَى آخِرِهَا وَمِنَ الرُّبَاعِيِّ أَرْبَعَةٌ آوازَانٌ هِيَ فَعَلَلَة، تَفَعَّلَ،  
إِفْعَلَلَ، إِفْعَلَلَ، وَأَنَّ يَعْضُ الْأَبَوابَ مَصَادِرٌ أُخْرَى غَيْرَ مَعْرُوفَةٍ أَوْ مَخْتَصَّةٍ بِبعضِ

١. تتجه هذه القواعد الأربع عند ما لم تطبق على المورد القواعد التالية.

## الموارد كباب التفعيل والمفاعة و الفعلة فراجع إن شئت.

### \* السؤال والتمرین \*

- ١ - ما الفرق بين المصدر وال فعل؟
- ٢ - أورذ مصادر الأفعال الثالثية: قعد، حضر، عيل، غرت، سمح، برد، ضرب، نصر، غضب، وعده، رمى، سلك (يقال سلك المكان آن دخل فيه و سلك الطريق آن سار فيه)، حرث، غدو، قلب (قلبة آن حولة عن وجهه)، نعم، عيش، حمدة، شهد العجمار، لحارة البقر، عج، ضع، نعقة الغراب، يكى، فر، خاط، زرع، دل، صفر، هاج، فار، طار، حى، مات، حررت، ركع، سجدة، جمد، دار.
- ٣ - أغطي ما تستطيع من المثالى لمصادر الثلاثي المجرد وادرك الورق الغالبى منها.
- ٤ - أورذ مصادر الأفعال الثالثية: أحار، آجر، قاتل، ساوى، إغتاد، يهى، أرى، إنقاد، إشتراخ، انصر، كرر، إشهاد، آتى، أوعده، قاوم، تسلل، داد، تزلز، إخربجم، إتشعر.

## الفصل ٢ - المصدر الميمى:

**إِكْلِ فعل**—ثلاثي أو رباعي مجرداً أو مزید فيه— مصدر قياسي غير مسبق يقال له «المصدر الميمى» لزيادة ميم في أوله مظلقاً وهو في المعنى كالأصلى بلا فرق. فال المصدر الميمى مصدر في أوله ميم زائدة زيادة قياسية نحو متظر=نظر، متهمة=حمد.

وأما وزنه فمين الفعل الثلاثي المجرد على «مفعول»— غالباً— إلا إذا كان مثلاً وأوتاً مخدوفاً فاؤه في المضارع فيكون على «مفعول» نحو ضرب — مضراب، مر — مر، أخذ — مأخذ، قال — مقال، جرى — مجرى، حبى — مخيى، وجل — يتجلى — مؤجل، وعده — يعده — موعد. والمخالف لذلك نادر لا يقاس عليه نحو زاد — مزيد، باى — مبيت، صار — مصير، جاء — مجىء، حاض — محاض. وقد تزاد تاء في آخره نحو: سأـ

— مَسْأَلَة، حَمَدٌ — مَحِيمَة وَمِنْ ذَلِكَ: مَحَبَّة، مَوَدَّة، مَغْفِرَة، مَغْذِرَة،  
مَغْصِبَة، مَعِيشَة و... .

وَمِنْ غَيْرِ الثَّلَاثَىِ الْمُجَرَّدِ عَلَىِ وَزْنِ مُضَارِعِهِ الْمُجَهُولِ يَجْعَلُ مِنْ مَضْمُومَةِ  
مَكَانَ حَرْفِهِ الْمُضَارِعَةِ نَحْوَ أَكْرَمٍ — مُكْرَمٍ، صَرْفٌ — مُصْرَفٌ، قَاتَلٌ —  
مُقَاتَلٌ، دَخَرَجٌ — مُدَخَّرٌ، تَدَخَّرَجٌ — مُتَدَخَّرٌ و... .  
تَنْبِيهٌ: يَهُمُ شَأنُ الْمَصْدِرِ الْمِيَمِيِّ فِي الثَّلَاثَىِ الْمُجَرَّدِ وَيَكْثُرُ الْإِنْتَفَاعُ  
بِهِ لِكَوْنِهِ قِيَاسِيًّا بِخَلَافِ مَصْدِرِهِ الْأَصْلِيِّ.

#### \* السؤال والتمرين \*

- ١ - عَرِفْ الْمَصْدِرَ الْمِيَمِيِّ وَبَيِّنِ الْفَرْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَصْدِرِ الْأَصْلِيِّ.
- ٢ - إِنِّي الْمَصْدِرُ الْمِيَمِيُّ مِنْ مَا يَلِي مِنِ الْأَفْعَالِ: دَخَلَ، خَرَجَ، ظَهَرَ، حَضَرَ، جَلَسَ،  
شَرَبَ، أَوْيَ، سَعَى، وَمِنْ، رَفَضَ، بَحْرَى، هَلَكَ، عَصَى، وَدَ، إِكْتَسَبَ، إِشْتَغَلَ،  
إِنْشَادَ، إِخْتَارَ.

### الفصل ٣ - المصدر الصناعي:

وَهُوَ كَلِمَةٌ لَهَا مَعْنَى الْمَصْدِرِ تُصَاغُ مِنْ زِيَادَةِ يَاءِ مُشَدَّدَةٍ وَتَاءٍ عَلَىِ آخِرِ  
الِإِسْمِ مُطْلَقاً نَحْوَ جَاهِلٍ — جَاهِلِيَّة، عَالِمٌ — عَالِمِيَّة، مَخْصُولٌ —  
مَخْصُولِيَّة، حَيْوانٌ — حَيْوَانِيَّة، تَبَعٌ — تَبَعِيَّة وَتُحَدَّفُ عِنْدِ بِنَائِيهِ يَاءُ النَّسْبِ مِنْ  
الِإِسْمِ إِنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهَا نَحْوُ اِيرَانِيٌّ — اِيرَانِيَّة وَيَجْرِي فِي الِإِسْمِ عِنْدَ صَوْغِ  
الْمَصْدِرِ مِنْهُ مَا يَجْرِي فِي لِيَاءِ النَّسْبِ - وَسِيَّاتِيٌّ - فَنَحْوُ شِيَّة (بِمَعْنَى الْعَلَامَةِ)  
— وَشَوَّيَّة، صُغْرَىٰ — صُغْرَوَيَّة، بَرَدِيٌّ — بَرَدِيَّة وَهَكَذَا... .

#### \* السؤال والتمرين \*

- ١ - صُنِعَ الْمَصْدِرُ الصَّنَاعِيُّ مِنْ مَا يَلِي مِنِ الْأَسْمَاءِ: مَنْتَنِي، عَرَبُ، عَصَبَنِي، رَخْمَنِ،  
رَوْفُ، فَوْقُ، تَحْتُ، قَبْلُ، بَعْدُ، لَيْلُ، قَوْمُ، صُغْرَىٰ، كُبْرَىٰ، أَشَدُ، مَظْلُومُ، صَادِيقُ.
- ٢ - مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَصْدِرِ الصَّنَاعِيِّ وَالْمَصْدِرِ الْمِيَمِيِّ. وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَصْلِيِّ.

## الفصل ٤ – المصدر المجهول:

المصدر مطلقاً – قد يكون مصدراً لفعله المعلوم فينسب إلى الفاعل ويقال له «المصدر المعلوم» نحو «ضرب زيد بكرأ ضرباً» و«قتل اللص صاحب الدار فليقتل لقتله» وقد يكون مصدراً لفعله المجهول فينسب إلى النائب عن الفاعل ويقال له «المصدر المجهول» نحو «ضرب بكرأ ضرباً» قوله عليه السلام «وقتلاً في سبيلك فوقيناً لنا» ومن ذلك قوله: إن يقتلوك فإن قتلتك لم يكن \* عاراً عليك ورب قتيل عاز هذا وقد ظهر أن المعلوم والمجهول من المصدر يتشابهان لفظاً ويختلفان في المعنى والإستعمال.

وقد يكون المصدر بمعنى اسم المفعول كـ«كتاب» بمعنى مكتوب ومن ذلك قوله عليه السلام في الدعاء: «والخلق كلهم عيالك».

---

\* السؤال \*

ما الفرق بين المصدر المعلوم والمصدر المجهول وما المميز بينهما؟

## الفصل ٥ – اسم المصدر:

وهو كُلِمة تدل على الحاصل من معنى المصدر و نتيجته نحو: الْحُبُّ، الْبُغْضُ، الْغُشْلُ، الْمَشْنُ، الْهُدْنَةُ و... ولا قياس في وزنه بل قد يكون موازناً للمصدر نحو الحب والمشن وقد يكون معايراً له نحو البغض والغسل فإن مصدراًهما البغضة والغسل. وليس لكل فعل اسم المصدر بل صوغه أيضاً سماعياً.

## \* التمرن \*

تبين معنى اسم المصدر وأعطي عشرة أمثلة عليه— ولو من الفارسية—

## الفصل ٦ — المرة والنوع:

قد يذكر مصدر بعده فعل ليبيان أن الفعل لم يقع إلا مرة واحدة أو ليبيان نوع الفعل وكيفية وقوعه.

فالأول يبني من الثلاثي المجرد على « فعلة » نحو: ضربة ضربة— أي مرة— ومن غيره على المصدر الأصلي بزيادة تاء في آخره نحو: أكرمهه إكرامة. والثاني يأتي من الثلاثي المجرد على « فعلة » ومن غيره على المصدر الأصلي بزيادة تاء في آخره ويترمه الإضافة نحو: جلست جلسة الأمير وتعاضتنا تعاضدة الإنوان. فلو كان المصدر الأصلي من الثلاثي المجرد على فعلة ومن غيره مختوماً بتاء، لكانه في بيان المرة بقيده بقىده ذلك نحو: رحمنته رحمة واحدة وأفادني إفاده واحدة، وأما في بيان النوع، فالإضافة هي المبتدأة في كل حال. هذا تمام الكلام في المصدر وأما غير المصدر فلا يبحث عنه يعني أنه إذ ليس له حكم من حيث هو غير المصدر.

## \* التمرن \*

صنف المرة والنوع من الأفعال التالية: قرأ، كتب، مشى، نام، ذرس، تصافح، إشتراخ، قاتل، سان، عاد.

## المبحث الثاني

### الجامد والمشتق

#### مقدمة:

الجامد ما لم يُؤخذ من غيره نحو: «رجل» و «درهم» والمشتق ما أخذ من كلمة أخرى نحو «عالم» و «معلوم» و «عليم» المأخوذة من العلم.

ثم الجامد لا يختص بحكم وأما المشتق فهو على ثمانية أقسام هي: ١ — اسم الفاعل ٢ — اسم المفعول ٣ — الصفة المشبهة ٤ — إسم التفضيل ٥ — إسم المبالغة ٦ — إسم المكان ٧ — إسم الزمان ٨ — إسم الآلة.

كُلُّ هذه المشتقات تُبني من المضارع والمضارع من الماضي والماضي من المصدر ففي صنف كل منها من المضارع يلاحظ وزنه — أئ وزن ذات المشتق — ويُعمل على حسيبه.

#### الفصل ١ — إسم الفاعل:

إسم الفاعل ما ذَلَّ عَلَى مَا صَدَرَ عَنْهُ فِعْلٌ أَوْ قَامَ بِهِ حَالَةً حُدُوثاً — لَا

١. الراجم من مصدره هنا مصدر الفعل المجرد وأما مصدر الفعل التزيد فيه فهو مشتق من فعله الماضي على التثہیر كما شبق.

كُواماً— وَيُبْنِى مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومَ وَوَزْنَهُ مِنَ الْثَلَاثَىِ الْمُجَرَدِ عَلَىِ «فَاعِل»  
نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ — ضَارِبٌ، عَلِيمٌ يَعْلَمُ — عَالِمٌ. وَمِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ  
الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومِ بِجَعْلِ مِيمِ زَانِيَةِ مَضْمُونَةِ مَكَانَ حَرْقَهِ الْمُضَارِعَةِ وَكَشِرِ ما قَبْلَهُ  
الْآخِرِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَكْسُورًا نَحْوَ أَكْرَمٍ يَكْرِمُ — مَكْرِمٌ، دَخْرَجٌ يَدْخُرِجُ —  
مَدْخُرِجٌ، إِخْرَاجٌ يَخْرُجِمُ — مَخْرُجِمٌ وَهَكَذَا... .

ولِاسْمِ الْفَاعِلِ سِتُّ صِيغٍ:

الْأُولَى لِلْمُفَرِّدِ الْمُذَكَّرِ وَهِيَ مَا ذُكِرَ، نَحْوُ ضَارِبٍ وَمَكْرِمٍ وَ... .

الثَّانِيَةُ لِلْمُشَتَّىِ الْمُذَكَّرِ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِفَتْحِ الْلَّامِ وَزِيَادَةِ الْأَلِفِ وَنُونٍ  
مَكْسُورَةٍ فِي آخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبٍ — ضَارِبَانٌ.

الثَّالِثَةُ لِلْجَمْعِ الْمُذَكَّرِ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِضمِ الْلَّامِ وَالْحَاقِقِ وَإِوْسَاكِنَةِ  
وَنُونٍ مَفْتُوحَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبٍ — ضَارِبُونَ.

الرَّابِعَةُ لِلْمُفَرِّدِ الْمُوَنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِفَتْحِ الْلَّامِ وَالْحَاقِقِ تَاءِ مَزْبُوطةٍ  
بِآخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبٍ — ضَارِبَةٌ.

الخَامِسَةُ لِلْمُشَتَّىِ الْمُوَنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الرَّابِعَةِ بِفتحِ التَّاءِ وَالْحَاقِقِ الْفِي وَنُونٍ  
مَكْسُورَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبَةٍ — ضَارِبَاتٌ.

السَّادِسَةُ لِلْجَمْعِ الْمُوَنَّثِ، تُؤْخَذُ مِنَ الرَّابِعَةِ بِإِسْقاطِ التَّاءِ الْمُرْبُوطَةِ  
وَالْحَاقِقِ الْأَلِفِ وَتَاءِ مَبْسُوطةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبَاتٍ — ضَارِبَاتٌ.

فَتَضَرِيفُهُ مِنْ ضَرَبٍ يَضْرِبُ كَذَا: ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَاتٌ  
ضَارِبَاتٍ ضَارِبَاتٌ وَمِنْ أَكْرَمٍ يَكْرِمُ كَذَا: مَكْرِمٌ مَكْرِمَانِ مَكْرِمُونَ مَكْرِمَاتٌ  
مَكْرِمَاتٍ مَكْرِمَاتٍ وَهَكَذَا... .

وَاغْلَمْ أَنَّ النُّونَ فِي التَّشِيَّةِ وَالْجَمْعِ، عَوْضٌ عَنِ التَّشِيَّنِ فِي الْمُفَرِّدِ، وَ  
الْأَلِفُ وَالْوَao وَفِيهِمَا عَلَامَتَانِ لِلتَّشِيَّةِ وَالْجَمْعِ وَلَيْسَا بِضَمِيرَيْنِ لِأَنَّهُ يُبَدِّلُ عَنْهُمَا  
بِالْيَاءِ فِي حَالَتِي التَّضِيبِ وَالْجَرِ عَلَىِ مَا سُوفَ يَأْتِي.

**تنبيهٌ في ضمائرِ اسم الفاعلِ:** إِسْمُ الْفَاعِلِ كَفِيلٌ لِلْمُشْتَقِّ مِنْهُ يَسْتَبِدُ إِلَى الْفَاعِلِ فَلَا بُدُّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ وَهُوَ إِمَّا ظَاهِرٌ نَحْوُ «أَضَارَتْ زَيْدٌ» أَوْ ضَمِيرٌ نَحْوُ «زَيْدٌ ضَارَتْ (هُوَ)» وَفِي جُمِيعِ الصِّيغِ يَسْتَبِدُ الضَّمِيرُ بِجَوَازِهِ، فَالْمُشْتَقُ فِي الصِّيغَةِ الْأُولَى: هُوَ أَوْ أَنْتَ أَوْ أَنَا عَلَى اخْتِلَافِ التَّوَارِيدِ وَفِي الصِّيغَةِ الْثَّانِيَةِ هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي الصِّيغَةِ الْثَّالِثَةِ: هُمْ أَوْ أَنْتُمْ أَوْ نَحْنُ وَفِي الرَّابِعَةِ: هُنَّ أَوْ أَنْتُنَّ أَوْ أَنَا وَفِي الْخَامِسَةِ: هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي السَّادِسَةِ: هُنَّ أَوْ أَنْتُنَّ أَوْ نَحْنُ.

\* السؤال والتمرین \*

- ١ - عَرَفَ الْجَامِدَ وَالْمُشَقَّ.
  - ٢ - بَيْنَ مَعْنَى اسْمِ الْفَاعِلِ وَأُوْضَعَةً فِي أُمْبِلَةٍ.
  - ٣ - هَلْ يَذَلُّ اسْمُ الْفَاعِلِ عَلَى مَا تَقْبِلُهُ صِيَغَةُ التَّمَجُّهُولِ؟ وَلَمْ دِلْكَ؟
  - ٤ - مَا هُوَ الأَحْلَلُ لِاسْمِ الْفَاعِلِ وَكَيْفَ يُشَقُّ مِنْهُ؟
  - ٥ - صُنِعَ اسْمُ الْفَاعِلِ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ: يَأْكُلُ، يَتَرَبَّ، يَتَسَاءَلُ، يُوصَى، يَعَااهُدُ، يَتَشَشِّى، يَتَضَبَّرُ، يَقْطُومُ، يَبِعُ، يَتَهَبُ، يَتَصَلُّ، يَمِيلُ، يَسِيلُ، يَبْعُزُ، يَتَسَلَّمُ، يَتَخَانُ، يَتَسْخَرُ، يَسْلَمُ، يَقْشِيرُ، يَرْلَزُ، يَتَرَلُّ.
  - ٦ - صَرِيقَ أَشْمَاءِ الْفَاعِلِيَّةِ: عَالِمٌ، صَابِرٌ، قَائِدٌ، قَاضٍ، وَالِّي، صَائِمٌ، مُتَخَرِّمٌ، مُجَاهِدٌ، مُخْتَارٌ، مُسْتَغْفِرٌ، مُرْلَزٌ، مُهَمَّارٌ مُعْخَمَرٌ.
  - ٧ - لَمْ لَا يَكُونُ لِاسْمِ الْفَاعِلِ أَكْثَرُ مِنْ سِيَّتِ صِيَغٍ وَلَا يَكُونُ كَالِيْقَلْ؟
  - ٨ - أَدْكُرْ صَمَائِيرَ الْمُضَارِعِ وَاسْمَ الْفَاعِلِ.
  - ٩ - مَا هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ أَلِفٍ يَقْسِرُ بَيْنَ وَأَلِفٍ ضَارِبٍ بَيْنَ مَتَلَّدٍ؟

## الفصل ٢ – اسم المفعول:

إِسْمُ الْمَفْعُولِ مَا دَأَلَ عَلَى مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْفِعْلُ حَلْوَةً وَيُشَتَّقُ مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَجْهُولُ. وَزَنَّهُ مِنَ الْثَلَاثَةِ الْمُجَرَّدِ عَلَى «مَفْعُولٍ» نَحْوُ مُصْرِبٍ يُضَرِبُ ←

متضُرُوبٌ. ومن غيره يُؤخذُ من المضارع المجهول بجعلِ ميم مضمومةً مكانَ حرفه المضارعة نحو: يَكْرَمُ ← مَكْرَمٌ، يَدْخُرُ ← مَدْخَرٌ، يُخْرِجُ ← مَخْرَجٌ به وهكذا... ←

وحيث إنَّ اسْمَ الْمَفْعُولِ يُبْنِي مِنَ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ فَلَا تَحَالَةَ يُبْنِي مِنَ الْمُتَعَدِّى إِمَّا بِنَفْسِهِ أَوْ بِحَرْفِ الْجَرِّ. فإنْ بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدِّى بِنَفْسِهِ «كَضَرَبَ» و«أَكْرَمَ» فَلَهُ سُتُّ صِيغَ يُعْنِي مَا مَرْفَقُ اسْمِ الْفَاعِلِ فِي صُورَ الصِّيغِ وَالْمَعْنَى وَالضَّمَائِرِ. وهكذا يُصْرَفُ: مَضْرُوبٌ مَضْرُوبٌ بَيْنَ مَضْرُوبَةٍ مَضْرُوبَةٍ بَيْنَ مَضْرُوبَاتٍ وَمِثْلَهُ مَكْرَمٌ وَغَيْرُهُ.

وإِنْ بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدِّى بِحَرْفِ الْجَرِّ فَلَهُ أَرْبَعَ عَشَرَةَ صِيغَةً يُعْنِي مَا مَرْفَقُ مَجْهُولِ الْمُتَعَدِّى بِحَرْفِ الْجَرِّ فَتَضَرِّفُ اسْمَ الْمَفْعُولِ مِنْ «دُهْبَ بِهِ يُدْهَبُ بِهِ» هكذا.

مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِمْ إِلَى آخِرِهِ.  
وَكَذِلِكَ: مَنْكَسَرٌ بِهِ مَنْكَسَرٌ بِهِمَا مَنْكَسَرٌ بِهِمْ إِلَى الْآخِرِ.

تشيه: تبيَّنَ مِمَّا سَبَقَ أَنَّ فِي غَيْرِ الْثَّلَاثَيْنِ الْمُجَرَّدَ يَتَحَدَّ وَزُنُ اسْمَ الْمَفْعُولِ مَعَ الْمَضَدِ الْمِعْنَى فَيُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا بِالْقُرْيَةِ.

تشيه: وَرَدَتْ صِيغَةُ سَمَاعِيَّةٍ تُؤْدِي مَا يُؤْدِيهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَمِنْ ذَلِكَ «فَعُولٌ» و«فَعِيلٌ» و«فِعالٌ» نَحْوَ رَسُولٍ وَقَتِيلٍ وَالْهُ.

#### \* السُّؤالُ وَالثَّمَرَينُ \*

- ١ - مَا هُوَ أَصْلُ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَكَيْفَ يُشَقُّ مِنْهُ؟
- ٢ - هُلْ هُنَاكَ فَزْعٌ بَيْنَ اسْمِ الْفَاعِلِ وَاسْمِ الْمَفْعُولِ فِي عَدْدِ الصِّيغِ وَلِمَ ذَلِكَ؟

- ٣- تبين صفاتي ااسم المفعول المتصوب من المفعول بتفصي.  
 ٤- صنح ااسم المفعول من مجهول مالي من الأفعال المعلوقة: يظلُّم، يختارُ، يتقىَّبُ،  
 يدخلُ، يخرجُ، يُخْرِجُ، يشتَّرِجُ، يكُسُّ، يكُشِّبُ، يأكلُ، يمُوتُ، يتَّهَمُ، يتَّفَرَّ،  
 يتَّهَمُ.  
 ٥- صنف أسماء المفعولين التالية: مثلوح، مقتول، ممزوج، مفشي عليه،  
 مُضطفي، مفتدي به، ملعن عليه، مخمار به، مُدرَّج، مُخربج فيه.  
 ٦- في أيٍّ موقعٍ يتَّحد وزناً اسم الفاعل والمفعول؟

### الفصل ٣ - الصفة المشبهة:

وهي مادلة على صفة وصاحبها وثبتت تلك الصفة له والغالب فيها أن تكون بمعنى الفاعل نحوَ كريم، شجاع... وكوئها بمعنى المفعول نحوَ «عليل» قليل. والصفة المشبهة تصاغ من الفعل اللازم فقط. فمن الثلاثي المجرد تأتي على «أ فعل» بشرط أن يكون الفعل دالاً على لون أو عنبر أو جلية نحوَ حمراء ← أحمر، عَرَج ← أَعْرَج، بليج ← أَبْلَيْج<sup>١</sup> وفي غير ذلك لا يقاسُ في وزنها بل تأتي على أوزان شائعة نحوَ شريف، شجاع، جبان، سيد، صعب، صلب، ذلول، بطل، صفر، نحِّيس، غضبان، عزيان... و.

ومن غيرها - غير الثلاثي المجرد - تصاغ على وزن اسم الفاعل من ذلك الفعل ويراد به الثبوت نحو: منقطع، معتدل، مستقيم... .  
 تنبيه: قد تأتي الصفة المشبهة من الثلاثي المجرد أيضاً على وزن اسم الفاعل أو اسم المفعول نحو: طاهر القلب و محمود المقاصد...  
 تتمة: للصفة المشبهة سُتُّ صيغ غالباً لأنها تؤثر بالباء وتشتى بـ«ان» او «ين» وتجتمع جمع المكسر على ما سيأتي. فعليك في كل صفة بملحوظة السماع ويلاحظ فيها ما ثلاحت في اسم الفاعل من الضمائر.

١. «القل» مذكر ومثنية «قلاء» نحو حفرا و... كما سيأتي.

تذكرة: صوغُ الصفة المشبهة من الفعل المتعدي كـ«رحيم» وـ«عليم»  
مَقْصُورٌ عَلَى السَّمَاعِ.

### «السؤال والترىن»

- ١ - ما الفرق بين اسم الفاعل والصيغة المشبهة؟
- ٢ - فقرس وحة تشبّه الصيغة المشبهة وبيته.
- ٣ - صبغُ الصيغة المشبهة من الأفعال التالية: باض، عور، حول، يكِم، زيف، بهج، إنبسط، إشتر، إغتل، إنتقام، إستدان، أقام، أشرق، توقد.
- ٤ - مَيْبِرِ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ عَنْ غَيْرِهَا فِي مَا يَبْلِي: فَصَبِحَ الْإِلَسَانُ صَادِقُ الْقَوْلِ، حُمُرُ الْضَّمِيرِ، يَقِظُ الْفُؤَادِ، حَدِيثُ النَّسَنِ، حَسْنُ النَّيَّةِ، جَلِسِي فِي قَطَانِ حَادُ الْبَصَرِ، صَاحِبِي فِي طَرِيقِ، أَنَا حَامِيُ الْعَقَ، كُثُرْ حَامِيكَ مَتَّيْ كُثُرْ مُحَاجَا، وَقَنِ، كَرِيَةُ الصَّوْتِ، قَبِيحُ الْمُشَتَّرِ، حَسْنُ الْخُلُقِ، حَامِضُ، سَالِمُ، شَابِتُ، دَاءُ قَابِلِ.
- ٥ - مَاهُوا أَأَصْلُ لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ وَمَا هُوَ الْقَاعِدُ فِي صَوْغِهَا مِنْهُ؟
- ٦ - عَيْنِ صِيغِ الْصَّفَاتِ الْمَذَكُورَةِ فِي الْمُشَنِّ.

## الفصل ٤ - إِسْمُ التَّفْضِيلِ:

وَهُوَ كَلِمَةٌ تَدْلِي عَلَى مَوْصُوفٍ وَزِيَادَةٍ وَضَفِيفٍ عَلَى غَيْرِهِ<sup>١</sup> نَحْوُ «زَيْدٌ أَعْلَمُ مِنْ أَخِيهِ وَأَخْوَهُ أَنْقَبُ مِنْهُ». وَوَزْنُهُ «أَفْعَلُ» فِي الْمُذَكَّرِ وَالْمُؤَتَّثِ وَقَدْ يُوقَتُ فِي الْمُؤَتَّثِ وَيُقَالُ «فُعْلَى» عَلَى مَا سَيَّأَتِي.

وَلَا يَبْتَئِي اسْمُ التَّفْضِيلِ إِلَّا مِنَ الْثَّلَاثَيِّ الْمَجْرِدِ الْمَعْلُومِ التَّامِ الْمَتَصَرِّفِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ غَيْرِ الدَّالِّ عَلَى اللَّوْنِ أَوِ الْعَيْبِ أَوِ الْحِلْيَةِ. فَيُصَاغُ مِنْ نَحْوِ يَعْلَمُ، يَكْبِرُ، يَخْسُنُ، يَفْضُلُ وَنَحوُ ذَلِكَ وَيَقَالُ أَعْلَمُ، أَكْبَرُ... وَلَا يُصَاغُ مِنَ الْثَّلَاثَيِّ الْمَتَزِيدِ وَالرُّبَاعِيِّ<sup>٢</sup> وَلَا مِنَ الْمَجْهُولِ<sup>٣</sup> وَلَا مِنَ التَّافِعِ كَـ«كَانَ» وَ«صَارَ»<sup>٤</sup> وَلَا مِنْ غَيْرِ الْمُتَصَرِّفِ كَـ«عَسَى» وَ«لَيْسَ» وَلَا مِنْ غَيْرِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ

١. وَبِعِبَارَةٍ أُخْرَى إِنَّهُ يَدْلِي فِي شَيْئَيْنِ اشْتَرِكَا فِي وَضِيفٍ عَلَى أَنْ لَا يَدِهِمَا زِيَادَةٌ عَلَى الْأَنْتَرِ.

٢. إِلَّا نَادِرًا نَحْوُ «هُوَ أَنْطَاطَاهُمْ لِلْتَّدِينَ» مِنْ يُعْطِي.

٣. إِلَّا قَلِيلًا نَحْوُ آخْنَدَ وَأَحْبَ.

٤. الْفَعْلُ التَّافِعُ هُوَ «مَا لَاتَيْتُ بِالْمَرْفُوعِ بِهِ كَلَامٌ» عَلَى مَا بَيَّنَ فِي الْحَوْ.

كـ«مَا» وـ«لَا مِنْ مَا يَدْلُلُ عَلَى لَوْنٍ أَوْعَنْبٍ أَوْ حَلْيَةٍ مِنْ نَحْوِ حَمْرَةَ، عَرَجَ وَبَلَجَ». وَإِذَا أَرِيدَ بَيَانُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْفَاقِدِ لِلشُّرُوطِ يُؤْتَى بِمَصْدِرِهِ الأَصْلِيِّ مَنْصُوبًا بَعْدَ «أَفْعَلُ» الْمَصْوَغِ مِنْ فَعْلٍ أَخْرَى مُنَاسِبٍ لَهُ— أَئِ لِهَا الْفَاقِدُ نَحْوُ «الْفَيْعُلُ أَكْثَرُ تَصْرِيفًا مِنَ الْأَسْمَ»، «هَذَا أَشَدُ حُمْرَةً مِنْ ذَاكَ» وَهَكَذَا... إِلَّا أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْمُفْقُودُ هُوَ التَّصْرِيفُ أَوِ الْقَبُولُ لِلْمُفَاضَلَةِ فَلَا يَجُوزُ حِينَئِذٍ بَيَانُ التَّفْضِيلِ مُظْلِقاً لِمَا لَا يَنْخُذُ.

ثَيْمَة: لِأَبْدَلِ الْأَسْمَ التَّفْضِيلِ مِنْ أَنْ يُسْتَعْمَلَ عَلَى أَحَدِ وِجْهَاتِهِ:

- ١— أَنْ يُذْكَرَ بَعْدَهُ «مِنْ» مَعَ مَجْرُورِهِ نَحْوُ «عَلَىٰ (ع) أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ».
- ٢— أَنْ يُضَافَ إِلَى نِكْرَةِ نَحْوِهِ «أَبُو ذَرٍ أَضْنَقُ رَجُلٍ».
- ٣— أَنْ يَكُونَ مَدْخُولاً لِأَلْيَ التَّعْرِيفِ نَحْوُ «فُلَانٌ الْأَغْلَمُ».
- ٤— أَنْ يُضَافَ إِلَى مَعْرِفَةِ نَحْوِهِ «عَلَىٰ (ع) أَفْضَلُ التَّاسِ».

فَإِذَا اسْتَعْمَلَ عَلَى الْوَجْهِ الْأَوَّلِ أَوِ الشَّانِي فَوَزْنُهُ سَوَاءٌ فِي الْمَذَكَرِ وَالْمُؤْتَثِ وَالْمُفَرِّدِ وَالْمُشْتَىِ وَالْجَمْعِ يُقَالُ:

زِيدٌ أَفْضَلُ مِنْ... هَنْدٌ أَفْضَلُ مِنْ... الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ مِنْ... وَكَذَلِكَ يُقَالُ: زِيدٌ أَفْضَلُ رَجُلٍ، هَنْدٌ أَفْضَلُ امْرَأَةً، الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ رَجُلَيْنِ وَ... وَإِذَا اسْتَعْمَلَ عَلَى الْوَجْهِ الشَّالِيِّ وَجَبَ فِيهِ الْمُطَابَقَةُ مَعَ السَّعْنَى يُقَالُ: «زِيدٌ الْأَفْضَلُ»، «هَنْدٌ الْفُضْلِيُّ»، «الزَّيْدَانِ الْأَفْضَلَانُ» وَهَكَذَا... وَإِذَا اسْتَعْمَلَ عَلَى الْوَجْهِ الرَّابِعِ جَازَ فِيهِ الْأَمْرُانِ: الْمُطَابَقَةُ وَعِدْمُهَا، وَالْأَمْثَلَةُ ظَاهِرَةٌ.

تَسْبِيهَان: ١— كَلِمَتَانِ «خَيْرٌ» وَ«شَرٌّ» تُسْتَعْمَلَانِ لِلتَّفْضِيلِ تَخْفِيَةً لِلْخَيْرِ وَأَشَرَّ وَتُؤَنَّثُ «خَيْرٌ» عَلَى «خَيْرَةٍ» وَ«شَرٌّ» عَلَى «شَرَّةٍ» وَ«شُرَىٰ».

٢— قَدْ يُبَخَّرُ وَزْنُ التَّفْضِيلِ مِنْ مَقْتَىِ الْمُفَاضَلَةِ وَيُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَىِ

**الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ أَو اسْمُ الْفَاعِلِ كَوْلَهُ تَعَالَى:** «وَهُوَ أَهُونُ عَلَيْهِ» (٢٧-الرَّوْمَ) أَيْ هَيْئَةٌ، وَكَوْلَهُ تَعَالَى: «الَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (١٢٤-الْإِنْجَانَ) أَيْ عَالِمٌ.

### \* السُّؤَالُ وَالتمْرِينُ \*

- ١ - ماهي صيغة اسم التفضيل وما هو معناها وأصلها؟
- ٢ - بين التفضيل فيما يلي: يُقْبَلُ، يَخْضُرُ، يَعْتَدُ، يَخْمَرُ، يَتَرَلَّزُ، يَتَقْبَحُ، يَعْيَشُ، يَشُودُ، يَجْمُرُ، يَكْثُرُ، يَقْلُ، يَنْبَيُ، يَلْوُمُ، يَتَقْبَلُ.
- ٣ - أصلية في الكلمات التالية أعلاطها: أنت الأفضل متنى، هي الأفضل متنا، أنا أحسن منها، فاطمة أكبر من غيرها، فاطمة كبرى النساء، هي أكبر النساء، هي فضلى من غيرها، الحنك الأضغر، أبي الأكبر من أبي، هو الخشن، هي أحسن من غيرها، هم أفضل رجال.

### الفصل ٥ - اسْمُ الْمُبَالَّغَةِ:

هُوَمَا دَلَّ عَلَى مَا يَكْثُرُ صُدُورُهُ فَعُلِمَ بِهِ نَحْنُ «عَلَامٌ» (من يَكْثُرُ عِلْمُهُ) و «حَمَالٌ» (من يَكْثُرُ حَمْلُهُ لِلْأَثْقَالِ) وَنَحْوِ ذَلِكَ، وَيُسْنَى مِنَ الْثَّلَاثَيِّ الْمُجَرَّدِ كَثِيرًا وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى قِلَّةِ.

وزنُهُ سَمَاعِي مُظْلَقاً فِيَنَ الْثَّلَاثَيِّ الْمُجَرَّدِ نَحْوُ كَذَبٍ — كَذُوبٍ، رَحِيمٍ — رَحِيمٌ، قَامٍ — قَيْوَمٍ، جَلَدٍ — جَلَادٍ، شَرٍ — شَرِيرٍ، قَدْسٍ — قُدُوسٍ، دَرٌ — مِذْرَارٌ، نَطَقٌ — مِنْطِيقٌ و... وَمِنْ غَيْرِهِ نَحْوُ أَعْطَى — مِعْطَاءٍ، آنِذَرَ — نَذِيرٍ، أَذْرَكَ — ذَرَّاكٍ، أَتَلَفَ — مِثْلَافٍ.

تَتَمَّمَ: لَاسْمُ الْمُبَالَّغَةِ وَبَاقِي الْاسْمَاءِ الْمُشَتَّتَةِ يَعْنِي اسْمَاءَ الْمَكَانِ وَالْزَّمَانِ وَالآتَاءِ سُتُّ صِيغَةٍ فِي الْغَالِبِ عَلَى حَدَّ مَا سَبَقَ فِي الصَّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ تَمَامًا. فَرَاجِعٌ فِي صِيغَةِ كُلِّ اسْمٍ مِنْ هُوَلَاءِ الْاسْمَاءِ، الْمَعَاجِمُ الْلُّغَوِيَّةُ.

١. وَمِنَ الْأَوْزَانِ غَيْرِ الْمُشَهُورَةِ: «فُقَالٌ» كَفُّوكَارٌ، «فَاعُولٌ» كَفُّوكَارُوقٌ، «فَاعِلَةٌ» كَرَاوِيَةٌ، وَقَدْ تَلَقَّ بِقُضَى أَوْزَانِ الْمُبَالَّغَةِ تَأْمَةً لِلتَّأْكِيدِ نَحْوُ «عَلَامَةٌ» وَ«فَهَامَةٌ».

## \* السؤال والتمرين \*

- ١ - بيّن معنى اسم المبالغة وصيغته وأصله.
- ٢ - ما الفرق بين اسم الفاعلِ واسم المبالغة؟
- ٣ - هاتِ اسم المبالغة من الكلمات التالية: عطر، جلد، كذب، نصح، لمز، بجزع، صدق، فهم، شكر، كر، قتل، ود، حال، عاد، روف، ضير.

**الفصل ٦ - إسم المكان:**

هُوَاسْمُ مُشَّقٍ يُدْلُلُ عَلَى مَحَلٍ وُقُوعِ الْفِعْلِ وَمَكَانِهِ نَحْوُ «مَجْلِسُ زَيْدٍ» أَيْ مَحَلُّ جُلُوسِهِ. يُصَاغُ اسْمُ الْمَكَانِ مِنَ الْأَفْعَالِ كُلِّهَا - الثَّلَاثَى وَغَيْرِهِ - فِي الثَّلَاثَى الْمُجَرَّدِ يَكُونُ عَلَى زَنَةِ «مَفْعُلٍ» بِكَسْرِ الْعَيْنِ وَ«مَفْعُلٍ» بِفَتْحِهَا. فَمَفْعُلٌ فِي مَوْرِدَيْنِ: الْأَوَّلُ الصَّحِيحُ إِذَا كَانَ مَضَارِعًا مَكْسُورًا لِلْعَيْنِ نَحْوَ حَضَرَتْ يَضْرِبُ - مَضَرِبٌ. الْثَّانِي الْمِثَالُ إِذَا كَانَ مَضَارِعًا مَحْنُوفًا لِلْفَاءِ نَحْوَ وَعَدَ يَعِدُ - مَوْعِدٌ. وَمَفْعُلٌ بِفَتْحِ الْعَيْنِ فِي غَيْرِ ذِلِّكَ مُطْلَقاً نَحْوَ حَرَبٍ - مَجْرِيٌّ، وَجْلٌ يَوْجَلُ - مَوْجِلٌ، طَبَّاخٌ - مَطْبَخٌ و... وَفِي غَيْرِهِ - أَنِّي غَيْرِ الثَّلَاثَى الْمُجَرَّدِ - يَكُونُ عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقاً وَيُفْرَقُ بَيْنَهُمَا بِالْفَرِيَّةِ نَحْوُ مُجَمَّعٍ، مُسْتَنْدٌ و...

تنبيه: مَا يُرَى مِنْ نَحْوِ جَزَرَ يَجْزُرُ - مَجْزِرٌ، غَرَبَ يَغْرِبُ - مَغْرِبٌ، نَبَكَ يَنْبُكُ - مَثَبَتٌ، سَجَدَ يَسْجُدُ - مَسْجِدٌ، ظَلَعَ يَظْلَعُ - مَظْلِعٌ، شَرَقَ يَشْرُقُ - مَشْرِقٌ وَمَشْرُقٌ شَادٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ. نَعَمْ وَرَدَ نَحْوُ مَسْجِدٌ وَمَظْلِعٌ وَمَشْرِقٌ أَيْضًا وَهُوَ عَلَى الْقِيَاسِ.

تنمية: قد يلحظُ اسْمَ الْمَكَانِ تاءً مَرْبُوْطَةً نَحْوُ مَقْبَرَة، مَأْذَنَة، مَحْكَمَةٍ و...

وقد يُصاغ من الاسم الجامد اسم المكان على «مفعلة» ويُدلل على كثرة معنى ذلك الاسم في المكان نحو: مأسنة، مكّبة، مسبعة، مبظحة و... أى أرض يكثر فيه الأسد، الكلب، السبع، البطيخ و...

## الفصل ٧ – اسم الزمان:

وهو اسم يُدلل على وقت وقوع الفعل نحو قوله: «مغرب الشمس ساعه كذا»، أى زمان غرورها، ويشترك اسم الزمان مع اسم المكان في الصيغة والوزن فيجدر فيها كل ما مر هناك، والفارق بينهما بل بين كل منهما وبين المصدر المبتدئ هو القرينة. وقد تلحّق تاءً مربوطة كقوله تعالى: «وإن كان ذو عشرة فتنية إلى ميسرة» (البقرة: ٢٨٠) أى إلى زمان اليسر وأما الصيغة من الجامد فيختص باسم المكان ولا يُصاغ باسم الزمان إلا من الفعل.

### \* التمرين \*

صُنِعَ اسْمُ الْمَكَانِ وَالزَّمَانِ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ: وَلَدَ، ذَهَبَ، غَرَبَ، نَامَ، شَرَبَ، سَعَى، قَتَلَ، أَوْى، صَلَى، إِغْتَسَلَ، عَطَلَ، إِشْتَفَى، فَرَّ، قَرَّ، إِخْمَانٌ، إِنْقَابٌ، كَسَبَ، رَزَعَ، إِزْدَحَمَ، إِضْطَادَ.

## الفصل ٨ – إسم الآلة:

اسْمُ الْآلَةِ كَلِمَةٌ تَدْلُلُ عَلَى آلَةٍ اِيجادِ الفَعْلِ وَيُصاغُ مِنَ الْفَعْلِ الْثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ كِيَاسًا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْزَانٍ هِيَ: مَفْعُلٌ، مَفْعُلَةٌ وَمَفْعَالٌ نَحْوَنَشَرَ الْخَشَبَ — مَيْتَشَرٌ، مَيْتَشَارٌ، مَيْتَشَرَةٌ، فَتْحَ الْبَابَ — فَتْحٌ، مَفْتَاحٌ، مَفْتَحَةٌ، عَرَجٌ — مَغْرَجٌ،

مِغَرَاجٌ وَهَكَذَا... وَمَا وَرَدَ مِنْ تَحْوِي «مُتَخَلَّة»، «مُكْحُلَة» وَ «مُدْقَّ» قَلِيلٌ لَا يُقْاسُ عَلَيْهِ.

نَسْبَيَّة: تَدْلُّ عَلَى بَعْضِ الْآلاتِ أَسْمَاءُ جَوَامِد نَحْوِ قَلْمَ، جَرَسٍ، سِكِّينٍ و... وَلَا يُطْلَقُ عَلَيْهَا اسْمُ الْآلةِ فِي اضْطِلاعِهِمْ.

#### «التربين»

إِنِّي اسْمَ الْآلةِ مَتَابِلِي: كَسَّحَ، عَرَجَ، بَرَدَ، رَقَّ، طَرَقَ، دَفَعَ، تَدَفَّ، لَيَقَ، حَلَبَ.

## الفصل ٩

### فِي تَقْسِيمِ الْجَامِدِ وَالْمُشْتَقِ إِلَى الْمَوْصُوفِ وَالصَّفَةِ:

الْمَوْصُوفُ مَا وُضِعَ إِسْمًا لِذَاتٍ أَوْ حَدَثٍ فَقَطْ نَحْوُ «زَيْدٍ»، «أَسَدٍ»،  
«قَلْ» وَالصِّفَةُ مَا وُضِعَ إِسْمًا لِذَاتٍ أَوْ حَدَثٍ لِاقْتِرَانِهِمَا بِحَدَثٍ نَحْوُ:  
«فَاضِلٍ»، «مَفْضُولٍ»، «أَفْضَلٍ»، وَنَحْوُ «الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ». ثُمَّ الْجَامِدُ مَوْصُوفَاتٌ كُلُّهَا— إِلَّا مَا يُلْحَقُ مِنْهَا بِالْمُشْتَقِ وَسِيَّاسَيَّ—  
نَحْوَ زَيْدٍ، جَعْفَرٍ، شَجَرٍ... وَيَلْحَقُ بِالْجَامِدِ هُنَّا مَا تُرُكَ فِيهِ مَعْنَى الْوَصْفِيَّةِ  
مِنَ الْمُشْتَقَاتِ نَحْوُ السِّيَارَةِ بِمَعْنَى الْأُوتُومُبِيلِ وَالصَّحِيفَةِ بِمَعْنَى الْجَريدةِ وَكَذَا  
الْجَريدةِ وَمِنْ ذَلِكَ مَا اسْتُغْفِلَ عَلَيْهَا مِنْهَا نَحْوُ مُحَمَّدٍ، أَخْمَدٍ، قَاسِمٍ، مَنْصُورٍ...  
وَالْمُشْتَقَاتُ صِفَاتٌ— إِلَّا مَا الْحِقُّ بِالْجَامِدِ مِنْهَا— وَيَلْحَقُ بِالْمُشْتَقِ—  
هُنَّا ثَلَاثَةُ جَوَامِدٍ: ١— الْمَتَشْوَبُ نَحْوُ «إِيرَانِيٍّ» ٢— الْمُصْغَرُ نَحْوُ «رُجَيلٍ» .  
٣— مَا قُصِّدَ مِنْهُ مَعْنَى الْمُشْتَقِ نَحْوُ «أَسَدٍ» فِي قَوْلَنَا: «زَيْدٌ أَسَدٌ» أَنِّي شُجَاعٌ وَمَنْ  
ذِلِّكَ الْمَفْسِدُ عِنْدَ قَضِيدِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ: «زَيْدٌ عَدْلٌ أَوْ ثِقَةٌ».

نسبة ما جاء هنا من الموصوف والصيغة غير ما يبحث عنه في علم التحريف والموصوف هناك – وقد يعبر عنهما بالشعت والمعنى – يبينان رابطة خاصة بين جزئين من أجزاء الكلام فلا تعنون الكلمة وخدتها بأنها موصوف أو صفة (أو قتل نفت أو معنوت) أما هنا فالوظيفية والموصوفية عنوان للكلامات بالنظر إلى اتفسيها معقطع النظر عن نسبة الكلمة إلى شيء آخر في الكلام.

\* السؤال والتمرین \*

- ١ - المَوْضُوفُ مَا هُوَ وَالصِّفَةُ مَا هِيَ؟ أَئِ اسْمُ مَوْضُوفٍ وَأَيْهُ صِفَةٌ؟

٢ - تَبَيَّنَ الْمَوْضُوفُ مِنَ الصِّفَةِ فِيمَا يُلَى: الْعَصِيرُ مِنْ فَرَجٍ، الْقَنْفُتُ زَيْنٌ  
وَالسُّكُوتُ سَلَامَةً، الْعِلْمُ خَيْرُ مِنَ النَّاسِ، التَّبَغْرِيَّةُ عِلْمٌ مُسْتَقَادٌ، الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي  
الْدَّارَيْنِ، الْعَالَمُ سَرَاجٌ، لَا قَضَلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ إِلَّا بِالْتَّقْوَىِ، الْصَّلَاةُ مَرْأَجُ  
الْمُؤْمِنِينَ، صَدَرُ الْعَالَمِ بَعْرَةُ الْحَكِيمِ نَنْهَى، الْعَنْوَانُ أَفْعَىِ، الْمَنْفَاقُ ثَلَبٌ، أَسْدُ عَلَىِ وَفِي  
الْمَحْرُوبِ نُعَامَةُ، الْعِلْمُ مِكْسَحَةُ الْأَوْهَامِ، الْمَوْتُ مَعَ الْبَرِّ حَيَاةً وَالْحَيَاةُ مَعَ الْذَّلَّةِ مَوْتَ،  
إِنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيقَةٌ وَجَهَادٌ، هُوَ اللَّهُ... الْتَّلِكُ الْقَدُومُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمَهْيَىُ الْغَزِيرُ  
الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ، مُحَمَّدٌ(ص) رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ الشَّبَّابِينَ، تَجَارِي الْأَمْوَارِ بِيَدِ الْمُلْمَاءِ،  
أَنَا مَدِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلَىِ بَابِهَا، أَقْسِيَكُمْ عَلَىِ(ع)، مَرْجَأً يَقُومُ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَضْعَرَ وَبَعْنَى  
عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ.

### المبحث الثالث

## المذكّر والمؤثّث

### الفصل ١ – في اقسام المذكّر والمؤثّث:

الاسم على نوعين مذكّر ومؤثّث وكلّ منهما على قسمين «حقيقي» و «مجازى» فالحقيقي ما ذكر على ذكر أو أنتى من الإنسان والحيوانات والمجازى ما ذكر أو أنتى مجازاً واعتباراً، فالمذكّر الحقيقي نحو: «رجل» و «جمال» و نحوهما والمؤثّث الحقيقي نحو: «إمرأة» و «ناقة» و نحوهما، والمذكّر المجازى نحو: «قلم» و «جدار» والمؤثّث المجازى نحو: «دار» و «غرفة».

ثم المذكّر على قسمين خاصين به: ١ – ما يمكن تأسيسه ٢ – ما لا يمكن تأسيسه. فالأول منه ما يوئس بالثاء و منه ما يوئس بالألف المقصورة ومنه ما يوئس بالألف الممدودة كما سألني والثانى (ما لا يمكن تأسيسه) على ثلاثة أقسام:

- ١ – ما لا يوئس له أصلاً نحو: كتاب، قلم و ...
- ٢ – ما لا يوئس لفظ خاص نحو: أب، ابن، أخ، بغل، صهري، ديك، ثور و ... فإن بإزائها: أم، بنت، أخت، زوجة، كنة، دجاج، بقرة و ...

- ٣— ما يُستعملُ لِلْمَذَكَرِ وَالْمُؤْنَثِ عَلَى السَّوَاءِ وَذَلِكَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدٍ
- الف: الْمَضَدُ الْمَذَكَرُ نَحْوُ «زَيْدٌ عَدْلٌ» وَ «هَنْدٌ عَدْلٌ».
- ب: أَكْثَرُ أَوْزَانِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ «رَجُلٌ مِنْطِيقٌ» وَ «إِنْرَأَةٌ مِنْطِيقٌ».
- ج: «فَعُولٌ» بِمَعْنَى الْفَاعِلِ وَ«فَعِيلٌ» بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نَحْوُ رَجُلٌ صَبُورٌ وَإِنْرَأَةٌ صَبُورٌ، رَجُلٌ حَرِيجٌ وَإِنْرَأَةٌ حَرِيجٌ فَهُمَا إِذَا كَانَا بِالْعَكْسِ مِنْ ذَلِكَ نَحْوُ رَسُولٌ وَرَحِيمٌ فَإِنَّهُ يُقَالُ إِنْرَأَةٌ رَسُولَةٌ وَأُمٌّ رَحِيمَةٌ.<sup>١</sup>

**تنبيه:** الصِّفَاتُ الْخَاصَّةُ بِالْأَنْثَى نَحْوُ «حَائِضٌ»، «حَامِلٌ» وَ «مُرْضِعٌ» لَا تُؤْتَى غَالِبًا وَإِنْ جَازَ تَأْثِيْرُهَا.

وَالْمُؤْنَثُ أَيْضًا عَلَى قِسْمَيْنِ— يَخْتَصَانِ بِهِ— لَفْظِيٌّ وَمَعْنَوِيٌّ. الْلَّفْظِيُّ مَا كَانَ فِي آخِرِهِ إِحْدَى عَلَامَاتِ التَّأْنِيَّةِ وَهِيَ التَّاءُ الْمَرْبُوَّةُ وَالْأَلْفُ الْمَقْصُورَةُ وَالْأَلْفُ الْمَمْدُوَّةُ نَحْوُ إِنْرَأَةٌ وَحُبْلَى وَحَمْرَاءٌ (لَفْظِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَنَحْوُ تَمْرَةٌ وَرُجْعَى وَصَخْرَاءٌ (لَفْظِيٌّ مَجَازِيٌّ) وَالْمَعْنَوِيُّ مَا كَانَ خَالِيًّا مِنْهَا نَحْوُ مَرْيَمٍ (مَعْنَوِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَنَحْوُ بَرْ (مَعْنَوِيٌّ مَجَازِيٌّ).

**تنتمي:** الْمُؤْنَثُ الْمَعْنَوِيُّ قِيَاسِيٌّ فِي مَوَارِدٍ وَسَمَاعِيٌّ فِي أُخْرَى فَالْقِيَاسِيُّ فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدٍ:

- ١— الْمُؤْنَثُ الْحَقِيقِيُّ نَحْوُ مَرْيَمٍ، زَيْنَبٌ، هِنْدٌ، اُخْتٌ وَنَحْوِ ذَلِكَ.
- ٢— أَسْمَاءُ الْبَلَادِ نَحْوُ قُمٌّ، نَجَفٌ، تَهْرَانٌ، اِيرَانٌ وَ...
- ٣— أَسْمَاءُ الْأَعْصَاءِ الْمُرْدَوَّجَةِ مِنَ الْبَدْنِ نَحْوُ عَيْنٌ، اَدْنٌ، يَدٌ، رِجْلٌ إِلَّا بَعْضُهَا نَحْوُ خَدٌ وَمِرْقَقٌ وَحَاجِبٌ.
- ٤— أَسْمَاءُ الرِّيَاحِ نَحْوُ صَبَا، شَمَالٌ، جَنُوبٌ، قَبُولٌ، دَبُورٌ، حَاصِبٌ

وَ...

١. وَبِخِلَافِ فَعِيلٍ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ أَيْضًا إِذَا مُجْرَدٌ مِنْ مُقْنَى الْوُضْفَةِ وَنُزَّلَ مُثِرَّةً الْأَسْمَ نَحْوَ وَجِيهٍ، وَجِيهٍ وَذَبِيجٍ.

وأثنا السَّماعيُّ فقى كَلِمَاتٍ لَا ضَابطٌ لَهَا مِنْهَا: أَرْضٌ، إِصْبَعٌ، أَرْبَبٌ، أَفْعَىٰ، بَشَرٌ، جَحِيمٌ، سَقَرٌ، حَزْبٌ، دَلْوٌ، دَارٌ، رَجْمٌ، رَحْىٌ، رِيعٌ، سِينٌ، سَبِيلٌ، شَفْسٌ، ضَبْعٌ، عَصَمٌ، عَنْ، فُلْكٌ، قَوْسٌ، كَأسٌ، نَارٌ، نَغْلٌ و...  
وَيُعْرَفُ هَذَا الْقِسْمُ (الْقِسْمُ السَّماعيُّ) بِجَرِيَانِ أَحْكَامِ الْمُؤنَثِ فِيهِ  
بِأَنَّ يُشَتَّدَ إِلَيْهِ الْفِعْلُ الْمُؤنَثُ أَوْ يُشَارَ إِلَيْهِ بِاسْمِ الْإِشَارَةِ الْمُؤنَثِ أَوْ يُوَضَّفَ  
بِالْمُؤنَثِ أَوْ يُرْجَعَ إِلَيْهِ ضَمِيرُ الْمُؤنَثِ وَنَحْوِ ذَلِكَ نَحْوُ: «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ  
أَثْقَالَهَا»، «هُنُوْ جَهَنَّمُ الَّتِي كُشِّنْتُمْ تَوْعِدُونَ»، «فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ»،  
«وَالشَّفَسٌ وَضُحِيَّهَا» و...  
نَسْبَةٌ: هُنَاكَ أُمُورٌ يَجُوزُ فِيهَا التَّذْكِيرُ وَالثَّانِيَّةُ كِلَاهُما وَذَلِكَ قِيَاسٌ

فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدٍ:

(١) عَامَّةُ الْسَّكَلَمَاتِ إِذَا قُصِّدَتُ الْفَاظُهَا. فَالْتَّذْكِيرُ بِاغْتِيَارِ «الْلَفْظ» وَ  
الثَّانِيَّةُ بِاغْتِيَارِ «الْكَلِمَة»، تَقُولُ مَثَلًا: آلَامُ أَحَدٍ الْحُرُوفُ الْهِجَاءُ أَوْ إِخْدِيَّهَا،  
مِنْ يَأْتِي لِمَعْنَى أَوْ تَائِي، يَدْخُلُ كَانَ عَلَى الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ أَوْ تَدْخُلُ، زَيْدٌ يَلْحَقُهُ  
الثَّوْبَيْنِ أَوْ يَلْحَقُهُ.

(٢) أَسْمَاءُ الْقَبَائِيلِ نَحْوُ: عَادٌ وَثَمُودٌ وَأَوْسٌ وَخَزْرَاجٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:  
«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّذْرِ» (٢٣—الْقُسْ). وَقَالَ تَعَالَى: «وَأَمَّا ثَمُودٌ فَهَدَنَا هُمْ  
(١٧—فَضَلَّتْ) فَالْتَّذْكِيرُ بِاغْتِيَارِ الْقَوْمِ وَالثَّانِيَّةُ بِاغْتِيَارِ الْقَبِيلَةِ.

(٣) أَسْمَاءُ الْأَجْنَاسِ الْجَمِيعَةِ (وَهِيَ مَا يُفْرَقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُفْرِدِهِ بِنَاءً أَوْ  
يَاءً التَّسْبِيبِ فِي مُفْرِدِهِ) نَحْوَنَخْلٌ وَإِفْرَنجٌ قَالَ تَعَالَى: كَانُوهُمْ أَعْجَازُنَخْلٍ خَاوِيَّةٌ  
(٧—الْحَمَّةِ). وَقَالَ تَعَالَى: كَانُوهُمْ أَعْجَازُنَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (٢٠—الْقُسْ). فَالْتَّذْكِيرُ بِاغْتِيَارِ الْلَفْظِ وَ  
الثَّانِيَّةُ بِاغْتِيَارِ الْمَعْنَىِ.

وَسَمَاعِيٌّ فِي أَسْمَاءٍ لَا ضَابطٌ لَهَا مِنْهَا: حَالٌ، حَانُوتٌ، خَمْرٌ، دَرْعٌ،  
ذَهَبٌ، سِكِينٌ، سُلْمٌ، ضُحَىٰ، ظَرِيقٌ، عَصْدٌ، عَقَابٌ، عَقْرَبٌ، عُنْقٌ، عَنْكُبُوتٌ،  
فَرَسٌ، قِدْرٌ، كَبَدٌ، لِيَانٌ، مِسْكٌ، مِلْحٌ، مَنْجِنِيقٌ، مَاءٌ و...

### \* التوالي والتسلسل \*

- ١ - تَبَرِّزُ الْحَقِيقَى عنِ الْمَجَازِي فِيمَا يَلِى مِنِ الْإِسْمِ الْمَذَكُورِ: قِرْطَاسٌ، شَجَرٌ، بَيْسَاسٌ، ثَفَرٌ، دِيكٌ، كَلْبٌ، سَيْئَونٌ، مَاءٌ، حَجَرٌ، جَعْلٌ، زَيْدٌ، إِبْنٌ، نَقلٌ، بَابٌ، فَخْلٌ، يَقْمٌ، لَيلٌ، شَهْرٌ.
- ٢ - غَيْنَانِ الْحَقِيقَى وَالْمَجَازِي فِيمَا يَلِى مِنِ الْإِسْمِ الْمَوْتَى: سَاعَةٌ، أَرْضٌ، رَيْتَبٌ، شَاهٌ، بَسٌ، عَيْنٌ، كَفٌ، ضَأْنٌ، مَقْزٌ، كَأسٌ، نَارٌ، جَهَنَّمٌ، دَارٌ، حَرْبٌ، هَنْدٌ، شِعَارٌ مَرْزِيمٌ، عَصَمٌ، سَاقٌ.
- ٣ - أَغْطِي لِكُلِّ مِنِ الْأَقْسَامِ الْثَلَاثَةِ لِلْمُذَكَّرِ الَّذِي لَا يُنْكِنُ تَائِيَّةً خَنْسَةً اُثْيَةً.
- ٤ - عَيْنَنِ نُوعِ التَّأْيِيثِ - الْحَقِيقَى وَالْمَجَازِي، الْلَفْظَى وَالْمَعْنَوِى - فِي الْكَلِمَاتِ الْشَابِقَةِ: كَلْثُومٌ، رَقِيَّةٌ، رُبَابٌ، أُمٌّ، عَمَّةٌ، اَلْتَحَتٌ، قَوْسٌ، قَيْدٌ، حَزْبٌ، تَمَرَّةٌ، صَخْرَاءٌ، سَلْمَىٌ، قِيسَةٌ، ضَبْعٌ، سَمَاءٌ، أَرْضٌ، شَفَسٌ، رَجْمٌ، سَعِيدَةٌ، بَيْتٌ، رَبِيعٌ، يَدٌ، رَجْلٌ، إِفْرَأَةٌ، حَسَنَاءٌ، بَطْحَاءٌ، حَجَرَةٌ، ذَوَافَةٌ، قِدْنٌ، شَجَرَةٌ، تَوْرَةٌ، نَقلٌ، تَخْلٌ، إِلَىٰ، حَتَّىٰ، صَارٌ، أَضَبَّعٌ، صَادٌ، فَاءٌ، عَادٌ، تُبَيَّعٌ.

## الفصل ٢ - إِسْنَادُ الْفِعْلِ إِلَى الْمَوْتَى:

مِنْ أَخْكَامِ الْمَوْتَى تَأْيِيثُ الْفَعْلِ الْمُسْتَدِي إِلَيْهِ - كَمَا أَشِيرَ إِلَيْهِ فِي الْفَصْلِ السَّابِقِ - وَذَلِكَ قَدْ يَجِدُ وَقْدَ يَجُوَزُ، يَبَانُ ذَلِكُ:

يَجِبُ تَأْيِيثُ الْفِعْلِ إِذَا أَسْنَدَ إِلَى الْمَوْتَى الْحَقِيقَى سَوَاءً كَانَ لَفْظِيًّا نَحْوُ إِمْرَأَةٍ أُمٌّ مَعْنَوِيًّا نَحْوَ هِنْدٍ وَسَوَاءً أَسْنَدَ الْفِعْلُ إِلَى نَفْسِهِ أَوْ إِلَى ضَمِيرِهِ نَحْوُ «جَاءَتْ إِمْرَأَةٌ وَذَهَبَتْ»، «سَأَلَتْ هِنْدًا وَاجْبَتْ». وَكَذَإِذَا أُسْنَدَ إِلَى ضَمِيرِ الْمَوْتَى الْمَجَازِي نَحْوُ: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» وَ«البَرُّ امْتَلَأَتْ» وَنَحْوَ ذَلِكَ. وَأَمَّا إِذَا اسْتَنَدَ إِلَى نَفْسِ الْمَوْتَى الْمَجَازِي - لَا إِلَى ضَمِيرِهِ - فَيَجُوَزُ تَائِيَّتُهُ نَحْوُ: «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» أَوْ «طَلَعَ الشَّمْسُ».

تبهان: ١-إذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِ الْمُؤْتَثِ وَفَصَلَ بَيْنَهُمَا فَأَصْلُ فَقِيَةِ الْمَجَازِيِّ يَخْسُنُ تَذْكِيرُ الْفِعْلِ وَقَوْنَى الْحَقِيقَى يَجُوزُ ذَلِكَ نَحْوَ «ظَلَّعَ الْيَوْمَ الشَّمْسُ فِي سَاعَةٍ كَذَا»، وَ«جَاءَ أَوْ جَاءَتِ الْيَوْمَ هَذِهِ».

٢-في الجَمِيعِ الْمُكَسَّرِ وَالْمُؤْتَثِ السَّالِمِ إِذَا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ضَمِيرِهِما جَازَ أَمْرًا:

الف) رعاية المعنى وإرجاع ضمير الجمجم (المذكر أو المؤتث) إليه. نحو الرِّجَالُ جَاءُوا وَالْمُسْلِمَاتُ جَاءْنَى وَالدُّورُ هَذِهِ مِنْ، «وَالْمُظَلَّقَاتُ يَتَرَبَّضُنَّ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةٌ قُرُونٌ» (٢٢٨—البقرة)، «وَالْعَادِيَاتِ ضَبَّحَ... فَأَتَرْزَنَ بِهِ نَقْعًا» (٤—العاديات).

ب) رعاية اللفظ وإرجاع الضمير المفرد المؤتث إليه وذلِك باعتبار تأويله إلى الجماعة تقول: الرِّجَالُ جَاءَتْهُو الْمُؤْمِنَاتُ ذَهَبَتْ، وَالْفَئَاتُ آمَنَتْ.

وإذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِهِما وَجَبَ فِيهِ الْإِفْرَادُ مَعَ جَوَازِ التَّذْكِيرِ وَالثَّائِبِ تَقُولُ: جَاءَ الرِّجَالُ وَجَاءَتِ الرِّجَالُ، جَاءَ الْمُسْلِمَاتُ وَجَاءَتِ الْمُسْلِمَاتُ، مَضَى الْأَيَّامُ وَمَضَتِ الْأَيَّامُ قَالَ تَعَالَى: «إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ» (١٢—البنتين)، وَقَالَ تَعَالَى: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا (١٤—الحجرات).<sup>١</sup>

#### \* التمرين \*

١- أُسْنِدَ إِلَى كُلِّ مِنَ الْأَشْمَاءِ الْمُؤْنَثَةِ الثَّالِيَةِ فِعْلًا، مَرَّةً إِلَى تَفْسِيهِ وَأُخْرَى إِلَى ضَمِيرِهِ: حَالَة، عَرَفُونَ، حَانُوتُ، سَيْنَ، شِمالُ، كَأسُ، قَطْمَ، عَلَامُ، أَمَّةُ، اثْنَتُ، أَيَّامُ، دَارُ، عُرْفَةُ، شَمْسُ، رَسُولَةُ، مُرْضِعُ، حَامِلُ، صَاحِبَاتُ، طَالِيَةُ، أَزْمَنَةُ، آيَاتُ، أَخْوَالُ، قُضَاءُ، مَسَائِلُ، رِيَاحُ، قَاتِلَاتُ، أَنْوَاتُ، مُضْطَلَّاتُ.

٢- ارْسِمْ جَدْلًا يُبيِّنُ أَفْسَامَ الْمُذَكَّرِ وَالْمُؤْتَثِ وَأَعْطِ لِكُلِّ قِسْمٍ أُمْثلَةً مِنْ غَيْرِ مَا ذُكِرَ.

١. قَنْعُ التَّوَابِعِ ج ٢ ص ١٧١ و جامِعِ الْمَقْتَمَاتِ ص ٢٦٠.

### الفصل ٣ – في علامات التأنيث وآثارها ومواقعها:

العلاماتُ الثلاثُ للتأنيث – وهي التاءُ المرْبُوطةُ والألفُ المقصورةُ والألفُ المنْدوةُ كماً سبقَ – قد تُفيدُ التأنيثُ الحقيقيَّ وقد لا تُفيدُ. بيانُ ذلك:

التاءُ المرْبُوطةُ تُفيدُ التأنيثُ الحقيقيَّ غالباً في خمسةِ مواردٍ:

١ – اسمُ الفاعلِ نحو: ضارب → ضاربة، مُحسن → مُحسنة.

٢ – اسمُ المفعولِ نحو: مظلوم → مظلومة، مُؤدب → مُؤدبة.

٣ – الأوزانُ السَّماعيَّةُ للصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ نحو: شَرِيفٌ – شَرِيفَةٌ، سَيِّدٌ – سَيِّدَةٌ، وكذا القياسيةُ منها في غيرِ الثلاثيِّ المجردِ نحو: مُنْقَطِعٌ → مُنْقَطِّعةٌ.

٤ – المنسوبُ نحو: ايراني → ايرانية، فُرِشَى → فُرِشَيَّة.

٥ – بعضُ الجوايدُ نحو: إِمْرَأَةٌ → إِمْرَأَة، نَمِرٌ → نَمِرَةٌ ولا ضابطٌ لهذا الأُخْرِيِّ إِلَّا السَّمَاعُ.<sup>١</sup>

الألفُ المقصورةُ تُفيدُ التأنيثُ الحقيقيَّ في موردين:

١ – الصِّفَةُ التي على «فَعْلَانٍ» فَإِنَّهَا تُونَثُ على «فَغْلَانٍ» نحو سُكْرَانٍ → سُكْرَى، غَضْبَانٌ → غَضْبَى إِلَّا سَتَّ عَشَرَةَ صِفَةً هيَ: متَانٌ (كَثِيرُ الْمَنَّ) والْإِحْسَانُ، أَلْيَانٌ (عَظِيمُ الْأَلْيَةِ)، حَبْلَانٌ (كَثِيرُ الْغَيْنَطِ)، خَمْصَانٌ (دَقِيقُ الْوَسْطِ) ضَامِرُ الْبَطْنِ)، دَخْنَانٌ (مَا يَعْشَأُ الدُّخَانُ)، رَيْحَانٌ (ظَبِيبُ الرَّائِحَةِ)،

١. إِفَادَةُ الشَّاءُ التَّأَنِيَّةُ الحَقِيقِيَّ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ هُوَ الْأَعْلَبُ وَقَدْ لَا يُفِيدُ ذَلِكَ خُصُوصاً فِي اسْمِ الْمَفْعُولِ نَحْوِ: مَاءُ جَارِيَّةٍ، أَرْضٌ مَغْمُوْرَةٌ، شَرْبٌ مَرْفُوعَةٌ وَهَكُذا... .

سَيْفَانُ (الرِّجْلُ الطَّوِيلُ)، سَخْنَانُ (الْحَارُّ)، ضَخِيَانُ (الَّذِي يَأْكُلُ فِي الْفَحْشَى)، ضَوْجَانُ (الشَّدِيدُ الصُّلْبُ مِنَ الدَّوَابَاتِ)، عَلَانُ (الْجَاهِلُ)، قَشْوَانُ (الْفَضَّيْفُ)، مَصَانُ (الْلَّثَيْمُ) مَوْتَانُ (مَوْتَانُ الْفُؤُدُ: الْبَلَيْدُ)، نَدْمَانُ (مَنْ يَنْتَهِمُ)، نَصْرَانُ (نَصْرَانِي)، إِنَّ هُنَّوْ تَوَنَّثُ بِالثَّاءِ يَقُولُ: إِمْرَأَةُ نَدْمَانَةُ، نَصْرَانَةُ و...  
٢ - أَفْعَلُ التَّفَضُّيلُ فَإِنَّهُ يُونَّثُ عَلَى «فَعْلٍ» نَحْوُ أَفْعَلُ — فُضْلٍ،

أَفْعَرُ — صُغْرٍ و...

وَالْمَمْدُودَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيَّتُ الْحَقِيقِيَّةُ فِي مَوْرِدٍ وَاحِدٍ وَهُوَ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهُهُ الَّتِي تَكُونُ عَلَى «أَفْعَلُ» فَإِنَّهَا تَوَنَّثُ عَلَى «فَعْلَاءً» نَحْوُ أَخْمَرَ — حَمْرَاءُ، أَغْمَى — عَمْيَاءُ، أَبْلَجَ — بَلْجَاءُ.

وَفِي غَيْرِ مَا مَرِإِيَّا زَيَّدَتِ الْعَلَامَاتُ الْثَلَاثُ أَفَادَتِ التَّأْنِيَّتُ الْمَجَازِيَّ وَلَا قِيَاسَ لِهَذَا الشَّيْءِ بَلْ يُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ، مِنْهُ: تَمَرَّةُ، ضَرَبَةُ، عَدَةُ، إِقَامَةٌ و... دَغْوَى، بَرَدَى (نَهْرٌ فِي دِمْشَقٍ)، رُبْعَى، أَرْبَى (الْدَّاهِيَّةُ)، حُبَارَى و... سَرَّاءُ، صَحْرَاءُ، فُقَهَاءُ، أَزْبَعَاءُ، كَبِيرَيَاءُ، عَاشُورَاءُ و... نَعْمَ الَّثَاءُ لَا يَخْلُو مِنْ فَائِدَةٍ أُخْرَى — غَيْرُ التَّأْنِيَّتِ الْمَجَازِيِّ — غَالِبًا كَكَوْنِهِ لِبَيَانِ الْوَخْتَةِ نَحْوُ تَمَرَّ — تَمَرَّةُ، ضَرَبَ — ضَرَبَةُ أَوْ عِوْضًا عَنِ الْفَاءِ نَحْوُ وَعْدَ — عَيْتَةُ أَوْ عِوْضًا عَنِ الْعَيْنِ نَحْوُ إِقْوَامَ — إِقْامَةُ أَوْ عِوْضًا عَنِ الْلَّامِ نَحْوُ شَفَهَ — شَفَةُ أَوْ عِوْضًا عَنِ الرَّازِيدِ نَحْوُ تَبَصِيرَ — تَبَصِرَةُ أَوْ لِغَيْرِ ذِلِكِ وَقَدْ لَا يُفِيدُ إِلَّا التَّأْنِيَّتُ الْمَجَازِيَّ نَحْوُ عُرْقَةُ وَعِمَامَةُ...

تَنْبِيَّةٌ وَتَنْتَهَى: إِنَّ الْتَّاءَ وَالْأَلِفَ — بِتَوْعِينِهِ — لَا تُفِيدُ إِنَّ التَّأْنِيَّتَ إِلَّا عِنْدَ زِيَادَتِهِمَا وَأَمَّا إِنْ كَانَتَا أَصْلِيَّتَيْنِ أَوْ يَحْكُمُهُمَا الْأَصْلِيَّةُ فَلَا تَوَنَّثُانِ الْكَلِمَةُ أَئِ تَأْنِيَّتُ فَلْيُعْلَمْ هُنَّا مَوَارِدُ أَصْلِيَّةٍ هُنَّوْ الْحُرُوفُ وَمَوَارِدُمَا تَكُونُ الزَّائِدَةُ يَحْكُمُهُمَا الأَصْلِيَّةُ:

الْتَّاءُ أَصْلِيَّةٌ فِي كَلِمَاتٍ مَعْنُودَةٍ تُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ نَحْوُ وَقْتٍ، سَبْتٍ و...

وَتَلْحُقُ بِهَا— وَتَكُونُ يُخْكِمُهَا فِي عَتَمِ إِفَادَةِ التَّائِبَةِ مُطْلِقاً— الْتَّاءُ الزَّائِيَّةُ فِي الْمُذَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوَ ظَلْحَةِ، مُعاوِيَةٌ وَمَا زَيَّدَتْ لِبَيَانِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوَ رَاوِيَةِ (مَنْ كَثُرَتْ رِوَايَتُهُ) أَوْ لَنَا كِيدِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوَ عَلَامَةِ وَفَهَامَةِ.

**الْأَلْفُ الْمَقْصُورُ أَصْلِيَّةٌ** فِي التَّاقِصِ نَحْوَ رَحْيٍ، رَضَا، مَزْمِنٍ وَ... وَتَلْحُقُ بِهَا الزَّائِيَّةُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدٍ: ١— الزَّائِيَّةُ فِي الْمُذَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوَ مُوسَىٰ. ٢— مَا زَيَّدَتْ سَادِسَةً نَحْوَ قَبْشَرِيٍّ (بِكَثْرَةِ الْقَافِ وَفَتْحِهِ: الْقَوَىُّ مِنَ الْأَبْلِ). ٣— الَّتِي زَيَّدَتْ لِلإِلْحَاقِ— وَمِنْتَهِيَّ إِلْحَاقِ يَاتِي فِي مَحَلِّهِ— نَحْوَ أَرْطَىٰ (شَجَرٌ يَشْبَهُ ثَمَرَةَ الْعَتَابِ).

**الْأَلْفُ الْمَمْلُوَّةُ أَصْلِيَّةٌ** فِي مَهْمُوزِ الْلَّامِ وَمُعْتَلِهِ نَحْوَ قَرَاءِ، سَمَاءٍ، إِنَاءٍ، دُعَاءٍ، إِغْطَاءٍ وَ... وَتَلْحُقُ بِهَا الزَّائِيَّةُ فِي مُوْرِدِيْنِ: ١— مَا زَيَّدَتْ فِي الْمُذَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوَ زَكَرِيَّاءَ ٢— مَا زَيَّدَتْ لِلإِلْحَاقِ نَحْوَ حِزْبَاءَ (دُوَيْيَةٌ تَتَلَوَّنُ فِي الشَّمْسِ أَوْ أَنَا مُخْتَلِفَةٌ يُضْرَبُ بِهَا الْمُتَّنَّلُ فِي الْعَقْلِ).<sup>١</sup>

#### \* التَّوَالُّ وَالتَّرْبِين \*

- ١— أَعْطِيَ لِكُلِّ مَوْزِدٍ مِنَ الْمَوَارِدِ الَّتِي تُقْيِدُهُ التَّاءُ التَّائِبَةُ الْحَقِيقِيَّةُ خَمْسَةً أَثْلَاثَةً.
- ٢— عَيْنُ الْحَقِيقِيَّةِ وَالْمَجَازِيِّ فِيمَا يَكُونُ مِنْهُمَا وَإِذْكُرْ السَّائِرَيْنَ بَيْنَهُمَا: سَمَاءَةُ، عَلَامَةُ، عَالِيَّةُ، قَاعِيَّةُ، تَمِيشَةُ، شُورَىٰ، حُشْنَىٰ، حَسَنَاءُ، طَيِّبَةُ، وَدِيَّةُ، صُغْرَىٰ، صَحْرَاءُ، شَهْلَاءُ، نَدِيَّةُ، مَضْصَانَةُ، رِيحَانَةُ، غَصْبَىٰ، عُورَاءُ، عَطِيلَةُ، رَضِيَّةُ، عَشِيَّةُ، سَوَادَاءُ، عَاشُورَاءُ، قُرْشَيَّةُ، زَكِيَّةُ، سَوْدَىٰ، حُبْلَىٰ، سَلْمَىٰ، صَفْرَاءُ.

١. إنَّ عَدَمِ إِفَادَةِ الزَّائِيَّةِ الْمُسْلَحَةَ بِالْأَخْلِيَّةِ أَيْ تَائِبَةٍ هُوَ زَوْجُ التَّحْقِيقِ رَفِيْقُ الدِّينِ الْأَشْتَرِيَّ بِدِيْنِ رِجْمَةِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَقُولُ: أَنْتَاءُ وَالْأَلْفُ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ وَإِنْ يَقُولَ لَهُمَا تَاءُ التَّائِبَةِ وَاللَّهُ إِلَّا أَنَّهُمَا لَا يُمْدِدُانِ أَيْ تَائِبَةً. وَيَرِيَ بِعَضُّ الْمُعَاصِيرِينَ— وَهُوَ الْمُحَقِّقُ عَبَاسُ حَسَنُ فِي التَّحْوِيَّةِ الْوَانِيَّةِ ج٤، ص٤٣٨— أَنَّهُمَا فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ تُقْيِدُهُنَّ التَّائِبَةُ الْأَقْطَيَّةُ فَيَجُرُّ فِي الْكَلِمَةِ الشَّشِيمَةِ عَلَيْهَا وَجْهَهُنَّ: رِعَايَةُ الْأَقْطَيَّ وَرِعَايَةُ التَّقْنِيِّ وَالْأَوْلَى عَيْنَهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْحَالَاتِ.

٣ - ماهي علامات التأنيث؟ ومتى لا تكون تلك المعرفة علائم للتأنيث؟ أعطِ لذلك أمثلة.

٤ - هل الأسماء التالية مؤنثة أم لا وما الدليل عليه؟: عطية (اسم رجل)، عيسى، يحيى، علاء (معنى)، صفت، فتوى، زحمة، حمزة، نباتة (اسم رجل)، زباد.

المبحث الرابع

## المتصرف وغير المتصرف

مقدمة:

الإسم على قسمين متصروف وغير متصروف. المتصروف ما ينتهي ويجمع  
ويُضَعِّفُ وينسب إلى نحوه: أسد—أسدان، أسود، أسيند، أسدى. وغيره  
المتصروف ما لا يتعرضه هذه الحالات.<sup>١</sup> فلتتحقق عن هذه الحالات الأربعة و  
كيفيتها وأحكامها:

### الفصل ١ — المُشَتَّى:

المُشَتَّى مادًّا على فرقتين من أفراد جنسه بزيادة في آخره، وتثنية  
الكلمة، هي إلْحاقُ علامَةِ المُشَتَّى بآخرها. وعلامةُ المُشَتَّى هي الألفُ والتونُ  
المكسورة أو الياء المفتوحة ماقبلها ماء التون المكسورة نحو «رَجُلَان» و«إِمَرَاتَيْن».  
فلا يكُون «حسين» مشتى لأن التون فيه أصلية ولا يكُون «إثنين» مشتى لأن

١. إن لم يتعرضه شيءٌ من هذه الحالات يقال له غير المتصروف مطلقاً وإن عرضاً بقاضها دون بعض يقال له  
المتصروف بالنسبة إلى ذلك البعض وغير المتصروف بالنسبة إلى الآخر.

ياءً أصلية ولا يكُون «بَخْرَين» مُشَتَّتَ لِأَنَّهُ لا يَدُلُّ عَلَى فَرْدَيْن (بَخْر وَبَخْر).  
ثُمَّ كَيْفِيَّةُ صَوْغِ الْمُشَتَّتِ فِي الْمَوَارِدِ الْمُخْتَلِفَةِ هَكَذَا: الصَّحِيحُ وَشِبَهُهُ تَلَقَّ  
بَعْرِهِمَا عَلَامَةُ الْمُشَتَّتِ نَحْوُ أَسْدَانِ وَظَبَابَانِ وَكَذَا الْمَتَقُوْصُ الَّذِي لَمْ تُخَدَّفْ  
لَامَةُ نَحْوُ الْهَادِيَانِ — الْهَادِيَانِ.

وَالْمَتَقُوْصُ الْمَخْدُوفُ الْلَّامُ يُرْدُ لَامَةُ عِنْدَ التَّشْتِيَّةِ نَحْوُ هَادِيَانِ،  
مُهَتَّدٍ — مُهَتَّيَانِ.

وَالْمَفْضُوْءُ إِنْ كَانَ ثَلَاثَيَاً<sup>١</sup> وَكَانَتْ أَلْفُهُ مُنْقَلِيَّةً عَنْ وَأَوْ رُدَّتْ أَلْفُهُ إِلَى  
أَصْلِهَا نَحْوُ الْعَصَوَانِ وَالْعَصَوَيْنِ، الرَّبَّا — الرَّبَّوَانِ وَالرَّبَّوَيْنِ وَ...  
وَلَا قُلِيَّتْ ياءً نَحْوُ الْفَتَّى — الْفَتَّيَانِ، الْمُضْطَفَى — الْمُضْطَفِيَانِ، الْمُسْتَشْفَى  
— الْمُسْتَشْفَيَانِ.

وَالْمَفْضُوْءُ الْمَخْنُوفُ لَامَةُ لِإِلْتِقاءِ السَّاكِنَيْنِ يُرْدُ لَامَةُ عِنْدَ التَّشْتِيَّةِ نَحْوُ  
عَصَأً (بِالْتَّوَيْنِ) — عَصَوَانِ، فَتَّى — فَتَّيَانِ.

وَالْمَمْدُودُ إِنْ كَانَتْ هَمْزَةً أَصْلِيَّةً — إِنْ كَانَ الْمَمْدُودُ كَلْمَةً مَفْهُومَةً  
الْلَّامُ — بَقِيَّتْ عَلَى حَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ لِلتَّأْنِيَّةِ قُلِيَّتْ وَأَوْأَ وَإِنْ كَانَتْ مُنْقَلِيَّةً أَوْ  
مِزِيدَةً لِلِّالْحَاقِ جَازَ فِيهَا وَجْهَانِ: إِبْقَاوُهَا عَلَى حَالِهَا وَقُلْبُهَا وَأَوْأَ نَحْوُ قَرَاءَ —  
قَرَاءَانِ، حَمَراءَ — حَمَرَاؤَانِ، دُعَاءَ — دُعَاءَانِ وَدُعَاءَوَانِ، إِهْدَاءَ —  
إِهْدَاءَانِ وَإِهْدَاؤَانِ، عِلْبَاءَ — عِلْبَاءَانِ وَعِلْبَاءَوَانِ.<sup>٢</sup>

وَالثَّلَاثَيُّ الْمَخْدُوفُ لَامَةُ، إِنْ لَمْ يُعَوَّضْ عَنْهُ بَشَىٰ وَبَقِيَّ ثَلَاثَيَاً رُدَّ لَامَةُ  
عِنْدَ التَّشْتِيَّةِ نَحْوَ أَبَّا — أَبُوَانِ، أَخَّ — أَخَوَانِ — إِلَّا «يَد» وَ«فَم» فَإِنَّ  
الْمَخْدُوفَ مِنْهُمَا لَا يُرْدُ نَحْوَيْد — يَدَانِ، فَم — فَمَانِ وَكَذِيلَكَ «قَم» عَلَى

١. الْمُرَادُ مِنَ الْثَّلَاثَيِّ هُنَّا وَفِي الْأَبْعَادِ الْثَالِثَيِّ مَا كَانَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَخْرَيْ وَمِنْ قَوْقَ الْثَّلَاثَيِّ مَا كَانَ شُرُوفَةً أَكْثَرَ أَشْيَاءً كَانَ الْجَمِيعُ إِنْ لَمْ يَكُنْ.

٢. الْمُرَادُ مِنَ الْأَصْلِيِّ هُنَّا أَنْجُ مِقَامَ فِي التَّنْبِعَتِ التَّابِقِ.

الأَصْحَى— وَإِنْ عُوْضَ عَنِ الْلَّامِ يُشَنِّعُ شَنِيًّا كَمَا هُوَ نَحْوَ سَنَةٍ— سَنَانٌ، إِشَمٌ  
— إِشَمَانٌ و... .

والمركب الإضافي ينتهي بجزء الأول نحو عبد الله — «عبد الله» و «عبد الله» و أمًا المزجي والإسنادي فيضاف إليهما «دوا» أو «ذوى» في المذكر و «دواتاً» أو «دواة» في الموتى نحو سبوبة — «دوا» أو «ذوى» سبوبة «تاَبَطَ شَرًّا» — «دوا» أو «دواة» تأبَطَ شَرًّا.

**تنمية:** أَنْحِقْتُ بِالْمُشَتَّى خَمْسُ كَلِمَاتٍ هِيَ: إِشَانٌ، إِشَنَانٌ، شَنَانٌ، كِلَّا، كِلَّتَا فَإِنْ هُنِيَّ لَيْسُوا مُشَتَّياتٍ لِعَتْمِ اِنْطِبَاقِ حَدِّ الْمُشَتَّى عَلَيْهَا وَإِنْ وَاقْتَهَةٌ فِي الصُّورَةِ وَالْمَعْنَى.

**تنمية:** قَدْ يُفْصَدُ مِنَ الْمُشَتَّى أَفْرَادٌ كَثِيرَةٌ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرِيْبَيْنِ» (٤—السُّكُونُ)، أَنِّي كَرِيْبَاتٌ وَنَحْوُ «لَبِيْكَ» وَ«سَعْدِيْنِكَ». وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُشَتَّى فِي حُكْمِ الْمُكَرَّرِ وَالْمُكَرَّرُ قَدْ يُفْيِي الْكَثُرَةَ نَحْوُ «كِلَّا إِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكَّا دَكَّا، وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا» (٢١-٢٢—الْفَجْرُ).

### «السؤال والتررين»

- ١— عَرِفِ الْمُتَصْرِفَ وَغَيْرَ الْمُتَصْرِفِ.
- ٢— مَا هُوَ الْمُشَتَّى وَالشَّيْئَةُ وَعَلَامَةُ الْمُشَتَّى؟
- ٣— مَيِّزْ غَيْرَ الْمُشَتَّى مِنَ الْمُشَتَّى فِيمَا يَلِي وَادْكُرْ لِمَ لَا يَكُونُ مُشَتَّى: جَوْلَانُ، خَدْلَانُ، قُوْچَانُ (بَيْنَ بَلَادِ خُرَاسَانِ)، خُمَيْنُ، جَبَانُ، عَيْانُ، حَتَّينُ، يَثْقِينُ، غَزْلَانُ.
- ٤— كَيْفَ يُشَتَّى الْمُفْرَدُ الصَّحِيحُ وَشَيْبَةُ الصَّحِيحِ؟ أَغْطِ أَنْظِهَةَ عَلَى ذَلِكَ.
- ٥— كَيْفَ يُشَتَّى الْمَقْصُورُ وَالْمَمْلُودُ وَالْمَنْقُوشُ وَالثَّانِيُّ وَالْمَرْكَبُ؟ أَغْطِ لِكُلِّ يَنْعِي أَنْثِيلَةً.
- ٦— ثَنَّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةَ: صَخْرَاءُ، سَمَاءُ، رَضَا، بَابُوْيَهُ، قُولَوْيَهُ، بَيْتُ لَخْمٍ، بَقَبَكُ، أَبُوْالْحَسَنِ، دَارُ، مَسْجِدُ، مَشْعِيُّ، رَقِيقُ، سُؤَالُ، نِدَاءُ، مَوْلَى، فَقَهَ، رَاعِيُّ، نَامُ، مُخْبِيُّ.

## الفصل ٢ – الجمع:

الجمع مادٌ على أكثر من إثنين بزيادة في آخره أو تكسير بناءً مُفردٍ وهو على ثلاثة أقسام: ١- جمع المذكر السالم ٢- جمع المؤثث السالم ٣- جمع المكسّر. هذا الكلام في بيان أقسام الجمع وما يتعلّق به في أبحاث:

**البحث ١ - جمع المذكر السالم:** علامته وأوضاعه ما قبلها مع نون مفتوحة أو ياءً مكسورة ما قبلها مع نون مفتوحة في آخر المفرد نحو مسلّم — مسلّمون، مسلّمين ويشترط في المفرد الذي يجمعه هذا الجمع ثلاثة شروط: ١- أن يكون مذكراً خالياً عن التاء ٢- أن يكون إسماً لذى عقل ٣- أن يكون ممما يوئى بالفاء إن كان وصفاً، أو يكون علماً إن كان موصوفاً.

فعليهذا لا يجمع جمع المذكر السالم نحو «هند» و«ضاربة» للأنوثة ولا نحو «طلحة» و«علامة» للإفتراض بالشاء ولا نحو كلب وصايل لكتويهما اسمين ليغير ذى العقل ولا نحو «غضبان» و«أخمر» لكتويه صفة تؤى بغير التاء ولانحو «رجل» و«علام» إذ ليسا بعلم. هذا ويُستثنى من الشرط الثالث أفعال التفضيل فإنه يجمع هذا الجمع مع تأثيره بالآلف.

١. اللهم ما وضع لواحد ينتبه. فلابنتي القلم ولا يغتاف إلا إذا نكّر وسيأتي بذلك تفصيّ.

ثُمَّ المَتَقْوَصُ تُخَذَّفُ يَا وَهْ عِنْدَ الْجَمْعِ نَحْوَ الْهَادِي — الْهَادِيَ وَالْهَادِيَنَ، الْمُهَتَّدِي — الْمُهَتَّدِونَ، الْمُهَتَّدِيَنَ وَكَذِيلَكَ أَلْفِ الْمَقْصُورِ نَحْوَ الْمُضْطَفِي — الْمُضْطَفُونَ وَالْمُضْطَفَيْنَ، مُوسَى — مُوسَوْنَ وَمُوسَيْنَ، وَأَمَّا الْمَمْدُودُ فَحُكْمُهُ مَا سَبَقَ فِي التَّثِينَةِ نَحْوَ وَضَاءَ — وَضَائِونَ وَوَضَائِيَنَ، فَرَاءَ — فَرَائِونَ وَفَرَائِيَنَ، فَرَائِونَ وَفَرَائِيَنَ. وَالْمَرْكُبُ مُظْلَقاً يُجْمَعُ بِإِضَافَةِ «ذُو» أَوْ «ذَوِي» إِلَيْهِ نَحْوَ «ذُو وَعَبْدِ اللَّهِ»، «ذُو وَسِيْبَوْيَهِ»، «ذُو وَتَابَطَ شَرَّاً».

تَثِينَة: الْحِقْتُ بِجَمْعِ الْمَذَكُورِ السَّالِمِ عِدَّةُ كَلْمَاتٍ مِنْهَا: «عَلَيُونَ» (الْعَلَى: الْعَلُوُّ وَعَلَيُونَ إِسْمٌ لِأَعْلَى الْجَهَنَّمِ مَفْرُدٌ)، «عَالَمُونَ» (مَعْنَاهُ الْعَالَمُ كَمَا قِيلَ فَهُوَ بِمَعْنَى الْعَلْقَنِ كُلُّهُ، وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْعُقَلَاءُ مِنَ الْخَلَائِقِ، فَلَا مَفْرَدَةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَعْنَيَيْنِ)، «عِشْرُونَ» إِلَى «تِسْعِينَ»، «أُولُو» (بِمَعْنَى أَصْحَابٍ وَلَا مُفْرَدَةَ لَهُمْ)، «أَرْضُونَ» (جَمْعُ أَرْضٍ وَهِيَ مَوْتَنَّ)، «سِئْوَنَ» (جَمْعُ سَنَةٍ وَهِيَ أَيْضًا مَوْتَنَّ)، «بَابُ سِئْوَنَ» (وَهِيَ كَلْمَاتٍ ثُلَاثَيَّةٍ حُذِفَتْ لِأَمْهَا وَعُوِّضَتْ عَنْهَا تَاءُ الثَّانِيَّةِ وَلَمْ يُجْمَعْ جَمْعُ التَّكْسِيرِ) نَحْوَ: «عِضَّةُ» بِمَعْنَى الْكِذْبِ أَوِ التَّفْرِيقِ فَعَلَى الْأَوَّلِ أَصْلُهَا «عِضَّةُ» وَعَلَى الشَّانِي أَصْلُهَا «عِضَّوُ» وَنَحْوَ: «عِزَّةُ» بِمَعْنَى الْفِرْقَةِ مِنَ النَّاسِ أَصْلُهَا «عِزَّى» وَنَحْوَ: «ثَبَّةُ» بِمَعْنَى الْجَمَاعَةِ أَصْلُهَا «ثَبَّى» فَتُجْمَعُ هَذِهِ عَلَى: عِضْوَنَ، عِزْوَنَ، ثَبُونَ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ نَحْوَ «يَدُ» وَلَا نَحْوَ «زَنَةُ» وَلَا نَحْوَ «شَفَةُ» وَ«شَأَةُ» لِعَدَمِ التَّغْوِيْضِ فِي الْأَوَّلِ وَكَوْنِ التَّغْوِيْضِ عَنِ الْفَاءِ فِي الثَّانِيَّةِ وَوُجُوْدِ جَمْعِ التَّكْسِيرِ فِي الثَّالِثَيَّةِ (شَفَةٌ — شِفَاهُ، شَأَةٌ — شِيَاهُ). وَمِنَ الْمُلْحَقَاتِ: «أَهْلُونَ» (جَمْعُ أَهْلٍ وَلَيْسَ عَلَيْهِ)، «بَئْوَنَ» (جَمْعُ إِبْنٍ وَهُوَ أَيْضًا غَيْرُ عَلِمٍ). وَإِنَّمَا الْحِقْتُ هَذِهِ الْكَلْمَاتُ بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فِيهَا عَلَامَةُ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أَوْ شُرُوطِهِ.

## \* أَلْسُوْلُ وَالْمُؤْنَثُ \*

١ - مَا الفرقُ بَيْنَ مَعْنَى الْمُؤْنَثِ وَالْجَمِيعِ وَمَا الفرقُ بَيْنَ عَلَامَتَيْهِما؟

٢ - أَلْجَمِيعُ مَا هُوَ كَمْ قِسْنَا لَهُ؟

٣ - إِجْمَعَ الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةِ جَمِيعَ الْمَذَكُورِ السَّالِمِ: زَيْدٌ، سَعْدٌ، سَعِيدٌ، سَائِلٌ، نَدْمَانٌ، نَضْرَانٌ، عَالِمٌ، حَرَيْصٌ، ظَبِيبٌ، أَكْبَرٌ، أَغْلَمٌ، قُرْشِينٌ، أَصْلُولٌ، أَخْبَارِيٌّ، عَدْلٌ.

٤ - هَلْ يُجْمِعُ مَا يَتَلَقَّى جَمِيعًا مَذَكُورًا سَالِمًا أَوْ لَا؟ لِمَاذَا؟ صَبَرٌ، عِلْمٌ، دُوَالِقَارَانُ الْمَدِينَةُ، أَلْتَجَفُ، طَهْرَانُ، سَعِيدَةُ، زَيْقَبُ، سَكْرَانُ، أَخْضَرُ، أَصْفَرُ، صُفْرَاءُ، أَمَّةُ، رَحْمَنُ، اللَّهُ.

٥ - إِجْمَعَ الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةِ جَمِيعَ الْمَذَكُورِ السَّالِمِ: قَاضٍ، مُفْتَىٌ، عَالِيٌّ، رَضَاٌ، سَلْمَىٌ، مُوسَىٌ، وَشَاءٌ، عِيسَىٌ، حَذَاءٌ، مُرْتَصِىٌ، مُجْبَىٌ، غَازِيٌّ، مُفْتَنِىٌ، شُكْرُ اللَّهِ، بَيْتُ لَخْمٍ، عَيْدَ مَنَافٍ، بَاتِوَيْهٍ.

٦ - مَا هُوَ الْمُتَلَقِّحُ بِجَمِيعِ الْمَذَكُورِ السَّالِمِ وَلِمَ يُسَمَّى مُلْحَقاً؟

## البحث ٢ - جَمِيعُ الْمُؤْنَثِ السَّالِمِ: عَلَامَةُ جَمِيعِ الْمُؤْنَثِ السَّالِمِ

**أَلْفُ وَتَاءُ زَائِدَتَانِ فِي آخِرِ الْمُفَرَّدِ نَحْوَ «ضَارِبَاتِ».** وَيُجْمِعُ بِهَا الْجَمِيعُ أَزْبَعَةُ أَمْوَارِ:

١ - عَلَمُ الْمُؤْنَثِ نَحْوَ هِنْدٍ — هِنْدَاتٍ.

٢ - مَا فِيهِ تَاءُ التَّائِيَّةِ وَإِنْ كَانَ مُذَكَّرًا وَيُخَدَّفُ مِنْهُ التَّاءُ عِنْدَ الْجَمِيعِ نَحْوَ ضَارِبَةٍ — ضَارِبَاتٍ، ظَلْحَةٍ — ظَلْحَاتٍ، ثَمَرَةٍ — ثَمَرَاتٍ وَيُسْتَشْنَى مِنْ ذَلِكَ عِيَّةٌ كَلِمَاتٌ مِنْهَا: شَفَةٌ، شَاهٌ، أَمَّةٌ، إِمْرَأٌ، امْرَأَةٌ، مِلَّةٌ.

٣ - مَا فِي آخِرِهِ أَلْفُ التَّائِيَّةِ وَحُكْمُ الْأَلْفِ هُنَا حُكْمُهَا فِي التَّثْبِيَّةِ نَحْوَ حُبْلَى — حُبْلَيَّاتٍ، صَخْرَاءٍ — صَخْرَاوَاتٍ .

وَيُسْتَشْنَى مِنْ ذَلِكَ — عِيَّةٌ غَيْرُ الْكُوْفِيَّينَ — «فَعْلَىٰ» مُؤْنَثٌ «فَقْلَانٌ» نَحْوَ «سَكْرَىٰ» مُؤْنَثٌ «سَكْرَانٌ» وَ«فَعْلَاءٌ» مَؤْنَثٌ «أَفْعَلٌ» نَحْوَ «حَمْرَاءٌ» مَؤْنَثٌ «أَخْتَرٌ».

؛ — المذكر غير العاقل إذا كان وصفاً نحو: رأسيات، مطبع  
— مطبوعات، جميل — جميلات، إلهي — إلهيات، ذريهم —  
ذریهیات. وكذا إذا كان موصوفاً بصورة المصدر بشرط أن يزيد على ثلاثة  
أحرف نحو: سؤال — سؤالات، إتحان — امتحانات.  
ومعياً يجب الشتبه له حال الاسم الثلاثي المختوم بالفاء عند جمعه  
جمع السلامه ونفيه بالجدول الآتي:

الصفة: تبقى على حالها نحو صفة — ضعف، حركة — حرارة، حسنة — حسنات.

```

graph TD
    صفة[الصفة: تبقى على حالها نحو صفة — ضعف، حركة — حرارة، حسنة — حسنات.] --> متحركة[متحركة العين: تبقى على حالها نحو صورة — شجرات.]
    صفة --> آبقة[آبقة العين: تبقى على حالها نحو حركة — حزمات.]
    متحركة --> فتح[فتح الفاء]
    متحركة --> غيرفتح[غير فتح الفاء]
    فتح --> الموصوف[الموصوف]
    الموصوف --> أجوف[أجواف: تبقى على حالها نحو حركة — حزمات.]
    الموصوف --> ساكن[ساكن العين]
    غيرفتح --> غيرآجوف[غير آجوف: تفتح عندها حركة — تمرات.]
    غيرفتح --> غيرفتحف[غير مفتح الفاء: يتعذر فيها نقله أو جهه:]
    غيرآجوف --> أوجه[أوجه]
    غيرفتحف --> أوجه
  
```

ولَهُمْ كَلِمَاتٌ جُمِعْتُ عَلَى خِلَافِ الْقِيَاسِ مِنْهَا بَشَّتْ — بَنَاتْ،  
وَالْقِيَاسُ بَنَاتْ، أَخْتَ — أَخْواتْ، وَالْقِيَاسُ أَخْتَاتْ، أَمْ — أَمْهَاتْ وَالْقِيَاسُ  
أَمَاتْ وَوَرَدَتْ أَمَاتْ أَيْضًا.

<sup>١</sup>. انظر التّحْوِي الْوَافِي ج ١ ص ١٧٠ وَهُم الْهَوَامِعُ ج ١ ص ٢٢.

**نَسْبَةُ الْحِقْتِ بِجَمْعِ الْمُؤْنِثِ التَّالِيمِ أَوْلَاتِ (صَاحِبَاتِ) وَأَذْرِعَاتِ (إِشْمُ قَرْيَةِ بِالشَّامِ) وَنَحْوُهُ وَعَرَفَاتِ (بِنَاءُ عَلَى كَوْنِهِ مُفْرِدًا لِأَجْمَعِ الْعَرَفَةِ) فَإِنَّ الْأَوْلَاتِ لَا مُفْرِدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ وَمُفْرِدُهُ مِنْ مَغْنَاهُ «ذَاتٌ» بِمَعْنَى صَاحِبَةِ وَالثَّانِي مُفْرِدٌ رَأْسًا وَكَذَا الثَّالِثُ.**

**نَذْكَارٌ يُسْقَالُ لِهُدَيْنِ النَّوْعَيْنِ مِنَ الْجَمْعِ «الْتَّالِيمُ» أَوْ «الْمُصْحَحُ» وَذَلِكَ لِسَلَامَةِ بِنَاءِ الْمُفْرِدِ فِيهِمَا فِي الْغَالِبِ – بِخِلَافِ الْقِسْمِ الْآتَى –**

#### \* التَّوْلُّ وَالْتَّرْمِينُ \*

- ١ - إِجْمَعَ الْكَلِمَاتُ التَّابِعَةُ جَمْعَ الْمُؤْنِثِ التَّالِيمِ: زَيْتُب، مَزَّيْم، سَكِينَة، سَلْمَى، فَاطِيْسَة، زَهْرَاء، بَيْضَاء، رَحْمَة، قَسَاؤَة، ثَورَة، حُبْلَى، حِسَارِي، كِتَاب، شَكَاتِيَّة، تَجِيْبَة، مَقَالَة، تَمَالِيْل، سُوَال، نَجْدَة، صَخْرَة، هَبَيْة، دَوْرَة، ثَمَرَة، عِزَّلَة، عَوْدَة، سَكَّشَة، غُرْفَة، قِيَّة، حِيلَة، تَكَامِل، كَمَال، مَنْصُوب، مَرْفُوع، مَبْخُور، مَوْضُوف، صَفَرِي، مَصَفَرِي، صَفَرَاء، أَنْتَ، أَمْ، بَثَت، قُوَّة، مُشَقَّى.
- ٢ - مَا هُوَ الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمُؤْنِثِ التَّالِيمِ وَمَا وَجَهُ الْحَاجَةِ؟
- ٣ - لِمَ سُمِّيَ الْجَمْعُ التَّالِيمُ سَالِيْمًا؟

**الْبَحْثُ ٣ - الْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ: الْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ مَادِلٌ عَلَى ثَلَاثَةِ فَأَكْثَرِ بَوْزِنِهِ وَيَتَكَسَّرُ فِيهِ بِنَاءُ الْمُفْرِدِ بِتَغْيِيرِ حَرَكَاتِ حُرُوفِهِ أَوْ نُقْصَانِ الْحُرُوفِ أَوْ زِيادَتِهَا كَمَا سَيَأْتِي.**

أَوْزَانُ جَمْعِ التَّكَسِيرِ كَثِيرَةٌ تَسْلُغُ أَزْبَعَيْنَ<sup>١</sup> وَزَنَّا مِنْهَا الْأَوْزَانُ الْمُطَرَّدَةُ وَنُبَيِّنُهَا هُنَا وَمِنْهَا غَيْرُ الْمُطَرَّدَةِ الَّتِي لَا سِيلَ إِلَيْهَا إِلَّا الرُّجُوعُ إِلَى التَّعَالِيمِ الْغَوِيَّةِ<sup>٢</sup>. وَفِيمَا يَلِي بَيَانُ صِيَغِ الْمُطَرَّدَةِ – أَيِ الْأَوْزَانُ الْمَشْهُورَةِ –

١. انظر علوم العربية ص ٤١٩.  
٢. الإطراد في جمع المكسّر هو أغلبية جمع وزن مفرد على وزن جمع بحيث يكون المُتَخَلِّفُ عنه كالثاذ.

### فَاحفَظْهَا:

**الثُلَاثُ الْمُجَرَّدُ** إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا إِطْرَادَ جَمْعُهُ عَلَى «أَفْعَالٍ» إِلَّا وَزَتَنِينَ هُمَا فَعْلٌ وَفُعْلٌ، يُجْمِعُ الْأَوْنَى عَلَى فُعُولٍ نَحْوَ فُلْسٍ — فُلُوسٍ وَالثَّانِي عَلَى «فِعْلَانٍ» نَحْوَ صُرَدٍ — صِرْدَانٍ وَالبَوَاقِي عَلَى الْقِيَاسِ نَحْوَ فَرَسٍ — أَفْرَاسٍ، كَيْفٍ — أَكْنَافٍ، عَضْدٍ — أَغْضَادٍ، حِبْرٍ — أَخْبَارٍ، عِنْبٍ — أَغْنَابٍ، إِبْلٍ — آبَالٍ، قُفْلٍ — أَفْفَالٍ، عُنْقٍ — أَغْنَاقٍ.

وَإِنْ كَانَ صِفَةً فَفَعْلٌ وَفَعْلٌ إِطْرَادَ جَمْعُهُمَا عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوَ صَعْبٍ — صَعَابٍ، حَسَنٍ — حِسَانٍ وَفَعِيلٌ وَفَعْلٌ وَفَعْلٌ وَفَعْلٌ عَلَى «أَفْعَالٍ» كَمَا لَوْ كَانَتْ مَوْصُوفَاتٍ — نَحْوَنِكِيدٍ — أَنْكَادٍ، يَقْظَ — أَيْقَاظٍ، بِنْفٍ — أَجْلَافٍ، حُرْتٍ — أَخْرَارٍ، جُنْبٍ — أَجْنَابٍ وَلَا اِطْرَادٌ فِي الْبَوَاقِي. وَأَمَّا التَّلَاثُ الْمَرْيَدُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ الزَّائِدُ فِيهِ مَذَهَّ قَبْلَ اللَّامِ وَكَانَ مَوْصُوفًا إِطْرَادَ جَمْعُهُ عَلَى «أَفْعِلَةً» نَحْوَ زَمَانٍ — أَرْمَتَهُ، عَمُودٍ — أَغْمَدَهُ، رَغِيفٍ — أَرْغَفَهُ وَلَا اِطْرَادٌ لِجَمْعِهِ إِنْ كَانَ وَصْفًا نَحْوَ جَبَانٍ — جُبَانٍ، جَوَادٍ — جِيَادٍ، شُجَاعٍ — شَجَعَانٍ، شَرِيفٍ — أَشْرَافٍ إِلَامًا كَانَ مَذَهَّ عَلَى «فَعِيلٍ» الدَّالُّ عَلَى بَلِيلَيَّةٍ فَيَطَّرِدُ جَمْعَهُ عَلَى «فَعَلِيٍّ» نَحْوَ قَتِيلٍ — قَتْلَى، جَرِيعٍ — جَرْحَى، مَرِيضٍ — مَرْضَى. وَمِثْلُ فَعِيلٍ كُلُّ وَصْفٍ ذَلِّ عَلَى هَذَا الْمَفْعِلِ نَحْوَ زَمَانٍ — زَمْنَى، هَالِكٍ — هَلْكَى، مَيْتٍ — مَوْتَى، أَخْمَقٍ — حَمْقَى، سَكْرَانٍ — سَكْرَى.

هذا إذا تَسْجَرَدَ عَنْ تاءِ التَّأْنِيَّةِ فَإِنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهَا إِطْرَادٌ جَمْعُهُ عَلَى «فَعَائِلٍ» نَحْوَ رِسَالَةٍ — رَسَائِلٍ، صَحِيقَةٍ — صَحَافَى .

لَمْ يَكُنْ الْإِطْرَادُ فِي الأَوْزَانِ الْأُخْرَى مِنَ الْثَلَاثُ الْمَرْيَدِ فِيهِ هَكَذَا: فَعْلَةٌ تُجْمِعُ عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوَ قَصْبَعَةٍ — قِصَاعٍ وَفَعْلَةٌ تُجْمِعُ عَلَى «فِعِيلٍ» نَحْوَ قِطْعَةٍ — قِطْلَعٍ وَفَعْلَةٌ تُجْمِعُ عَلَى «فُعْلٍ» نَحْوَ جُمْلَةٍ — جُمَلٍ وَلَا فَرْقَ فِي

هُنْدِهِ الْثَّلَاثَةِ بَيْنَ كَوْنِ الْمُفَرِّدِ وَضَفَاً أَوْ مَوْصُوفًا.

فَاعِلٌ إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا يُجْمِعُ عَلَى «فَوَاعِلٍ» نَحْوَ خَاتِمٍ — حَوَاتِمٍ، دَانِقٍ — دَوَانِقٍ وَإِنْ كَانَ صِفَةً جُمِعَ عَلَى «فَقَالٍ» وَ«فَعَلٍ» وَ«فَعَلَتٍ» أَوْ يَقْضُنَ هُنْدِهِ الْثَّلَاثَةِ نَحْوَ جَاهِلٍ — جُهَّالٍ، جَهَّلَةٍ وَكَافِرٍ — كُفَّارٍ، كَفَرَةٍ. هَذَا فِيمَا صَحَّ لِأُمَّةٍ فَإِنْ اغْتَلَ اللَّامُ جُمِعَ عَلَى «فَعَلَتٍ» نَحْوَ قَاضِيٍ — قُضَاءٍ، دَاعِيٍ — دُعَاءٍ.

فَاعِلَةٌ تُجْمِعُ عَلَى «فَوَاعِلٍ» وَضَفَاً كَانَتْ أَوْ مَوْصُوفًا نَحْوَ كَاثِيَةٍ (إِسْمٌ لِمَا بَيْنَ كَتِيفَيِ الْفَرَسِ) — كَوَابِثٍ، ضَارِبَةٍ — ضَوَارِبٍ، وَفِي حُكْمِهَا حَامِلٍ — حَوَامِلٍ، حَاقِضٍ — حَوَائِضٍ.

أَفْعَلٌ إِنْ كَانَ صِفَةً مُشَبِّهًةً جُمِعَ عَلَى «فَعَلٍ» نَحْوَ أَخْضَرٍ — خُضْرٌ وَإِنْ كَانَ لِلتَّفَضِيلِ جُمِعَ عَلَى «أَفْاعِلٍ» نَحْوَ أَفْضَلٍ — أَفْاضِلٍ. فُعْلَى إِنْ كَانَ لِلتَّفَضِيلِ جُمِعَ عَلَى «فَعَلٍ» نَحْوَ كُبِيرٍ — كُبُرٍ وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيٍّ» نَحْوَ خُشْنَىٰ — خَنَاثِيٰ.

فَعْلَى إِنْ كَانَ مُؤْنَثًا لِفَعْلَانٍ جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوَ عَظَشِيٰ — عِطَاشٍ وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيٍّ» وَ«فَعَالِيٰ» نَحْوَ فَتَوْيٍ — فَتَاوِي وَفَنَاوِي. فَعَلَاءٌ إِنْ كَانَ صِفَةً مُشَبِّهًةً جُمِعَ عَلَى «فَعَلٍ» نَحْوَ خَضْرَاءٍ — خَضْرٌ وَالْآ جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» أَوْ «فَعَالِيٍّ» وَ«فَعَالِيٰ» نَحْوَ بَطْحَاءٍ — بِطَاحٍ، صَخْرَاءٍ — صَحَارِيٍ وَصَحَارِيٰ.

فَعْلَانٌ بِتَشْلِيهِ الْفَاءِ إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيَنِ» نَحْوَ سِرْحَانَ (وَهُوَ الذَّئْبُ) — سَرَاحِينَ، سُلْطَانٌ — سَلَاطِينٌ وَإِنْ كَانَ صِفَةً — وَلَا يَكُونُ حِينَئِذٍ إِلَّا مَفْتُوحَ الْفَاءِ — جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» أَوْ «فَعَالِيٍّ» نَحْوَ عَظَشَانٍ — عِطَاشَانٍ، سَكَرَانٌ — سَكَارِيٍ. وَأَمَّا نَحْوَ كُسَالَى جَمِيعًا لِكَسْلَانَ وَسُكَارَى جَمِيعًا لِسَكْرَانَ فَنَادِرٌ.

وأَمَا الرِّباعيُّ والْخَمَاسِيُّ مُجَرَّدَيْنِ كَانَا أَمْ مَرْيَا فِيهِمَا، مُوصَفَيْنِ كَانَا أَمْ صِفَتَيْنِ فَيَظْرُدُ جَمْعُهُمَا عَلَى «فَعَالِل» بَحْذِفِ الْلَّامِ التَّالِثِ مِنْ الْخَمَاسِيِّ وَ حَذْفِ الزَّائِدِ مِنْهُمَا مُطْلِقاً نَحْوِ دِرْهَمٍ — دِرَاهِمٍ، غَصَّافِرٍ — غَصَّافِرٍ، سَفَرْجَلٍ — سَفَارِجٍ، خَنْدَرٍ يِسٍ — خَنَادِيرٍ وَيُشَتَّتِي مِنْ ذِلِكَ الرِّباعيُّ المَزِيدُ فِيهِ الَّذِي قَبْلَ لَامِهِ الْأُخْيَرَةِ مَدَدٌ فَإِنَّهُ يُجْمَعُ عَلَى «فَعَالِل» نَحْوِ قِرْطَاسٍ — قِرَاطِيسٍ.

وَالْمُمَاثِلُ لِلرِّباعيِّ وَالْخَمَاسِيِّ مِنَ الْثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ يُجْمَعُ عَلَى مُمَاثِلٍ فَعَالِلٍ بِشَرْطٍ أَنْ لَا يَشْمَلَهُ حُكْمُ مِنَ الْأَخْكَامِ التَّالِيفَةِ. وَالْمُرَادُ بِالْمُمَاثِلِ هُوَ الْمُوَافِقُ فِي عَدَدِ الْحُرُوفِ وَالْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ، لَا فِي الْأَصَالَةِ وَالْزِيَادَةِ وَلَا فِي نَوْعِ الْحَرَكَةِ نَحْوِ جَوَهِرٍ — جَوَاهِيرٍ، سُلَمٍ — سَلَالِمٍ، مَضَدَّرٍ — مَصَادِرٍ، مَشْرِقٍ — مَشَارِقٍ، مَسَالَةٍ — مَسَائِلٍ، مِثَبَرٍ — مَنَابِرٍ وَكَذِلِكَ الْمُمَاثِلُ لِنَحْوِ قِرْطَاسٍ يُجْمَعُ عَلَى مُمَاثِلٍ فَعَالِلٍ نَحْوِ مَفْتَاحٍ — مَفَاتِيحٍ، مِشْكِينٍ — مَسَاكِينٍ، مَظْمُورَةٍ — مَطَامِيرٍ، كُرْبَسَى — كَرْبَاسَى، أَسْلُوبٍ — أَسَالِيبٍ، حَلْقُومٍ — حَلَاقِيمٍ، أَزْجُوَةٍ (قصيدةٌ مِنَ الرَّجَزِ) — أَرَاجِيزٍ.

تَسْمَةٌ: يَكْثُرُ الْخُرُوجُ عَنِ الْإِطْرَادِ فِي الْجَمِيعِ الْمُكَسَّرِ وَمِنْهُ: فَلْسٌ — أَفْلُسٌ، صَفْوَمٌ — صَبِيَّامٌ، ثَوْرٌ — ثِيرَانٌ، ثَوْبٌ — ثِيَابٌ، جَمَلٌ — جِمَالٌ، حَبَّاجَرٌ — حِجَاجَرٌ، سَاقٌ — سُوقٌ، تَاجٌ — تِيجَانٌ، أَخٌ — إِخْوَانٌ، نَمَرٌ — نُمَرٌ وَنُمُورٌ، سَبْعٌ — سِبَاعٌ، رَجُلٌ — رِجَالٌ، رِجْلٌ — أَرْجَلٌ، عِلْمٌ — عِلْمُومٌ، حُشْنٌ — مَحَاسِنٌ، رِيعٌ — رِيَاحٌ، قُزْءٌ — قُرْؤُودٌ، زَقْعَنٌ — رِمَاحٌ، حُوتٌ — حِيتَانٌ، رُطْبٌ — أَرْطَابٌ، قُلْكٌ — قُلْكٌ، فَلَكٌ — فَلَكٌ، صَدِيقٌ — أَصْدِيقَاءٌ، طَرِيقٌ — طَرْقٌ، كَسْرَى — أَكَاسِرَةٌ، عَلَامٌ — غِلْمَةٌ (وَيَأْتِي أَغْلِمَةٌ وَغِلْمَانٌ أَيْضًا)، كَرِيمٌ — كُرَمَاءٌ وَ...

تنبيه: الجمعُ المُكَسَّرُ يُرُدُّ الأشياءَ إِلَى أصْوْلَهَا نحو: حال — أحوال،  
نَاب — أَنْيَاب، دِينَارٌ (أصلُهُ دِينَار) — دَنَانِير، أَخ — إِخْوَةٍ وَإِخْوَان، أَب  
— آبَاء، إِسْم — أَسْمَاء، مَاء — مِيَاه، نَار — نِيَارَان، دَار — دُورَو  
أَدُور.

### \* أَسْتَوْلُ وَالْتَّمَرِينُ \*

- ١ - أَجْعِنِي الْمُكَسَّرُ مَا هُوَ؟
- ٢ - مَا الفَرْقُ بَيْنَ الْمُكَسَّرِ وَالسَّالِمِ فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْجَمِيعِيَّةِ؟
- ٣ - ماهِي الْأَوْرَانُ الْمَشْهُورَةُ فِي جَمِيعِ الْثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَماهِي مُفَرَّدَاتُ تِلْكَ الْأَوْرَانِ؟ أَغْطِ أَفْيَاهُ.
- ٤ - إِجْمَعِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةَ جَمِيعَ التَّكْسِيرِ: حَوْل، قَوْل، عِلْم، سَهْم،  
هَرَم، حَمْل، قَلْم، سِرَّ، رَبَّ، عَذْر، شَوَّه، نَعْمَ، قَنْدِير، ثَقْل، سَوْل، مَتَاع، طَلَام،  
دُعَاء، سَفِير، عَزِيز، سَفِيَّة، جَرِيمَة، عَلَامَة، كَتِيبَة، كَاتِب، سَائِل، عَالِمَة، عَالِم،  
دَاعِي، رَامِيَّة، قَافِي، سَاعِي، بَاكِيَّة، حَامِي، أَضْفَر، أَضْفَر، أَكْبَر، أَغْظَم،  
أَقْبَر، أَنْثَى، كَبِيرَى، غَنْظَمِى، سَكَرَى، غَضِبَى، دَغْوَى.
- ٥ - إِجْمَعِ جَمِيعَ التَّكْسِيرِ: عَذْرَاء، زَهْرَاء، بَيْضَاء، حَوْرَاء، عَمِيَاء، مَيْدَان،  
دِيَوَان (أصلُهُ دَوْوَان)، حَيْرَان، نَدْمَان، سَلْمَان، يَقْطَان، رَيْحَان، مَسْجِد، مَقْبَرَة،  
مَعْيَّدَة، مَكْرَمَة، مَفْصِيَّة، مَعِيشَة، مَضْرَف، مَخْرَم.
- ٦ - إِجْمَعِيْ جَمِيعَ التَّكْسِيرِ: مَقْنِدَرَة، مَقْنِدَرَة، مَقْنِعَى، مَرْحَمَة، مَفْعُضَى، مَغْزَى،  
مَسْلَخ، مَزْجَر، مَنْسِرَة، مَغْرِب، أَشْبَع، أَشْجُوبَة، صُورَة، عُرْفَة، حُجْرَة، عِبْرَة،  
سِلَرَة، سِوْرَة، صِيَّغَة، شَعْبَة، جِحَكَة، قَلْعَة، قَضْلَة، عَقْدَة، عَلَّة، غَيْضَة، حَيْثَة،  
أَسْطُورَة، جَلْيَة، ثَلْنَة، حَوْرَة.
- ٧ - إِجْمَعِيْ جَمِيعَ التَّكْسِيرِ: جَخْمَرَش، جُجْدَب، ثَغَلَب، حَوْدَج، حَيْنَدَر،  
صَفَدَر، قُدَّغِيل، قَلَشُوَّة، مَكْتَب، مِخلَب، مُوسَى، دِينَارٌ (أصلُهُ دِينَار)، عَزِيزَال.
- ٨ - رَدُّ الْجَمِيعِ التَّالِيَّةِ إِلَى مُفَرَّدَاهَا وَبَيْنَ كُلَّ مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ الْعَصِيَّ الْمُظْرَقَةِ أَوْ مِنَ  
غَيْرِهَا: قَوَارِير، حَوَادِث، مَرَاجِم، سَلَاسِل، قَرَائِين، ذَيَالَة، حُورُون، عِيدَان، أَشْوَاق،  
أَقْبَسَة، آبَال، أَغْضَاء، رُقَبَاء، مَرَاثِي، قَبَادِي، أَيَادِي، أَيْدِي، عَيْب، تَوَامِيس،

قَرَاطِيس، شُرْقَاء، صَبَر، أَمَال، دَعَاوَى، قَنَاوَى، مَدَائِع، أَجَانِب، أَوَالِّ، أَنَاعِيم،  
قَبَائِل، قَرَب، طَعَان، حُقْر، حُضْر، أَهْرَام، قُبُون، بَدُون، قَرَاعِيَّة، فَقَن، رِيَاض، حِيل،  
مَعَارِج، أَسَامِي، أَشْمَاء، سَمَاءَات، أَرَاضِي، زُعْمَاء، بَرَاهِين، قَوَافِين، غَصَابَ،  
مِكَار، صَغَر، أَصَاغِير، صُفَر، مَعَادِن، مَرْضِي، قَلَادِيم، جَحَامِر، خَنَادِير، أَقْيَدَة،  
بَنَادِير، أَشْهُم، سِيَاهَم، أَطَافِير، أَسَاطِير.

**البحث ٤— الْقِلَّةُ وَالْكَثْرَةُ:** جَمْعُ التَّكْسِيرِ عَلَى نَوْعَيْنِ: ١— الْقِلَّةُ وَ  
هُوَ مَادٌ عَلَى الْثَّلَاثَةِ إِلَى الْعَشَرَةِ وَلَهَا أَزْيَعُ صِيَغَتْ مَشْهُورَةٍ هِيَ: أَفْعَلَة، أَفْعَل، فِعْلَة،  
أَفْعَال١ نَحْوُ أَغْلِيَّة، أَشْهُر، غِلْمَة، أَفْرَاس. ٢— الْكَثْرَةُ وَهُوَ مَادٌ عَلَى الْثَّلَاثَةِ فَمَا  
فَوْقَهَا وَصِيَغَتْ مَا عَدَا الْأَزْبَعَةَ الْمَذَكُورَةَ— لِجَمْعِ الْقِلَّةِ— مِنْ صِيَغَتْ جَمْعَ  
الْتَّكْسِيرِ<sup>٢</sup>.

هذا والجَمْعُ السَّالِمُ يُشْتَغِلُ فِي الْثَّلَاثَةِ فَمَا فَوْقَهَا مُظْلَقاً وَإِنْ لَمْ يُظْلَقْ  
عَلَيْهَا جَمْعُ الْكَثْرَةِ. وَكَذَا صِيَغَتْ الْقِلَّةُ تُشْتَغِلُ فِي أَكْثَرِ مِنْ الْعَشَرَةِ مَعَ الْقَرِينَةِ.

#### \* الثَّمَرَيْنُ \*

- ١— مِيزَ الْقِلَّةَ عَنِ الْكَثْرَةِ فِي الْجَمْعِ الْمَذَكُورِ فِي الثَّمَرَيْنِ السَّابِقِينَ.
- ٢— عَرَفَ الْقِلَّةُ وَالْكَثْرَةُ.

#### الْبَحْثُ ٥— مُنْتَهَى الْجُمُوعِ:

قَدْ يُجْمِعُ بَعْضُ الْجُمُوعِ جَنِعاً مُكَسِّراً أَوْ سَالِماً فَيُقَالُ لَهُ «جَمْعُ الْجَمْعِ»  
نَحْوُ أَكْلَب (جَمْعُ كَلْب) — أَكَالِب، أَقْوَال (جَمْعُ قَوْل) — أَقْأَوِيل، بَيْوت  
(جَمْعُ بَيْت) — بَيْوَاتٌ.

١. قَالَ ابْنُ مَالِكَ:  
**أَقْمَلَةُ أَفْعَلٍ ثُمَّ فِعْلَةٌ**      **ثُنَّةُ أَفْعَالٍ**، جَمْعُ قَلَّةٍ  
٢. قَسَرَ بِتَضْعِيمِ الْكَثْرَةِ بِمَا يُشْتَغِلُ فِي الْكَثْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَالْأَشْهُرُ مَا ذُكِرَ فِي الْمُثْنَ.

فإذ جُمِعَ الجُمْعُ جَمْعَ تَكْسِيرٍ قِيلَ لَهُ «جَمْعُ مُتَهَى الجُمُوعِ» أَيْضًا وَلَهُ وزنًا: «أَفَاعِيلٌ» نَحْوَ أَكَالِبٍ وَ«أَفَاعِيلٌ» نَحْوَ أَقَاوِيلٍ.

هذا وَيُقَالُ لِمُظْلَقِ الجُمُوعِ الْمُمَاثِلِ لِوَزْنِي جَمْعِ مُتَهَى الجُمُوعِ «صِيغَةُ مُتَهَى الجُمُوعِ» وَلَوْلَمْ يَكُنْ جَمْعَ الجُمُوعِ كَـ«مَفَاعِيلٌ وَمَفَاعِيلٌ» وَ«فَوَاعِيلٌ وَفَوَاعِيلٌ» نَحْوَ مَسَاجِدٍ وَمَصَابِيعٍ، تَوَاجِدٍ وَتَوَامِيسٍ. فَصِيغَةُ مُتَهَى الجُمُوعِ هِيَ «كُلُّ جَمْعٍ مُكَسَّرٍ بِسَعْدٍ أَيْفَ تَكْسِيرِهِ حَرْفَانِي مُتَهَّرِكَانِي أَوْ ثَلَاثَةُ أَخْرُفٍ أَوْ سَطْحَاهَا يَاءٌ سَاكِنَةٌ» وَقَدْ يُعَدُّ مِنْهَا نَحْوَ سَرَاوِيلٍ مَعَ كُونِيهِ مُفَرْداً. ثُمَّ أَقْلُ مَدَلُولِ جَمْعِ الْجَمْعِ تِسْعَةً لِمَا لَا يَعْفَفُ.

#### • التَّفَرِينُ •

- ١ - مَيِّزْ جَمْعَ مُتَهَى الجُمُوعِ فِي التَّفَرِينِ ٨ لِلْبَخْشِ (٣).
- ٢ - مَيِّزْ صِيغَةَ مُتَهَى الجُمُوعِ فِي التَّفَرِينِ الْمُذَكُورِ وَأَذْكُرِ الْفَرْقَ بَيْنَ مُتَهَى الجُمُوعِ وَبَيْنَ صِيغَيْهِ، ثُمَّ الْفَرْقَ بَيْنَ مُتَهَى الجُمُوعِ وَجَمْعِ الْجَمْعِ.

### الْبَحْثُ ٦ - إِسْمُ الْجَمْعِ وَإِسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيِّ:

إِسْمُ الْجَمْعِ مَا دَلَّ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ اثْتَيْنِ وَلَا مُفَرْدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ نَحْوَ قَوْمٍ وَجَيْشٍ. وَإِسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيِّ مَا لَهُ مُفَرْدٌ يُشَارِكُهُ فِي لَفْظِهِ وَيُمْتَازُ بِتَائِيَّةٍ أَوْ يَاءِ التَّسْبِ نَحْوَ تَمَرٍ وَتَمَرَةٍ، مَجْوُسٍ وَمَجْوُسَةٍ.

#### • التَّفَرِينُ •

عُرِفَ إِسْمُ الْجَمْعِ وَإِسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيِّ وَأَذْكُرُ الْفَرْقَ بَيْنَهُمَا وَعِنْهُمَا فِي الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةِ: غَسَّكَ، قَطِيعٌ، فَأَنْ، شَجَرٌ، ضَرَبٌ، ثَبَةٌ، فَيْنَ، فَيْنَرٌ.

### الفصل ٣ - المنسوب:

هو الملحّق بآخره ياء مُشدّدة يتّصل على نسبته إلى المجرّد عنّها نحو «ایرانی» المنسوب إلى «ایران». وياء النسّب تكثّر ما قبلها مُطلقاً وللتّثنية قواعده خاصّة إنّك فيما يلي بيانها:

١ - **الثلاثي المخدّوف** منه بغضّن أصوله إن كان المخدّوف منه فاء الفعل وجب رده إن اغتّل لأمّة نحو شيبة (علامة) — وشوي وإن لا يرد نحو عدة — عدي وإن كان المخدّوف منه لام الفعل وجب رده إن كان يرد في التّثنية أو الجمّع السالِم نحو أب — أبوى، أخ — أخوى، ستة — ستوى، عصاً (بالتنوين) — عصوى، فتشي — فتشوى وإن جاز الرد وعندّه نحو دم — ذمي ودموى، ابن — إبني وبنوى، إسم — إسمى وسموى.

٢ - **الثلاثي المكسّور العين** يخفّف بفتح عينه نحو نير — نمرى، إبل — إيلى، ذئيل — ذليل. وما قبل آخره ياء مُشدّدة مكسّورة يخفّف بحذف اليماء الثانية نحو طيب — ظيبى، أسيد (مضغُر أسود) — أسيدى.

٣ - **المختوم ببناء الثانيث** يُحذف عنه تاءه عند النسّب نحو بصرة — بصرى، كوفة — كوفي، فإن كانت المنسوب مؤثثاً لحقيقة تاء الثانية تقوّل فتاة بضرىءة وجماعه كوفية.

٤ - **المقصور ثقلب ألفه** وأواً إن كانت ثالثة نحو أرّبا — الرّبوى و كذلك فيما إذا كانت رابعة وسكن الثانية نحو الدنيا — الدنيا فإن تحرّك الثاني، حذفت الألف نحو بردى — بردى وكذا إذا كانت خامسة فصاعداً نحو الحبارى — الحبارى، المضطفى — المضطفى وقد ينقلب وأواً نحو

- ٤ - **الْمُرْتَضَى** — **الْمُرْتَصَوِي**، **الْمُضْطَفَى** — **الْمُضْطَفَوِي**.  
**صَخْرَاء** — صخراوي، سماء — سمائي وسماوي، حرباء — حربائي وحرباوي.
- ٥ - **الْمَمْدُودُ حُكْمُهُ هُنَا حُكْمُهُ هُنَا** حكم المقصورة نحو القبي (ذوالقبي) — العموي، الثنائي — الثنائي، المعتدي — المعتدي.
- ٦ - **الْمُتَقْوَصُ حُكْمُهُ هُنَا حُكْمُهُ هُنَا** حكم المقصورة نحو القبي (ذوالقبي) — العموي، الثنائي — الثنائي، المعتدي — المعتدي.
- ٧ - **الْمَخْتُومُ بِالْيَاءِ الْمُشَدَّدَةِ إِنْ كَانَتْ يَأْوِهِ الْمُشَدَّدَةُ بَعْدَ حَرْفِ وَاحِدٍ**  
 قلبت الياء الثنائي واوا وردد الأولى إلى أصلها نحو حوى — حوى، طى — طوى وإن كانت بعد حرفين حذفت إحديهما وقلبت الأخرى واوا نحو على — على وإن كانت بعد ثلاثة أحرف أو أكثر حذفت رأسا نحو كرسى — كرسى إلا أن يكون إحدى الياءين أصلية فإنقا الأصلية وقبها واوا أحسن من حذفها نحو مغنى — مغنى، مهدى — مهدوى.
- ٨ - **الْمُشَتَّى وَالْجَمْعُ يُنَسِّبُ إِلَى مُفَرِّدِهِمَا نَحْوَ زَيْدَى**،  
**مَسَاجِدُ** — مسجدى إلا أن يكونا علمنين فينسب إلى أنفسهما نحو كاظمين — كاظميني، أنصار — أنصاري.
- ٩ - **الْمُرَكَّبُ الْمَزْجِيُّ وَالْإِسْنَادِيُّ يُنَسِّبُ إِلَى صَدْرِهِمَا غَالِبًا** نحو  
 بغلتك — بغلتي وتأبط شرًا — تأبطي وأنا الإضافي فينسب إليه برميه أو إلى صدره أو عجزه مراعياً رفع الالتباس ف: عنين قبل — عنين إيلتي، إمرؤ والقيس — إمرئي، عبد مناف — منافي.
- ١٠ - **فَعِيلَة** — فعلى وفعيلة — فعلى يشرط أن يكونا صحيحي  
 القين غير مضاعفين نحو مدينة — مدنه، جهينة (قرية بالعراق من نواحي  
 موصل) — جهنه، وأما الأجرف أو المضاعف منهما فينسب إلى لفظيه — بعد  
 حذف التاء — نحو طولية — طولى، جليلة — جليلى، نورية (مضغر نار)  
 — نوري قعد حذف الياء في طبيعى وردىنى مஸوبيين إلى طبيعة وردته

(إِمْرَأَةٌ إِشْتَهِرَتْ بِتَعْوِيمِ الرُّمَاجِ) شَادِّاً عَلَى الْمَشْهُورِ.

**الْمُكْبِلَةُ:** إذا وقعتْ وَأَوْ مُنْقَلِيَّةٌ قَبْلَ يَاءِ التَّسْبِ فُتحَ مَا قَبْلَهَا كَمَا مَرْفِقِي  
الْأَمْثَلَةِ مِنْ نَحْوِ ذُئْبَى، عَمْوَى، عَلَوَى، مَهْدَوَى و... بِخَلْفِ عَيْرِ الْمُنْقَلِيَّةِ نَحْوِ  
ذُلْوَى وَعَذْوَى.

وَقَدْ يَجِدُ الْمَتَسْبُوبُ شُدُودًا عَلَى عَيْرِ مَا ذَكَرَ نَحْوَ أُمَّةٍ — أُمَّوَى، مَزْوَى  
— مَرْوَزَى، يَمْنَى — يَمَانَى وَيَمَانِيَّ، رَأَى — رَأِيَّ، رَبَّ — رَبَانِيَّ، رُوحٌ  
— رُوَاحَانِيَّ، بَخْرَانِيَّ، بَادِيَّةٌ — بَادِيَّ، قُرَيْشٌ — قُرَيْشِيَّ،  
مُهَذَّبَلٌ — مُهَذَّبَلِيَّ.

**تَيْقَمَةُ:** أَوْزَانُ «فَعَال»، «فَاعِل» و«فَعِيل» قَدْ تَدَلُّلُ عَلَى التَّسْبِ مِنْ ذُونِ  
لُحُوقِ الْبَيَاءِ بِآخِرِهَا وَذَلِكَ إِذَا قُصِّدَ مِنْهَا صَاحِبُ الشَّيْءِ نَحْوَ تَمَارَأَى صَاحِبُ  
الْتَّمَرِ وَلَابِنَ أَى صَاحِبُ اللَّبَنِ وَظَعِيمَ أَى صَاحِبُ الطَّعَامِ وَمِنْ ذَلِكَ ظَلَامُ فِي  
قَوْلِهِ تَعَالَى: وَمَا رَبَّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (٣٧-٣٨) وقد تُسْعَى الْأَوْزَانُ الْثَّلَاثَةُ «صِيَغَةُ  
الْتَّسْبِ» فَتَتَّبَّهُ.

### \* التَّنْثِيرُ \*

١ - عَرْفُ التَّسْبِ وَالْمَتَسْبُوبِ وَالْمَتَسْبُوتِ إِلَيْهِ وَأَذْكُرُ أَمْثَلَةً لِذَلِكَ.

٢ - إِنْسَبَ إِلَى الْكَلِمَاتِ الْتَّابِعَةِ: عَلْمٌ، بَنْتٌ، أَخٌ، أُخْتٌ، دَيْةٌ، إِبْنٌ، إِشْمٌ، قِيمَةٌ،  
ذَيْلٌ، فَمٌ، حَمٌ، إِبْلٌ، سَنَةٌ، حِسَلَةٌ، سَيْدٌ، مَيْتٌ، عَادَةٌ، يَاهَةٌ، جَلَّةٌ، صَبَا، رِبَا، عَلِيَا،  
مُرْتَضِيٌّ، جِبَا، لَوَاءٌ، مُشَتَّشِفِيٌّ، صَحْرَاءٌ، زَهْرَاءٌ، بَيْضَاءٌ، رَبَقَةٌ، عَلَيَّاءٌ، مُجَنَّبِيٌّ، غَرَاءٌ،  
حَامِيٌّ، وَافِيٌّ، عَالِيٌّ، مُشَتَّرِيٌّ، مُوسِيٌّ، رَأَىٌ، عَنْتَىٌ، رَدَىٌ، جَيْدٌ، مَرْضِيٌّ، كَبَدٌ،  
كَيْفٌ.

٣ - إِنْسَبَ إِلَى الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةِ: بَخْرَانِيَّ، عَابِدِينَ، عَلِيُّونَ، قَرْوَانَ، إِلَيَّانَ، عَرَفَاتَ،  
أَوْلَادَ، يَسَاءَ، جَارِيَّاتَ، الْعَادِيَّاتَ، قَوَانِينَ، عَنْدَاللهِ، اِبْرَانِشَرَ، إِبْنَ عِزْسَ، بَيْتَ  
لَحْمٍ، قَيْضَشِ الإِسْلَامِ، زَيْنُ الْعَابِدِينَ، رِبَاطٌ، سَكِيَّةٌ، سَفِيَّةٌ، كَلِيلَةٌ، رَقِيَّةٌ، أَمِيرٌ،  
حُسَيْنَ، شَرِيفٌ، قَنِيَّةٌ، سُلَيْحَةٌ، عَلِيَّةٌ، عَوْيَلٌ، جَنَابَةٌ، رِيَاضَةٌ، جَعَالَةٌ، حَنَنَةٌ،

صَفْنِي، صَفْنِي، غُرُوب، صُعُوبَة، حَرَازَة، بِرُؤْدَة، كَفِيل.

٤— جَرَدُ الْكَلِمَاتِ الْأَيْتَةَ عَنْ عَلَامَةِ التَّسْبِ: غَرَوِي، مَذَنِي، شُرْطِي، أَهْلِي، جَلَّي، قَاضِيَّ، ثَانِيَّ، فَاطِيمِي، ظَنْطَاوِي، خَبَار، بَقَال، سَافِر، بَدِيَّ، فَرَشِيَّ، وَلَائِيَّ، غَمَّيَّ، غَمَّوِي، تَقْدِيَّ، رَازِيَّ، سَيْتِيَّ.

## الفصل ٤— المُصَغَّرُ:

المُصَغَّرُ إِسْمٌ زَيَّدَتْ بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي ياءُ سَاكِنَةً لِيُذَلَّ عَلَى تَقْلِيلِ وَهُدَا  
الْمَغْنِي بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْجُحَثَةِ تَضَعِيرٌ نَحْوَ جَبَيلُ أَيْ جَبَلٌ صَغِيرٌ وَرُجَيلُ أَيْ رَجُلٌ  
قَصِيرٌ، وَالِّي الشَّانِ تَخْقِيرٌ نَحْوَ عَيْدَ أَيْ عَبْدٌ ذَلِيلٌ وَرُجَيلُ أَيْ رَجُلٌ حَقِيرٌ، وَالِّي  
الْعَدَدِ تَقْلِيلٌ نَحْوَ دُرَرِ يَهْمَاتِ أَيْ دَرَاهِمٌ مَعْدُودَةٌ وَإِلَى الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ تَقْرِيبٌ  
نَحْوَ قَبِيلِ الظُّهُرِ وَبُعْدَةِ الْجَدَارِ.

وَقَدْ يَجِدُنَّ لِلْحُثُو وَالْإِشْفَاقِ نَحْوَ بَنِيَّ وَأَخْنَيَّ قَالَ تَعَالَى «يَا بَنِيَّ لَا  
تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ السُّرُكَ لَظَلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان-١٢) وَمِنَ الْغَرِيبِ مَجِيئُهُ لِلتَّعْظِيمِ  
كَفَولُ الشَّاعِرِ:

فُؤَيْقَ جَبَيلُ شَاهِقِ الرَّأْسِ لَمْ تَكُنْ لِتَبْلُغَهُ حَتَّى تَكَلَّ وَتَغْمَلَ  
هذا وَلِتَضَعِيرِ الْإِسْمِ قَوَاعِدُ خَاصَّةٍ نُبَيِّنُهَا فِيمَا يَلِي:

الأَوَّلُ: إِذَا كَانَ الْإِسْمُ ذَا ثَلَاثَةَ أَخْرُوفَ ضُمَّ أَوْلَهُ وَفُتحَ ثَانِيهِ وَزَيَّدَتْ  
الْيَاءُ— ياءُ التَّضَعِيرِ— بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي نَحْوَ حَسَنَ— حُسَيْنَ، أُوسَ—  
أُونِيسَ وَإِنْ كَانَ الْإِسْمُ ذَا أَرْبَعَةَ أَخْرُوفٍ فَصَاعِدًا جَرِيَ فِيهِ مَا سَبَقَ وَانْكَسَرَ مَا بَعْدَهُ  
الْيَاءَ نَحْوَ دِرْهَمَ— دُرَرِهِمْ إِلَّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدٍ:

١— فِيمَا كَانَ مَا بَعْدَ ياءِ التَّضَعِيرِ مُتَصَلًّا بِعَلَامَةِ الثَّانِيَتِ نَحْوَ سُبْحَةَ—  
سُبْحَيَّةَ، سَلْمَى— سَلْمَيَّى، حَمَراءَ— حَمَرَيَاءَ.

٢— فِيمَا كَانَ مَتَصَلًّا بِأَلِيفِ «أَقْعَالٍ»— مِنْ أَوْزَانِ جَمِيعِ الْمَكَسَرِ— نَحْوَ

أطفال — أطْفَال، أو أَلِف «أَقْعُل» في التَّفْصِيلِ مِن النَّاقِصِ نَحْوَ أَشْهَمْ — أَشْهَمْ (ومِثْلَهُ أَقْعُلُ التَّعْجُبُ مِن النَّاقِصِ كَمَا أَخْلَاهُ — ما أَخْلَاهُ).  
 ٣ — فيما كَانَ مُتَصِّلًا بـ«ان» فَلَان — بِتَثْلِيثِ الْفَاءِ — بِشَرْطِ كُونِهِ عَلَمًا أو وَضْفًا نَحْوَ سَلْمَان — سَلْيَمَان، سَكْرَان — سُكَيْرَان بِخِلافِ غَيرِ الْقَلْمَ وَالْوَصْفِ — وَهُوَ شَمْ الْجَنْسِ — نَحْوَ فَنْجَان — فَتْيَجَنِينَ.  
 ٤ — فيما كَانَ مَتَصِلًا بِعَلَامَةِ الْمُشَتِّيِّ أو الْجَمْعِ السَّالِمِ نَحْوَ حَسَنَيْنِ — حُسَيْنَيْنِ، بَكْرُونَ — بُكَيْرُونَ، هَنَدَاتِ — هَنَدَاتِ.

الثَّالِثُ: الْثَّلَاثِيُّ الْمَحْدُوفُ بَعْضُ أَصْوَلِهِ يُرَدُّ حَرْفُهُ الْمَحْدُوفُ عِنْدَ التَّضْغِيرِ سَوَاءً لَمْ يُتَوَضَّعْ عَنْهُ بِشَيْءٍ نَحْوَ «أَبْ» أَوْ عُوْضَ عَنْهُ بِالْهَمْزَةِ نَحْوَ «إِبْنَ» أَوْ بِالْمِيمِ نَحْوَ «فَمْ» أَوْ بِتَاءِ الثَّانِيَّتِ نَحْوَ «زَنَة» أَوْ بِالْتَاءِ الْمَبْسُوتَةِ نَحْوَ «أَنْتَ» وَ «بَنْتَ» — أَضْلَهُمَا أَخْوَوْ بِنْوَ<sup>١</sup> إِلَّا أَنَّ الْعَوْضَ إِنْ كَانَ هَمْزَةً أَوْ مِيمًا مُحْذَفٌ وَ إِنْ كَانَ تَاءً ثَانِيَّتِ بِقَيْ وَ إِنْ كَانَ تَاءً مَبْسُوتَةً تَبَدَّلَ تَاءً مَرْبُوطَةً نَحْوَ أَبْ — أُبَى، إِبْنَ — بَنْتَ، فَمْ — فُؤَيْه، زَنَة — وَرَيْتَه، أَنْتَ — أَجْنَبَةَ.

الثَّالِثُ: الْثَّلَاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ حِرْفَانِ، يُخَذَّفُ أَحَدُهُمَا عِنْدَ التَّضْغِيرِ وَالْمَزِيدُ فِيهِ ثَلَاثَةٌ يُخَذَّفُ إِثْنَانِ مِنْهَا — أَيْ مِنَ الزَّوَانِيَّدِ — وَالرَّبْاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ يُخَذَّفُ زَوَانِيَّهُ مُظْلَقاً وَالْخَمَاسِيُّ الْمَجْرِدُ يُخَذَّفُ آخِرَهُ وَالْخَمَاسِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ يُخَذَّفُ زَائِدَهُ وَآخِرَهُ. أَمْثَلَهُ ذَلِكُ: مُنْظَلِقَ — مُظْلِيقَ، مُسْتَخْرِجَ — مُخْيِرَجَ، مُدَخِّرَجَ — دُخِيرَجَ، سَفَرْجَلَ — سُفَيْرَجَ، خَنْدَرَيْسَ — خُنَيْدَرَ.

تنبيه: لا يُخَذَّفُ الزَّائِدُ الْوَاقِعُ فِي أَوَّلِ الْثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ حِرْفَانِ أَوْ

١. وَمِنْ ذَلِكَ هَلْثَ، تَكْيَتْ، تَيْتَ، أَضْلَهُمَا: هَنَوْ، هَكَيْ، هَتَيْ، كُلُّهُمَا كَيْنَيَاتِ كَمَا سَيَّئَتِي وَمِنْ هَذَا الْقَبْلِ إِثْنَانِ وَأَضْلَهُمَا إِثْنَانِ.

ثَلَاثَةُ أَخْرُفُ أَبْدًا بَلْ يُخَذِّفُ عِيرُهُ نَحْوَ مُنْظَلِقٍ — مُسْتَخْرِجٍ — مُخَيْرِجٍ وَإِنْ كَانَ الزَّائِدُانِ أَوِ الزَّوَادُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ حَذَفَتْ أَيًّا شِئْتُ نَحْوَ قَلْسُوَةَ — قَلْيَنِسَةَ وَقَلْيَسِيَّةَ.

الرَّابِعُ: يُسْتَشْنِي مِنْ حَذْفِ الزَّائِدِ مَا إِذَا كَانَ الزَّائِدُ لِيَنَا رَابِعَةً فَصَاعِدًا أَوْ تِبَاءً تَأْنِيَتِي أَوْ أَلْفَهُ أَوِ الْأَلِفَ وَالثُّوَنَ أَوْ عَلَامَتِي الْمُشَتَّى وَالجَمْعُ السَّالِمُ أَوْ يَاءَ التَّسْبِيْبِ، وَيَجْزِي حُكْمُ الزِّيَادَةِ عَلَى غَيْرِهَا نَحْوَ مُضَبَّحٍ — مُضَبِّبٍ، تِمَالِقٍ (بِكَسْرِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَتَشْدِيدِ الْأَلِفِ مَضْدَرُ تَمَالِقَةِ أَيْ تَوَدَّدِ إِلَيْهِ) — تَمَالِقٍ، تَسْلِيمَةَ — مُسَيْلَمَةَ، خُنْفَسَاءَ — خُنْتِفَسَاءَ، زَلْزَلَةَ — زَلْزِلَةَ، زَغْفَرَانَ — زُغْفِرَانَ، رَجُلَانَ — رُجَيْلَانَ، بَخْرُونَ — بَكْرِيُونَ، مَرِيمَاتَ — مُرَيَّمَاتَ، مَشْهَدِيَّ — مُشَيْهِدِيَّ، سَلْمَى — سُلَيْمَى.

الْخَامِسُ: الْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ إِنْ كَانَ جَمْعَ قَلَّةٍ صُغْرَهُ عَلَى صُورَتِهِ نَحْوَ غَلَمَةَ — غَلَيْمَةَ، أَفْيَدَةَ — أَفْيَيْدَةَ، أَكْلُوبَ — أَكْيَلِبَ، أَفْرَاسَ — أَفْيَرَاسَ. وَإِنْ كَانَ جَمْعَ كَثْرَةً صُغْرَهُ مُفْرَدَهُ ثُمَّ جُمِيعَ جَمْعِ السَّلَامَةِ، فَإِنْ كَانَ لِمُذَكَّرِ عَاقِلٍ جُمِيعَ جَمْعَ الْمُذَكَّرِ وَإِلَّا جُمِيعَ جَمْعَ الْمُؤْتَثِ سَوَاءً كَانَ مُذَكَّرًا غَيْرَ عَاقِلٍ أَمْ مُؤْتَثَّا نَحْوَ رِجَالَ — رُجَيْلُونَ، كُتُبَ — كُتْبَيَّاتَ، ضَوَارِبَ (جَمْعُ ضَارِبَةَ) — ضَوَّرِبَاتَ. ثُمَّ غَيْرُ الْمُكَسَّرِ مِنَ الْجُمُوعِ وَكَذَا الْمُشَتَّى يُصْغَرُ كُلُّهُ عَلَى صُورَتِهِ نَحْوَ ضَارِبُونَ — ضَوَّرِبُونَ، مَرِيمَاتَ — مُرَيَّمَاتَ، قَوْمَ — قُوَّنِيمَ، نَخْلَ — نُخْلِيَّ، رَجُلَانَ — رُجَيْلَانَ.

السَّادِسُ: الْمُرَكَّبُ الْإِشْنَادِيُّ لَا يُصْغَرُ وَأَمَّا الْمَزْجِيُّ وَالْإِضَافَيُّ فَيُصْغَرُ صَدْرُهُمَا وَيَبْقَى الْعَجْزُ عَلَى حَالِهِ نَحْوَ عَبْدِ اللَّهِ — عَبَيْدُ اللَّهِ، حَسْنَقْلَى — حُسْنَيْنَقْلَى.

السابع: الْمُؤَتَّثُ الْمَعْتُوُثُ إِذَا كَانَ ثُلَاثِيًّا تَظَاهَرُ فِي مُصَغْرِهِ تَأْءُ الثَّانِيَّةُ  
نَحْوُ هِنْدَ — هُنْيَّة، شَمْسَ — شَمِيْسَة، بِخِلَافِ غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ نَحْوَ عَقْرَبَ —  
عَقْرَبَ، مَرْتَمَ — مَرَيْمَ. وَمَا خَالَفَ ذَلِكَ مِنْ نَحْوِ عَرَبَسَ مُصَغْرٌ عَرْبَسَ وَأَصْبَيْتَهُ  
مُصَغَّرًا ضَيْعَ شَادَ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ.

#### \* التَّفَرِينُ \*

- ١ - صَفَرُ الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةَ: حُجَّة، حُجَّةَ، بَيْت، بَاب، دَار، دَوْرَة، بَرَّة، قَرْضَة،  
كِتَاب، أَسْد، غَضَّافَر، ثَلَبَ، جَمَار، نَاقَة، بَعْرَة، صَحَراء، قَبْصَة، أَشَارَ، بَصَرَة، عَيْدَة،  
دِيَّة، قَاتِلَ، مَقْتُولَ، مُشْتَشِفَى، مَسْجِدَ، مَعْبَرَ، أَطْرَافَ، غَرْبَالَ، بَيْزَبَالَ، عُشَمَانَ،  
عِشْرَانَ، يَقْظَانَ، طَهْرَانَ، سَامِرَاءَ، كُثُرَى، مُوسَى، صَفَرَاءَ، رِدَاءَ، كِسَاءَ، رِوَايَةَ، قَبَّةَ،  
كَبَّةَ، سَقِيَّةَ، حَزَّرَةَ، جَزَّيَّةَ.
- ٢ - صَفَرُ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةَ: قُضَاءَ، عَابِدَاتَ، عَرَقَاتَ، كَاظِمَيْنَ، بَخْرَيْنَ،  
أَخَ، أَمَّ، أَخْتَ، إِسْمَ، قَلِيلَ، ذَلِيلَ، وَعَدَ، رَيَّةَ، سِمَّةَ، غَالِبَ، مَظْلُوبَ، مُتَقْتَرَ،  
مُصْفَرَظَرَبَ، مُخْمَارَ، مُشْتَوْجَشَ، مُشْتَقَلَى، قَنْزَى، صُورَةَ، قُذَعِيلَ، قِرْطَبَ، سَلْسَبِيلَ،  
قِرْطَاسَ، دَوَاهَ، جَوْزَبَ، إِزارَ، غُفَرَانَ، مَسْبَعَةَ، حَمَرَاءَ، زَلْخَاءَ، هَذَدَاتَ، مَهَدَوَىَ، عَلَوَىَ،  
أَكْبَادَ، أَغْلِيمَةَ، سَادَةَ، شَجَرَةَ، شَجَرَ، جَيْشَ، قَطْبَيْعَ، أَرْضَ، قَدَرَ، نَفْسَ، كَأْسَ، بَرَّ،  
أَرْتَبَ، أَفْعَىَ.

**تَكْمِيلَةٌ فِي شَوَادَ التَّصْغِيرِ وَتَصْغِيرِ التَّرْخِيمِ:** يَخْتَصُّ التَّصْغِيرُ بِالْأَسْمَاءِ  
الْمُعْرَبَةِ وَقَدْ يُصَغِّرُ بِعِضُّ الْمَبْتَدَىَاتِ وَلَا تُرَاوِعُ فِيهَا الْقَوَاعِدُ السَّالِفَةُ وَمِنْ ذَلِكَ:  
ذَا — دَيَا. تَا — تَيَا. الَّذِي ... — الَّذِيَّا، الَّذِيَّانَ، الَّذِيُّونَ. الَّتِي ... — الَّتِيَّا،  
الَّتِيَّانَ، الَّتِيَّاتَ. أُولَى — اُولَيَا. أُولَاءَ — اُولَيَّا. اُولَيَّا — اُولَيَّاتَ. مَا أَفْعَلَ (لِلتَّعْجِيبِ) —  
مَا أَفْيَعَلَ نَحْوَ مَا أَمْلَحَةَ — مَا امْتَلَحَةَ. ذَيَّتَ — دَيَّتَ. كَيَّتَ — كُتَّيَ.  
وَلَهُمْ نَوْعٌ مِنَ التَّصْغِيرِ يُسَمِّي تَصْغِيرَ تَرْخِيمٍ وَهُوَ أَنْ يُخْدَفَ جَمِيعُ زَوَالِهِ

الاسم ثم يصغر نحو أَحْمَد، أَحْمَد، مُحَمَّد، مُحَمَّد... — حَمِيد وَالْأَلْيَاسُ يُدْفَعُ بِالْقَرِينَةِ.

**تَسْمِيَةُ فِي إِعْلَالِ الْمُصْغَرِ:** الاسم المُعَلَّ يُرُدُّ إلى أصله عند التصغير ثم يصغر ثم يُعَلَّ المصغر حسب ما تقتضيه قواعد الإعلال نحو بَاب — بَوْبَ، نَاب — نَيْبَ، مِيزَان — مُوزِيزَن، مِيقَات — مُونِيقَات... ومن هنا اشتهر أن التصغير كالتسكير — يُرُدُّ الأشياء إلى أصولها.

وللمصقر قاعدتان هما:

- ١) إذا كان الثالث من حروف الاسم ألفاً زائدة أو مُنْقَلِبةً فليكتب ياءً وأدغمت ياء التصغير فيها نحو كِتاب — كُتُب، مُصَاب — مُصَبٌ.
- ٢) إذا وقَعَ ياءانٍ بعده ياء التصغير فاجتمعـت ثلاثة ياءاتٍ خذلت الأخيرة منها نحو صَبَّى، عَطَاء — عَطَّى، مَعَاوِيَة — مُعَيَّة.

#### \* التفرُّق \*

- ١ - أكبر المصقرات الآتية: دُوَيْشَة، دُوَيْهَة، دُوَيْرَة، دُوَيْرَاء، شَيْفَة، ثَيْبَ، مُوَيْسِر، سُكَيْزَان، كَيْبَر، فُرَنَس، قَلَنْدَر، قَلَنْدَنَة، غَرِيقَة، رَحَيَة، أَشْبَيَة، شَيْلَة، فَرِنِيس، دَلَّة، جَهَيْمَة، أُولَيَا، ذَيَّ، جَعِيمَة.
- ٢ - لخُصُن قواعد التصغير وبين الإعلال المختص بالتصغير وأدغم أمثلة لذلك الإعلال.

## المبحث الخامس

# المعرفة والنكررة

### مقدمة:

المعرفة اسم ذات على معين معلوم نحو محمد، مكة، هو، هذا و... والنكررة اسم ذات على غير معين نحو محل، كتاب و...<sup>١</sup> ثم النكررة قسم واحد وعلامة أن تقبل أول التعريف نحو محل أو تكون بمعنى الكلمة هي تقبل ذلك نحو ذو بمعنى صاحب والمعرفة على سبعة أقسام: العَلَمُ، الْمُعْرَفُ بِالْأَوْيَنِ، الْأَصْمَىُّ، إِسْمُ الْإِشَارَةِ، الْمَوْضُوْلُ، الْمُضَافُ، الْمُنَادِيُّ. ولا يُعنِّي توضيح لهذه الأقسام في فصول:

---

١. تدل النكررة على فرد واحد من أفراد جنسه إلا إذا وقعت بعد نفي أو إنفيه أو اشتيفها فتدل إذا على اشتيفاتي الجنس نحو «ما رأيت بحلا»، «لا تضررت أحداً»، «هل رأيت إنساناً» وقد يُستفاد المفهوم من النكررة في غير ذلك التوارد نحو: «علمت نفس ما أحضرت» (١٤ - التكوير) لكنه قليل لا يقتصر عليه.

## الفصل ١ – أَلْعَلُم:

وهو ماءٌ علىٰ واحدٍ مُعِينٍ بالوضع نحو مُحَمَّدٍ وَمَكَّةَ.

ولِلْقُلْمِ تَقْسِيمَتْ لِأَنَّهُ :

١ – إِمَا مُفْرَدٌ نَحْوُ «زَيْدٌ» وَإِمَا مُرَكَّبٌ. وَالْمُرَكَّبُ إِمَا إِضَافِيٌّ نَحْوُ «بَيْتِ اللَّهِ» وَ«عَبْدِ اللَّهِ» وَإِمَا إِسْنادِيٌّ نَحْوُ «تَابَطَ شَرًّا» وَإِمَا مَرْجِيٌّ نَحْوُ «سَيْبَوَيْهِ».

٢ – وَأَيْضًا إِمَا إِسْمٌ وَهُوَ مَا نَبَأَ عَنِ الْمُسْتَمِى فَقَطَ نَحْوُ «زَيْدٌ» وَإِمَا كُثْنَيَّةٌ وَهِىَ مَا تَصَدَّرَ لِإِفَادَةِ التَّعْظِيمِ يَأْبِي أَوْ أَمْ نَحْوُ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» وَ«أَمْ كُلْثُومٌ» وَجَعَلَ مِنْهَا بَغْضُهُمْ مَا تَصَدَّرَ بِهِ «إِبْنٌ» أَوْ «بَنْتٌ» نَحْوُ «إِبْنٌ جَلَّا» وَ«بَنْتٌ الشَّاطِئِ». وَإِمَا لَقْبٌ وَهُوَ مَا أَفَادَ الْمَدَحَ أَوِ الدَّمَحَ نَحْوُ «صَادِقٌ» وَ«بَطَّةٌ».

٣ – وَأَيْضًا إِمَا مُرْتَجِلٌ غَيْرُ مَأْخُوذٍ عَنْ شَيْءٍ – مِنْ إِرْتَجَلَ الْأَمْرَأَيِّ إِخْتَرَاعَةُ كَانَةُ فَعَلَةُ قَائِمًا عَلَى رِجْلِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْعُدَ مُتَائِيًّا فِيهِ – نَحْوُ «أَذْدُ» (إِسْمُ رَجُلٍ) وَإِمَا مَنْقُولٌ وَالْمَنْقُولُ مَا نُقْلِنَ عَنِ اسْمِ ذَاتٍ نَحْوُ «أَسَدٌ» وَ«حَاتِمٌ» أَوْ عَنِ اسْمِ مَعْنَى نَحْوُ «فَضْلٌ» أَوْ عَنِ فِعْلٍ مَاضٍ نَحْوُ «شَمَرٌ» (إِفْرَسٌ) أَوْ عَنِ

١. لا يُنْقِضُ هَذَا التَّعْرِيفُ بِالْأَعْلَامِ الْمُشَرَّكَةِ مِنْ نَحْوِ «زَيْدٌ» مثلاً إِذَا كَانَ إِسْمًا لِفَرْدٍ أَوْ أَكْثَرَ، إِذَا لِكُلِّ وَاحِدٍ وَضَعَ عَلِيُّجَيْةً. ثُمَّ هُنَاكَ أَسْمَاءٌ وُضِعَتْ لِأَجْنَاسٍ مَعْنَانِهَا بِالْأَسْرَرَتِّيَّةِ «أَغْلَامُ الْأَجْنَاسِ» لِيَجُودَ آثارُ الْقُلْمِ الْمُنظَّمِ (مِنْ مَنْعِ الصَّرْفِ وَعَدْمِ قَبُولِ «أَلْ» وَالتَّوصِيفِ بِالْمَعْرَفَةِ) فِيهَا وَإِنْ تَكُنْ أَغْلَامًا مِنْ جَهَةِ مَعْنَانِهَا وَهِيَ قَلِيلَةٌ مَعْلَوَّةٌ مِنْهَا «أَسَامَةُ» وَ«أَبُو الْحَارِثِ» لِيَلْأَسِدَ، «أَمْ عَامِرٌ» وَ«أَمْ عَرْبَيْظٌ» لِيَعْقِرِبُ، «شَعُوبٌ» وَ«أَمْ قَشْعَمٌ» لِيَقْتَبِيَّ، «بَرَّةُ الْمُبَرَّةِ» وَ... قَلِيلٌ وَمِنْهَا «سَبْحَانٌ» لِيَسْبِّحُ.

٢. الْلَّقْبُ يُسُوَّجُ عَنِ الْإِسْمِ إِذَا جَيَءَ بِهِ مَقْتَةً نَحْوُ «قَالَ بَعْفَرَ الصَّادِقُ عَ» وَأَمَّا بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْكُثْنَيَّةِ وَبَيْنَ الْكُثْنَيَّةِ وَالْلَّقْبِ فَلَا يَلْزَمُ تَرْتِيبٌ نَحْوُ «قَالَ عَلَىٰ أَبْوَالْحَسَنِ عَ» أَوْ «قَالَ أَبْوَالْحَسَنِ عَلَيْهِ عَ».

مُضارع نحو «تَغْلِب» (لِقَبِيلَة) أو عن فعل أمر نحو «فُمْ» أو عن الثنوية أو الجمع نحو «كَاظِمَيْنِ» و «عَرَفَات» — بناءً على كونيه جمعاً لعَرَفة لا مفرداً مُلحَقاً بالجمع المؤثث — أو عن اسم جِنْسٍ نحو «النَّجْم» (لِنَجْمٍ خاصٍ) و «المَدِينَة» (لِمَدِينَةِ التَّبَيِّنِ ص).<sup>١</sup>

٤— وينقسم أياضًا إلى «عَلَمُ الشَّخْصِ» و «عَلَمُ الْجِنْسِ» وقد مرَّ أنَّ عَلَمَ الْجِنْسِ ليس بالعلم حقيقةً.

ثنائية: منَ العَلَمِ ما يُقالُ لَهُ «العَلَمُ بِالْغَلَبَةِ» وهو كما يظهرُ مِنْ عُوانيه ما لم يَكُنْ عَلَمًا في أصلِ الوضع بل صارَ عَلَمًا بِغَلَبَةِ الإشْتِعمالِ نحو «إِبْنُ عَبَّاسٍ» و «أُمُّ الْبَنِينَ» و «المَدِينَةِ».

نسبة: من خواصِ العَلَمِ أَنَّهُ لا يُضافُ إِلَى شَيْءٍ ولا يُشَتَّى ولا يُجْمَعُ ولا يدخلُه لام التعرِيفِ وقد يُسْكَرُ العَلَمُ وذلِكَ فيما إذا اطلَقَ عَلَى فردينِ أو أفرادٍ إِشْتَرَكُوا فِي إِسْمٍ واحدٍ فَعِنْهُ يُضافُ وَيُشَتَّى وَيُجْمَعُ وَيُدْخَلُهُ أَلِّي التعرِيفِ كَقولِ الشاعِرِ:

غَلَا زِيدُنَا يَوْمَ التَّقَا رَأَسَ زِيدَكُمْ بِأَبْيَاضِ مَاضِي الشَّفَرَتَيْنِ يَمَانٍ وَنحو «جاءَنِي الزَّيْدَانِ وَالْبَكَرُونَ».

#### \* السؤال والتمرين \*

١— عَيْنُ المعرفة والنكارة في الكلمات التالية: قلب، قلعة، فُم، قوم، فُريش، مُحَمَّدِيُّنْ عبدِ الله(ص)، عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع)، عَلَيَّ، حَسَنٌ، حُسَيْنُ بْنُ عَلَيَّ(ع)، كِتَابٌ، قُرآنٌ، قَامُوسٌ، نَاقُوسٌ، إِبْنِي، أَمْكُ، أَبِي، نَحْنُ، هَذَا، يَارَجُلُ، رَجُلٌ،

١. ألو الداخِلةُ عَلَى العَلَمِ لَيَسْتُ لِلتَّعْرِيفِ لَاَنَّ النَّكَمَ مُغَرَّبةٌ بِنَفْسِهِ بَلْ هِيَ زَانِيَةٌ وَتَائِيَةٌ الْبَحْثُ عَنْها.

- رجاً، رُجِيل، إِنْجِيل، عِيسَى، نَصْرَانِي، سُلْطَان، غُلْمَان، غُمْرُبَنْ  
عبدالعزيز، سليمان الفارسي، أبوذر الفقاري.
- ٢ - ما هو عَلَامَةُ الشَّكِيرَةِ وَكَمْ هِي أَقْسَامُ الْمَعْرِفَةِ وَمَا هُوَ تَعْرِيفُهُمَا؟
- ٣ - أَذْكُرْ لِكُلِّ مِنْ أَقْسَامِ الْمَعْرِفَةِ خَمْسَةً أَنْثِيلَةً مِنْ غَيْرِ مَادِيَّكَ.
- ٤ - الْقَلْمَنْ مَا هُوَ وَمَا هُوَ فَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ التَّكْرَةِ؟
- ٥ - كَمْ قِسْمَةٌ تَكُونُ لِلْعَلَمِ وَكَمْ قِسْمًا يَكُونُ لَهُ أَعْطِيَ عَلَى كُلِّ قِسْمٍ أَنْثِيلَةً مِنْ غَيْرِ مَادِيَّكَ.
- ٦ - عَيْنُ نوعِ الْقَلْمَنْ فِيمَا يَلِي: أَمْ عَزِيزٌ، إِبْرَاهِيمُ، إِبْرَاهِيمُ عِزْسُ، مُعَاوِيَةُ، صَدِيقُ،  
سَالِيمُ، مُرْتَضِيُّ، زَهْرَاءُ، عَزِيزٌ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، سَجَادٌ، باقرٌ، رِضاٌ، جَوَادٌ، نَقِيٌّ، نَقِيٌّ،  
أَحْمَدٌ، عَلَيٌّ، مُحَمَّدٌ، فاطِمَةٌ، زَيْنَبٌ.

## الفصل ٢ - المعرف بـ «أَل»:

أَلْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ مُؤْضِلَةٍ وَزَائِدَةٍ وَحَرْفٍ تَعْرِيفٍ. أَمَّا الْمَوْضُولَةُ فَسَيَأْتِي  
الْبَحْثُ عَنْهَا. وَالزَّائِدَةُ مَا لَيْسَ بِمُوْضُولَةٍ وَلَا لِلتَّعْرِيفِ.<sup>١</sup> وَمَا لِلتَّعْرِيفِ عَلَى  
قِسْمَيْنِ:

**الأَوَّلُ** مَا تُفِيدُ التَّعْرِيفُ الْحَقِيقِيُّ وَهِيَ مَا إِذَا كَانَ لِلْعَهْدِ وَتُسَمَّى  
«لَامُ الْعَهْدِ» وَالْعَهْدُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: حُضُورِيٌّ كَقُولَكَ «صَرَبَنِي الرَّجُلُ» إِذَا  
كَانَ حَاضِرًا بَيْنَ يَدِيكَ وَذِكْرِيٌّ كَقُولَهُ تَعَالَى: «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

١. أَلِي الْبَرَائِيَّةُ عَلَى ضَرِبَيْنِ لَازْمَةٍ وَغَيْرِ لَازْمَةٍ. فَاللَّازْمَةُ تُرَادُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ: ١) فِي الْمَوْضُولَاتِ  
نَحْوَ الَّذِي وَفْرَوْعَهُ عَلَى الْقَوْلِ بِأَنَّ الْمَوْضُولَ مَابَعَدَ أَلْ ٢) فِي الْأَعْلَامِ الْمُرْتَبَلَةِ نَحْوَ «الْأَسْمَوْل» (إِسْمُ شَاعِرٍ) وَ  
الْمَنْقُولَةِ الْمَصْحُورَةِ مَقْهَا حِينَ التَّقْلِيْنِ نَحْوَ «الْأَلَّاتِ» وَ«الْعَزَّارِ» وَغَيْرُ الْلَّازْمَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ أَيْضًا: ١) فِي الْأَعْلَامِ  
بِالْمَقْلَبَةِ نَحْوَ «الرَّسُولِ» لِمُحَمَّدِيْنِ عَبْدِ اللَّهِ (ص) وَ«الْمَدِيْنَةِ» لِمَدِيْنَةِ الْأَنْثَى (ص). ٢) فِي الْأَعْلَامِ الْمَنْقُولَةِ الَّتِي  
تَصْحَّبُهَا بَعْدَ التَّقْلِيْلِ نَحْوَ الْفَضْلِ، الْحَسَنِ وَذَلِكَ مَوْقِعُهُ عَلَى السَّمَاعِ فَلَيْقَالُ الْمُحَمَّدُ، الْعَلَى. ٣) فِي ضَرُورَةِ  
الشِّعْرِ كَمَا فِي أَوْبَرِ فِي قَوْلِهِ:

وَلَقَدْ جَئَنِيْكَ أَكْسِرًا وَعَسِيقًا

وَلَقَدْ تَهَبِيْكَ عَنْ بَنَابِ الْأَوْبَرِ

**فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» (١٦—المزمل) وَذَهَنَيْتُ كَوْلَكَ «إِشْرَيْتُ الْكِتَابَ» فِيمَا تُرِيدُ كِتَابًا مَعْهُودًا بَيْتَكَ وَبَيْنَ الْمُخَاطِبِ.**

والثاني ماتفيه التعريف اللفظي وهي ما إذا كانت للجنس وتسمى «لام الجنس» وهي على ثلاثة أقسام أيضاً: «لام الحقيقة» وهي متعدلة على نفس الحقيقة والماهية ولا دلالة فيها على كمية الأفراد كما في قوله تعالى: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقُتْ» (١٧—الناشية) و«لام الاستغراف» وهي متعدلة على جميع أفراد الماهية كما في قوله تعالى: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (٢—الصر) أى كُلُّ إِنْسَانٍ و«لام متعدلة على بعض مجھول من الماهية» كقوله تعالى حكاية عن يعقوب عليه السلام: «وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ» (١٣—يوسف) و كما في قولك «رَكِبْتُ السَّيَارَةَ».

هذا وبديهية أن المعرف بلام الجنس لا دلالة فيه على معين بل هو نكرة في المعنى والحقيقة.

تنبيه: في لغة حمير ونفر من طني يُبَدِّلُ المعجم من لام أن ويقال «أم» في الحديث أن أحد هم سأله رسول الله (ص): «أَمِنَ امْبِرٌ امْصِيَامٌ فِي امْسَفَر؟» فأجابه (ص) على لغتهم وقال: «لَيْسَ مِنْ امْبِرٍ امْصِيَامٌ فِي امْسَفَر».

#### \* السؤال والتمرين \*

- ١— بيّن أقسام ألى الداخلة على القلم وموارد ألى الزائدة.
- ٢— كم قسمًا لأى؟ اذكرها.
- ٣— لم لا يكون علم الجنس علمًا حقيقة ولم يسمى علمًا؟
- ٤— عين الأعلام في الآيات التالية وعين نوعها: أطیعوا الله وأطیعوا الرسول، محمد رسول الله وخاتم النبيين، ولقد مرتنا على موسى وهارون، ولقد آتينا موسى الهدى وأورثتنا بني إسرائيل الكتاب، وإذيرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل، لإيلاف فُرميي إيلففهم رخلة الشتاء والصيف، تبنت يدا أبي لهب وتب.

٥— متى تُفِيدُ أَلْ التَّعْرِيفُ الْحَقِيقِيُّ؟ وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ التَّعْرِيفِ الْحَقِيقِيِّ وَالْفَنَطِيِّ؟

٦— عَيْنُ نوع أَنْ فِي الْآيَاتِ التَّالِيَّةِ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ يَأْتِي مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ، وَالْمُضَرِّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُشُرِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّيْرِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَجْرُ، إِنَّ الَّذِينَ عَنِ الدِّينِ إِلَّا إِسْلَامٌ، أَهِيَّكُمُ الْكَافَّرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَقْوَمُ.

٧— التَّعْرِيفُ فِي عَلَمِ الْجِنِّ لَفَنَطِيُّ أَمْ حَقِيقِيُّ؟

### الفصل ٣— الضمير:

ما وُضِعَ لِلْغَائِبِ أَوِ الْمُخَاطَبِ أَوِ الْمُتَكَلِّمِ نَحْوَهُ، كَهُوَ، أَنْتَ، أَنَا. والضمير على قسمين: متصل وهو ما يتصل بكلمة أخرى ويكون كجزء منها نحو: ضَرَبَهُ، غَلَمْكَ، إِنِّي، ونحو «إِنَّا رَادُوهُ إِلَيْكَ» (٧—القصص) ومتصل وهو ما لا يتصل بشيء. ولكل منهما أربع عشرة صيغة، سُتُّ لِلْغَائِبِ وسُتُّ لِلْمُخَاطَبِ وإثنان منهما للمتكلم.

ثُمَّ الْمُنْفَصِلُ عَلَى قِسْمَيْنِ مَرْفُوعٍ وَمَنْصُوبٍ. وَالْمُتَصِلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: مَرْفُوعٍ وَمَنْصُوبٍ وَمَبْخُورٍ.

الْمُتَصِلُ الْمَرْفُوعُ قَدْ يَكُونُ بَارِزاً وَقَدْ يَكُونُ مُسْتَبِراً. وَالْمُسْتَبِرُ عَلَى ضَرِبَيْنِ وَاجِبُ الْإِسْتِئْسَارِ وَجَائزُ الْإِسْتِئْسَارِ. وَأَمَّا الْمُنْفَصِلُ فَلَا يَكُونُ إِلَّا بَارِزاً.

فَتَحَصَّلُ لِلضمير سَبْعَةُ أَقْسَامٍ:

#### ١— الْمُنْفَصِلُ الْمَرْفُوعُ وَلَهُ أَرْبَعَ عَشَرَةَ صِيَغَةٍ وَهِيَ: هُوَ، هُمَا، هُمْ، هِيَ،

١. مِنْ خَواصِ الْمُنْفَصِلِ أَنَّ يَقُولُ أَنْ يَقُولُ فِي ابْتِداَءِ الْكَلَامِ وَأَنْ يَقُولُ بَعْدَ «إِلَّا» وَابْتَعَدَ فِي قُولِهِ تَعَالَى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (٢٢—الْحُسْن).

هُمَا، هُنَّ، أَنْتَ، أَنْتِمَا، أَنْتُمَا، أَنْتِ، أَنْتُنَّ، أَنْتُنَّ، أَنَا، نَحْنُ. نحو «هُوَقَالَ»، «هُمَا حَاجَاءَ» و...)

٢ — **المنفصل المنصوب** ولوه أربع عشرة صيغة وهي: إتاه، إتاهما،  
إتاهن، إتاهما، إتاهن، إتاك، إتاكما، إتاكنم، إتاك، إتاكما، إتاكن،  
إتاي، إتانا. نحو لا نعبد إلا إتاه، إتاهما سأّلتُ و...

**٣—المُتَّصلُ المُنْصُوبُ وَلَهُ أَرْبَعَ عَشَرَةً صِيغَةً وَهِيَ:** هُمْ هُنْ هُنَّ هُنَّ لَكَ كُمَا كُمَّ لَكِ كُمَا كُمَّ نَأْنَحُونَ لَقَيْتُهُمَا، سَأَلْتُهُمَا، رَأَيْتُكَ، أَمْرَتَنِي و... .

٤- **المتّصلُ المجرورُ وله أربع عشرةً صيغةً** وهي عين ما مرّ في  
القسم الساقي (**المتّصلُ المنصوب**) نحو: مررتُ **بِهِ**، قُلْتُ **لَهُمَا**، دَعَوْتُ **لَكَ**  
... و

٥- **المُتَّصِلُ** المرفوع البارزُ وهو ماضٍ صيغة الماضى عدا الأولى و الرابعة وما فى صيغة المضارع والأمر إلا خمس صيغ منها، هي: ١، ٤، ٧، ٩، ١٣، ١٤ و بَيْنَ ذَلِكَ فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ - قِسْمُ الْفِيْغَلِ - فَرَاجِعٌ.

٦- المتصل المرفوع المستتر وجوباً وهي ما في الصيغ ١٣، ٧ و ١٤ من المضارع والأمين.

٧— المُتَّصِلُ الْمَرْفُوعُ الْمُسْتَتَرُ جَوَازًا وَهِيَ مَا فِي الصِّيغَتَيْنِ ١ وَ ٤ مِنَ  
الْمَاضِي وَالْمُضَارِعِ وَالْأَمْرِ وَصِيغَتِ اسْتَنِيِّ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ وَشِبْهِهِمَا، كَمَا تَرَى.

١. يناسب المقام توضيحاً ببعض هذه الصيغ فتقول: ١- هاء الصمير - سواه كانت مفردة أم مع ميم أو قلن (هـما هم هن) - تُكسر إذا وقعت بعد كثرة أرباع ساكنة نحوه وفيهم وتضم في غير ذلك نحو ماله، مثلهما و... ←

**تَنِمَّةٌ** في بيان مرجع الضمير: لأبدٍ في الضمير الغائب أن يرجع إلى ما تَقَدَّم لفظاً أو تقديراً أو معنى أو حكماً.

الأولٌ نحو «ضرب زيدٌ علامة» ومن ذلك «إغدُوا هُوَ أقربُ للتفويٰ» (ـ السادس) فإنَّ مرجعَ الضميرِ هنا تَقَدَّم ذِكرُه ضِمناً لصراحته وهو العدلُ الذي يتضمنه إغدُوا.<sup>١</sup>

والثاني نحو «ضرب علامة زيد» فإنَّ ضميرَ «علامة» يرجع إلى «زيد» وزيدٌ ليكونه فاعلاً في تقدير التَّقدُّم على المفعول ليقدم رتبته عليه.

والثالث هو أن يسبق الضمير شئٌ معنويٌ يدلُّ على ما يرجع إليه هذا الضمير كأنَّ تَجْهَةً إلى الشرق صِباها فَتَقُولُ «أشَرَقتُ» أو تَجْهَةً إلى الغرب آخر النَّهار فَتَقُولُ «غَرَبَتُ» ومن ذلك قوله تعالى: «إِنَّا ازْلَنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ» (ـ القدس) قوله تعالى: «حَتَّى تَوَارَثَ بِالْجِحَابِ» (ـ مريم) ونحو ذلك.

٤ - ميمُ ثُمَّ ساكنةٌ إلا إذا وقع بعدها ضميرٌ منصوبٌ تُقْسِمُ وتنْتَهِي ضمیرُه حتى يتولَّ منها وأونحر ضربُهم. ٣ - ياءُ المُشَكَّلِمُ بحسبِ فيه الفتح إذا اتصل بما في آخره ألفٌ أو ياءٌ نحو عصافيرٍ وملائكةٍ ومعلماتٍ ومعلماتٍ ومعلماتٍ وإذا اتصل بما في آخره ياءٌ تُخَذَّلُ إحدى الياءين وتُدَلَّمُ الأخرى في ياءِ المشكَّلِمِ نحو بُشَّي - بُشَّي وأختي - أختي ويَجِبُ فيه السُّكُونُ إذا اتصل بالفعل أو بالمرفوع المُسْتَهْفَةِ به - وهي إِنْ، أَنْ، كَانْ، لَيْتْ، لَكِنْ، لَعْنَ - أو بغيرِه أو عنْ أو لَذِنْ أو قَطْ أو قَدْ نحو يشيرُ بالياءِ، إِنْ و... ويتجزأُ في الأمْرَانِ في غيرِ ذلك نحو علامينٍ وعلامتينٍ، لَهُ و لَهُ و... .

٥ - تَيَقْنِيَةٌ: يفصِّلُ بينَ ياءِ المشكَّلِمِ وبينَ ما إذا اتصلَ بأخرِه يَجِبُ فيه السُّكُونُ، ثُمَّ تُسْمَى «نُونُ الوقاية» - لأنَّه يَقِي آخرَ الكلمةِ من دُخُولِ الكثرة - وذلك واجبٌ إذا اتصلَ بفتحٍ لا يَكُونُ فيه الثُّونُ الإغراضيُّ أو اتصَّلَ بينَ أو عنْ نحو ضرَبَتِي، بَصَرَبِّي، لَمْ بَصَرَبِّي، يَمْتَيْ، غَتَّيْ و جَازَّ في غيرِ ذلك نحو إِنِّي وإنِّي، لَذِنِّي ولَذِنِّي و... .

٤ - إذا وقَعَ «نا» بعدَ ما في آخرِه ثُوانٌ مثلُ إِنْ، أَنْ، كَانْ، لَكِنْ يَجُزُّ حذفَ إحدى الثُّوانِاتِ نحو إِنَّا، إِنَّا، لَكِنَّا ولَكِنَّا، ...

٥ - إذا اتصلَ ضميرٌ باليٰ أو علىٰ أو لدِنِي أَبْلَغَتَ إِلَيْهَا ياءَ ساكنةٌ نحو إِنِّي، عَلَيْكَ، لَدِنِّي.

٦ - إذا وقَعَ هُوَ أو هِيَ بِقَدَادِ الواو أو الفاءِ يَجُزُّ إِشْكَانُ هَاتِهِمَا نحوَ وَهُوَ، فَهُنَّ.

٧ - كَثِيرًا ما يَتَخلَّ هاءُ التَّثْبِيَةِ على الضمائرِ المُتَقْعِدَةِ نحوَ هَا أَنْتَ، هَا أَنْتُمْ و... .

١. عَدَ بضمِّهِم ذِكْرَ المِثالِ ونحوَهُ من التَّقدُّمِ المعنويِّ وتعلَّمَ الحَقَّ مَا تَقَرَّزُهُنَا رَاجِعُ الْحَوْلَ الْأَوَّلِيِّ ج ١ ص ٢٣١.

والرابع هو أن يرجع الضمير إلى متأخر لفظاً ورتبة الشكثنة نحو «نعم رجلاً زيد» فالضمير في «نعم» يرجع إلى «رجلاً» فإن المتكلم في مثل ذلك يتضمن المفسر أي مرجع الضمير ويقتضيه ثم يأتي بالضمير ويُرجعه إليه عند نفيه ثم يأتي بالمفسر ويصرح به، وفي ذلك توضيح بعد الإبهام، وهو يفيد التفخيم، ويكون الكلام معه أوقع في نفس المخاطب. فتشبيه مرجع الضمير في مثل ذلك بالمتقدم حكماً إما لأن التأثر لفاته هذه الفائدة في حكم التuncium وإنما لأن ما تضمنه المتكلم وأرجع الضمير إليه في حكم المذكور المتقدم.

وهذا النوع من التقدّم في موارد منها باب نعم وبشّ كما مرّ منها المجرور بربّه نحو ربّه رجلاً وربّه صديقاً ومنها ضمير الشأن والقصة نحو «قلن هو والله أحد» و«إنها لا تعمى الأ بصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور»

(٤٦).-الحج.

#### \* أسئلة وتمرين \*

- ١ - أقسام الضمير ماهو وما هو الفرق بينه وبين الكلم؟
- ٢ - إستعمل كلاماً من صيغة المتفقىل المعرف والمتصوب في جملة.
- ٣ - صل المتصيل المتصوب بالماضي المعلوم من الضرب واستعمل صيغة المتصيل المجرور في جملات.
- ٤ - أوضح كيفية الضمير في الماضي والمضارع والأمر أنه في أي صيغة يبرر وفي أيّة يستتر والمستتر ماهو؟ وكيف هو؟ ونحو ذلك.
- ٥ - كيف الحركة والسكن في ياء المتكلّم؟ وما هي موارد ثبوت الواقية وما هو حكمه؟
- ٦ - أرشن جدولًا يحتوى جميع الأقسام السبعة للضمير واكتتب تجاه كل قسم أرقام صيغه.
- ٧ - بين أقسام المرجع للضمير الغائب وأذكر وجة تسوية المتقدم الحكيم بهذا الإسم وبين موارده.

## الفصل ٤— إِسْمُ الْإِشَارَةِ:

هو مادّاً علىٰ مُعَيْنٍ بإِشَارَةٍ نَحْوُ ذَا، تَا، هَنَا و... و هو علیٰ قِسمينٍ:  
 أَلْأَوَّلُ: ما يُشَرِّكُ بَيْنَ الْمَكَانِ وَغَيْرِهِ. وَالثَّانِي: ما يُخَتَّصُ بِالْإِشَارَةِ إِلَى الْمَكَانِ.  
 فَالْأَوَّلُ علیٰ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ:

**الْقِسْمُ الْأَوَّلُ** — ما يُسْتَعْمَلُ فِي الْقَرِيبِ وَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ هِيَ: ١) ذَا  
 لِلْمُفْرِدِ الْمُذَكَّرِ ٢) ذَانِيْ ٣) أُولَئِنِيْ لِلْمُشَتَّتِ الْمُذَكَّرِ ٤) تَا  
 وَتَيْ ٥) وَذَهْوَذِهِ لِلْمُفْرِدِ الْمُؤَتَّثِ ٦) تَانِيْ ٧) أُولَئِنِيْ لِلْمُشَتَّتِ الْمُؤَتَّثِ  
 لِلْجَمْعِ الْمُؤَتَّثِ. وَتَدْخُلُ هَذِهِ الصِّيَغَ هَاءُ التَّنْبِيهِ كَثِيرًا فَيُقَالُ هَذَا هَذَا  
 هَذَيْنِ ...

**الْقِسْمُ الثَّانِي** — ما يُسْتَعْمَلُ فِي الْإِشَارَةِ إِلَى الْمُتوسِّطِ وَلَهُ سِتُّ صِيَغٍ  
 هِيَ: ١) ذَاهِيْ ٢) ذَاهِنِيْ ٣) أُولَئِنِيْ ٤) تَاهِيْ ٥) تَاهِنِيْ ٦)  
 أُولَئِنِيْ. وَالْمَعْنَى كَمَا مَرَّ. وَقَدْ يَدْخُلُ ذَاهِيْ وَتَاهِيْ هَاءُ التَّنْبِيهِ وَيُقَالُ  
 هَذَاكَ، هَاتِيْكَ.

**الْقِسْمُ الثَّالِثُ** — ما يُسْتَعْمَلُ فِي الْبَعِيدِ وَلَهُ أَيْضًا سِتُّ صِيَغٍ هِيَ:  
 ١) ذِيْكَ ٢) ذَاهِنَكَ ٣) أُولَائِكَ ٤) تَاهِنَكَ ٥) تَاهِنِكَ ٦) أُولَائِنِكَ  
 فَتَبَيَّنَ أَنْ إِذَا اتَّصَلَ بِاسْمِ الْإِشَارَةِ الْقَرِيبِ كَافُ الْخَطَابِ ذَلِكَ عَلَى  
 الْمُتوسِّطِ وَإِذَا اتَّصَلَ بِهِ لَامٌ مَعَ الْكَافِ ذَلِكَ عَلَى الْبَعِيدِ. وَالْكَافُ هَذِهِ حِرْفٌ  
 خَطَابٍ وَلَذَا يَخْتَلِفُ بِالْخِتَالِفِ الْمُخَاطَبِ كَكَافِ الصَّمِيرِ يُقَالُ: ذَاهِكَ

يَا أَرْجُلُ، ذَاكِ يَا امْرَأَةُ، ذَاكُمْ يَا رِجَالُ، ذَلِكَ يَا امْرَأَةُ، ذَلِكِ يَا امْرَأَةُ، قَالَ تَعَالَى: فَذَلِكُنَّ الَّذِي لَمْ تُتَّقِنِ فِيهِ (٣٢- يُوسُف).

وأَمَّا الثَّانِي: أَيُّ الْمُخْتَصُّ بِالْمَكَانِ فَعَلَى ثَلَاثَةِ اقْسَامٍ أَيْضًا: ١— الْقَرِيبُ وَهُوَ هُنَا وَكَثِيرًا مَا يَتَصَلُّ بِهِ هَاءُ التَّبَيِّهِ وَيُقَالُ: هِيَهُنَا ٢— الْمُتَوَسِّطُ وَهُوَ هُنَا كَمَا يَقُولُ ٣— الْبَعِيدُ وَهُوَ هُنَا لِكَ، هُنَا، هِيَ، ثَمَّ وَثَمَّةً.

نَبِيَّهُ: قَلِيلًا مَا يُشَارُ بِهِنَالِكَ وَهَذَا إِلَى الرَّمَانِ كَقُولِهِ تَعَالَى: «هُنَالِكَ الْوَلَائِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقَّ» (٤٤-الكاف) وَكَقُولِ الشَّاعِرِ: «حَتَّى نَوَارُ لَوَاتِ هَتَّا حَتَّ»<sup>١</sup>.

\* \* السؤال والتمرين \*

- ١ - إِسْمُ الْإِشَارَةِ مَا هُوَ وَكُمْ قِسْمًا يَكُونُ لَهُ وَكُمْ فِيْنًا يَكُونُ لِهِنَّهُ الْأَقْسَامُ؟ وَمَا هِيَ الْفَاضِلَةُ وَمَا هُوَ مُورِدُ كُلِّ لِفْظٍ؟ أُرْسُمْ - إِنِّي أَسْتَطَعْ - جَدْوَلًا يَحْتَوِي جَمِيعَ ذَلِكَ.
  - ٢ - مَا هُوَ الْكَافُ الْمُتَحَقِّقُ بِاسْمِ الْإِشَارَةِ؟ وَمَا هُوَ حَالُهُ فِي التَّغْيِيرِ؟ أَغْيِطُ عَلَى ذَلِكَ أَمْثَلَةً تُوضِّعُ الْمُرَادَ.

الفصل ٥ – الموضّول:

الموصول ما وضع ليُستعمل في معينٍ يعينُ بجملةٍ بعده نحوَ الذي في قوله تعالى «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...» (آلـالك) وهو على قسمين مُختصٌ ومشتركٌ. الموصول المختص ما يختص بالفرد أو المثنى أو الجمع والمذكر أو المؤنث. فلما سُئل صَيْغَهُ: الذي للفرد المذكر، اللدان واللذين للثني المذكر، اللذين، الأولى والألواء للجمع المذكر، التي للفرد المؤنث، اللثانِي واللثاني للثني المؤنث، اللاتِ، اللاتِي، اللواتِي، اللاءِ، اللاتِي واللواتِي للجمع المؤنث اللثَّيْنِ للثَّنَيِّ المؤنثِ.

١. قوله «حَتَّى» أني إشتاقت و «نَوَار» بنت عمرو بن كلثوم أم الشاعر و «لَاث» حرف نفي.

نحو زيد الذى... زيدان اللذان... القوم الذين... هنؤا التى وهكذا...<sup>١</sup>  
وأما الموصول المُشَرِّك فهو ما يستعمل في المذكر والمؤثر وفي  
المفرد والثنية والجمع ولو سته ألفاظ هي: من، ما، أل، أى، ذا، ذو نحوقوله  
تعالى: ألم تر أن الله يسبح له من في السماوات والأرض (الحج - ١٨) و...<sup>٢</sup>

١. الموصول المختص يُستعمل في المأكيل وغيره نحو «القاضي الذي حكم والحكم الذي صدر»، إلا «(الذين) «فأَنَّهُ يُخْتَمُ بِجَمِيعِ الْفَلَاءِ وَيُسْتَعْتَلُ «الَّتِي» في جمِيعِ الْفَلَاءِ نحو: «... ولكن تتمي التلوك التي في الصدور» (٤٦- الحج).

٢٤. «من» يختص بالماقال نحو «من كتب، من كتبوا، من كتب...» ويشتمل في غيره مع القراءة كقوله تعالى : «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَيُمْثِلُهُمْ بِأَنَّهُمْ يَمْشُونَ عَلَى بَطْنِهِ وَيَمْثُلُهُمْ بِأَنَّهُمْ يَمْشُونَ عَلَى رِبْطَلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْتَهِ» (٨- النب).

يُحسّى على درج «أعجّبته ما قال زيد»، ويُشتملُ في المقابل مع القراءة نحو «صاحب ما «ما يخُصُّ بغير المأكلي» نحو «أعجّبته ما قال زيد»، ويُشتملُ في المقابل مع القراءة نحو «صاحب ما شُبِّثَ مِنْ الرِّجَالِ».

«أَلَّا يُخْتَصُ بِالدُّخُولِ عَلَى اسْتَهْنَاءِ الصَّاغِلِ وَالْمَفْتُولِ قَبْلِ وَالصِّيَغَةِ الْمُشَبَّهَةِ أَيْضًا وَذَلِكَ إِذَا أَتَمْ يَكْنُ لِلْمَهِيدِ وَتَأْتِي لِلْمَعَاقِلِ وَغَيْرِهِ نَحْوَ: «فَوَاللَّهِ الْخَالِقُ الْبَارِي...» (٤٤) - الْحَشْر) أَيُ الَّذِي خَلَقَ وَنَحْوَ «نَازَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَةُ» (٦) الْهَمَزَةُ أَيُ الَّتِي تُؤْكِدُ بِخَلْفِهِ نَحْوَ: «جَاءَنِي ضَارِبٌ فَأَكْرَمْتُ الصَّارِبَ».

والذليل على موصولة أي الدالجلة على الصفات أمران: الأول أن القضية لما شابهها البطل في توصيف حال الإثم قد تعمّل عقل البطل وينتفت الفعل عليها نحو «زيد الضارب بمنرا» ونحو «الحاديبيات ضبحا... فائزون به ثقهما» (العاديات-١) فلو كانت أي الدالجلة عليها حرف تعرّف... وهو من خواص الاسم. - ثالثاً تعمّل القضية عن شبه البطل وما عيلت عتلة وما جاز عطف الفعل عليها مع أنها تعمّل وينتفت عليها. والثانى رجوع القصیر المنشتر في القضية، أو الظاهر إليه نحو «الضارب زيد والمرور بعمره» فلما حالت تكون «أن» إسماً موصولاً لأنّ القصیر لا يرجع إلا إلى الإثم.

«ذا» يختص بالوقوع بعدة من أوصى الإشتمام بيتين - فمَعَ الْأُولِي يُشَتَّفِلُ فِي الْمَاقِيلِ وَقَعَ الثَّانِي فِي غَيْرِ الْمَاقِيلِ - نحو «مَنْ ذَا رَأَيْتَ؟» أى مَنَ الَّذِي رَأَيْتَ؟ وَ «مَاذَا قَلَّتْ؟» أى مَا الَّذِي قَلَّ وَهَكَذَا... وَ يُشَرِّطُ فِي كُونِهِ مُوْضُولاً ثَلَاثَةَ شُرُوطٍ: ١ - أَنْ تَقْعُدَ مِنْ أَوْصَى الإشتمام بيتين كَمَا مَرَّ. ٢ - أَنْ لَا يُرِكَّبْ مَعْهُمَا فَكَوْنُ التَّحْسُمُوْغُ أَدَةً إشتماماً نَحْوَ «مَنْ ذَا الْمَصْرُوفُ وَمَاذَا الصَّرْفُ؟» وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى «مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِئُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَنَّا» - الْبَقْرَةَ. ٣ - أَنْ لَا يُكُونَ اسْمُ إِشَارَةٍ وَعَلَامَةً «ذا» الإِشَارَةُ إِذْ خُوْلَةٌ عَلَى الْمُفْرَدِ نَعْوُ «مَنْ ذَا الشَّاغِعُ؟» وَ «مَاذَا الْكَثِيرُ؟» فَإِنَّ الْمَوْلَى تَحْتَ وَقْعَ الْخَلْقَةِ بَعْدَ كَمَا شَاءَ.

«دُو» يختص بـ«مِلْفَةِ الْقَلْبِ» وَيُشَعَّلُ فِي الْعَايَلِ وَغَيْرِهِ كَعُولٌ شَاعِرُهُمْ «فُؤْلًا لِهَذَا الْمَرْءُ دُوْجَاء» سَاعِيًّا هَلْمٌ فَإِنَّ  
الْمَشْرِقَيِّ الْفَرَانِصَ». (قوله «دُوْجَاء» أى الْدَّنِي جَاء، و «هَلْمٌ» أى أَشْغَى و «الْمَشْرِقَ» أى التَّيْفُ التَّسْوُبُ  
إِلَى «مَشَارِفَ» وَهِي فُرْقَى بِالْيَتَمِ سَيُوقُهَا مَشْهُورٌ وَقُوله «الْفَرَانِصَ» أى مَلَازِمَاتُ لَنَا). وَقُولُ آخَرَ: «وَبِسْرِي دُوْ  
حَفَرْتُ دُوْطَوْيَتُ» (عَزَفَتِ الْبَسْرَ أَى بَتَتِهَا بِالْجَبَارَةِ).

\* السؤال والآئمَّة \*

---

- ١ - المُوصَّلُ ماهُو و كُمْ قِسْماً يَكُونُ لَهُ و ماهِيَّةُ الْفَالَّا كُلُّ قِسْمٍ؟ وماهُو مُؤَدِّي كُلِّ لفظٍ؟ أُرْسِمَ لِذلِكَ جُدولًا - إنْ اسْتَطَعْتَ -
- ٢ - اذْكُرْ يَكُلُّ مِنَ الْكَلِيمَاتِ التَّابِقَةِ مَا يَصْلُحُ لَهُ مِنْ اسْمِ الإِشَارَةِ الْمُشَتَّكِ وَ الْمُوصَّلُ الْمُخَصَّصِ: رَجُلَانِ، أَبْوَيْنِ، زَيْدِ، هَنَدَاتِ، زَيْنَبَيْنِ، مَرِيَّانِ، فَاطِّمَةِ، زَيْدُونِ، قَاصِدَيْنِ، أَمْرِيَّنِ، عَلَامِ، سَكَرَانِ، غَصِّيِّ، أَفْضَلِ، صَفَّرِيِّ، كَبْرَيَّاتِ، الْفَضْلَيَّانِ، عَثَرَيَّنِ، صَفَّرَيَّنِ، ثَجُومِ، سَمَاءِ، قَطَامِ، وَالِّيَّنِ، أَلَادِ، آتَوَاتِ، إِنْوَهِ، عِزَّةِ، سِهَامِ، سُرُونِ، قُبُونِ، يَتَنِّيَّنِ، مِرْفَقَيَّنِ، حَاجِيَّانِ، رَجَلَيَّنِ.

**الفصل ٦ - المضاف:**

الإِضَافَةُ هِيَ اِنْتِسَابُ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ وَ نَوْعُ اِنْتِسَابٍ يُسَمَّى الْأَوَّلُ مُضَافًا وَالثَّانِي مُضَافًا إِلَيْهِ نَحُوا: غَلامُ زَيْدٍ، صَلَادَةُ اللَّيْلِ، خَاتَمُ فِضَّةٍ وَضَارِبُ زَيْدٍ. وَالإِضَافَةُ عَلَى قِسْمَيْنِ: مَعْنَوَيَّةٌ وَلَفْظِيَّةٌ.

**الْمَعْنَوَيَّةُ** مَا أَفَادَتْ كَوْنَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَا لِكَأَلِلْمُضَافِ نَحُوا «غَلامُ زَيْدٍ» أَوْ ظَرْفًا لَهُ نَحُوا «صَلَادَةُ اللَّيْلِ» أَوْ جِنْسًا لَهُ نَحُوا: «خَاتَمُ فِضَّةٍ».

وَاللَّفْظِيَّةُ هِيَ إِضَافَةُ الصَّفَةِ إِلَى مَعْمُولِها نَحُوا: «زَيْدٌ ضَارِبٌ بَكْرٌ».

الْأَخِيَّافُ الْلَّفْظِيَّةُ لَا تُفَيِّدُ إِلَّا التَّخْفِيقَ فِي لفظِ الْمُضَافِ بِاسْقاطِ التَّنْوينِ مِنْهُ أَوْ مَا عُوَضَ مِنَ التَّنْوينِ وَأَمَّا الْمَعْنَوَيَّةُ فَتُفَيِّدُ تَعْرِيفَ الْمُضَافِ بِشَرْطِ أَنْ تُضَافَ تَكْرَرًا إِلَى مَعْرِفَةٍ نَحُوا «غَلامُ زَيْدٍ» وَأَمَّا إِذَا أُضِيقَتْ تَكْرَرًا إِلَى مِثْلِهَا نَحُوا «ثَوْبُ رَجُلٍ» فَتُفَيِّدُ الْإِضَافَةُ التَّخْصِيصَ لَا التَّعْرِيفَ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ مِنَ الْمَعَارِفِ: الْتَّكْرَرُ الْمُضَافَةُ إِلَى الْمَعْرِفَةِ إِضَافَةً مَعْنَوَيَّةً. هَذَا وَإِشَاعَ الْبَحْثُ عَنِ الْإِضَافَةِ فِي عِلْمِ النَّحوِ.

## \* السؤال والتمرین \*

- ١ - ماهي الإضافة وكم قسمًا تكون لها؟ وأيها يُفيد التعریف؟
- ٢ - أزعم جدلاً لبيان أقسام الإضافة وأنواع كل قسم مع أمثلة جلية.

**الفصل ٧ - المنادي:**

**المنادي** ما وقع بعد آخر فالتداء وهي يا، آياو... وهو على أربعة أقسام:

- ١ - **المنادي المضاف** نحو «يا عبد الله».
  - ٢ - **المفرد المعرفة** نحو «يا زيد».
  - ٣ - **الثكراة غير المقصودة** كقول الأغنى «يارجل». .
  - ٤ - **الثكراة المقصودة** كقولك «يا شرطي».
- والقسم الأخير وهو التكراة المقصودة يصير معرفة بوقوعه منادي فآحد المعرف هو المنادي إجمالاً وتفصيل الكلام في التحو.**

## \* السؤال والتمرین \*

- ١ - ما هو المنادي وما هي أقسامه وأيها يُفيد التعریف؟ - اذكر لهذا القسم خمسة أمثلة ولكل من غيره مثالاً من غير ما ذكر.
- ٢ - عريف المعرفة والثكراة.

## المبحث السادس

# المعرب والمبني

### مقدمة:

العلم الباحث عن الأعراب هو التحوّل – لا الصرف – إلا أن الأعراب وبناء المكان تأثير هما في أبنية بعض الكلمات لا بد أن تتعرض لهما قدر ما يهم منافي بعثنا الصّرفي. ولا سيما أن ما يتداول من كتب التحول تتعرض لما نحن بصدده، فنقول: المغرب ما يقبل الأعراب (آئي ما يختلف آخر بخلاف العوامل) والتشني ما لا يقبله.

وللأعراب أنواع وللمبني طوائف يبحث عنها في قصوٍ:

### الفصل ١ – في أنواع الأعراب وعلامته:

أعراب الإسم على ثلاثة أنواع: الرفع والنصب والجر. ولها – آئي

١. حق الإسم آئي يكون مفترضاً لاختلاف أحواله بقويه فاعلاً ومقولاً وتحول الجاز عليه وغير ذلك وكل واحد من هذه المعانى يقتضى علامة خاصة ومرةً معياناً فلابد أن تغيير العلامات في آخر الإسم وما شاء عن ذك فلليل يُستوي بالتشني كما سيأتي إنشاء الله تعالى.

**لِلإِعْرَابِ** — علامتان: أصليةٌ و فرعيةٌ. الأصلية هي الضمة ليرفع و الفتحة للنصب و الكسرة للجر نحو: جاء زيداً، رأيت زيداً، مرت بزيد و القرعية هي مائب عن الأصلية وهي خمس:

١ - الواو و تنوّب عن الضمة في الأسماء الستة و جمّع المذكّر السالم نحو: جاءني أبوك و نحو: فاز المسلمين.

٢ - الباء و تنوّب عن الكسرة في الأسماء الستة وفي المثنى و جمّع المذكّر السالم و عن الفتحة في الآخرين نحو: مرت بآبيك، مرت برجليين، مرت بالمسلمين . و نحو: رأيت رجليين و رأيت المسلمين.

٣ - الالف و تنوّب عن الفتحة في الأسماء الستة و عن الضمة في المثنى نحو: رأيت أبي و جاءني رجالان.

٤ - الكسرة و تنوّب عن الفتحة في جمّع المؤتّم السالم نحو: رأيت المسلمين.

٥ - الفتحة و تنوّب عن الكسرة في غير المتصرف نحو: مرت بآحمدٍ.

١. توضيحات: ١ - الأسماء الستة هي: آب، آخ، حم، هن، قم، ذو (يتعين صاحب). و يشترط في إعراب هذه بما مر أن تكون مفردة (المثنى ولا خبرها) مكثبة (المضمة) مضافة إلى غيره المثلث و أن يكون الاسم من قم مخدوفة ولا لا تُترّب بما سبق نحو: رأيت أبوين، جاء أخيك، جاء أبي، يتطلّق فنك الحكمة، وكقول الشاعر: أبونا آب لو كان للناس كلهم

٢ - الملحظ بالمعنى - وهو إثنان، إثنان، كلا، كلا - حكم المثنى في الأعراب. و يشترط في كلا و كلا بالإضافة إلى ضمير المثنى نحو: جاء زيد وبكلّهما، رأيت كليهما و قلت إكليلهما. و لا لا يترّب بـ بـ نحو: جاء كلا الرجلين، رأيت كلا الرجلين، مرت بـ كلـ الرجلين.

٣ - الملحظ بـ جمـع المذكـر السـالم حـكم الجـنـحـ فيـ الإـعـرـابـ وـ كـذاـ المـلـحـظـ بـ جـمـعـ المؤـتـمـ السـالمـ حـكمـ حـكمـهـ فيـ إـعـرـابـهـ.

٤ - غير المتصروف إسم مفترض لا يدخله الكسرة ولا التنوين، تنوين المثلث و أشباث متعدّل الصّرف آرته هيـنـ التـلـيـيـهـ وـ التـوـضـيـهـ وـ الـأـلـيـثـ التـائـيـثـ وـ صـيـةـ مـنـقـيـيـ الـجـمـعـ. ثـمـ الـفـ التـائـيـثـ تـمـنـعـ الصـرـفـ مـطـلـقاـ وـ الـبـاقـيـ مـشـروـطـةـ كـمـاـيـلـيـ:

الفـ توجـبـ الـقـلـيـيـهـ عـدـمـ اـنـصـرـافـ الـإـسـمـ بـشـرـطـ: ١ - آـنـ يـكـوـنـ مـخـتـوـماـ بـأـيـفـ وـ نـونـ زـاـيـدـيـنـ نحوـ عـشـانـ ٢ - آـوـ يـكـوـنـ عـلـىـ وـزـنـ الـفـلـلـ نحوـ آـخـمـدـ وـ بـرـيدـ ٣ - آـوـ يـكـوـنـ مـرـكـبـ مـنـجـ وـ لـمـ يـكـبـ مـبـيـأـ نحوـ عـلـيـكـ وـ بـيـتـ لـخـمـ دـونـ

\* السؤال \*

- ١ - ما هو المُعرَّبُ وَ الْأَغْرَابُ وَ الْمَبْنَىُ وَ الْبَنَاءُ؟

٢ - ما هو حَقُّ الاسم؟ الْأَغْرَابُ أَو الْبَنَاءُ؟ وَ لِمَاذَا؟

٣ - كَمْ هِيَ أَنْوَاعُ اغْرَابِ الْإِسْمِ وَ مَا هِيَ؟ وَ ماهِيَّةِ الْفَلَائِمُ الْفَرَعِيَّةِ لِأَغْرَابِهِ وَ ماهِيَّةِ الْفَلَائِمُ الْفَرَعِيَّةِ لِهِ؟ وَ ماهِيَّةِ مَوَارِدِ كُلِّ مِنْ الْفَرَعِيَّةِ؟

٤ - غَيْرُ الْمُتَصَرِّفِ ماهُو وَ بِمِ تَصْبِرُ الْإِسْمُ غَيْرُ الْمُتَصَرِّفِ وَ متى يَتَصَرِّفُ غَيْرُ الْمُتَصَرِّفِ؟

سيوثنه وقوله ٤ - أو يكون مقلولاً نحو: عمر فلان مقلل عن عمير ومهلة كل ما كان على وزنه. وتقى التدليل أن يُشتق كثيّة من أخرى مع اتحاد المعنى فيما ٥ - أو يكون مؤثثاً نحو متزم ومجوز (اسم بللة) وسفر، إلا إذا كان ثالثياً ساكن الوسيط غير آعجمي نحو هند فيجوز فيه الصرف وعنته ٦ - أو يكون أغيثياً زانداً على ثلاثة آخرف نحو إبراهيم وبعقوب.

بـ- ثُوَجْبُ الْعِصِيمَةِ مِنْعَ الْعَرْفِ بِشَرْطِهِ: ١- أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ قَهْلَانٍ - مِمَّا يُوتَّ بِالآلِفِ لَا بِالثَّاءِ - تَحْوِسْكَرَانٍ ٢- أَوْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ الْقَلْعَنِ تَهْوَيْ أَخْمَرْ وَأَقْصَلْ ٣- أَوْ يَكُونَ مَدْلُولًا وَالْوَعْضُ الْمَدْلُولُ فِي مَوْقِعَتِينِ: الْأَوْلَى الْأَنْدَادُ عَلَى وَزْنِ «فَهْلَانٍ» أَوْ «مَقْنَلٍ» وَذِيَّكُ مَدْلُولُ مِنَ الْوَاحِدِ إِلَى التَّشَرَّهِ نَوْ «أَحَادٌ» أَوْ «مَوْحَدٌ» أَيْ «وَاحِدٌ وَاحِدٌ» وَهَكَذَا «ثَاءَ» أَوْ «مَثَنِيٌّ» إِلَى «عُشَارٍ» أَوْ «مَعْقَشٍ» قَالَ تَعَالَى: أَوْلَى أَبْيَحَيْتَ مَثَنِيٌّ وَثَلَاثَةٌ وَرُبْعَاءٌ (١) - فَاطِسٌ) الْأَثَانِي لِلْقَلْهَةِ «أَخْرٌ» يَعْنِي «غَيْرُ مَدْلُولٍ عَنْ «أَتَرْ» يَقْبَحُ الْخَاءُ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: قَيْدَةٌ مِنْ أَيَّامِ أُخْرٍ (٤) - الْبَقْرَةِ).

وَإِنْمَا عَذُّوا «أُخْرَ» مَقْدُولاً عَنْ «آخِرٍ» لِأَنَّ قِيَاسَ أَقْلَلِ التَّقْسِيلِ الْمُتَجَزَّدِ مِنْ أَلْ وَالْإِضَافَةِ أَنْ يُسْتَعْتَلُ مُفْرِداً مَذْكُوراً مُطْلِقاً كَمَا سَبَقَ لِكِتَابِهِ حَيْثُ رَأَوْا فَوْلَ الْقَرْبِ «رَجُلُانِ آخِرَانِ وَرِجَالُ آخِرُونَ وَامْرَأَةٌ آخِرَى وَامْرَأَاتٌ آخِرَّ يَانِ وَسَاءُ آخِرٍ» عَذُّوا كُلُّهُمْ مَقْدُولاً عَنْ آخِرٍ وَإِنْمَا تَحْصُلُ «آخِرٍ» بِالْيَدِ كَمْ لِآنَ «آخِرَانِ وَآخِرُونَ وَآخِرَّ يَانِ» ثُغْرَبُ بِالْمُحْرُوفِ فَلَا تَكُونُ مَوَارِدُ لِيَتَعَنُ الْصَّرْفِ وَ«آخِرٍ» فِيهَا أَيْثُ التَّائِبِ وَبِهَا مُبَعِّثَتِ مِنَ الْصَّرْفِ وَ«آخِرٍ» لَأَعْدَلْ فِيهِ وَأَفْتَنَعْ مِنَ الْصَّرْفِ لِتَوْضِيفِ وَالْوَزِينِ فَبَقِيَ «آخِرٍ» بِالْيَدِ كَمْ رِيْ. وَأَمَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرَاتِ فَلَا يَسْتَعْمِلُانِ إِلَّا مَعَ الْلَّامِ أَوْ مَعَ الإِضَافَةِ إِلَى مَا يَهِيَ الْلَّامُ وَفَقَدَ اللِّقَاءُونَ فِي اسْمِ التَّقْسِيلِ.

هذا وقد تكون لفظة «آخر» جنماً لآخر موت آخر يكشِّر الخاء مقابل أول تكُون مصروفاً لا إله غير  
مقدول (انظر جام المدروس ج ٢ ص ٢٢٥).

جـ- أيلـفـ التـائـيـثـ مـقـمـعـواـ كـانـ أـمـ مـنـدـوـدـأـ يـتـمـعـنـ الـصـرـفـ بـلـ شـرـطـ نـموـسـلـمـيـ وـعـذـراءـ وـسـكـرـىـ وـحـشـاءـ.  
دـ- صـيـفـةـ مـشـقـيـهـ الجـمـعـ تـمـعـنـ الـصـرـفـ بـشـرـطـ الـآـتـحـقـهـاـ الثـاهـ نـعـونـ أـرـمـيلـ وـأـسـاتـيدـ يـخـلـفـ أـرـمـيـهـ وـلـاسـانـتـهـ.

**ثُبَيْهُ:** المُمْكِنُ مِنِ الصرفِ إِذَا أُضِيقَ أَوْ دُعِلَةَ أَنْ— مُطْلَقاً— إِنْتَرَفَ نَعْوٌ «صَلَّى عَلَى أَشْرَفِ الْأَئْمَاءِ وَسَلِيمَ عَلَى الرَّوْسِيِّ الْأَقْفَلِ»، وَقَدْ يَدْخُلُهُ التَّوْيِنُ لِلْإِضْطِرَارِ أَوِ التَّنَاهِيَّ وَنَعْوَهُ كَتُولَهُ: تَعْمَزُ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظَهَانِينَ (جَمْعُ ظَاهِيَّةٍ وَهِيَ الْوَوْدَجُ) وَكَتُولَهُ تَعَالَى: «وَيُطَافُ عَنِيهِمْ يَانِيَّةً مِنْ فَضْلَةٍ وَأَكْنَابٍ كَانَتْ قَوْارِبَ رَآءَ» (١٥— الْأَنْسَانُ).

## الفصل ٢ – الاعراب التقديرى:

**قَدْ يُقَدِّرُ الْأَغْرَابُ فِي الْإِسْمِ وَلَا يَظْهُرُ عَلَى لَفْظِهِ وَذَلِكَ فِي سَبْعَةِ**

**مَوَاضِعِ:**

- ١ – **الْمَفْتُوصُ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ حَرَكَاتُ الْأَصْمَةِ وَالْكَسْرَةِ نَحْوُ الْخُلُقُ الْعَالِيِّ**  
سِلاَحٌ لِصَاحِبِهِ فَتَمَسَّكَ بِالْخُلُقِ الْعَالِيِّ وَتَظَهُرُ الْفَتْحَةُ نَحْوُ إِنَّ الْخُلُقَ الْعَالِيَّ  
سِلاَحٌ لِصَاحِبِهِ.
- ٢ – **الْمَفْصُورُ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ كَمَا قَوْلُهُ تَعَالَى «إِنَّ الْهُدَى  
هُدَى اللَّهِ» (٧٣—آل عمران) وَ«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (١١—الملق).**
- ٣ – **الْمُضَافُ إِلَى يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ نَحْوُ هَذَا**  
كِتَابِيٍّ، قَرَأْتُ كِتَابِيٍّ، إِنْتَفَعْتُ بِكِتَابِيٍّ.
- ٤ – **مَا وُقِفَ عَلَيْهِ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ نَحْوُ قَالَ الأُسْتَادُ، رَأَيْتُ  
الْأُسْتَادُ، إِنْتَفَعْتُ بِدَرْسِ الْأُسْتَادُ.**
- ٥ – **الْأَسْمَاءُ السَّتَّةُ، وَتُقَدِّرُ فِيهَا أَلْخَرْفُ الْأَغْرَابِيَّةُ** عِنْدَ الْتِيقَاءِ  
السَّاِكِتَيْنِ نَحْوُ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ، رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ، قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ.
- ٦ – **الْمُشَتَّتِيُّ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ أَلْفُ الْأَغْرَابِيَّةُ** عِنْدَ الْتِيقَاءِ السَّاِكِتَيْنِ نَحْوُ:  
يَوْمَا الْعِيدِ حَرَامٌ صَوْمُهُمَا.
- ٧ – **جَمِيعُ الْمُذَكَّرِ السَّالِمِ، وَيُقَدِّرُ فِيهِ الْوَوْعُ عِنْدَ الْإِضَافَةِ إِلَى يَاءِ  
الْمُتَكَلِّمِ نَحْوُ «عَلَمَنِي مُعْلِمٍ» وَالْوَوْعُ وَالْيَاءُ عِنْدَ الْتِيقَاءِ السَّاِكِتَيْنِ نَحْوُ: عَامِلُو  
الْخَيْرِ وَعَامِلِيِّ الْخَيْرِ وَهَذَا الْأَخْيَرُ فِيمَا إِذَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُمَا – آئِي قَبْلَ الْوَوْعِ  
وَالْيَاءِ – فَشَحَّةٌ وَإِلَّا تَحرَّكَ بِالْحَرَكَةِ الْمُنَاسِبَةِ نَحْوُ: مُضَطَّفُ الْقَوْمِ وَمُضَطَّفُ**

الْقَوْمُ. وَالْقَدِيرُ فِي مَوَارِدِ الْتَّبَاعَ إِلَيْهِ السَاكِنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ فِي الْلَّفْظِ فَقَطْ دُونَ الْكِتَابَةِ ۚ

\* السؤال والتمرير \*

- ١ - ما هو الأغراب التقديرى وما هي مواضعه فى الإسم؟

٢ - هل الفيصل كالإسم فى كونه ذات نوع من الأغراب وذات نوعين من العلامات وذا الأغراب التقديرى؟ بين ذلك وأدلة الموارد وأعطى أمثلة عليها.

الفصل ٣ – المبنيّ:

الـحرـوف كـلـهـا مـبـنيـة لـعـدـم اـخـتـلـاف الـمعـانـى فـيـهـا و الـإـسـم حـقـهـ الـأـغـرـابـ كـماـمـتـ فـيـانـ بـيـنـ اـسـمـ فـيـشـيـهـ فـيـهـ لـحـرـفـ فـيـ الـوـضـعـ آـنـ عـدـدـ الـحـرـوفـ أـوـ الـمـعـنـى أـوـ الـإـسـتـغـمـالـ أـوـ عـيـرـ ذـلـكـ، كـذـاقـلـواـ. وـ الـمـبـنـى قـدـ يـكـونـ مـبـنـىـ عـلـىـ السـكـونـ نـحـوـ «ـمـنـ»ـ وـ قـدـيـكـونـ عـلـىـ الـحـرـكـةـ نـحـوـ «ـحـيـثـ»ـ، «ـأـيـنـ»ـ، «ـأـمـسـ»ــ. وـ الـمـبـنـىـ عـلـىـ آـرـبـعـةـ عـشـرـ قـسـمـاـ هـيـ: الـضـمـيرـ، إـسـمـ الـإـشـارـةـ، الـمـوـصـولـ، إـسـمـ الشـرـطـ، إـسـمـ الـإـسـتـفـاهـ، الـأـظـرـفـ، الـكـيـنـائـةـ، إـسـمـ الـفـيـعـلـ، الـمـرـكـبـ، إـسـمـ لـيـنـفـيـ الـجـنـسـ، الـمـنـادـيـ الـمـفـرـدـ الـمـغـرـفـةـ، الـحـكاـيـةـ، ماـ بـيـنـ لـعـدـمـ التـرـكـيبـ وـ كـلـمـاتـ مـتـفـرـقةـ أـخـرىـ. فـلـمـوـضـيـعـ هـذـهـ بـالـأـجـمـالـ:

١. تذكرة المفترض من الفعل هو المضارع فقط وآنواع الاعراب فيه هي الرفع وال accusatif والجر الفعل كما أن الإشارة لا يجزم . وله أيضا علامات أصلية وأخرى فرعية . أما الأصلية فهي الصيغة للرفع والتشهيد للنصب والسكنى للجزم نحو: تضرب، آن يضرب، لم تضرب، آنما الفرعية فهي التنوين وحذفها وحذف اللام آنما التنوين قىثوب عن الصيغة في المثنىيات ويعنى المذكر وواحدة الشخاطبة نحو: يضر بان، يضر بون، يضر بين وآنما حذف التنوين قىثوب عن الفتحة والسكنى فيما ذكر نحو: آن يضر با ولم يضر با... وآنما حذف اللام قىثوب عن السكون في الصيغة ١، ٤، ٧، ١٣ و ١٤ من الممثل لامه نحو: لم يرض، لم يزد، لم يتلغ .  
ويُعرّب المضارع تقديرأً أيضاً وذلك في الصيغة ١، ٤، ٧، ١٣ و ١٤ من الممثل اللام تقدير الصيغة في الواوى والياوى، والصيغة والتشهيد في الآلئف نحو: يدعوا، يزوى، يرضى وآن يرضى ، هذا مُحَمَّل ما مرّ في تصاعيف باب الفعل:

## \* السؤال \*

كَمْ هِيَ وَمَا هِيَ أَسْمَاءُ التَّبَنِيِّ وَلِمَ يُبَتِّي الاسمُ وَيُفَدِّلُ فِيهِ عَنِ الْأَغْرِيبِ الَّذِي هُوَ حَقُّهُ؟

١ - الضمير: إنَّ جَمِيعَ الصَّيْغِ مِنْ جَمِيعِ أَسْمَاءِ الضمير مَبْنِيٌّ وَبَدِيهٌ أَنَّ مَا يُبَرِّي مِنَ الْحَرَكَةِ فِي هَذِهِ الضمير وَغَيْرِهِ لَيْسَ بِإِعْرَابٍ لِأَنَّهَا لَا تَكُونُ مِنْ جَهَةِ اخْتِلَافِ الْعَوْاْمِلِ كَما مَرَّ.

٢ - اسْمُ الْاِشَارَةِ: وَيُغَرِّبُ مِنْهُ الْمُثَبَّتُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْمُوْسَطِ، وَالْبَاقِي مَبْنِيٌّ كَمَا سَبَقَ.

٣ - الموصول: وَيُغَرِّبُ الْمُثَبَّتُ مِنْهُ وَالْبَاقِي مَبْنِيٌّ كَما مَرَّ. وَمِنَ الْمَوْصُولَاتِ الْمُشَتَّكَةِ اِيْضًا يُبَنِّي «أَيُّ» فِي بَعْضِ الْحَالَاتِ. تَوضِيْحُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُبَنِّي عَلَى الضَّمْ إِذَا أُضِيقَ وَكَانَتْ صِلَتُهُ جُمْلَةً إِسْبِيَّةً صَدُورُهَا — أَيْ جُزُُّهَا الْأَوَّلُ — ضمير مَخْذُوفٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ثُمَّ لَتَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِعْيَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتَيْتَا (٦٩-مريم) وَيُغَرِّبُ إِذَا فُقِدَ بَعْضُ تِلْكَ الشُّروطِ، كَانَ يَكُونَ صَدُورُ صِلَتِهَا مَذْكُورًا نَحْوَ: سَيَسْعَدُ أَيُّهُمْ هُوَ مُجَدٌ وَحَسْنٌ أَيُّهُمْ هُوَ مُجِدٌ وَأَذْعُ لِأَيِّهِمْ هُوَ مُجَدٌ، أَوْ يَكُونَ غَيْرَ مُضَافَةٍ نَحْوَ: سَيَسْعَدُ أَيُّ مُجَدٌ أَوْ أَيُّ هُوَ مُجَدٌ وَهَكُذا... .

## \* السؤال والتمرين \*

قَلِ الْمَبْنِيُّ مِنَ الضَّمِيرِ وَالْمَوْصُولِ وَاسْمِ الْاِشَارةِ جَمِيعُ الْفَاظِهَا؟ بَيْنَ ذَلِكَ وَمَثْلِهِ عَلَيْهَا.

٤— اسمُ الشرط: أسماءُ الشرط أحد عشر هـ: مَنْ، مَا، مَتَى، أَىُّ، آتَى، آتَيَانَ، كَيْفَمَا، حَيْثُمَا، مَهْمَا وَإِذْمَا نَحْوُ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُبَرِّزُ بِهِ (١٢٢—النَّاسُ)، وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢١٥—البَّرَّ). وَأَسْمَاءُ الشَّرْطِ مَبْنِيَّ كُلُّهَا إِلَّا «أَىُّ» فَإِنَّهُ يُعَرَّبُ مُظَلَّقاً<sup>١</sup>.

٥— اسم الاستفهام: أسماءُ الاستفهام أيضاً أحد عشر و هي: مَنْ، مَا، مَتَى، أَىُّ، آتَى، آتَيَانَ، كَيْفَ، كَمْ، مَنْ ذَا وَمَاذا نَحْوُ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ (٦١—حِكْمَةٌ) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ؟ (٨—الْحَمْدُ) وَهَكُذا... وَأَسْمَاءُ الاستفهام أيضاً مَبْنِيَّ كُلُّهَا إِلَّا «أَىُّ» فَإِنَّهُ يُعَرَّبُ مُظَلَّقاً<sup>٢</sup>.

#### • السُّؤَالُ وَالتمْرِينُ •

١— أَتَشَجَّدُ أَسْمَاءُ الشَّرْطِ مَعَ أَسْمَاءِ الإِسْتِفَاهَمِ أَمْ تَخْتَلِفُ أَمْ تَتَحَدَّدُ بَعْضُهُ وَيُخْلِفُ بَعْضَهُ بَعْضًا؟ بَيْنَ ذَلِكَ.

٢— أَيْنِي جَمِيعُ أَسْمَاءِ الشَّرْطِ وَالْإِسْتِفَاهَمِ أَمْ بَعْضُهُمُوا؟ بَيْنَ ذَلِكَ.

٦— الظرف:<sup>٣</sup> الظُّرُوفُ الْمَبْنِيَّةُ سِتَّةُ عَشَرَ وَهِيَ: حَيْثُ، لَدُنْ، لَدِيُّ، آتَيَنَ، هُنَا وَأَخْوَاتُهُ، إِذْ، إِذَا، أَمْسِ، مُسْدُ، مُسْدُ، قَطُّ، لَمَا، مَتَى، آتَيَانَ، الْآنَ، آتَى<sup>٤</sup>.

١. مَنْ إِشْمُ شَرْطُ الْمُعَااقِلِ وَمَا وَقَهْمَا لِغَيْرِ الْمُعَااقِلِ وَمَتَى وَآتَيَانَ وَإِذْ مَا لِلْزَمَانِ وَآتَى وَآتَيَنَ وَحَيْثُمَا لِلْمَكَانِ وَكَيْفَمَا لِلْكِيَفَيَّةِ وَمَتَى أَىُّ بَحْسَبِ الْفَرِيقَةِ نَحْوُ آتَيَأْنَ تَفَرِّبُ أَنْفَرَبُ، آتَيَأْنَ تَبَسَّمُ التَّسَمُّ وَ...

٢. وَفِي الْإِسْتِفَاهَمِ أَيْضًا يَكُونُ مَنْ لِمُعَااقِلِ وَمَا لِغَيْرِ الْمُعَااقِلِ وَمَتَهُمَا مَنْ ذَا وَمَاذَا كَمَارَهُ وَمَتَى وَآتَيَانَ لِلْزَمَانِ إِلَّا آتَى. آتَيَانَ تَخْتَصُّ بِالرَّمَانِ الْمُنْتَقِيلِ وَآتَيَنَ لِلْمَكَانِ وَآتَى وَكَيْفَ يَكُونُ لِلْكِيَفَيَّةِ وَكَمْ لِلْعَدَدِ وَمَتَى أَىُّ بَحْسَبِ الْفَرِيقَةِ نَحْوُ «أَتَكُمْ زَادَهُ هَذِهِ إِيمَانًا» (١٢٤—التَّوْبَةُ)، «فَيَأْتِيَ حَدِيثُ بَقْدَ اللَّهِ وَآتَاهُ يُؤْمِنُونَ؟» (٦—الْجَاثِيَّةُ) وَهَكُذا...

٣. الظُّرُوفُ هُنْ مَا كَانَ زَمَانًا لِشَيْءٍ أَوْ مَكَانًا لَهُ.

٤. الْخَمْسَةُ الْأُولُوكُ لِلْمَكَانِ وَالْعَشَرُ بَقْدَهَا لِلْزَمَانِ وَالْأَخِيرُ وَهُنْ آتَى مُشَرِّكٌ بِيَتَهُمَا نَحْوُ «وَمِنْ شَيْءٍ خَرَبَتْ قَوْلَتْ وَجْهَكَ شَطَرَ الْمَسِيْدَ الْحَرَامَ وَحَيْثُ مَا كُلُّمُ قَوْلَاتْ وَجْهَكُمْ شَطَرَهُ» (١٥٠—الْبَقَرَةُ) وَأَذْكُرُوا يَنْتَهَى اللَّهُ

←

تنبية: يُعرَب «أمس» إذا دخله «آل» أو أريده به مطلق الأيم الماضي لا سابق على اليوم الحاضر نحو: كان الأمس أول الشهر، ونحو: كل يوم يصير أمساً. والظرف المبني يقال له «غير المتصرف» كما يقال للمغرب منه «المتصرف».<sup>١</sup>

\* السؤال \*

ما هو المتصروف وغير المتصروف من الظروف وما هي الفاظ كل منها؟

٧— الكناية: وهي التعبير عن شيء معلوم عند المتكلّم بلفظ غير صريح لبيان معنى المخاطب والمبني منها خمسة هي: كنم، كأي (كائن)، كذا، كنيت، ذئب.

يُكتَى بكم عن العدد نحو: كم رجل رأيت وكم كتب قرأت وكم من يوم آتيت. وكم هذه تسمى بكم الخبرية يراود بها الإفتخار والتکثير وهي غيركم الاستيفاهية.

ويُكتَى بكأي أيضاً عن العدد نحو: وكأي من نبي قاتل معه ربيون

كثير (١٤٦ آل عمران).

ويُكتَى بـكذا عن العدد وغيره وتشتمل إما مفردة نحو: عندي كذا زهقاً أو مركبة نحو: قرأت كذا كتاباً أو مقطوفاً علّها نحو: قلت كذا وـكذا.

ويُكتَى بـكنيت عن القول أو الفعل وتشتمل إما مركبة أو مقطوفاً

عليكم إذ كنتم أقداء فلائق بين فلوبكم» (٣٠ - آل عمران)، «أني جئت» بمعنى متى جئت، «أني تذهب أذهب» بمعنى أين تذهب أذهب. وقد يكون «أني» بمعنى «من أين» كقوله تعالى: «يا مزAHمْ أني لـك هذا»، (٣٧ - آل عمران).

١. الظروف المعرفة (أي المتصروفة) هي: يوم، مدة، سنة، فوق، تحت، يمين، يسار، قدان، وراء، بيت ونحوها من الأشياء والأزمان.

عَلَيْهَا، وَمِثْلُهَا ذَيْتُ فِي جَمِيعِ ذِلِّكِ نَحْوًا كَيْنَتْ، فَعَلَّ ذَيْتُ وَذَيْتُ ۚ ۖ

----- \* السُّؤَال \* -----

ما هي الفاظ الكنائية وعما يكتنِي بكلِّ مِنْهُما؟

**٨ - اسم الفعل:** هُوَ مَانَابَ عَنِ الْفِعْلِ مَعْنَى وَعَمَلاً وَلَا نَظِيرَ لَهُ فِي أَوْزَانِ الْأَفْعَالِ أَوْ يَقْبِلُ بَعْضَ خَواصِ الْأَسْمَاءِ إِنْ كَانَ لَهُ نَظِيرٌ مِنْ وَزْنِ الْفَعْلِ فَيُقَالُ لَهُ الْأَسْمَاءِ مِنْ جَهَةِ عَدَمِ تَصْرِيفِهِ تَصْرِيفُ الْأَفْعَالِ وَقَبْوِيهِ بَعْضَ خَواصِ الْأَسْمَاءِ وَيُقَالُ لَهُ الْفِعْلُ مِنْ جَهَةِ الْمَعْنَى وَالْعَمَلِ. وَيُقْسَمُ مِنْ حَيْثُ الْمَعْنَى إِلَى ثَلَاثَةَ:

(الف) الماضي: وَلَهُ خَمْسَةُ الْفَاظُ هِيَ: «هَيْهَات» (بِتَثْلِيثِ التَّاءِ) وَ«شَتَانَ» بِمَعْنَى بَعْدِهِ، «سَرْعَانَ» (بِتَثْلِيثِ السِّينِ) وَ«وَشْكَانَ» (بِتَثْلِيثِ الْوَاءِ) بِمَعْنَى أَسْرَعَ، «بَطَآنَ» بِمَعْنَى أَبْطَأً وَيَجُبُ أَنْ يَكُونَ فَاعِلُ «شَتَانَ» مُشَتَّتِي وَيَقْعُ بَعْدَهُ إِمَّا بِلِفَاضِلِ نَحْوِ «شَتَانَ الرَّجَلَانِ» أَوْ مَعْ فَضْلِ «مَا» أَوْ «مَا بَيْنَ» نَحْوِ «شَتَانَ مَازِيدٍ وَبَكْرٍ» أَوْ «شَتَانَ مَا يَتَهَمُّ».

(ب) المضارع: وَلَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ لَفْظًا وَهِيَ: «آءَ» وَ«أُوْهَ» وَ«أُوْهَةَ» (بفتح الواو وَكسره) بِمَعْنَى آتَوْجَعَ، «أَفِي» بِمَعْنَى أَتَضَبَّرُ، «بَجَلَ» وَ«قَدَ» وَ«قَطْ» (وَكَثِيرًا مَا يُزَادُ عَلَيْهِ فَاءٌ لِلزِّيَّةِ وَيُقَالُ «فَقَطْ») بِمَعْنَى يَكْفَى، «بَنْجَ» وَ«بَنْجَ» وَ«بَنْجَةَ» بِمَعْنَى أَمْدَحُ أَوْ أَتَعَجَّبُ، «زِدَةَ» بِمَعْنَى أَسْتَخْسِينُ، «وَا» وَ«وَاهَا» وَ«وَئِنَّ» وَ«وَيْكَ» بِمَعْنَى اتَّهَافُ.

١. وَلَهُمُ الْفَاظُ مُغَزِّبَةً أَيْضًا لِلْكَنَائِيَّةِ مِنْهَا «بَضْعَ» وَ«بَضْعَةَ» لِتَقْدِيدِ مِنَ الْثَّلَاثَةِ إِلَى التِّسْعَةِ تَعْوِيلَهُ تَعَالَى: «غُلَيْتَ الرَّوْمُ... فِي بَضْعِ سِنِّينَ» (١ - الرَّوْمُ وَمِنْهَا «تَيْفَ» بِتَشْدِيدِ الْيَاءِ وَقَدْ يُسْكَنُ وَيُقَالُ «تَيْفَ» - لِمَا بَيْنِ عَدَدَيْنِ مِنَ الْعَدَدِ نَحْوِ عَشْرَوْنَ وَتَيْفَ، ثَلَاثَوْنَ وَتَيْفَ وَهَكُذا... وَمِنْهَا «فُلَانَ» لِلْمَذْكُورِ الْعَاقِلِ وَ«فُلَانَةَ» لِلْمَعْلَمَةِ وَهَذَا يَتَعَرَّفُ بِأَنَّ مَعْرِيَ الْعَلَمِ قَلَّا يَدْخُلُهُمَا أَلْ وَلَا تَصْرِيفُ «فُلَانَةَ» لِلْمُطَبِّقَةِ وَالثَّانِيَّةِ.

ج) الامر: وَلَهُ مَا يَقْرُبُ مِنْ ثَلَاثَيْنَ لَفْظَةً هِيَ: «إِلَيْكَ» بِمَعْنَى أَبْعَادًا  
عَدَى بـ«عَنْ» نَحْوُ «إِلَيْكَ عَنِّي» وَبِمَعْنَى خُذْ إِذَا عُدَى بِتَفْسِيسِهِ نَحْوُ «إِلَيْكَ  
الْكِتَابَ» أَيْ خُلُهُ، «عَلَيْكَ» بِمَعْنَى إِنْزَمٍ، «أَمَاتَكَ» بِمَعْنَى إِخْذَنٍ «آمِينَ»  
بِمَعْنَى إِسْتِجْبَ، «رُوَيْدَة» (وَقَدْ تَلَحَّهُ كَافُ الْخِطَابِ وَيُقَالُ «رُوَيْدَكَ»)  
بِمَعْنَى أَمْهَلَ، «صَدَة» (وَقَدْ تَلَحَّهُ تَنْوِينُ التَّسْكِيرِ وَيُقَالُ «صَدِّي») بِمَعْنَى  
أُسْكُنْتَ، «مَهْ» (وَقَدْ يُقَالُ «مَهِ» مُلْحَقاً بِهِ تَنْوِينُ التَّسْكِيرِ) بِمَعْنَى أَكْفُفَ،  
«عِنْدَكَ» وَ«دُونَكَ» وَ«لَتَيْكَ» وَ«هَا» وَ«هَاكَ» بِمَعْنَى خُذْ، «بَلَة»  
بِمَعْنَى دَغْ وَأَنْوَشْ، «حَىٰ» وَ«حَيَّهَلَ» وَ«حَيَّهَلَّا» (وَقَدْ يُقْرَأُ الْأَخِيرُ مُنْوِيًّا وَ  
يُقَالُ «حَيَّهَلَّا») بِمَعْنَى أَقْلَنْ وَعَيْخَلْ، «هَيَا» وَ«هَيَاهِيَا» وَ«هَلْمَ» (وَقَدْ  
يُصَرَّفُ هَلْمَ وَيُقَالُ: هَلْمَ هَلْمَاتَا هَلْمُوا هَلْمُى هَلْمَاتَا هَلْمُمَنْ) وَ«هَيْنِيَّ» (بفتح  
الهاء وَكسره وَبتشليث التاء) بِمَعْنَى أَسْرَعْ وَقَدْ تَسْتَعْمِلُ «هَلْمَ» مَتَعْلِيَّةً فَتَكُونُ  
بِمَعْنَى أَخْضُرُ وَمِنْهُ قُولُهُ تَعَالَى «هَلْمُ شَهَدَاءِ كُمْ» (١٥٠-الاسلام)، «أَيْهِ» بِمَعْنَى  
إِفْضَلُ فِي حَدِيشَكَ أَوْ فِي غَلِيَّكَ، «أَرَأَيْتَكَ» بِمَعْنَى أَخْبَرْنِي، «وَرَاءَكَ» بِمَعْنَى  
تَأْخَرَ، «مَكَانَكَ» بِمَعْنَى أَبْيَثُ وَ... وَمِنْهَا وَزْنُ «فَعَالٌ» مِنْ أَكْثَرِ الْأَفْعَالِ  
الثَّلَاثِيَّةِ نَحْوُ «نَزَالٍ» بِمَعْنَى إِنْزَلٍ، «قَتَالٍ» بِمَعْنَى أَقْتُلُ، وَشَدَّ مِنْ مَزِيدٍ  
الثَّلَاثَيَّةِ نَحْوُ «ذَرَاكِ» بِمَعْنَى آذِرُكَ وَ«بَدَارِ» بِمَعْنَى بَادِرُوهُكَذَا...)

نبیهان: ١- ما اخْتَتَمْ بِكَافِ الْخِطَابِ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَفْعَالِ يَتَبَدَّلُ فِي حَرْفِ  
الْخِطَابِ بِتَبَدُّلِ الْمُخَاطَبِ يُقَالُ: إِلَيْكَ إِلَيْكُمَا إِلَيْكُمْ... عَلَيْكَ عَلَيْكُمَا  
عَلَيْكُمْ... وَهَكَذَا...

٢- عَدَّ بَعْضُهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَفْعَالِ نَحْوُ «تَعَالَى» بِمَعْنَى جَيْ وَأَسْرَعْ وَ  
«هَاءِ» وَ«هَاءِ» بِمَعْنَى اِيْتَ بِهِ «هَاءَ» بِمَعْنَى خُذْ، «هَيِّ» بِمَعْنَى أَسْرَعْ وَ  
كُلُّهُا أَفْعَالٌ غَيْرُ مَتَصَرِّفَةٌ بِنَاءً عَلَى مَا اخْتَرَنَا مِنْ تَعْرِيفِهِما.

— السؤال والتمرير \* —



## ٩- المركب: وأمراؤه المترتبة

**فَإِنَّمَا إِنْ كَانَ عَدَدًا (وَهُوَ مِنْ «أَحَدِعَشَرَ» إِلَى «تِسْعَةِعَشَرَ») بُنِيَ جُزْءَاهُ عَلَى الفَتْحِ إِلَّا الْجُزْءُ الْأَوَّلُ فِي مَوْرِدَيْنْ :**

١) في «إحدى عشرة» و«حادي عشر» و«ثاني عشر» فإنه في هذه الموارد يتبع على السكون.

٢) في «الثنا عشر» و«ائنتا عشرة» فإنه فيما يُعرَبُ إغراط المُشتَى؟

وَإِنْ كَانَ – الْمَرْكُبُ الْمَزْجِيُّ – غَيْرَ الْعَتَدِ فَالْجَزءُ الْأَوَّلُ يُلْفَظُ عَلَى مَا رَكِبَ عَلَيْهِ، وَالثَّانِي يُبَنَى عَلَى الْكَسْرِ إِنْ كَانَ «وَيْه» وَيُعَرَّبُ اعْرَابًا غَيْرَ الْمَنْصُرَ

٢٠. وفي حكم الاشتبه الشستان مظلماً

٢٠. يناسب الم محل بحسب عن التعدد فنقول: القدر على قسمين أصلى وترتيب فالاصلى ماذل على عدد الاشياء ت فهو واحد، اثنين، ثلاثة... و الترتيبى ماذل على مرتبتها نحو أول، ثانى، ثالث... و كل منها على اربعة قسم: ١- المفرد ولهمين الواحد إلى الشارة في الأصلى وبين الأول إلى العاشر في الترتيبى وكذا اليائى و



الآلث فيهما ٢ - المركب وهو من أحد عشر إلى تسعة عشر في الأصلين ومن حادي عشر إلى تاسع عشر في الشرطين ٣ - العدد وهو عشرون وثلاثون إلى تسعين في الأصلين والتربيتين من دون فرق ٤ - المنقطوف وهو من واحد وعشرين إلى تسعين وعشرين في الأصلين ومن حادي وعشرين إلى تاسع وعشرين في التربيتين.  
ولابد من ذكر ممدوح مع العدد إنما قبله نحو «المساوات الشع» (٦٦ - المؤمنون) أو تقدمة نحو سبع سوابي (٣ - السلك) والمهم هنا يلاحظ حال العدد والمعنى في جهات ثلاث لهن: ١) الإعراب ٢) الإفراد  
والجُمْع ٣) التذكير والتائيت متقدمو في العدد الأصلين:

إذا ذكر المتقدمو بعده العدد - ويسمى إذا بالتشيز - فحكمها مأيل:

أولاً (من جهة الإعراب) ينتهي المتقدمو مع الثلاث إلى الشرفون والعائدة والألف ومتناهما وتحميمها ويتضمن في غيرها مطلقاً (ولاحظ أن لا معدود بعد الواحد والأثنين في كل ميمون بن يعقوب دانما «الرجل الواحد» مثلاً «المرأيان الائتنان أو الشتان» وتحريك) وثاني الأمثلة عن قرب في الجهة الثانية.

ثانية (من جهة الإفراد والجمع) ينتهي المتقدمو مع الثلاث إلى الشرفون إذا كان المتقدمو «عائدة» ويفز في غير ذلك مطلقاً والأمثلة تأتي في الجهة الثالثة.

ثالثاً (من جهة التذكير والتائيت) فالمقدمو إن كان مفرداً كان بالعكس من المتقدمو نحو ثلاثة رجال وثلاثة بناء قال تعالى: سخرها علنهم سبع أيام وثمانية أيام (٧ - الحاقة) وإن كان مركباً فالجزءان في أحد عشرة وإثنى عشرة يوافقان المتقدمو وأما النواقي فالجزء الأول يخالف المتقدمو و الثاني يوافقه نحو واحدة عشرة كوكبة (٤ - يوسف) إثنتا عشرة علينا (٦٠ - البقرة) وثلاثة عشرة رجالاً وتلات عشرة إبراهيم وإن كان عقداً كان على حال واحد وكذا عائدة والألف ومتناهما وتحميمها نحو عشرون رجلاً أو اثراة، يائة رجال أو اثراة، ألف رجل أو اثراة، ماياثا رجل أو اثراة، الماء رجل أو اثراة، مياثا أو ألف رجل أو اثراة، وإن كان معظوفاً فالجزء الأول يذكر ويشتمل على حدة ما ذكر في الجزء الأول من المركب وحكم الثاني حكم المقدمو نحو ثلاثة وعشرون كينا وتشيع وتشعن نفعية.

فقد ظهر أن تحكم على المتقدمو بما اقتضاه العدد الأصلين في الجهةتين الأولىين وتفعيل الأمزق في الجهة الثالثة، هذا إذا جرى بالمعدو بعد العدد فإن قيمه عليه توافقاً في الإعراب وفي الإفراد والجمع. وأما من جهة التذكير والتائيت فيراعي فيما ما ذكر آنفاً في تأثير المعدو عن العدد. ولابحث أنهما يتوقفان أيضاً في التعريف والتذكير مطلقاً تقول: رجل واحد، مرأيان اثنان، الخلقاء الثلاث، الأدلة الاربعة، العصارات الخمس، الركبات الواجهة والخمسون وهكذا ...

وأما الشرطين فإن ذكر المتقدمو قبل العدد توافقاً في الجهات الثلاث - لأنهما ينتهيان التفت والممتد - عدا المعمود والعائدة والألف ومتناهما وتحميمها في التذكير والتائيت تقول قرأت الدروس الأولى، كتبت المقالة الخامسة، أقضى الخامس عشر، الدورة التاسعة عشرة، الياب الثاني والمشرون، الشلة الثالثة والخمسون، اليوم الأربعين، الليلة الأربعين، العام السادس، الشلة الآلث، و... وإن ذكر المعدو بعد العدد فـ:

أ) بغير إضافة العدد إليه إذا كان مفرداً وبـ «من» إذا كان مركباً أو عقداً أو معظوفاً.

### \* السُّؤالُ وَالتَّعْرِيفُ \*

#### ١— ماهيَّةُ أَقْسَامِ الْمُرْكَبِ وَمَا هُوَ حُكْمُهَا فِي الْأَغْرَابِ وَالْبَنَاءِ؟

←

٦) هو— اي المعدود— جمع اواسم جمجم دائمًا.

٧) تواقنا في التذكير والثانية دالها تقول: أول القوم، أول النساء، عاشر الرجال، الخامس عشر من الرجال، التاسعة عشرة من النساء، الثالث عشر والعشرون من رمضان وهكذا... وقد يقال «ثالث ثلاثة» مثلاً اي أحد ثلاثة قال تعالى: «ثاني اثنين إدحنا في النار» (٤٠— التوبه).  
هذا وكثيراً حظ أن إفراط المبنيات من الأعداد كثيرة لها مفعلي وله نوعان من الإهرايب بعين في علم التحويريات:

١) واحد وواحدة تستعملان، مفرداً ومتقطعاً تقول «زوجٌ واحدٌ وامرأةٌ واحدةٌ»، «واحدٌ وعشرون» و«واحدةٌ وعشرون». وأحد وإحدى تستعملان مفرجاً تقول «أحد عشر» و«إحدى عشرة» وستعمل إحدى خاصة في المتقطف أيضاً تقول «إحدى وعشرون».

٢) فيما إذا كان المعدود موثقاً مثناً نحو دار أو كان مما يجدر به التذكير والثانية مما نحظر بق جاز في عدوه ونجهان: التذكير والثانية تقول «ثلاث أو ثلاثة» أو ذور أو طرقٍ مثلاً.

٣) إذا كان العدد مفرداً ولا مفروضاً طابق أشتمها في التذكير والثانية تقول «ثلاثة رجال ونساء» أو «ثلاث نساء ورجال» وإن كان مرتكباً طابق أفضتمها تقول «خمسة عشر جارية وعبدًا» و«خمس عشرة جملة وجارية» فإن لم تكن بنيتها أفضليه طابق أشتمها أيضاً كثولك «خمس عشرة ناقة وجملة» و«خمسة عشر جملة وناقة». والمطرد هنا كالمركب بالنسبة إلى الجزء المخطوط عليه منه فتبته.

٤) إذا كان المعدوداً إثنتاً جمجم اثنين جنبي تقول «رأيت أربعة من القوم» و«في حدائقنا ثلاثة أو ثلاثة من الثعلب» قال تعالى: «فَهُدُّ أَرْبَعَةٍ مِّنَ الظِّيْرِ»، «وَكَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ يَسْعَهُ رَهْبَهُ».

٥) بضم وبقصة لما بين الثلاثة والستة وحکمها حكم تلك الأعداد في الإفراد والتركيب والقطف تقول: «بضعة رجال» و«بضع نساء»، «بضعة عشر يوماً» و«بضع عشرة ليلة»، «بضعة وعشرون زوجاً» و«بضع وعشرون إمرأة».

٦) تيف (بتشديد الياء وكسرها وقد يستحسن مخففة ويقال تيف) لما بين عقدتين ولا تستعمل إلا بعد عقو أو المائة أو الآلوف تقول «عشرون وتيه»، «مائة وتيه»... .

٧) شبع عشر ساكنة في المفرد ومتتوحة في المركب وشبع عشرة متتوحة في المفرد جائزة التجهيز في المركب.

٨) في سرد الأعداد تقدم الألوف على المئات والآلاف على الأحاداد والأحاداد على التشرفات تقول: «أحد عشر زوجاً»، «سبعين وعشرون إمرأة»، «ماهٌ وخمسة وسبعون زوجاً»، «ثلاثة ألف وخمسين وسبعين وثمانين إمرأة» (جامع المقدمات ص ٢٠٠).

٩) إذا أردت تعریف العدد بـ «أول» فالمرة تعرف نفساً أو مميزة تقول: «ما قتلت بالنشارة ذراهم أو عشرة دراهم» والمركب يُعرف بجزءة الأول تقول «الآئمة الاثنى عشر» والمطرد يُعرف بجزءه كثولك: «قرأت الخمسة والعشرين جزءاً من القرآن».

٢ - كم قسماً يكون للعدد وكم هن أقسام كل؟ أذكر الأقسام وأعطي على كل قسم خمسة أمثلة.

٣ - أذكر الأعداد المناسبة مكان الأرقام: ١١ كوكباً، ٩٩ نجعة، ٧ سنتين، ٧ بقراط، ٨ أزواج، ٧ أيام، ٨ أيام، ٣٠ ليلة، ٢ يوم، ٤ أيام، ١٢ عيناً، ١٠٠٠ سنة، ٥٠ عاماً، ٢٧ رجلاً، ٧٢ إمرأة، ١١٦ كتاباً، ٥١٩ ورقة، ٨ أفلام، ٦ أقدام، ٨١٠ أشجار، ٦٤ متنا، ٥٦ أسبوعاً.

٤ - ضع مكان الأرقام أسماء عدد ترتبي: الصحيفة، الدرس، الورقة، العيطة، النافذة، الباب، المطلب، البحث، الفئة، الفصيلة، المقالة، الشارع، ١١، البيت، ٥١، الطبقة، ١٣، المجلة، ٤، الجزء، ١٢، الفصل، ١٩١، المرحلة، ٩، زلة، ٦، تصحية، ١، خطاب (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٥٨).

١٠ - اسم لا ينفي الجنس: إذا وقعت نكرة مفردة بعدها آلة التي ينفي الجنس بنيت على الفتح. والمراد بالمفرد هنا ما يقابل المضاف فيشمل الثنوية والجمع في بيان على ما يقوم مقام الفتح نحو: لا رجل في الدار، لا رجالين في الدار وهذا.... وتفصيل الكلام في التحو.

١١ - المنادي المفرد المعرفة: المنادي على أربعة أقسام -  
كما مر - فإذا كان مفرداً معرفة أو نكرة مقصودة بنيت على الضم - أو ما يقون مقامه - نحو ياز يد، يا شرطي يا رجلان و... و التفصيل في التحو.

#### «السؤال»

متى يبني اسم لا ينفي الجنس و كيف البناء فيه و أي منادي يبني؟

١٢ - الحكاية: والمراد منها حكاية الأصوات فإن الصوت المتخيلي مبني على ما يصات به نحو: صاحت الدجاجة «فاق»، نعث الغراب «فاق»، طار الذباب «خازياز»، وقع السيف «قب»، وقعت الحجارة «طق» وهكذا....

وَيَلْحَقُ بِالْحِكَايَةِ اسْمُ الصَّوْتِ وَهُوَ مَا يَصُوتُ بِهِ الْأَنْسَانُ لِلْخَطَابِ مَعَ غَيْرِ الْعَاقِلِ مِنَ الْحَيْوانِ أَوِ الظَّفَلِ فَإِنَّهَا أَيْضًا مَبْنِيَةً عَلَى مَا يَصُوتُ بِهِ كَمَا يُقَالُ لِزَبَرِ الْفَرَسِ «هَلا هَالِ» أَوْ «هَلا هَالِ» وَلِلْإِبْلِ إِذَا أَرَادُوا مِنْهَا الْإِنْاثَةَ «نِسْخَة» وَ لِشَوِيهِ الظَّفَلِ «لَالَّا» وَ... .

## \* السؤال \*

ما هُوَ الْمُرَادُ مِنَ الْحِكَايَةِ وَمِنْ اسْمِ الصَّوْتِ وَكَيْفَ يَكُونُ الْبَنَاءُ فِيهَا؟

١٣— ما يُبَنِّي لِلْعَدَمِ التَّرْكِيبُ: إِذَا أَرِيدَ إِرْدَافُ كَلِمَاتٍ مُفَرَّدَةٍ مِنْ غَيْرِ تَرْكِيبٍ يَبْتَهِي إِلَيْهَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى السُّكُونِ لِلْعَدَمِ مُوَجِّبٌ لِلْإِغْرَابِ نَحْوُ زَيْدٍ، بَكْرٍ، خَالِدٍ،... . وَنَحْوُ أَلْفٍ، بَاءٍ، تَاءٍ... .

١٤— الْمُتَفَرِّقَاتُ: مِنْهَا كُلُّ عَلَمٍ عَلَى «فَعَالٍ» فَهُوَ مَبْنِيٌ عَلَى الْكُثُرِ نَحْوُ قَطَامٍ وَحَذَامٍ (إِشْمَا امْرَاتَيْنِ) وَمِنْهَا «قَبْلُ» وَ«بَعْدُ» وَ«حَسْبُ» وَ«غَيْرُ» وَ«أَوْلُ» كُلُّ هَذِيْهُ يُبَنِّي عَلَى الضَّمَّ إِذَا قُطِعَتْ عَنِ الْإِضَافَةِ وَنُوَيَّتْ مَقْنَى الْمُضَافِ إِلَيْهِ نَحْوُ «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدٍ» (٤/الزُّوم)، أَيْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ وَمِنْ بَعْدِهِ. وَهَكَذَا... .

## \* السؤال \*

ما هُوَ الْمُرَادُ مِنَ التَّبَنِيِّ لِلْعَدَمِ التَّرْكِيبِ وَمَا هِيَ التَّبَنِيَّاتُ الْمُغَرَّبةُ؟

خاتمة

## في مباحث شتى

يُعَنِّوْنُ فِي الْخَاتِمَةِ هَذِهِ مَا لَا يَخْتَصُ بِالْفِعْلِ وَلَا بِالإِسْمِ بَلْ يَجْرِي فِي  
الْكَلِمَةِ مُطْلَقاً وَيَعْمَلُ أَقْسَمَيْنِ كَلَّا هُمَا — بَلْ قَدْ يَجْرِي فِي الْحَرْفِ أَيْضًا كَمَا  
سَيَأْتِي — وَفِيهَا فَصُولٌ :

### الفصل ١

في القراءة والكتابية وفيه أربعة أبوابٍ<sup>١</sup>

البحث ١— في الكتابة: تكتب أَنْ وَالْبَاءُ وَالثَّاءُ وَالْكَافُ وَاللَّامُ  
وَالْفَاءُ وَالسَّيِّنُ مِنْ حُرُوفِ التَّعَانِي وَأَخْرُوفُ الْمُضَارِعَةِ عَدَا الْهَمْزَةَ مِنْهَا مُتَصِّلَةٌ  
بِمَا بَعْدَهَا نَحْوُ الْكِتَابِ، بِاللَّهِ، تَالَّهِ، كَرَّيْدِ، لَيْكُرِ، وَاللَّهِ لَأَدْهَبِنِ، لَيْدَهَبِ،  
فَدَهَبَ، سَيَدَهَبُ.

١. راجع شرح الرضي (ره) على الشافعية ج ٣ ص ٣١٢.

**تُكَتَّبُ** «أن» المصدرية متعلقة بـ «لا» الواقعية بعدها كقوله تعالى: «أمر لا تغبُدوا إلا إياه» (٤٠- يوسف)، بخلاف «أن» المخففة من النقلة كقوله تعالى: «وَحَسِبُوا أَنْ لَا تَكُونُ فِتْنَةً» (٧١- الساند)، على قراءة رفع « تكون» و «أن» التفسيرية كقوله تعالى: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (٧٨- الانبياء). **تُكَتَّبُ** «إذ» متعلقة بما أضيف إليها كقوله تعالى: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أخبارها» (٤- الزمر).

**تُكَتَّبُ** الضمائر المتعلقة ونون التوكيد وياء الشسب وهاء السكتة متعلقة بما قبلها كقولك «أنا مُسْلِمٌ شَيْعِيٌّ» وقوله تعالى: «هَوْمَ افْرَوْوا كِتَابِيَه» (١٩- الحاقة) وباقى الأمثلة ظاهر.

**تُكَتَّبُ** «ما» الحرفية متعلقة بما قبلها نحو «كَيْفَما»، «لَيْتَما»، «إِنَّما» و... .

**تُكَتَّبُ** «ما» و «من» الإسمياتان متعلقتين : «من» و «في» و «عن» الواقعية قبلهما تقول: «مِمَّا» و «فِيمَا» و «عَمَّا» و «مِمَّنْ» و «فِيمَنْ» و «عَمَّنْ». وفي سوى ما مر تُكَتَّبُ كل كلمة مفصلة عتماً سواها.

**يُكَتَّبُ** المتشدة حرفاً واحداً إذا كان المدغم والمدغم فيه في الكلمة واحدة نحو: شـ، أمـ، إـكـرـو... وبصورة حرفين إذا كانا في كلمتين نحو: اللـحم، الرـجـل و... واستثنى من ذلك موارد معدودة هي: الذي، الذين، التي، يـمـ، أـمـا، أـلـا، أـمـنـ و نحوـها. هذا وقد مر بأجمال البحث عن الإذعام في هامـش بـحـث المضـاعـفـ و التـفـصـيلـ فـيـ المـفـضـلـاتـ.

**تُكَتَّبُ** تاءُ التائيـتـ بصـورـةـ «ـتـ» إذا لـحقـتـ آخرـ الفـعلـ نحوـ: ضـربـتـ وـ عـلـيـتـ أوـ آخرـ جـمـعـ المـؤـنـتـ نحوـ: ضـارـبـاتـ وـ عـالـيـمـاتـ وـ يـقـالـ لـهـ «ـالمـبـسوـطـةـ» وـ بصـورـةـ الـهـاءـ الـمـنـقوـطـةـ «ـةـ» إذا لـحقـتـ الإـسـمـ الـمـفـرـدـ نحوـ: عـالـيـةـ أوـ الجـمـعـ

**المُكَسَّرُ نَحْوُ قُضَا وَيُقَالُ لَهَا «الْمَزْبُوْتَة».**<sup>١</sup>

تُكْتَبُ الْأَلِفُ الْوَاقِعَةُ فِي آخِيرِ الْإِسْمِ الْمُعْرَبِ وَالْفِعْلِ بِصُورَةِ الْيَاءِ نَحْوُ رَحِيٍّ، فَتَىٌ، صُغْرَىٌ، رَمِيٌّ، يَرْضَىٌ وَ... إِلَّا إِذَا كَانَتْ قَبْلَهَا يَاءٌ أَوْ كَانَتْ ثَالِثَةٌ مُنْقَلِيَّةٌ عَنِ الْوَاوِ فَتُكْتَبُ حِيَتِيَّد بِصُورَةِ الْأَلِفِ نَسْخَوْ : دُنْيَا، عُلْيَا، عَصَا، غَزَا وَ... وَأَمَّا الْوَاقِعَةُ آخِيرَ الْحَرْفِ أَوِ الْإِسْمِ الْمَبْنَى فَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْأَلِفِ مُظْلَقاً إِلَّا فِي نَخْوَمَتِيٍّ وَلَدِيٍّ وَأَنِيٍّ وَبَلِيٍّ وَعَلِيٍّ وَهَنْتِيٍّ وَإِلَيٍّ فَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْيَاءِ كَمَاتِرِيٍّ. هَذَا وَقَدْ تُكْتَبُ الْأَلِفُ صَلَةً وَزَكَاةً وَحَيَاةً وَمِشْكَاةً وَرِبَا بِصُورَةِ الْوَاوِ تَفْخِيمًا لِلِّا لِفٍ وَتُكْتَبُ الْأَلِفُ هِيَهُنَا بِصُورَةِ الْيَاءِ - الْيَاءُ الصَّغِيرَةُ - وَيَجُوزُ حَدْفُهَا رَأْسًا.

تَيْمَةُ فِي كِتَابَةِ الْهَمْزَةِ الْمَبْدُوِّ بِهَا وَالْمُتَوَسِّطَةِ وَالْمُنْتَظَرَةِ :

الْهَمْزَةُ الْمَبْدُوُّ بِهَا تُكْتَبُ بِصُورَةِ الْأَلِفِ مُظْلَقاً نَحْوُ أَنْمَةَ (بِتَثْلِيتِ الْهَمْزَةِ وَالْيَمِيمِ)، إِضَبَعَ، أَسْطُوانَهُ، وَلَا يُغَيِّرُ هَذَا الْحُكْمُ دُنْهُولُ حَرْفٌ عَلَيْهَا نَحْوُ لَآنٍ، أَلْأَسْطُوانَةِ وَ... نَعْمَ شَاعَ كِتَابَةً «لِئَلَا» وَ«لَئِنْ» وَ«حِيَتِيَّد» بِصُورَةِ الْيَاءِ لِكَثْرَةِ الإِسْتِعْمَالِ.

وَالْمُتَوَسِّطَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِهَا إِنْ كَانَتْ مُتَحَرِّكَةً نَحْوُ سَأَلَ، سَيَّمَ، لَوْمَ، يَسْأَلُ، يَلْلُومُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَفْتُوحَةً بَعْدَ ضَمًّا أَوْ كَسْرٍ فَتُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِهِ مَا قَبْلَهَا نَحْوُ مُؤْنَثَ، سُؤَالٍ، ذِئَابٌ<sup>٢</sup>.

وَتُكْتَبُ - أَيِّ الْمُتَوَسِّطَةِ - بِحَرْفِ حَرَكَتِهِ مَا قَبْلَهَا إِنْ كَانَتْ سَاكِنَةً نَحْوُ بَأْسَ، بِئْسَ، بَؤْسَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ بَعْدَ هَمْزَةِ الْوَضْلِ، فَتُكْتَبُ مَعَ سُقُوطِ الْهَمْزَةِ فِي الدَّارِجِ بِصُورَةِ مَا كَانَتْ تُكْتَبُ بِهَا مَعَ الْهَمْزَةِ نَحْوُ «يَارَجُلُ اثْدَنِ الَّذِي اُتَمِّنَ عَلَيْهِ».

الثَّالِثُ الْمُنْتَظَرَةُ إِذَا كَانَتْ مِنْ أَصْوَالِ الْكَلِيلَةِ نَحْوُ قَتْ وَبِتَثِيلَةِ الْأَضْلَى نَحْوُ أَنْتَ وَبِثَتْ تُكْتَبُ مَبْسُوَّتَةً وَيُقَالُ لَهَا «الْمَجَرَّدَة».

٢. تَغْسِيرُهَا بِصُورَةِ الْيَاءِ فِي نَحْوِ «مَثَلَة» وَ«مَثَلُول» كَمَا قَدِيرَى خَطَا.

وَالْمُتَظَرِّفَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَةٍ مَا قَبْلَهَا إِنْ تَحرَكَ مَا قَبْلَهَا سَوَاءً اتَّصلَ بِهَا شَيْءٌ كَالضَّمِيرِ وَتَاءُ التَّأْيِثِ أَوْ لَمْ يَتَصَلَّ نَحْوَ فَرَأَ، بَرِّيٌّ، جَرُوٌّ وَنَحْوُ رَدَّاً، وَطِيهَا، فِيَّ، لَوْلَةٌ.

وَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْهَمْزَةِ إِنْ سَكَنَ مَا قَبْلَهَا وَلَمْ يُلْحَقْهَا شَيْءٌ نَحْوَ جُزْءِهِ، وُضُوءٌ. فَإِنْ لَحِقَتْهَا عَلَامَةُ التَّأْيِثِ فَإِنْ كَانَ مَا قَبْلَهَا صَحِيحًا سَاكِنًا كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْأَلِفِ نَحْوُ نَشَاءَ وَمَرَأَةٍ وَإِنْ كَانَ لِيَنَا أَوْمَدًا كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْيَاءِ بَعْدَ الْيَاءِ وَبِصُورَةِ الْهَمْزَةِ بَعْدَ الْأَلِفِ وَالْوَاوِ نَحْوُ خَطِيَّةٌ، جَاءَتْ، سَوْعَةٌ، قِرَاءَةٌ، مُرُوعَةٌ، شَوْعَىٌ. وَإِنْ لَحِقَهَا ضَمِيرٌ غَيْرُ الْيَاءِ كُتِبَتْ بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِهَا نَحْوُ بَقاُوكَ، جُزْرُوكَ، بِنَائِهِمْ، إِقْرَوْوا إِلَّا إِذَا تَحرَكَتْ بِالْفَتْحِ فَتُكْتَبُ بِالْهَمْزَةِ لَا بِالْأَلِفِ نَحْوُ جَاءَكَ، جُزْرَاهُ، بِقَاءَهُمْ وَكَذَا إِذَا اتَّصلَ بِهَا مَا أُوجِبَ فَتَحَمَّلَهَا كَتْلَامَةُ الْمُشَتَّى نَحْوُ جُزْعَيْنِ وَجُزْرَائِيْنِ<sup>(١)</sup> وَإِنْ لَحِقَهَا يَاءُ الضَّمِيرِ أَوْ يَاءُ التَّسْبِيْبِ كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْهَمْزَةِ أَوْ بِصُورَةِ الْيَاءِ نَحْوُ رَدَاعِيٍّ وَرَدَائِيٍّ، الْجُزْئِيَّةُ وَالْجُزْئِيَّةُ وَإِنْ كَانَتِ الْأُولَى فِي الْأَوَّلِ أَوَّلِيَّةً وَالثَّانِيَةُ فِي الثَّانِيِّ.

**تنبيه:** لِلقرآنِ الْكَرِيمِ كِتَابَةٌ خاصَّةٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى بعضِ الْحُرُوفِ وَالْكَلِمَاتِ فَلَيُرَاجِعَ الطَّالِبُ مَوَاضِعَهَا.

## البحث ٢ – فِيمَا يُكْتَبُ وَلَا يُقْرَأُ: يُكْتَبُ الْأَلِفُ وَلَا يُقْرَأُ فِي خَمْسَةٍ

مواضيع:

- ١ – تَعْدَ وَالْجَمْعُ الْمُتَظَرِّفَةُ فِي الْفِعْلِ نَحْوُ عَلِمُوا، أَنْ يَغْلَمُوا، إِغْلَمُوا بِخِلَافِ غَيْرِ الْمُتَظَرِّفَةِ نَحْوُ ضَرَبُوهُ، وَفِي الْمُتَظَرِّفَةِ فِي الْإِسْمِ وَجْهَانِ نَحْوُ سَاكِنُوا الدَّارَ وَسَاكِنُوا الدَّارَ.
- ٢ – بَعْدَ تَنْوِينِ الْفَتْحِ فِي غَيْرِ الْمَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ وَالْمُؤْتَثِ بِالْتَّاءِ نَحْوُ رَجُلًا. بِخِلَافِ فَتَّى وَكِسَاءَ وَغُرْفَةَ وَنَحْوِهَا وَيَلْحَقُ بِالشَّتْوَيْنِ هُنَا نَوْنٌ

(١) إِلَّا إِذَا أُصِيبَ الْمُشَتَّى وَخِلَفَ بَيْنَ الْتَّوْنِ فَتُكْتَبُ الْهَمْزَةُ إِذَا يُعْرَفُ حَرَكَةُ نَفْسِهَا أَيْ بِالْأَلِفِ حَتَّى يَسْتَقِنَ نَحْوُ «جُزْرَائِيَّ الْمُشَتَّى» مَثَلاً.

«أَنَا» — ضمير المتكلّم وحده — يُكتَب بعدها ألف ولا يقرأ. ويلتَعَق بالمتلَوْد هنا المختوم بالهمزة المتكونة بصورة الألف نحوَ حَمَّا و إِنَّا و تَحْوِيما.

٣ — مكان همزة الوصل بعد سقوطها في آثناء الكلام نحو: يا عَبْدَ اللَّهِ

اجْلِسْ وَ أَنَا ابْنُ فلان.

٤ — عند اليقان الساكنين نحو: كِتابًا الأُسْتَاذِ وَفَتَى وَهَدَى.

٥ — في مِائَة وَمِائَتَان.

وكذلك الواو يُكتَب ولا يقرأ في خمسة مواضع:

١ — في «عَمْرُوا» في حالَيِ الْجَرَّ و الرَّفْعِ لِيُمَيِّزَ مِنْ «عَمْرٍ» نحو: جاءَ عَمْرُوا وَ مَرَأْتُ بِعَمْرِوا وَ أمَّا فِي حَالَةِ النَّصْبِ فَلَا يَعْدُمُ اللَّبْسُ فَإِنَّ وُجُودَ الْأَلْفِ فِي «عَمْرًا» يُمَيِّزُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَمْرًا لَأَنَّ عَمْرًا غَيْرُ مُتَصَرِّفٍ — لِلْعِلْمَيَّةِ وَالْعُدُولِ — وَ لَا يَدْخُلُهُ التَّنْوِينُ.

٢ — عند اليقان الساكنين نحو: مُعَلِّمُوا الْأَخْوَاتِ.

٣ — في أُولُو وَأُولَاتِ بِمَعْنَى صَاحِبُونَ وَ صَاحِبَاتِ.

٤ — في بعض أسماء الإشارة وهي: أُولَى، أُولَاءِ، أُولَئِكَ، أُولَى لَكَ.

٥ — في بعض الموصولات وهو: الْأُولَى وَالْأُولَاءِ.

وكذلك الياء يُكتَب ولا يقرأ عند اليقان الساكنين نحو: ناصِري

الإسلام.

**البحث ٣ — فيما يقرأ ولا يكتب: يُقرأُ الألفُ ولا يُكتَبُ في آذْبَعَةِ**

مواضع:

١ — بعْدَ همزة مكتوبة بصورة الألف نحو: سَآمِة بِخَلَافِ مُؤَانَّةِ وَ تَحْوِيَةِ.

٢ — في اسم البخلاء وهو «الله»، وكذلك في رَحْمَنْ وَالله.

٣ — في بعض أسماء الإشارة وهي: هَذَا، هَذَانِ، هَذَيْنِ، هُؤُلَاءِ، ذَلِكَ، أُولَئِكَ.

٤ - فِي كَلِمَاتٍ مُتَفَرِّقَةٍ هِيَ: هَكَذَا، لَكِنْ، إِبْرَاهِيمُ، إِسْمَاعِيلُ، إِسْحَاقُ، هَرُونُ، سُلَيْمَانُ، مَلِئَكَةٌ، سَمَوَاتٌ، ثَلَاثَةٌ، ثَلَاثَيْنَ وَإِنْ حَسُنْتَ كِتَابَتُهُ فِي غَيْرِ الْثَلَاثَةِ الْأُولَى.

وَكَذَلِكَ الْوَوْ يُقْرَأُ وَلَا يُكْتَبُ فِي مَوْدَعَتِينَ:

١ - بَعْدَ هَمْزَةٍ مَكْتُوبَةٍ بِصُورَةِ الْوَوْ وَنَحْوِ رُؤُسٍ.

٢ - بَعْدَ وَأَوْ مَضْمُومَةٍ مَسْبُوقَةٍ بِالْفِي نَحْوِ دَاؤُدُّ، طَاؤُسُّ وَ... وَإِيْضًا يُقْرَأُ الْمُدَغْمُ وَلَا يُكْتَبُ إِذَا كَانَ الْمُدَغْمُ وَالْمُدَغْمُ فِيهِ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوِ شَدَّ وَ... وَإِلَّا يُقْرَأُ وَيُكْتَبُ نَحْوِ اللَّهُمْ وَالرَّجُلِ، إِلَّا إِذَا كَانَ لَامًا وَاقِعًا بَيْنَ لَامَيْنَ أُخْرَيَيْنَ نَحْوِ اللَّغْمِ فِيهِ أَيْضًا يُقْرَأُ الْأُولَى وَلَا يُكْتَبُ.

**البحث ٤ - فيما لا يقرأ ولا يكتب** (يُخَذَّفُ كُثُرًا وَلَفَظًا): وَهُوَ هَمْزَةُ الْقَطْعِ مِنْ اسْمِ الْجَلَالَةِ أَغْنَى: «الله» أَضْلُلُ الْإِلَهَ عَلَى قَوْلٍ وَهَمْزَةُ الْوَصْلِ فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعِ:

١ - مِنْ الْبَسْمَلَةِ الشَّرِيفَةِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - تُخَذَّفُ مِنْهَا لِكُثُرَةِ اسْتِغْمَالِهَا وَلِذَلِكِ لَا تُخَذَّفُ مِنْ «بِاسْمِ اللهِ» أَوْ «بِاسْمِ الرَّحْمَنِ».

٢ - مِنْ «إِنْ» إِذَا وَقَعَ بَيْنَ عَلَمَيْنَ وَلَمْ يَقْعُ أَوْلَى السَّطْرِ نَحْوِ عَلَى بْنِ ابْي طَالِبٍ (ع) بِخِلَافِ يَا ابْنِ آدَمَ وَنَحْوِهِ وَبِخِلَافِ الْوَاقِعِ أَوْلَى السَّطْرِ.

٣ - مِنْ «أَلْ» إِذَا وَقَعَ بَعْدَ الْلَّامَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ»، (النَّسَاء)، وَ«اللَّذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ» (الإِنْسَان) -٧- ٣٢-

٤ - فِي مَا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ هَمْزَةٍ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «سَوَاءُ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرُهُمْ أَمْ...» (السَّاجِدُونَ) أَضْلُلُهُمْ أَسْتَغْفِرُهُمْ. هَذَا فِي غَيْرِ الْمَفْتوَحَةِ وَأَمَا فِيهَا فَيَجُوزُ الْقُلْبُ إِلَى الْأَلِفِ أَيْضًا نَحْوِهِ: «اللَّهُ أَذْنَ لَكُمْ»؟ (يونس) أَضْلُلُهُمْ

١. وقد لا يراعى هذا الأصل ويُكتَب «رؤوس» ونحوه.

**اللَّهُ أَوْ يُخَذِّفُ أَيْضًا أَلْفَ مَا الإِسْتِفَاهَمَيَّةِ إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ الْجَرِّ نَحْوُ «عَمَّ**

**يَتَسَاءَلُونَ؟» (١—الباء)، «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؟» (٢—الفتح) و... .**

٥ — في الأمر إذا كانت بعد الواو أو الفاء وقبل الهمزة نحو «وَأَذْنَ لِي» و

«فَأَتَيْتَنِي».

\* التمرير \*

١— أصلح الأغلاط الشالية: يوم إذ يضدر الناس أشتاتاً، فلولا إذا بلغت الْحُلْقُومُ وَأَنْتُمْ حينئذ تنتظرون، أطیعوا الله وَأطیعوا الرَّسُولَ وَأولى النَّبِيِّنَ مِنْكُمْ، إنما المُسْمَيونَ إخوة، لأنَّ أشْرَكْتُ لَيَخْبَطُنَّ عَمَّلُكِ، سُئلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، وَإِذَا آتَعْنَا عَلَى الشِّسَانِي أَغْرَضَ وَنَشَّى بِحَاجِيَّهِ، لَا يَشْتَمُّ الْأَنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوْسُ قُثُوطُ، وَأَمَا التَّاءُونَ فَلَا تَنْهَرُ، وَبِأَيْرُونَ عَلَى أَنْفِسِهِمْ، رُزَّعَةُ، رَبِيَّةُ، إِلَّذَنَ، شَأْخَرَ، وَظَلَّةُ، إِنْثَارُ، وَفَالِ، فُنَادُ، مُنَاسَةُ، مَرْقَى، مَرَازِي، تَأْبِدُ، رَزِيَّةُ، يُهْنَّءُ، رُدَاءُكَ، سَيْمُ، بَسَّ، يَسَّ، يَأْرُ، مَسَاةُ، يَشَرِّيَّانُ، فَيَأْتُ، بِرَانَةُ، مِرَّةُاتُ، مِرَّاتُ، لُلُؤُ، لَثَالِيَّ، وَذَاعِيَّ، بَرِّيَّيَّ، رَأْوَفُ، رَسْفَةُ، هُدَاتُ، فُضَّاتُ، صَابِرَةُ، مُؤْمِنَةُ، حَيَّاتُ، سَمَاوَةُ، كُبُراً، فُصُّلَا، يَسْعَا، دَعَى، حَوَّا، اللَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتُ، أَلِيكَ، أَلَّا لَيُ، فَعِلْ عَمْرُونَ عَبْدِوَةَ بْيَدِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، يُسْمِيه بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْأَهْكَمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، فَإِنَّمَا يَهْبِرُ، لَا أَشَأُكُمْ عَلَيْهِ أَخْرَأً. ٢—أَرْسَمْ جَدُولًا وَبَيَّنَ فِيهِ كِتَابَةَ الْهَمَزةِ.

## الفصل ٢

**في التقاء الساكنين: ٢ يَجُوزُ التقاءُ الساكنين (وَهُوَأَنْ يَتَجاوَرَ حَرْفَانِ**

ساكنان) في أربعة موضع وهي:

١— في الوقوف على الكلمة ما قبل آخرها ساكن نحو كُلُّ نَفْسٍ ذاتَةٍ

الموت (١٨٥—آل عمران) .

١. الواقعَةُ بَعْدَ هَمَزةَ الاستفهامِ إذا كانت هَمَزةَ قطعٍ يَجُوزُ فيها الْحَذْفُ وَالِاقْتَاءُ نَحْوُ أَنْتَ زَيْدٌ؟ — أَشْلَهُ أَنْتَ

زَيْدٌ؟ وَنَحْوُ أَنْتَ فُلْكُ لِلنَّاسِ...؟

٢. راجع شرح الرَّضِيِّ (رَه) ج ٢ ص ٢١٠.

٢ - فيما يُئْتَى لِعَدْمِ التَّرْكِيبِ وَ مَا قَبْلَ آخِرِهِ سَاكِنٌ نَحْوُ زَيْدٍ، بَكْرٍ،  
باء، تاء و... وَ يُلْحَقُ بِذَلِكَ نَحْوُ آةٍ وَ اُفَةٍ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَفْعَالِ.

٣ - فِي لَامٍ مَعَ هَمْزَةِ الْمَقْلُوبِ أَفَأَبْعَدَ هَمْزَةُ الْإِسْتِفَاهَ نَحْوَهُ  
الله؟، الْحَسْنَ؟، الْآَنَ؟

٤ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ حِرْفٌ لِيْنٌ وَ الثَّانِي مُدْغَمًا وَ هُمَا فِي  
كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوُ ضَالِّينَ، دَابِّةٍ، دُوَيْتَةٍ، أَتْحَاجُونَى. وَ حُمِيلٌ عَلَيْهِ نَحْوُ يَضْرِبُ بِاَنَّ  
مَعَ كُونَهُمَا فِي كَلِمَتَيْنِ احْتِرَازًا عَنِ الْإِلْتِبَاسِ بِالْمُفْرَدِ.  
وَ يَمْتَشِعُ فِي غَيْرِهَا وَ ذَلِكَ فِي سِيَّةِ مَوَاضِعِهِ:

١ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ حِرْفٌ عَلَيْهِ وَ هُمَا فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ لَمْ  
يَكُونَا مِنَ الْمَوَاضِعِ السَّالِفَةِ فَتُخَذَّلُ حِرْفُ الْعِلْمِ إِذْنَ نَحْوِيْنَ يَرْمِيْنَ  
— يَرْمُونَ، لِيَقُومُ — لِيَقُمُ، قُوْنَ — قُلَّ.

٢ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ حِرْفٌ عَلَيْهِ وَ هُمَا فِي كَلِمَتَيْنِ فَيَحْرَثُ  
الْأَوْلُ بِحَرَكَةِ تُجَانِسُهُ إِنْ كَانَ لِيْنًا نَحْوُهُ «إِنْخَشِيَ اللَّهُ وَ لَا تَخْشُوا النَّاسَ» وَ يُحَدَّدُ  
لِفَظًا لَا خَطَأً إِنْ كَانَ مَدًّا نَحْوُهُ أَذْعُوا النَّاسَ، دَاعِيَ الْقَوْمَ، قَاضِيَ الْمَدِيَّةِ.

٣ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ نُونٌ «مِنْ» فَيُفْتَحُ مَعَ لَامِ أَنْ نَحْوُ «مِنْ  
الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ» (٢٢-الْأَحْزَاب)، وَ يُكْسِرُ مَعَ غَيْرِهَا كَوْلِ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ: «سُرِّيْتُ  
مِنْ اخْتِفَاظِكَ عَلَى صَلَاتِكَ».

٤ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ ذَالٌ «مُذْ» أَوْ مِيمٌ ضَمِيرِ الْجَمْعِ فَيُضَمَّ  
نَحْوُ لَا أَقُولُ كَذَامُذُ الْيَقِيمِ، «أَتَتُمُ الْفُقَرَاءَ إِلَى اللَّهِ» (١٥-غَافِلَةُ)، هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥-الْبَرَّةِ).

٥ - فِيمَا كَانَ السَاكِنَانِ مِثْلَيْنِ وَ قَدْ سُكِّنَ الْأَوْلُ لِلإِذْعَامِ فَيَحْرَثُ  
الثَّانِي بِيَاخْدَى الْحَرَكَاتِ عَلَى مَامِّهِ فِي بَابِ الْمَضَاعِفِ نَحْوُ لِيَمْدَدَ «بِتَثْلِيثِ  
الْذَّالِ».

٦ - فِيمَا كَانَ أَوْلُ السَاكِنَيْنِ غَيْرَ مَا قَرَرَ فَيُكْسِرُ نَحْوُ لِمَنِ الْمُلْكُ

(١٦-غاف) قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ (١٧٦) (الـ)، أَمْ أَتَخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَلِهَةً (٢٤-الإِيمَان)، عَنِ التَّبَرِيزِيِّ العَظِيمِ  
 (٢٠-الـ)، ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (٤-الملك) وَنَحْوَ ذَلِكَ.  
 فَائِدَةٌ هَامَةٌ: لَا يُغَيِّرُ الْحَرَكَةَ الْمُعْتَلَيَةَ دَفْعًا لِإِلْقَاءِ السَّاِكِنَيْنِ فَلَا يُقْلِلُ نَحْوُ  
 «إِخْشَى اللَّهَ» وَ «إِرْغَعُوا الْعَهْدَ» وَ لَا يُزِيدُ الْمَحْذُوفَ فِي نَحْوِ «قُلِ الْحَقُّ» وَ «سَلِ الْعَالَمَ».

### الفصل ٣

في الوقف والإبتداء بهمنة الوصل وفيها تخان:<sup>١</sup>

البحث ١—في الوقف: الوقف هو السكوت على آخر الكلمة لجعلها آخر الكلام و الغرض منه التخفيف والاستراحة. والمشهور من وجوبه ستة: ١—  
 الإسكان ٢—الإشمام ٣—التضعيف ٤—الإبدال ٥—الهدف ٦—الحال هاء  
 السكت. ولكل واحد موزع يختص به:

فإنما ياسقاط الحركة وهو أكثر وجوه الوقف وجار في جميع  
 الكلمات إلا المتنون المنصوب كما سيأتي، ولا يكتفى بسكن نون  
 الثنويين في المتنون المترفع والمتجرور بل ينسقط الثنويين ويُسكن الحرف  
 نحو: «هذا زَيْدٌ» وإنما بنقل الحركة إلى ما قبلها وهو قليل ويُشترط فيه أن  
 يكون ماقبل الآخر صحيحاً ساكناً ويختص بالكسرة والضمة نحو: «هذا بَكْرٌ»  
 و «فُلُثٌ لَبَكْرٌ». فلا يجري في رأيت البكرا وقال الأمير وهذا مرد.  
 وألشمام يختص بالضمة وهو تضوير الفيم عن حذف الضمة بالصورة  
 التي كانت تفرضه عند التلفظ بها.

١. راجع بتفصيل هذين التختين شرح الرضي (ره) ج ٢ ص ٢٥٠ و ٢٧١.

والتَّضْعِيفُ هُوَ أَنْ يُضَعَّفَ – أَنْ يُكَرَّرَ. الْحَزْفُ الْآخِرُ بَعْدَ حَذْفِ حَرْكَيْهِ وَيُشَرِّطُ فِيهِ أَنْ لَا يَكُونَ هَمْزَةً وَلَا مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ نَحْوُ «هَذَا جَعْفَرُ».

وَالْأَبْدَالُ لِلْوَقْفِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ: ١ – إِبْدَالُ تَثْوِينِ الْمُتَوَّنِ الْمَفْتُوحِ إِلَيْهِ نَحْوُ «رَأَيْتُ زِيدًا» ٢ – إِبْدَالُ نُونِ «إِذْنُ» وَنُونِ التَّاكِيدِ الْخَفِيفَةِ الْمَفْتُوحِ مَا قَبْلَهَا إِلَيْهَا نَحْوُ «دَخَلْتُ فِي الصَّفَّ فَإِذَا»، «يَا زَيْدُ اسْبِرْبَا» ٣ – إِبْدَالُ تَاءِ التَّائِيَّةِ الْمَرْبُوطَةِ هَاءَ كَمَا سَيَّأَتِي نَحْوُ «هَذَا بَيْانُ لِلنَّاسِ وَهُدُى وَمَوعِظَهُ».

وَالْحَذْفُ يَكُونُ فِي يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ إِذَا كَانَتْ سَاقِيَّةً وَلَحِقَتِ الْفِعْلُ نَحْوُ «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمِنِ... فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانِنِ» (١٥-١٦ – النَّفَرُ) أَوِ الْأَسْمَ كَمَوْلَهِ تَعَالَى «فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مِنْ يَخَافُ وَعِيدِ» (٤-٥ – ق) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «فَذَّ وَقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ» (٣٧-٣٩ الْقَرْنَ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى «فَسْتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ» (١٧ – الْمَلَكُ).

وَالْحَاقُ هَاءُ السَّكَتِ لِلْوَقْفِ لَا زَمْ فِيمَا بَقَى عَلَى حَرْفِ وَاحِدٍ نَحْوُ قَ وَفَ – قَةٌ وَفِةٌ وَجَائِزٌ فِيمَا حُذِفَ مِنْهُ بَعْضُ حُرُوفِهِ وَبَقِيَ عَلَى أَكْثَرِهِ مِنْ حَرْفٍ نَحْوُ لَمْ يَذْعُهُ وَلَمْ يَخْشُهُ، وَفِيمَا كَانَ حَرْفًا وَاحِدًا مُتَصَلِّيًّا بِغَيْرِهِ بِحِينُ صَارَ كَجُزْءٍ مِنْهُ نَحْوُ لَمَّةٌ، كِتَابِيَّةٌ، جِسَابِيَّةٌ، ضَرَبِتُكَهُ، وَفِيمَا لَوْلَاهُ لَا لَتَقْنَى سَاكِنَانَ نَحْوُ إِنَّهُ، كَيْفَةٌ، لَيْتَهُ، وَفِي كَلِمَاتٍ أُخْرَى نَحْوُ هُوَهُ وَهِيَهُ.

## البحث ٢ – فِي الْإِبْتَدَاءِ بِهَمْزَةِ الْوَضْلِ: كَمَا لَا يُوقِفُ الْأَعْلَى سَاقِيَّةً لَا يُبَشِّدُ إِلَّا بِمُتَحَرِّكٍ فَإِنْ سَكَنَ الْحَزْفُ الْأَوَّلُ مِنْ كَلِمَةٍ جَيْءَ بِهَمْزَةٍ مُتَحَرِّكَةٍ

١. وَمِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ... يَا قُوَّى إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ الشِّدَادِ (أَيِّ الشِّدَادِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَجْدَانُ كَالْجَوَابِ (أَيِّ الْجَوَابِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (أَيِّ الْمُتَعَالِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَاللَّيلُ إِذَا شَرِ (أَيِّ يَشَرِ). وَيَغْرِيُ الْإِشْكَانُ أَيْضًا فِي هَذِهِ التَّوَارِيدِ بَعْدَ الْحَذْفِ كَمَا لَا يَخْفِي. وَسِعَ حَذْفُ الْيَاءِ فِي غَيْرِ الْوَقْفِ أَيْضًا كَمَوْلَهِ تَعَالَى: يَقِيمُ يَأُوبَ (أَيِّ يَأُوبَ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: مَا كُنَّا نَعْيَ (أَيِّ نَعْيَ).

٢. إِلْحَافُ فِي أَنَا وَقْفًا بَأْنَ يُسَقَّالُ أَنَّهُ قَلِيلٌ بِالْأَنْتَابِ أَنْ يُرَاذَ فِيهِ أَلْيَتْ عِنْدَ الْوَقْفِ وَلِذَا قُرِيَّةً «لِكَنَّا هُوَ اللَّهُ» بِالْأَيْفِ، أَصْلُهُ: لِكَنْ أَنَا، نُقلَتْ حَرْكَةُ الْهَمْزَةِ إِلَى التَّوْنِ وَحُذِفَتِ الْهَمْزَةُ وَأُغْيِرَتِ التَّوْنُ فِي التَّوْنِ وَالْعِجْتُ أَلْيَتْ بِأَنْتِي الْضَّمِيرِ لِلْوَقْفِ، ثُمَّ التَّرْمِمُ مُجْوَدَةً فِي الْوَضْلِ أَيْضًا إِذَا بَأَنَّهُ «لِكَنْ أَنَا» لَا «لِكَنْ» الْمُسْتَدَدَةُ.

في أولها تُستَقِي «همزة التوصل» و ذلك في آربعة مواضع:

١ - في عشرة أسماء هي: إين، إينته، إينتم، إنت، إست، إمروء، إمرأة، إثنان، إثنتان، إيمُن الله. وفي مئتيات السبعة الأول من هذه الأسماء.

٢ - في مصادر أحد عشر باباً من أبواب المزید فيه وآفعالها الماضية  
والأمر<sup>١</sup> وهي: افتعال وافعال واستفعال واعيال وافتلال (نحو  
إعنةس) وافعناء (نحو اسلقاء) وافعوا (نحو اجلواز) وافيعال (نحو  
اغشيشاب) وافعنال (نحو اخراج) وافتلال (نحو اقشران) - التسعة الأول  
من التلاثة وأخيراً من الرابع - وقد يتوتى بهمزة الوصل في بابي تفعيل  
تفاعل أيضاً وذلك إذا أذغمت تاء هما في فاء الفعل نحو أصدق وصادق  
فروعهما.

٣- فِي الْأَمْرِ الْمُخَاطَبِ مُطْلَقاً إِذَا كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ مِنْ  
مُضَارِعَهُ سَاكِنًا نَحْوَ ضَرِبٍ، إِذْهَبْ، أَقْتُلْ، إِكْتَسِبْ وَ... إِلَّا الْأَمْرَمُنْ بَابِ  
«إِفْعَالٌ» فَإِنَّ هَمْزَتَهُ هَمْزَةٌ قَطْعِيَّةٌ كَمَا سَبَقَ.

٤- فِي «أَلْ» مُطْلَقاً وَيَلْحَقُ بِهِ: الَّذِي وَالَّتِي وَفُرُوعُهُمَا  
وَفِي حُكْمِهِ آمِنٌ عَلَى لُغَةِ طَيْئَيْ.

لِمَ حَرَكَهُ هَمْزَةُ الْوَضْلِ كَسْرَةً— وَفَقًا لِلْقَا عِدَّةَ فِي تَعْرِيْكِ أَحَدِ السَاكِنَيْنِ— إِلَّا فِي لَامِ التَّعْرِيْفِ وَأَيْمَنْ فَتْفَحَّشَ، وَإِلَّا فِيمَا بَعْدَ سَاكِنَيْهِ ضَمَّةً أَصْلِيَّةً فَتُضَمَّنَ، نَحْوُ أُقْتُلُ وَأَسْتُخْرَجُ وَفِي حُكْمِهِ أُغْزِيَ، بِخِلَافِ الْفَصَمَّةِ غَيْرِ الْأَصْلِيَّةِ نَحْوُ إِرْمُوا وَإِمْرُوا وَإِيْمَنْ .<sup>٢٠</sup>

**ثُمَّ إِنَّ هَمْزَةَ الْوَضْلِ يُؤْتَى بِهَا فِي الْإِبْتِدَاءِ خَاصَّةً وَآمَّا إِذَا اتَّصلَتِ**

#### ١. لا تزداد همزة التوصل في فعل مضارع.

الكلمة بشيء قبلها أو وقعت في ذرجة الكلام فلا، وبعبارة أخرى: همزة الوصل هي التي تُلْفَظ في الابتداء وتشفط في الآئنة - آئنة الكلام - إلا في الضرورة وفيما يوجب حذف اللبس، الأول كقوله:  
 كل حرف جاوز الإثنين شاع كل علم ليس في الفرطاس ضاع  
 الثاني كما في: الحسن (ع) أفضل أم ابن الحقيقة؟ وآتى الله  
 يميّك؟ ونحو ذلك.

نبية: مرقى باب الفعل إشارة إلى قسمي الهمزة: الوصل والقطع، وتبين  
 همزاً مغنى همزة الوصل ومواضعها وأما همزة القطع فهي التي تلطف حيّثما  
 وقعت - في الابتداء أو في الآئنة أو في الانتهاء - ومواضعها المشهورة سبعة:  
 ١ - الهمزة الأصلية نحو: آذن، سأله، المزء، إن، همزة الئاء و  
 الاستفهام.

٢ - الزائدة في المضارع - الصيغة ١٣ - نحو: أصرب. ويترافق  
 علية الأمر نحو: لا أصرب.

٣ - الزائدة في باب إفعال (ماضيه وآخريه ومصدره) كمامر.  
 ٤ - الزائدة في الجموع نحو: أغيمة، أشهر، آيات، أكاسرة وهكذا...  
 ٥ - الزائدة في الأسماء الجوامد - غير العشرة السابقة - نحو: اضبع،  
 أربب، آفعي، أسطوانة، أسلوب و...

٦ - الزائدة في أ فعل التفضيل والصفة المشبهة نحو: زيد أفضل  
 من ... ونحو ذلك.

٧ - الزائدة في آخر الكلمة نحو: حمراء، صخراء، خنفساء، بلجاء.

## \* السؤال والتمرين \*

- ١ - ما هو حكم الساكنين إذا أتقى وما هي وجوه التوقف وأى منها أكثر تفردًا أعطى على كل وجوب ثلاثة أئمة.
- ٢ - كم هي أقسام الهمزة وما هي مواضع كل قسم وما هي حركة همزة التصل ومتى يُستثنى عن هذه الهمزة؟ أعطى على ذلك أئمة.

## الفصل ٤

في الابدال: ١- الإبدال جعل حرف مكان آخر نحو: اونتعد... استعدوه وأعم من القلب لأن القلب يختص في اصطلاحهم بحروف العلة والهمزة، وأخص من التسوييف لأن التسوييف لا يتلزم فيه جعل البوص مكان الموقف عنه نحو: وزن — زنة، بخلاف الإبدال. وبالجملة آخر الإبدال (أي الحروف التي تقع بدلاً عن غيرها أحياناً لادائماً) عشرة وهي: ه، د، ئ، ت، س، و، ط، ئ، ا، ص<sup>١</sup>. بيان ذلك:

تبديل الهاء من الثناء المربوطة عند التوقف عليهما نحو: «هذا بيان للناس وهدى ومؤعظه».

تبديل الدال من الثناء في باب الإفعال إذا كان فاء الفعل دالاً أو دالاً أو زاياً كما نحن: إداراً، إدداراً، إزدادراً.

تبديل الهمزة من الواو والياء والهاء نحو: قاول — قائل، بایع — بايع، ماه — ماء (يدليل مياه وهذا سماعي<sup>٢</sup>).

١. راجع لبحث الابدال شرح الرضي (ره) ج ٣ ص ١٩٧.

٢. تجتمع غير الآخرين: «قدأت موطيا» ثم إن بعضهم اقتصر على هذه الشفاعة وبغضهم زاد آرته أخرى: ن، ح، ل، ن، ولا الكبير فائدة في ذكرها كمالاً يتبعني ترى الصاد على ماستيائي.

ٌبَدَلَ النَّاءُ مِنَ الْوَاءِ وَالْيَاءِ فِي بَابِ الإِفْتِعَالِ نَحْوُ اِوْتَعَدَ — اِتَّعَدَ، وَ اِيْتَسَرَ — اِتَّسَرَ وَ فِي كَلِمَاتٍ أُخْرَى سَمَاعِيَّةٍ وَ هِيَ: وُجَاهٌ — تُجَاهٌ، وُهَمَّةٌ — تُهَمَّةٌ، وَ قُوَّى وَ قُوَّةٌ — تَقْوَى وَنُقَّاَةٌ، وَتَرْيٌ — تَشْرِي (مِنَ الْمُواَتَرَةِ وَ هِيَ الْمُتَابَعَةُ قَالَ تَعَالَى: ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَشْرِي)، وَفَرَّةٌ — تَوْرَةٌ (مِنَ الْوَزْيِ)، وَفَأْمٌ — تَوْأَمٌ (مِنَ الْوِئَامِ وَ هُوَ الْوِفَاقُ)، اُخْنُو — اُخْتٌ، بِنُو — بِنْتٌ وَغَيْرُ ذَلِكَ.

ٌبَدَلَ الْعَيْمُ مِنَ الْوَاءِ وَمِنَ الْلَّامِ عَلَى لَغْيَ نَحْوٍ فَوْ (أَضْلَلَ فَوَهُ) — قَمٌ، وَنَحْوُ آنٌ — آمٌ عَلَى لَغْيِ طَيْنٍ.

ٌبَدَلَ الْوَاءُ مِنْ اُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ نَحْوُ ضَارَبٌ — ضُورِبٌ، مُتِيقَنٌ — مُوقَنٌ، أَعْمَنٌ — أَوْمَنٌ.

ٌبَدَلَ الْقَاءُ مِنَ النَّاءِ فِي بَابِ الإِفْتِعَالِ إِذَا كَانَ فَاءُ الْفِيْغُلِ صَادًا اوْضادًا اوْطَاءً اوْظَاءَ كَمَا مَرَ نَحْوَ اِصْبَرَ — إِاضْطَبَرَ.

ٌبَدَلَ الْيَاءُ مِنْ اُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ وَمِنْ لَامِ الْفَعْلِ مِنْ مَضَاعِفِ بَابِ التَّفْعُلِ نَحْوُ مِفْتَاحٌ — مَفْتَاحٌ، مِوقَاتٌ — مِيقَاتٌ، اِنْتٌ — اِيْتٌ، تَظَّنَّ — تَنَظَّنٌ.

ٌبَدَلَ الْأَلِفُ مِنْ اُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ نَحْوَ قَوْلَ — قَالٌ، بَيْعَ — بَاعٌ، أَءَدَمٌ — آدَمٌ<sup>١</sup>.

ٌبَدَلَ الصَّادُ مِنَ السَّيْنِ إِذَا كَانَ بَعْدَهَا — وَلَوْ بِالْفَصْلِ الْقَلِيلِ — خَاءُ اوْغَيْنُ اوْطَاءُ اوْقَافٍ نَحْوُ سَلَخَ — صَلَخَ، اَشْبَعَ — اَضْبَعَ، يَبْسُطُ — يَبْصُطُ، سَقَرَ — صَقَرَ.

١. اُخْتَلَفَ فِي أَصْلِ «آل» قَبْلَ: أَلْ وَقِيلَ: أَهْلٌ فَهِيَ عَلَى الْأَوَّلِ مِنْ أَثْبَاثِ إِنْدَالِ الْأَلِفِ مِنَ الْهَمْزَةِ وَعَلَى الثَّانِي مِنْ إِنْدَالِ الْأَلِفِ مِنَ الْهَاءِ فَيَكُونُ مَوْزِدًا رَايْعًا لِإِنْدَالِ الْأَلِفِ.

نبهان:

- ١) الإبدال في المورد الآخر أي الصاد من التين جائز وسبق حكم الباقي من هذه الجهة في تضاعيف الكتاب.
- ٢) إضطرار الصرفيون أن يجعلوا حروف الإبدال تلك العشرة وأنه خبير ب أنها لا تتحقق فيها و يتبعلي لك الأمر بالمراجعة إلى القواعد الخاصة للإبدال في أبواب الافتراض والتعميم والتفاعل.

## الفصل ٥

في الاسم المزد فيه: قد حصل بالأبحاث السابقة أن كلًا من الفعل والاسم على نوعين: مجرد و مزد فيه وأن لا يشك في معرفة المجرد إسماً كان أو فعلاً لأن له أوزاناً معينة. وكذلك المزد فيه من الأفعال. فالشكل معروفة الاسم المزد فيه و تمييز حرف الراء عن الأصل إذ ليس للمزيد فيه من الأسماء أوزان مصبوطة. فنقول: يُعرف الراء بالاشتقاق فإن فقد في وجود بعض الراء في الكلمة وإن لم تكن في آخر وجهًا عن أبنية الأصول<sup>١</sup>. فهنا ثلاثة أبحاث:

**البحث ١ – في الاشتراق: المزاد بالإشتراق كون أحدى الكلمتين مأخوذة من الأخرى أو كونهما مأخوذتين من ثالثٍ<sup>٢</sup> فينطابق بعض المستعقات**

١. راجع شرح الرضي (ره) ج ٢ ص ٣٣٣ و ٣٥٦.

٢. فالمعنى يُوافق الأصل في المعنى وأصل المعنى وبخلافه غالباً في الوزن وخصوصية المعنى. هذا وعن تشخيصهم أن الاشتراق على ثلاثة أقسام: الصغير والكبير والأكبر (وقد يقال للأول «صغر» وللثاني «صغر» وللثالث «كبير» كما قد يقال للأول «أصغر» وللثاني «أوسط» وللثالث «أكبر» فلا تشتبه). فالمزاد بالأولي ما إذا اشترق كلمة من أخرى مع احتفاظ ترتيب الأصول (الحروف الأصلية) فيما نحو: الضرب — ضرب، يضرب، ضارب، مضروب و...  
—

عَلَى بَغْضٍ يُعْرَفُ الْمَزِيدُ فِيهِ وَيُعْرَفُ الْحَرْفُ الزَّائِدُ أَيْضًا。 وَلِهَذَا يُقَالُ «عِرَضَتْ» (وَهِيَ مِشَيَّةٌ تَأْخُذُ عَرْضَ الظَّرِيقِ مِنَ التِّيشَاطِ) يُوازِنُ «فِتْلَتْ» لِلْقِيَاسِ مَعَ الْعَرْضِ وَغَيْرِهِ وَلَوْلَا الْإِشْتِقَاقُ لَكَانَ كَفِيلًا.

ثُمَّ إِنْ رَجَعَتِ الْكَلِمَةُ إِلَى اشْتِقَاقِهِنَّ أَوْ أَكْثَرُهُجَعَ الْأَظْهَرُ وَذَلِكَ نَخُوَّ «مَلَأَكَ» (وَهُوَ أَصْلُ مَلَكٍ بِدَلِيلٍ قَوْلِهِ: «وَلَسْتَ لِأَنْسِيٍّ وَلَكِنْ لِمَلَأْكِيٍّ تَرَكَ مِنْ جَوَّ السَّمَاءِ يَصُوبُ» وَبِدَلِيلٍ جَمِيعِهِ عَلَى مَلَائِكَةِ فَالْتَّرَمُوا فِيهِ التَّحْفِيفُ بِحَدْفِ الْهِمَزةِ لِكَثْرَةِ اسْتِعْمَالِهِ) قَيْلَ إِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْ «الْأَلْوَكَةِ» (وَهِيَ الرِّسَالَةِ) وَقَيْلَ مُشْتَقٌ مِنْ «لَأَكَ» (أَئِ أَرْسَلَ)، وَالْأَخِيرُ أَوْلَى لِاسْتِلَازِمِ الْأَوْلِ الْقَلْبَ دُونَ الشَّانِيِّ. فَمَلَأَكَ مَضْدَرٌ مِيمٌ استُغْمِلَ فِي مَعْنَى الْمَفْعُولِ؟ وَإِنْ تَسَاوَى

وَالْمُرَاوِدُ بِالثَّانِي مَا لَمْ يَشْحُظْ فِيهِ ذَلِكَ وَمَثُواهُ بِاشْتِقَاقِهِ كُلُّ مِنْ «كَلِمٌ» يَعْنِي الْجَرْجَ وَ«كَمٌ» بِسُعْنِ الْقُرْبِ بِالْيَدِ وَ«كَمِلٌ» بِسُعْنِ الْكَمَالِ وَ«مَلَكٌ» يَعْنِي الْعَلِيَّةِ وَالسُّلْطَنَةِ وَالْجَامِعُ بَيْنَ الْكُلِّ مَقْنِي السُّلْطَنَةِ وَالشَّلَةِ.

وَالْمُرَاوِدُ بِالثَّالِثِ مَا إِذَا تَبَلَّلَ بَعْضُ أَصْوَلِ الْمُشَقَّةِ مِنْهُ يَعْرِفُ آخِرَ فِي الْمُشَقَّةِ وَمَثُواهُ بِالْتَّضَمِ وَالْفَضْمِ وَالْفَضْلِ وَالْجَامِعِ مَقْنِي الْكَثْرَةِ وَالْفَقْطِ (رَاجِعٌ شِرْحٌ سِيدِ عَلِيِّ خَانِ صِ ٣٥٠ وَكِتَابُ الْإِشْتِقَاقِ).

١. وَمِنْ آثِيلَةِ ذَلِكَ «مَقَدَّة» فَإِنَّهُ يُوازِنُ «قَلْنَ» لِيَعْجِزَ تَمَقَّدَةً (قَالَ عُمَرٌ: «إِنْخَوْشُوا وَتَمَقَّدُوا» أَنَّهُ تَشَبَّهُو بِتَمَقَّدَةِ، وَهُوَ مَقَدَّبُ عَذَانَ أَبِي الْعَرَبِ أَئِ دَعَوْا التَّشَمُّعَ وَرَزَقَ التَّجَمُّ (وَلَوْلَا الْإِشْتِقَاقُ لِعُهْكَمِ بِرِيَادَةِ الْمِيمِ كَمَاهُمُ الْعَالِيُّ فِي أَشْيَاهِهِ). وَمِنْ ذَلِكَ «خَفْقَنِي» (وَهُوَ الْدَّاهِيَّةِ) فَإِنَّهُ عَلَى وَزْنِ «فَتَغْلِيلٍ» لِيَعْجِزَ وَالْحَقْنُ وَالْخَفْقَانُ وَلَوْلَا الْإِشْتِقَاقُ لِجَازِ اشْتِمَاعِ الْتَّوْنِ وَزِيَادَةِ الْمَلَلِ وَالْتَّضَعِيفِ.

٢. وَمِنْ آثِيلَةِ ذَلِكَ «إِنْسَانٌ» قَيْلَ إِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْ «الْأَنْسُ» بِدَلِيلِهِ أَنَّهُ يَأْنِسُ بِخَلَافِ الْوَعْشِ. وَقَيْلَ مَأْخُوذٌ مِنْ «إِلَيْنَاسٌ» وَهُوَ الْأَبْصَارِ— وَمِنْهُ قَوْلَهُ تَعَالَى حِكَايَةُ عَنْ مُوسَى (ع) أَنَّهُ أَنْشَطَ نَارًا— وَوِجْهَهُ أَنَّهُ يَوْقِسُ أَنَّهُ يَعْصِرُ وَلَا يَعْجَزُ بِخَلَافِ الْجَنِّ. وَقَيْلَ إِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْ «الْإِنْسَانِ» بِدَلِيلِهِ أَنَّهُ أَمْلَى الْإِنْسَانَ آدَمَ (ع) وَقَالَ تَعَالَى فِيهِ: «فَتَسِيَّ وَلَمْ تَجْلِدْهُ عَزْمًا». هَذَا وَقَدْ رَبَعَ بَعْضُ الْمُحْوِلِّينَ وَهُوَ الْفَلَامَةُ الْمُسَحَّقُ رَفِيعُ الْدِينِ الْأَسْتَرِيَّ بِإِذْنِ رَبِّهِ اللَّهِ— الْإِشْتِقَاقُ الْأَوَّلُ وَسَعْلَ الْأَخِيرِ فِي غَاتَةِ الْبَعْدِ.

وَمِنْ ذَلِكَ «مَوْنَةٌ» قَيْلَ هُوَ مَأْخُوذٌ مِنْ «مَانَ يَمْوَنُ» (مَانَهُ أَيْ اشْتَمَلَ مَوْنَةً وَقَامَ بِكَفَائِيهِ) فَآشَلَهُ «مَوْنَةٌ» فُلِيتَ الْوَأْوَهْنَرَةُ. وَقَيْلَ بَلْ هُوَ مُشَقَّقٌ مِنْ «الْأَوْنَ» وَهُوَ أَحَدُ الْمَدَنِينِ (بِكَشِرِ الْمَدَنِ) لِأَنَّ التَّوْنَةَ ثَقِيلَةٌ كَأَنْجِيلَ قَهْمَرَةُ أَضْلِيلَةٌ وَأَشْلَهُ «مَأْوَنَةً». هَذَا وَالْأَخِيرُ مَرْجُوحٌ مِنْ جَهَةِ الْمَعْنَى لِأَنَّ الْتَّقْلِيلَ مِنْ لَوَانِ الْمَوْنَةِ، مَعَ أَنَّهُ لَا يَنْعَمُ غَالِبِيًّا لِأَدَائِيَّةِهِ. وَمِنْ ذَلِكَ أَيْضًا «مَتَجَبِّنِي» فَإِنَّهُ يَخْتَمُ اشْتِقَاقَهُ مِنْ «جَنَّتِي» (يَعْنِي زَمِينَ) فَيَسْكُونُ «مَتَقْعِيلِي» لِكَثِيرَتِهِ مَرْجُوحٌ لِأَنَّ زِيَادَةَ حَرْقَيْنِ فِي أَوْلَى الْإِسْمِ غَيْرَ الْجَارِيِّ عَلَى الْفِيَلِ نَادِيرٌ بِخَلَافِ الْجَارِيِّ عَلَى الْفِيَلِ كَمُكْلِقِلَقِ وَنَخُوَّ كَمَا مَرَّ— وَيَخْتَمُ أَنَّهُ يَكُونُ «فَتَغْلِيلِي» بِدَلِيلِ حَمْمِيَّهِ عَلَى «مَجَانِيَّيِّ» فَإِنَّ سُقُوطَ الْتَّوْنِ ذَلِيلٌ زِيَادَتِهِ فَإِذَا قَبَتِ زِيَادَةُ الْتَّوْنِ فَالْمَلِيمُ مَحْكُومٌ بِالْأَصَالَةِ لِثَلَاثَتِمَ زِيَادَةُ حَرْقَيْنِ فِي أَوْلَى الْإِسْمِ. هَذَا وَإِنَّ

الاشتقاقات في الظهور اختُمِّل الجَمِيع نحو «أولق» بمعنى المجنون فإنَّه يُختَمِّل أن يكون «فَوْعَلُ» بدليل مَأْلُوق وَأَنْ يَكُون «أَفْعَلُ» بدليل مَوْلُوق (يُقال رَجُلٌ مَأْلُوق أو مَوْلُوق أَيْ مَجْنُون) ولا ترجيح لَأَحَدِ هِمَا عَلَى الْآخَرِ.

## البحث ٢ – في الزوائد: لِلزَّيَادَةِ عَشَرَةُ حُرُوفٍ تُسَمَّى حُرُوفَ

الزَّيَادَةِ – أو الزياداتِ أو الزوائدِ هي: س، ع، ل، ت، م، و، ن، ي، ه، أ (تجمعها ساً لِتُؤْمِنُها)<sup>١</sup>. ولَيْسَ مَعْنَى زِيَادَةِ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَنَّهَا لَا تَكُونُ إِلَّا زائدةً بَلِّ الْمَعْنَى أَنَّ الْمَزِيدَ فِي الْكَلِمَةِ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ هَذِهِ الْحُرُوفِ إِلَّا أَنَّ يَكُونَ الْتَّرْيِيدُ تَضْعِيفًا فِي كُوْنِهِ مِنْ جَمِيعِ حُرُوفِ الْهَجَاءِ أَيْ مِنْ حُرُوفِ الزَّيَادَةِ كَعَلَمَ وَمِنْ غَيْرِهَا كَقَطَّعَ. ثُمَّ لِرِيَادَةِ كُلِّ مِنْ تِلْكَ الْحُرُوفِ فِي الْكَلِمَةِ مَوَاضِعُ خَاصَّةٌ تَكْثُرُ زِيَادَتُهَا فِيهَا إِلَيْكَ فِيمَا يَلِي بِيَانَهَا:

الَّتِينَ تَظَرُّدُ زِيَادَتُهُ فِي بَابِ الإِسْتِفَاعَ.

الْهَمَرَةُ تَغْلِبُ زِيَادَتُهَا فِي مَوْضِعَيْنِ: ١ – أَوْلِ الْكَلِمَةِ إِذَا كَانَ بَعْدَهَا ثَلَاثَةُ أُصُولٍ نَحْوُ «أَفْكَلُ» (وَهُوَ رَعْدَةٌ تَعْرُضُ الْإِنْسَانَ مِنْ تَرْدَادِهِ وَخَوْفِهِ) فَوْزَنُهُ «أَفْعَلُ» بِخِلَافِ مَا إِذَا كَانَ بَعْدَهَا آثَرُهُ مِنْ ثَلَاثَةِ أُصُولٍ فَتَكُونُ أَصْلِيَّةً نَحْوُ «إِضْطَبْلُ» وَزِنَنُهُ «فِعْلَلُ» إِلَّا مَا كَانَ جَارِيًّا عَلَى الْفِعْلِ نَحْوُ إِخْرَنْجَامَ وَإِقْشَغَرَارَ ٢ – فِي آخِيرِ الْكَلِمَةِ بِشَرْطِ أَنْ تَقْعُدْ بَعْدَ الْفِيَاءِ زَائِدَةُ قَبْلَهَا ثَلَاثَةُ أُصُولٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ عِلْبَاءَ، سَوْدَاءَ، إِخْبَنْطَاءَ (كَاخْرَنْجَامَ، مِنَ الْحَبَنْطَى: الْقَصِيرُ الْبَطِينُ) بِخِلَافِ وَفَاءِ وَمَلَأِ وَنَحْوِهِمَا.

اللام زائدة في بعض اسماء الاشارة نحو ذلك، تلك، هنالك، أولى لك.

الأرجح أن يكون «فَعْلَلُ» كسلسلة وبرقيعه غيرهما لأن الأفضل أن لا يُخْكِمْ بِرِيَادَةَ حَرْفِ الْأَلْفِ الضرورية.

١. نقل العلامة الرئسي (ره) في شرجه على الشافية ج ٢ ص ٣٣١ أنَّ تلميذاً سأله يوماً شيخه عن حُرُوفِ الزَّيَادَةِ فقال لهُ الأستاذُ «سَأَلْتُمُونِي» فَقُلَّ التَّلَمِيذُ أَنَّهُ أَحَالَهُ عَلَى مَا أَجَابَهُمْ بِهِ قَبْلَ ذَاكَ فَقَالَ: «مَا سَأَلْتُكَ أَهْذِهِ الْفُوْقَةَ» فَقَدِ اسْتَهِنَّ: «الْيَوْمَ تَسْأَهُ» فَقَالَ التَّلَمِيذُ «وَاللَّهِ لَا تَسْأَهُ» فَقَالَ الشَّيْخُ «قَدْ اجْبَتْكَ يَا أَحْمَقَ مَرْتَبَنِ».

الناء تَظَرُّدُ زِيَادَتُهُ أَوْلًا فِي بَابِ التَّفْعِيلِ وَنَخْوِهِ وَوَسْطًا فِي الْأَفْعَالِ وَنَخْوِهِ وَآخِرًا فِي الْمَؤْتَبِ وَالْجَمْعِ.

اليميم يَغْلِبُ زِيَادَتُهُ أَوْلَى الْكَلِمَةِ إِذَا كَانَ بَعْدَهُ ثَلَاثَةِ أَصْوَلِ نَحْوٌ «مَقْتَلٌ» بِخِلَافِ مَا كَانَ بَعْدَهُ أَكْثَرَ نَحْوٌ «مَرْزَنْجُوش» (نَبْتَ) فَهُوَ «فَعَلَنْلَوْلُ»، إِلَّا مَا كَانَ جَارِ يَا عَلَى الْفِعْلِ نَحْوٌ «مُدْخِرٌ» وَ«مُخْرِجٌ» وَنَخْوِهِمَا.

الواو يَظَرُّدُ زِيَادَتُهُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصْوَلِ فَصَاعِدًا نَحْوٌ «عُرْوضٌ»، «عُضْفُورٌ»، «قَرْظَبُوسٌ» وَ«جِنْظَأُو» (عَظِيمُ الْبَطْنِ) بِخِلَافِ «وَرْتَنْلٌ» (الشَّرُّ وَالْأَمْرُ الْقَظِيمِ).

النون يَظَرُّدُ زِيَادَتُهُ فِي بَابِي الْإِنْفِعَالِ وَالْإِفْعَالِ وَنَخْوِهِمَا وَيَغْلِبُ زِيَادَتُهُ فِي مَوْضِعَيْنِ:

١ — فِيمَا إِذَا وَقَعَ آخِرُ الْكَلِمَةِ بَعْدَ أَلِفِ زِيَادَتَهُ قَبْلَهُمَا ثَلَاثَةِ أَصْوَلٍ فَصَاعِدًا نَحْوٌ «سَكْرَانٌ» وَ«قَبَانٌ» (دُوَيْبَةٌ) وَرَغْفَانٌ.

٢ — مَا إِذَا وَقَعَتْ ثَالِثَةُ سَاكِنَةٍ، بَعْدَهَا حَرْفَانٍ أَوْ أَكْثَرَ نَحْوٌ «شَرْتَبٌ» (الْقَبِيحُ، الْأَسَدُ)، «قَلَنسُوَةٌ» وَ«جِعْنَظَارٌ» (قَصِيرُ الرَّجْلَيْنِ عَظِيمُ الْجِنْسِ). بِخِلَافِ «عُرْنَدٌ» (الشَّدِيدُ مِنْ كُلٍّ شَنِيءٍ) فَإِنَّ نُونَهُ وَإِنْ كَانَتْ زِيَادَةً وَلَكِنْ يُسْعَرُفُ زِيَادَتُهَا مِنْ جَهَةِ الْإِشْتِيقَاقِ لِأَنَّهُ مِنْ «الْعُرْدٌ» (بِمَعْنَى الْصَّلْبِ) لَا مِنْ جَهَةِ غَلَبَةِ زِيَادَتِهَا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ.

الباء يَغْلِبُ زِيَادَتَهُ إِذَا كَانَ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصْوَلِ فَصَاعِدًا نَحْوٌ «يَلْمَعٌ» (بِمَعْنَى السَّرَابِ) وَ«فُلَيْقٌ» (بِمَعْنَى باطِنِ عُنْقِ الْبَعْنِ) وَ«خَيْتَعُورٌ» (بِمَعْنَى السَّرَابِ أَيْضًا) وَ«لَيَالِيٌّ» وَ«سَلْسِبِيلٌ».

الهاء زِيَادَتُهُ فِي جَمْعِ أُمٍّ → أَمَهَاتٍ وَفِي بَابِ إِرَاقَةِ → آهْرَاقَ يُهْرِيقُ إِهْرَاقَةً (بِمَعْنَى آرَاقَ يُهْرِيقُ إِرَاقَةً) وَفِي الْوَقْفِ، عَلَى مَامَرَ.

الألف يَسْطُرِدُ زِيَادَتُهُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصْوَلٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ «جِمَار»، «سِرْدَاح» (بِمَعْنَى الصَّخْمِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) وَ «أَرْطَى» (شَجَرٌ يَثْبُتُ فِي الرَّقْمِ) وَ «قَبَغَرَى» (بِمَعْنَى الْعَظِيمِ الشَّدِيدِ).

**البحث ٣ - الخروج عن الاصول:** إذا كان بعض الزوائد في الكلمة ولم يُسْكُنْ في مَوْضِعِهِ الَّذِي تَغْلِبُ زِيَادَتُهُ فِيهِ وَ كَانَ الْأَمْرُ بَعْدَهُ لَوْحِكِمْ بِاَصَالَةِ ذَاكَ الْحَرْفِ لَخَرَجَتِ الْكَلِمَةُ عَنِ الْبَنِيةِ الْإِسْمِ الْمُجَرَّدِ، حُكْمِ بِزِيَادَتِهِ. وَ ذَلِكَ مِثْلُ النَّاءِ فِي «تَرْتُب» (بِمَعْنَى الثَّابِتِ) وَ «تَنْفُل» (وَلَدُ التَّغْلِبِ) وَ مِثْلُ التَّونِ فِي «كُنْتَنَال» (القصير) وَ «كَنْهِيل» (شَجَرٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَادِيَةِ) لِعَدْمِ وَزْنِ «فَعْلُل» فِي الرَّبَاعِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ «فَعْلَلَ» وَ «فَعْلُلُ» فِي الْخُمْسَيِّ الْمُجَرَّدِ (فَالْأَوَّلَانِ مَزِيدًا الْثَّلَاثَى وَ الْآخِرَانِ مَزِيدًا الْرُّبَاعِيَّ) بِخَلَافِ كَثْفَورِ (وَ هُوَ الْعَظِيمُ مِنَ السَّحَابِ) فَإِنَّهُ كَسَرَ بَلْ. وَ قِسْ على ذَلِكَ غَيْرَ مَا ذُكِرَ مِنَ الْأَمْثَالِ.

**تشمّه:** إذا كان في الكلمة ثلاثة أصوات فصاعداً وضوعت بعض أصواته آنياً كثُرَّ، فَالْمُكَرَّرُ زائِدٌ غالباً نَحْوُ «قَرْدَد» (وَهُوَ الْأَرْضُ الْمُسْتَوَيَّةُ) أَضْلُلُ قَرَدَ وَ «مَزْمَرِيس» (وَهُوَ الدَّاهِيَّةُ) أَضْلُلُ مَرِيسَ وَنَحْوُ «عَصَبَصَبَ» (بِمَعْنَى الشَّدِيدِ) أَضْلُلُ عَصَبَ وَنَحْوَ ذَلِكَ بِخَلَافِ «زَلْزَلَةَ» وَنَحْوَ إِذْ لَا يَتَقَى فِيهِ بَغْدَ حَذْفِ الْمُضَاعِفِ ثَلَاثَةِ أَصْوَلٍ. ثُمَّ التَّضْعِيفُ يَكُونُ إِلَالْحَاقِ غالباً فَلَنْتَبَحِثْ عَنِ الْإِلَالْحَاقِ وَ أَخْكَامِهِ بِالْأَنْجَالِ.

## الفصل ٦

فِي الالْحاقِ وَاحْكَامِهِ: الالْحاقُ زِيادةُ حَرْفٍ أَوْ حَرْفَيْنِ فِي كَلِمَةٍ لِتَلْحَقَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى أَكْثَرَ حُرُوفًا وَ تَصِيرَ مِثْلَهَا فِي عَدِ الْمُحْرُوفِ وَ نَعْمَلُ الْحَرْكَاتِ وَ يَشْمُلُهَا حُكْمُهَا مِنْ كَيْفِيَّةِ تَضْرِيفِ الْمَاضِي وَ الْمُضَارِعِ وَ الْأَمْرِ وَ اسْمَيِ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ وَ الْمَضَدِ وَغَيْرِهِ إِنْ كَانَا فِيْلَيْنِ، وَ مِنْ التَّصْغِيرِ وَ التَّكْسِيرِ وَغَيْرِهِمَا إِنْ كَانَا اسْمَيْنِ وَالْمُلْحَقُ بِهِ اسْمٌ رَبِاعِيٌّ .١ وَلِلِالْحَاقِ ثَلَاثَةُ أَحْكَامٍ:

- ١ - تَكُونُ الزِيَادَةُ لِلِالْحَاقِ إِذَا لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الزِيَادَةُ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ مُنْظَرَةً لِإِفَادَةِ مَعْنَى. فَلَا تَكُونُ زِيادةُ الْهَمْزَةِ فِي أَفْعَلِ التَّفْصِيلِ وَ زِيادةُ الْمَيْمِ فِي الْمَضَدِ وَ اسْمَاءِ الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ الْآلَةِ لِلِالْحَاقِ وَ إِنْ صَارَتِ الْكَلِمَةُ بِهِمَا كَالْرُبَاعِيِّ فِي الْحَرَكَاتِ وَ السَّكَنَاتِ وَ التَّضْغِيرِ وَ الْجَمْعِ وَغَيْرِ ذَلِكِ.
- ٢ - حَقُّ الِالْحَاقِ أَنْ يَكُونَ بِالْمُجَرَّدِ. فَالثَّلَاثَيْ يُزَادُ فِيهِ حَرْفٌ وَاحِدٌ وَ يُلْحَقُ بِالرُّبَاعِيِّ أَوْ حَرْفَيْنِ وَ يُلْحَقُ بِالْخَمْسَيِّ نَحْوُ «كَوْتَر» وَ «الْنَّدَد» (بِمَعْنَى الشَّدِيدِ الْخُصُوصَةِ)٢ وَ الرُّبَاعِيُّ يُزَادُ فِيهِ حَرْفٌ وَاحِدٌ وَ يُلْحَقُ بِالْخَمْسَيِّ نَحْوُ «جَحَّافَل» (الْغَلَيْظ). نَعَمْ يَعْجُزُ الِالْحَاقُ بِالْمَزِيدِ فِيهِ أَيْضًا بِشَرْطِ أَنْ يُزَادُ

١. راجع لتفصيل البحث عن الالْحاقِ وَاحْكَامِهِ شِرْحَ الرَّضِيِّ ج ١ ص ٥٢.

٢. وأما إنْ كَانَ الْمُلْحَقُ بِهِ اسْمًا خَمْسَيًا مِنْ لِاِيْقُضَةِ مِنْ الِالْحَاقِ إِلَى الْمُسَائِلَةِ هَذَا وَ الْآبَابُ غَيْرُ الْمُشَهُورَةِ مِنْ الْأَفْعَلِ الْثَّلَاثَيِّ الْمُزِيدِ فِيهِ بَعْضُهَا مُلْحَقٌ بِيَقْعَلِ وَ بَعْضُهَا بِيَقْعَلِ وَ بَعْضُهَا بِيَقْعَلِ وَ بَعْضُهَا بِيَقْعَلِ مِنْ الرُّبَاعِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمُزِيدِ فِيهِ قَرَاجِنْ وَعِينْ كُلُّ فِرْقَةٍ بِيَهَا.

٣. وَ مِنْ أَقْيَالِ الْقِيمَ الْأَوَّلِ: كَوْتَر، كَوْكَب، زَيْتَب، جَدُول، عَالَم، خَاتَم، آزْطَى، رَشَنْ (الْمُرَبِّيَش)، عِرْضَة (نَعْمَ مِنْ الْمُشَنِّ)، تَشَبَّهَة (مَثَلَةُ مِنْ الزَّمَانِ)، ثَعْفَسُ (يَعْنِي خُفْفَاصَةُ وَهِيَ دُوَيْتَهُ) وَ تَخْوُذِيكَ وَ مِنَ الْثَّانِي: ضَمَخَمَعَ (الْشَّدِيدُ الْقَويُّ)، عَقْنَبَعَ (الصَّحْمُ الْأَخْمَقُ)، عَقْوَلَ (الْكَثِيرُ الْلَّحْمُ)، قَبَيْعَ (الَّذِي لَا يَحْتَزِرُ فِيهِ) وَ نَحْوُ ذَلِكِ.

**فِي الْمُلْحَقِ مَا زِيدَ فِيهِ بِعْنَيْهِ نَحْوُ «شَيْطَنٌ — تَشَيْطَنٌ» إِلَحَاقاً<sup>١</sup> بِتَدْخُرَجٍ.**

٣— **الْمُلْحَقُ لَا يَدْخُلُ الْإِذْغَامَ وَلَا الْإِغْلَالَ لِأَنْكِسَ رَالَوْنَ مَعْهُمَا** الموجب لِزَوْالِ الْفَرَضِ. فَلَا يَدْخُلُ عَمَّ نَحْوُ قَرْدَدْ وَمَهَدَدْ (اسم امرأة) وَأَنَّدَدْ (الشديد) وَيَلَنَّدَدْ (بمعنى أَنَّدَدْ) لَا يَعْلَمُ نَحْوَ جَهَوَرَ وَتَرَهَوَكَ. وَأَنَّمَا أَعْلَمُ نَحْوَ قَلْسَى لَأَنَّ الْأَعْلَالَ جَرَى عَلَى آخِرِهِ لَا يَفْعُلُ الْوَزْنَ بِاعْلَالِ الْآخِرِ قَلْبًا وَتَسْكِينًا كَمَا أَنَّهُ قَدْ يُسْكَنُ بِالْوَقْفِ بِلَابَاسٍ. وَمِمَّا يَتَفَرَّعُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ نَحْوَ قُمْدَةٍ (القوى الشديدة) غَيْرُ مُلْحَقٍ.

نَسْبَة: لَا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ لِأَصْلِ الْمُلْحَقِ مَعْنَى كَمَا لَا مَعْنَى لِ«كَكَبٌ» وَ«زَنْبٌ» فِي كَوْكَبٍ وَزَنْبَقٍ مُلْحَقَيْنِ بِالرُّباعِيِّ.

نَسْمَة: لَا يَكُونُ فِي أُصُولِ الرُّباعِيِّ وَالْخُمَاسِيِّ تَضْعِيفٌ لِثَقْلِهِمَا وَثِقْلِ التَّضْعِيفِ إِلَّا إِذَا فَصَلَ بَيْنَهُمَا — أَنِّي بَيْنَ الْمِثْلَيْنِ — حَرْفٌ أَصْلِيٌّ نَحْوُ «زَلْزَلَةٌ» وَ«سَلْسَبِيلٌ» وَ«حُدَرَدَ» (إِسْمُ رَجُلٍ) وَ«ذَرَبِيسٌ» (الْأَذَاهِيَّة). فَإِذَا أَنْتَقَ مِثْلَانِ فِي رُباعِيِّ أَوْ خُمَاسِيِّ فَأَحَدُهُمَا زَائِدٌ لِأَمْحَالَةِ ثُمَّ إِنَّ عَرَضَهُمَا إِلَيْهِمَا إِذْغَامٌ لَمْ يَكُنْ الزَّائِدُ لِلِّإِلْحَاقِ نَحْوُ «قِتَبٌ» (ضَرَبَ مِنَ الْكَتَانِ) وَ«عِلْكَدْ» (الشديد) وَ«قِرْشَبٌ» (سَيِّءُ الْحَالِ) وَإِلَّا فَهُوَ لِلِّإِلْحَاقِ نَحْوُ مَهَدَدْ وَغَيْرِهِ.

١. يَشَبَّهُ مِنَ الْمِثَالِ أَنَّ الْمُلْحَقَ قَدْ يُلْحَقُ ثَانِيَاً فَإِنَّ شَيْطَنَ أَصْلُهُ شَيْطَنٌ أُذْجَلَ فِي إِلَاهٍ إِلَحَاقاً بِتَدْخُرَجٍ ثُمَّ الْجَنُّ شَيْطَنٌ بِتَدْخُرَجٍ كَمَا مَرَّ.

---

 \* السُّؤالُ وَالتَّعْرِينُ \*

- ١ - ماهي طرق معرفة الاسم المتزيد فيه وما هي حروف الزيادة أغطي على كلّ مثلاً.
- ٢ - (رجوع إلى سابق) ماهي أقسام التضدر وما هو المناط في صنف كلّ وما هو اسم التضدر وما هو الفرق بين التضدر والفعل وبينه وبين الاسم؟
- ٣ - الجامد ما هو وما هو المشتق وما هي أسماء عرف كلاماً منها وأغطي عليه مثلاً.
- ٤ - التوصيف ما هو وما هي الصفة وما هي مواضع كلّ منها؟
- ٥ - بين ماتلي: أقسام المذكر والمذكر، كيفية معرفة المؤنث المعنوي، علامات الثنائي ومواردة كلّ منها، مواضع مالا تفيد الثناء والألف تأثيراً.
- ٦ - ماهي الأمور التي يثبت بها التصرف في الاسم؟ بين كلاماً منها بالأجمال.
- ٧ - ما هي أقسام المعرفة؟ عرف كلاماً منها.
- ٨ - كلام هي أقسام المثنى؟
- ٩ - ماهي حروف الإندا؟ وما هي طرق معرفة الاسم المتزيد فيه؟ وما هي حروف الزيادة؟ وما هو الألحد؟ وما هي أحكامه؟
- ١٠ - التصرف ما هو؟ وما هو موضوعه؟

نَمَّ الْكَلَامُ بِعِنْدِ اللَّهِ التَّلِيكِ الْقَلَامُ، الْمَتَانُ الْمُسْتَعْدَنُ وَمِنْ النُّوْفِيقِ وَلَهُ الْإِقْتِنَانُ  
وَلَا خَوْلٌ وَلَا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُظْبِنِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْقَاهِرِينَ  
وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
وَالْعَذْنُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.